بسم الله الرحمن الرحیم

اول

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاول ستایش مر خدایی اکه پیش از همه چیزا

بلا اوّلٍ بکسر و تنوین و در نسخه ابن ادریس بفتح بلا

تنوین وضابطه اینست که اگر اول افعل التفضیل باشد

غیر منصرفست و جاری است بر موصوف مذکور

یا مقدر و من تفضیل مقدر است و اگر اول افعل

صفة مشبهه باشد و جاری بر موصوف باشد نیز غیر

منصرف است مثل جحت فی عام اول و اگر سلخ کنی از

صفتیه و ظرف سازی مبنی بر ضم شود همچو سایر ظروف

مقطوع

از اضافه مثل ان اثنتی اول فلان کذا و اگر بمعنی ابتدا

باشد منصرفست مثل لیس له اول و لا آخر بفتح و تنوین

و اعتبار وصفیة اصلیة در منع صرف کما هی است که نقل

کنند از وصفیة باسمیت و ما نحن فیه مشترکست میان

وغیرها و منقول نیست کان قبله لی آنکه پیش از و چیزی باشد

و این تاکید کلام سابق است و اگر مراد اولی که مذکور است

اول تقدم بر همه چیز نباشد بلکه مراد اولیه نسبیه باشد

چنانچه هو علی اولیة دارد نسبة بمعلول خود پس تواند بود

که تاسیس باشد و برین قیاس است حل و الآخر بلا آخر

یکون بعده چه او باقیست و منه فانی الذی قصرت بضم

صاد عن رویته ابصار الناظرین اگر کوتاه است از دیدن

او چشمهای بینندگان بمقتضای کریمه لا تدرکه الابصار و

عجزت عن نعته اوهام الواصفین و عاجز است از بیان

اوصاف جمال و جلال او وهمهای بیان کنندهای اوصاف

واین تلمیح است بآن ادراک را راه نیست واگر گویند شبیه
بوهم است ووهم نیز عاجز ابتدع بقدرته الخلق ابتدع
متعدی است بمعنی انشاء وایجاد چیزی بی توقف آنچه سابقا
مثل آن موجود بوده وماده آن شود ابتداع باشد یعنی
احداث عالم کرد ابتداء بی ماده وبی مثل سابق ابتداعا
احداث کردنی که مقتضای علم کامل او بود واخترعهم
بمعنی ابتدع است پس تاکید کلام سابق باشد علی مشیته
اختراعا یعنی احداث کردنی مثل وماده عالم را بر وفق خواهش
خود اختراع کردنی چنانچه بایست ثم سلک بهم طریق
ارادته پس داشت مخلوقات را بهمه روشنی که مراد الهی بود
در حیوة ومعیشت وبعثهم فی سبیل محبته وفرستاد
آنها را براه محبت خود یعنی امر بآن نمود لایملکون تأخیر
ما قدمهم الیه در حالی که مالک وقادر نبودند بر تأخیر
آنچه بایشان پیش داده از نعم وغیر آن ولا یستطیعون

تقدیما الی ما اخرهم عنه ونمی توانستند مقدم
ساختن چیزیرا که حق تعالی آنرا موخر ساخته یعنی هر
چیزیرا بمقتضای اراده خود وقتی معین کرده مخلوقات
بتبدیل آن قدرت نیست وجعل لکل زوج و
کردانید برای هر جفتی واین بحسب عادتست
چه معیشت عالم بتزویج است ویحتمل که مراد بزوج
صنف باشد ابن اسیر گفته الاصل فی الزوج الصنف
والنوع لکل شیء ودر بعضی نسخ روح بمهمله است
یعنی هر ذی حیوة قوتا معلوما مقسوما من رزقه
ومقرر ساخت برای هر کس آنچه بآن زندگی نماید که
در علم ازلی اوست وقسمت آن معین شده در
لوح محفوظ از رزق او ولا ینقص متعدی آمده
من زاده ناقص رزق هر کرا حق تعالی زیاده مقدر
ساخته هیچکس نتواند کم کرد ولا یزید منهم متعدی

من نقص منهم زائد ورزق هر کرا کم تقدیره کرده
نتواند کسی زیادة کرد ثم ضرب له فی الحیوة اجلا
موقوتا پس مقرر ساخت برای مردن هر زوج یا هر
ذی حیوة وقتی معین ونصب له امدا محدودا او
تعیین کرد برای او مدة حیوتی که نهایتی دارد واین
بمنزله عطف تفسیری فقره سابقه است یتخطی الیه
بایام عمره اینچنین اجلی که گام نهاده نهاده یا آن رسد
بروزهاء عمرش گویا هر روزی بمنزله خطوه است
ویرهقه رمی رسد بزودی با آن اجل والرهق العجلة
باعوام دهره بوسیله سالهاء مدة حیوة خود گویا هر
سالی منزلی است که قطع میکند چه گفته اند لدوا للموت
وابنوا للخراب یعنی بزائید برای مردن وبنا کنید
برای خراب شدن حتی اذا بلغ تا چون برسد اقصی
بنهایة اثره بقیة عمرش وبعضی گفته اند اثره بمعنی اجلست

ای غایة

ای غایة الاجل المضروب قبض کند حق تعالی بقبضه قدرت
خود در آرد وقبض روح او کند الی ما ندبه الیه وبرسانند
او را بانچه خوانده است او را بسوی آن من موفور
ثوابه از ثواب بسیاری که برای او مقدر ساخته بطریق
اجر وتفضل او محذور عقابه یا از عذابی که از و باید
ترسید اعاذنا الله منه لیجزی الذین اساؤا بما عملوا
تا آنکه جزا دهد بکسانی که بد کرده اند بمثل آنچه کرده اند
ویجزی الذین احسنوا بالحسنی وجزا دهد نیکوکاران را
بنیکی وادخال جنة ورضاء خود رزقنا الله بذلك
بفضله عدل آمده واین هر دو از روی عدالة الهی است
وحسنی بفضل نیز هست تقدست اسمائه پاک است
نامهایش وتظاهرت آلاؤه وبسیار است نعمتهای
او گویا یکی اعانت دیگری میکند لا یسئل عما یفعل
نمیرسد کسی را که بپرسد از و جز کسی را که بپرسد از وجه

آنچه کند وهم یسالون وار بندگان پرسیده شود
که چرا کردید والحمد لله وسپاس مر خدای را که لو جبر
عن عباده اگر منع میکرد از بندگان خود معرفت حمد
دانستن سپاس خود را علی ابلاهم من منته
المتتابعة بر آنچه احسان کرده از نعمهای دیرین خود و
اسبغ علیهم وتمام کرده بر بندگان خود من نعمه المتظاهر
از نعمهای الهیه که بسیار اند لتصرفوا فی منته فلم یحمدوه
هر آینه تنعم بنعمتها میکردند پس سپاس آن نعم بجا
نمی آوردند وتوسعوا فی رزقه فلم تشکروه وصرف
رزق او بتوسعه وافراط میکردند پس شکر آن نمی
کردند پس حمد وشکر نعم الهی نیز بالهام وتعلیم اوست
جلت آلاؤه ولو کانوا کذلک واگر چنین بودندی
که شکر نعم نکنند لخرجوا من حدود الانسانیة الی
حد البهیمیة هر آینه از مرتبه آدمیت بر آمده داخل

مرتبه حیوانات عجم میشدند وکانوا کما وصف فی محکم
کتابه ومی بودند چنانچه در آیات محکمه قرآن مجید
که منسوخ نشده اند فرموده که ان هم الا کالانعام
نیستند ایشان مگر همچو چارپایان بل هم اضل سبیلا
بلکه آنها گمراه تر اند از انعام چه آنها ذی عقل اند بخلاف
چارپایان والحمد لله علی ما عرفنا من نفسه وسپاس
خدای را بران چه دانانید ما را از ذات اقدس خود
والهمناه من شکره وبر آنچه در دل ما انداخته از شکر
بر نعم او وفتح لنا من ابواب العلم بربوبیته وبر آنچه
کشوده بر ما از درهای دانش بپروردن او ودلنا
علیه وبر آنچه دلالت کرده اند ابواب علم بر او من
الاخلاص له فی توحیده از اخلاص در توحید او
وجنبنا ودور داشت ما را من الالحاد والشک
فی امره از میل بسوی هوا وشیطان واز شک در کار

او چنانچه از کفار از توحید مایل شدند و بعضی شک
در توحید و سایر صفات ذات و افعال او کردند
حمداً نعمّر به بصیغه مجهول از باب تفعیل عمر کفرح
وعمر بالتشدید ای عاش طویلا یعنی آنچنان حمدی
که زندگانی کرده اند شود ما را بآن حمداً فیمن حمده
من خلقه در میان جمعی که حمد او کنند ونسبق
به من سبق الی رضاه وعفوه و پیشی گیریم بسبب
آن حمد بر کسانی که پیشی گرفته اند بر بسیاری از خلق
و رسیده اند به رضا و عفو الهی حمداً یضیء لنا به
ظلمات البرزخ آنچنان حمدی که روشن سازد
حق تعالی برای ما بسبب آن حمد تاریکیهای دالکران
زمان موت است تا بعث ویسهل علینا به سبیل
البعث و آسان سازد حق تعالی بر ما بسبب آن حمد
راه زندگی روز قیامت را ویُشرف به منازلنا

زمن

و مشرف و خوب سازد بسبب آن حمد جاهای ما را
عند مواقف الاشهاد نزد جاهای که حاضران روز قیامت
ایستاده شوند یوم تجزی کل نفس بما کسبت وهم
لا یظلمون در روزی که جزا داده شود هر کسی با نچه
کرده است از نیک و بد حال آنکه بر آنها ظلمی نشود یوم
لا یغنی مولی عن مولی شیأ ولا هم ینصرون
روزی که بی نیاز نسازد صاحبی غلام خود را یا دوستی
دوست خود را مجملا مدد نتواند کرد کسی دیگر را و
نه دیگری او را بهیچ وجه و آنکه شفاعت باذن
الهی کند داخل نصرت نیست چه نصرت ملایم غلبه
است حمداً یرتفع منا در کتاب ابن ادریس در نسخه
است یکی منا و مرسنا الی اعلی علیین اینچنین حمدی
که بلند شود از ما و برسد بدرجه هشت نی کتابی
مرقوم و مثبت شده در کتاب اعمال ما یا مثبت باشد

در ازل در لوح محفوظ یشهده المقربون اینجنین
کتابی که حاضر اند نزد ان ملائکه مقرب حمدگانقر
بفتح قاف به عیوننا اینجنین حمدی که سرد و مرو
شود باز حمد چشمهای ما در نسخه نیز از انار بمعنی
اضاء یعنی کشت صاحب ضوء اذا برقت بکسر ر و
و در نهایه گفته بکسر را بمعنی حیرت است و بفتح
بمعنی بریق و لمعان است الابصار وقتی که حیران
شود چشمها آن هول قیامت یا کشاده بماند
چشمها و حرکت نکند از دیدن ملک الموت و خوف
آن و تبیض به وجوهنا اذا اسودت الابشار
وسفید و نورانی شود بسبب آن حمد رویهای
ما وقتی که سیاه شود رویهای گنهگار و عاصیان بشره
ظاهر جلد است و جمع او بشر و جمع الجمع ابشار
حمدا نعتق بصیغه مجهول به من الیم نار الله حمدی

که ببرکت آن آزاد کردیم از آتش خدا که بسیار الم دهنده
است الی کریم جوار الله بکسر جیم بمعنی ذمه و عهد
بمعنی ذمه و عهد و پیمان یعنی آزادی در حالتی
باشد که بر میم برپناه کرم الهی حمدا نزاحم به ملائکة
المقربین حمدی که ببرکة آن در جرگه ملائکه در آمده
با آنها در مکان قدس آنها مزاحم شویم و این باستکمال
قوت عاقله و عامله شود و تخلق باخلاق الهیه شود
تا اتم افراد حمد بعده مقدور تواند کرد و نضام
به انبیاء ه المرسلین و جمع شویم بسبب آن حمد با
پیغمبران مرسل و در تحت لواء آنها محشور شده
ساکن شویم و نضام بتشدید میم است گوید ضاممهم
یعنی شروع در انضمام و التیام کردم فی دار المقامة
در خانه که قرار گاه است یعنی بهشت مقام مصدر
میمی است و یاوتا نیز گاهی ملحق شود چنانچه در

بعضی نسخ است التی لا زوال آنچنان داری که زوال
ندارد و محل کرامت ودرجایگاه کرم الهی التی لا
تحول آنچنان کرامتی که تبدیل ندارد والحمد لله
الذی سپاس مر خدایرا که اختار الناضمیر برای
نوع انسانست محاسن جمع حسن است وخلاف
قیاس الخلق بفتح خا یعنی صورة ودر نسخه بضم
خا یعنی سپاس مر خدایرا که اختیار کرد وداد مارا
خوبیهاء صور اعضا ومثل صورت بهایم نساخت
انا خلقنا الانسان فی احسن تقویم یا داد
خلق حسن متوسط میان افراط وتفریطه مثل
خلق اسد وارنب واجری علینا طیبات الرزق
جریان کنایة از دوام وکثرة است یعنی مادام الحیوة
داد مارا رزقهاء پاک ونیک وجعل لنا
الفضیلة بالملکة گویند زید حسن الملکة یعنی با

زیردستان خود نیکی میکند در حدیث است لا یدخل
الجنة سیئ الملکة علی جمیع الخلق متعلق است بفضیلة
یعنی مارا افضل داد بر خلائق بملکه که حسن صنیع
است واگرچه ملکه اعم است از حسنه وسیئه چه
در صحاح است که لا یدخل الجنة سیئ الملکة مراد حسنه
است بقرینه فضیلة وکل خلیقته منقادة لنا
بقدرته پس جمیع مخلوقات الهی بسبب حسن ملکه
تابع ما اند بقدرته الهی وطائعة الی طاعتنا
بعزته والطاعة کننده اند یالاخره مارا بعزة وغلبه
الهی گویا اشارة است بآنچه بعد خروج صاحب الزمان
شود وچون این دعا اهل بیت است این صفات
از اختار تا انجام ایشانرا باشد واگر مراد بخلق
خلیفة نبات ومعدن وحیوان باشد این
صفات مطلق انسانرا باشد چه ایشان ابو هر سه

جنس قسمی از تسلط و فضل هست والحمد لله الذی
اغلق عنا باب الحاجة الا الیه و سپاس مر خدای
که بسته است بر ما در احتیاج را مگر بسوی خود
چه احتیاج ظاهری بخلق احتیاج بخالق است و
بالجمله ممکن محتاج بواجب است و معلول محتاج
بفاعل و احتیاج بغیر فاعل بجهت استعداد حصول
فیض از فاعل است و همه آنها مصحح صدور از فاعلیته
پس در جمیع امور توکل بر ذات پاک او باید کرد
و نظر بر جناب قدس او باید داشت فکیف
نطیق حمده پس چگونه طاقت داشته باشیم سپاس
او را متی نؤدی شکره یا کی شکر او بجا آوریم لا امتی
و این از باب حکایة است سیبویه گفته شخص
از جای آمد یکی از وی پرسید من این یا فتی
او در جواب گفت لا من این یا فتی یعنی از این سوال

مکن

مکن چرا اگر اینجا هست امری که اهم از این است و آن
سوال است از فضل و ادب و اگر حکایت نمی بود
کلمه لا من بر این داخل نمیشد و معنی صحیح از این
مفهوم نمی شد و شخصی از اهل حجاز گفت رأیت زیدا
دیگری از وی پرسید من زیدا بنصب زیدا پس
حکایة باب مطرد است در جمل و مفرد است و
معلوم است از لغة و ما نحن فیه و مثل این که
بعد از این در کتاب بیاید از این قبیل باشد یعنی
جای گفتن متی نیست زیرا که ادای شکر ممکن نیست
چه توفیق شکر نعمت دیگر است و بر آن نیز
شکر واجب پس تسلسل لازم آید چنانچه شاعر
گوید اذا کان شکری نعمة الله نعمة مجددة
کیف السبیل الی الشکر و اگرچه متی استفهام استنکار
است لیکن ظاهرش صورت استفهام دارد بنا بر این

فرمود لا متی یعنی صورت استفهام نیست و یحتمل
که بر لا وقف باشد و بر متی نیز و هر کدام مستقل
باشد که اکتفا بر یک کلمه از آن شده چنانکه کسی
پرسد زید آمده جواب دهی یعنی زید نیامده
پس اینجا معنی لا اینکه نمی توانیم تادیهٔ شکر نمود
و معنی متی اینکه کی توانیم تادیه نمود پس هر کدام
تاکید متی نؤدی شکرک باشند والله اعلم والحمد
لله الذی رکب فینا آلات البسط وجعل لنا
ادوات القبض و سپاس مر خدایرا که آفریده
در ما آلات کشادن و بستن اعضا و بعضی
آنها را ببعض ترکیب کرده و آن آلات و ادوات
اعصاب و اوتار و عضلات اند چنانچه در
علم طب مبین است فتبارک الله احسن
الخالقین و متعنا بارواح الحیوة و بهره مند

ساخت

ساخت ما را بر احیاء حیوة و اثبت فینا جوارح
الاعمال و اثبات و ایجاد کرد در ما اعضائی را
که بآن کسب کنیم و عمل نمائیم و غذانا بطیبات الرزق
و غذاء ما ساخت رزق پاک را و اقنانا بمنه و داد
بما آنچه دل ما بآن تسلی شود و مایهٔ خود سازیم بمحض
فضل و منهٔ او بر ما و قنیه ذخیره را گویند و مراد
علوم حقیقه و معارف الهیه است که ذخیره
نفس قدسیه است برای حیوة ابدیه و بمعنی سر
مایهٔ تجارت نیز آمده و اقنی بمعنی اعطی القنیه و قنی
بکسر و قصر بمعنی رضا آمده پس معنی چنین باشد
که راضی ساخت ما را بآنچه عطیه نمود ثم امرنا
لیختبر طاعتنا پس امر کرد ما را بعبادت تا امتحان
کند و بر خلاف او ظاهر شود که اطاعة امر کردیم
یا نه تا حجت او و ما ثابت شود و نهانا لیبتلی شکرنا

ونهی کرده ما را از معاصی تا امتحان کند که شکر او کردیم
بباز داشتن نفس از معاصی ومراد اینست که با
ما معامله کند معامله امتحان کندها فخالفنا
عن طریق امره پس مخالفت کردیم از راه امر وبراه دیگر
رفتیم وترکنا مثوی زجره وسوار شدیم بر پشت
اموری که از آن زجر ومنع کرده بود یعنی بجا آوردیم
منهیات را فلم یبتدرنا بعقوبته پس شتاب نکرد
با ما در عقوبتی که لایق بآن معصیت بود ولم یعاجلنا
بنقمته بکسر نون وسکون قاف ودر نسخه بفتح
نون وکسر قاف وهر دو بمعنی مکافات معصیت بعقوبت است
ویا متعلق است بمعامله بعد از تضمین یعنی نکرده
معامله بنقمه در حالتی که شتاب کند در معامله
بل تأنانا برحمته نکرما بل که رفق ومدارا کرد با ما
برحمت خود از روی کرم وچون تأنی لازم است

پس تعدیه

پس تعدیه بتضمین معامله است گویا گفته عاملنا
برحمته متأنیا من غیر عجلة بالعذاب یعنی کرد با ما
برحمتی شتاب بعذاب وانظرنا اجعتنا برا
ومهلت داد که رجوع وانابة وعبادت وترک
معاصی کنیم وتوبه نمائیم ودفعة وجزای عصیان
نداد بسبب رحمت خود حلما ودر نسخه تحلما یعنی
این مهلت از روی علم الهی است وتحلم مبالغه در
حلم است والحمد لله الذی دلنا علی التوبة التی
لم نفدها الا من فضله وسپاس مر خدایرا که رهنمائی
کرد ما بتوبه که ندانستیم وتوفیق بر آن نیافتیم مگر
بفضل او ودر معرب است افادنی مالا اعطانیه
وافاده بمعنی استفاده سنه وگویند افدت الفرس
ای حصلته لیکن بمعنی ثانی مستعمل نمی است چنانچه
فرموده من فضله ودر مجمل اللغة است که افدته غیری

علمته وافدت من غيرك اى تعلمت منه ودر اساس
البلاغة است كه افدت منه خيرا اى استفدته
پس دردعا بضم نون وكسر فا از باب افعال بصيغه
معلوم است ومروى ومضبوط در نسخ معتبره
همين است بمعنى لم نستفدها ودر بعضى نسخ
بضم نون وسكون فا وفتح دال از فداى بحذف
وايصال اى لم نفدها من عذاب الله تعالى يعنى توبه
كه فديه ما است از معاصى وفداء نفوس ما است
از هلاك اخروى دلالت ما بر ان توبه نشده مكر
بفضل الهى وبعضى بصيغه مفعول باب افعال ضبط
نموده اند وچون نمن مستعملست پس بمعنى لم
نستفدها بصيغه مجهول باشد واين باطلست
معنى وروايةً فلو لم نعتدد من فضله الا بها لقد
حسن اداء عندنا يعنى نعم او بر ما بسيار است

وهمه معتد بها اند واكر فرضا اعتداد نكنيم از انها
مكر بشان دلالة بر توبه وتوفيق حصول آن هر اينه
بتحقيق خوبست نعمة نزد ما كه بان امتحان نموده و
همين معتد بها وكافى است وجل احسانه الينا وعم
فضله علينا وهر اينه بزركست احسان او بما وعظيم
است فضل او بر ما كه دلالت بر توبه كرد فما هكذا
كانت سنته فى التوبة لمن كان قبلنا چه اينچنين نبود
طريقه مسلوكه در توبه كردن امم سابقه زيراكه طريق
توبه انها قطع وقتل وحرق ونحو آن بوده پس اكتفا
در باب ما بمجرد پشيمانى نهاية فضل ونعمة معتد بها
است لقد وضع عنا ما لا طاقة لنا به هر اينه
بتحقيق دور كرده ومعاف نموده از ما چيزى كه
ما را طاقة آن نيست ولم يكلفنا الا وسعا وتكليف
مكرد ما را مكر همان قدر كه در وسع وقدرت ما بود ولم يجشمنا

وتکلیف ما نکرد الا یسرا مکر بچیزی که بر ما آسان بود
ولم یدع لاحد منا حجة ولا عذرا و نگذاشت از برای
ما برهانی که بآن تمسک نموده عذر معصیت خواهیم
چه تکلیف ما لا یطاق نکرد فالهالک منا هر گاه
عذر نماند پس عاصی معاقب که بمنزله هالک ومرده
است از جمله خلق من هلک علیه کسی است که هلاک
شود و معاقب شود برین حال که بی عذر است و بر
حکم غالب است یعنی مخالفت آن کرده پس ضمیر راجع
بحال مذکور است وتعلق علی بهلک بتضمین اشتغال
است یا بتضمین ورود ای هالک حین وروده
علیه وضمیر راجع بحق تعالی ومال اینست که ورد
علیه هالکا یا هالک واردا علیه عند الموت وتفصیل
مقام در شرح دعاء اعتراف بتقصیر در شکر خواهد
آمد والسعید من رغب الیه وسعادتمند از

ماکسی است که رغبت کرد بحکم الهی واطاعت نمود والحمد
لله بکل ما حمده بوزن سمع و در نسخه بتشدید به
ادنی ملائکته الیه وسپاس مر خدای را بهر صفت
جمیلی که سپاس او بآن صفت کنند مقرب ترین ونزدیک
ترین فرشتگان او واکرم خلیقته علیه وبآنچه
حمد او کنند کسانی که معززترین مخلوقات حق تعالی
اند نزد او مثل پیغمبران وائمه هدی وارضی حامدیه
لدیه وکسانی که حمد ایشان نزد خدا مرضی تر باشد
حمدا یفضل سائر الحمد کفضل ربنا علی جمیع خلقه
یعنی حمد مر خدا را آنچنان حمدی که زیادتی او بر جمیع
حمدها همچو زیادتی پروردگار ما باشد بر جمیع
مخلوقات او یعنی چنانچه فضل ثانی غیر متناهیست
فضل اول نیز غیر متناهی باشد چه اینچنین حمدی
لائق جبروت الهی است ثم له الحمد مکان کل نعمة له

علینا و علی جمیع عباده الماضین والباقین مشروع
است شروع است در حمد بنهج دیکو لهذا کفته پستر
مر خدای تعالی را سپاس است بجای هر نعمتی یعنی
مقابل هر نعمتی کر او راست بر ما و بر جمیع بندے
او که کذشته اند و باقی اند و چون بنی آدم اعضای
یکدیکرند پس حمد بر نعم ایشان نیز خوب باشد
و اما آنکه جمیع ما سبق در سلسله طولیه و عرضیه
در نظام وجود نعمتاست در حق هر واحد
چه همه اسباب وجود و مبادی تکون او هستند
و هذا تعبیر ازان بنعم سابقه از وجود کنند
وجه خوب است اما ملایم لفظ والباقین نیست
عدد ما احاط به علمه من جمیع الاشیاء عدد آن
حمد مساوی عدد چیزهائی باشد که علم الهی بان محیطست
از موجودات و مکان کل واحد منها عددها

ونجای

ونجای هر یك ازان اشیا بعد آنها اضعافا مضاعفة
مبالغه است در اضعاف مثل قناطیر مقنطره
ودراهم مدرهمه و دنانیر مدنره و این محظ
تأیین است چه حمد در فقره سابقه بعدد اشیا بود
و درین فقره اضعاف مضاعفه او ابدا همیشه یعنی
در زمان غیر متناهی استقبالی سرمدا یعنی دایم
الی یوم القیمة تا روز قیامت چه ابدیت عبادات
تا قیامت است حمدا لا منتهی لحده آنچنان حمدی که
نهایت باشد مقدار او را ولا حساب لعدده و
عددش آن قدر باشد که در تحت حساب درنیاید
وعدد آن را جز خدا کسی نداند ولا مبلغ لغایته و نتوان
رسیدن باخر آن ولا انقطاع لامده وانقطاع
نباشد زمان او و اکرچه آمد بمعنی نهایت است لیکن
اینجا مراد زمانست بجوز احمدا یکون وصلة الی طاعته

الرضا نوع

وعفوم آنچنان حمدی که باعث وصول بطاعت
الهی وموجب عفو تقصیرات باشد وسبب رضا
الهی شود وذریعة الی مغفرته ووسیله مغفرت الهی
باشد وطریقا الی جنته ووصول بهشت او باشد
وخفیر او حافظ وحامی باشد من نقمته از کرامت
وعقاب الهی وامنا من غضبه وسبب امن باشد از
غضب الهی وسبب امن راعین امن کننده بمبالغه
وظهیرا علی طاعته ومعین باشد بر عبادت او و
حاجزا عن معصیته ومانع باشد از معصیة او و
عونا علی ادایة حقه ووظایفه ومددکار باشد بر اداء
حقوق الهی ووظایف عبادات او وحمدا نسعد به فی
السعداء من اولیائه آنچنان حمدی که سعادتمند شویم
بسبب آن درمیان سعادتمندان از دوستان الهی
چه حامد بالحقیقه آنست که باستکمال قوتین واستتمام

بهجة

بهجة وسعادت نشأتین منتظم در سلك اولیا
شود ونصیر به فی نظم الشهداء بسیوف اعدائه
وداخل شویم بسبب آن حمد درمیان کسانی که بشمشیرها
دشمنان الهی شهید شده اند وایشان زنده اند
وخوش حال اند بلقاء الهی ومرزوق اند بنعم اخرویة
یعنی ثواب حمد بقدر ثواب شهادت باشد یا حمد
سبب شهادت انه ولی بدرستی که حق تعالی ولی بتصرف
است درکار خلق یا ناصر ومعین خلق است در حمد
او حمید محمود است ولایق حمد اوست وهمه حمدها
بالآخره باو راجع است صلواة بر پیغمبر علیه الصلوة
والسلام بعد از تحمید والحمد لله الذی من علینا
بمحمد نبیه وسپاس مر خدای را که منت نهاد بر ما بارسال
آن سرور که نبی الهی است صلی الله علیه وآله رحمت
الهی باد بر وی وبر آل او وعترت او منوانش بکسر آل است

الثاني

بر مذهب محققین که تجویز عطف بر ضمیر مجرور
کرده اند بی اعادهٔ جار و در ترک عاطف تنبیه است
بر اتصال تام و کمال قرب آل با آن سرور صلی الله علیه
و آله و سلم حال آنکه اختلاف بصریین و کوفیین
در حذف جار است زینت نیز نه در مقدر منوی
است و حدیثی که در منع ذکر علی گفته اند اصلی ندارد
و بعضی که آل را منصوب خوانند عطف بر ضمیر علیه
کنند دون الامم الماضیة نه بر جماعت گذشتگان و ما را
باین عنایت سرفراز ساخت والقرون السالفة و نه
بر اهل زمان گذشته بقدرته التی لا تعجز عن شیء
و ان عظم و آن عنایت محض قدرت اوست که عاجز
نیست از هیچ چیز اگر چه آن چیز بزرگ باشد پس
قادر بود بر ارسال آن سرور بر امهٔ سابقه و آنکه ما را
ترجیح داد محض فضل است بر ما و لا یفوتها شیء و

ان لطف و آنچنان قدرتی که هیچ چیز از تصرف او
خارج نشود اگر چه دقیق و عجیب باشد فختم
بنا ای مهر زد بما علی جمیع من ذرء بر جمیع مخلوقات
یعنی ما را بمنزلهٔ مهر ساخت در خبر است که کلمه
آمین خاتم الهی است بر مؤمنان یعنی چنانچه مهر
بر کتابت حافظ و مانع است از اطلاع بر آنچه مکتوب است
همچنین آمین دفع کند از مؤمنین بلیات را پس
امهٔ محمدی حافظ و دافع بلیات اخروی شوند
بشفاعة و چون انتهای کتابت بمهر شود درین کلام
تلمیح بآن نیز باشد که کل امم باین امه تمام شوند و
تواند بود که ختم بمعنی انتهاء باشد یعنی ما را آخر امم
کرد پس تعلق علی بختم بعد تضمین معنی استعلا و
غلبه باشد و تواند بود که ضمیر بنا مخصوص بالائمه هدی
باشد و جعلنا شهداء علی من جحد و کردانید

ما را کواهان بر کسانی که انکار اسلام و ایمان کردند
وکثرتابعته علی من قل و بسیار کردانیده ما را بمنت
نهادن خود بر جمعی که کم بودند تلمیح است بانکه
در مبداء اسلام امت اجابت کم بودند و بفضل
خود آنها را بسیار کرد پس متعلق علی بمنته باشد
بکثرتنا اللهم فصل علی محمد بار خدایا چون بوسیله
آن سرور ما این عنایات کردی پس رحمت
بفرست بر آن سرور امینک علی وحیک که امین
تست بر وحی تو و چنانچه جبرئیل وحی آورده او تبلیغ
نموده ونجیبک من خلقک و از جمله خلائق را برگزیده
تواست و در بعضی نسخ نجیبک است یعنی کرامی
که نجابت او ظاهر است وصفیک من عبادک
و برگزیده تست از میان بندگان تو و آنچه رئیس
لشکر از جمله غنایم چیده خود بکیرد آنرا صفی خوانند

امام

امام الرحمة پیشوائی است که محض رحمة الهی بر عباد
وقاید الخیر و نیکو رانندۀ و کشنده است خلق را
بسوی الهی بدعوت چنانچه شتربان شتر را کشیده
می برد یا خیر را کشیده بخلق می رساند ومفتاح
البرکة و کلید برکه است کما نصب لامرک نفسه
یعنی چنانچه او ذات خود را بر تمشیت فرمان تو داشت
و بسوای آن نپرداخت همچنین تو در مقابل آن رحمت
بر وی بکن پس کما متعلق است بصل وعرض فیک المکروه
بدنه و در راه تو بدن خود را معرض مکروهات
ساخت بجهاد و شکستن دندان مبارک و انواع
ایذا از کفره و کاشف کویند کاشف بالعداوة یعنی
عداوت را ظاهر ساخت فی الدعاء الیک در باب دعوت
خلق بسوی تو حامته خویشان خود را یعنی رعایت
خویشی نکرده آنها را صریحا تکلیف ایمان کرد و حا

فی رضاك اسرته وجنك کرد بجهت رضا شدن تو از و
با قبیله وخویشان خود وقطع فی احیاء دینك رحمه
ودر رواج دین تو قطع صله رحم کرد و از اینجا
ظاهر شد که در امور دینی صله رحم دنیاوی معتبر
نیست واقصی ودور داشت از خود الادنین
بفتح نون در مقصور تا دلالت کند بر الف محذوف فیه
مثل اعلون ومصطفین ومثل اینست که اقصین
فیما بعد جمعی را که بسیار نزدیك بودند باو از اقر
با مثل ابولهب علی جحودهم بسبب انکار ایشان
دین الهی را ودر بعضی نسخ عنودهم عناد است یعنی
دیده ودانسته عناد میکردند وقرب الاقصین
ونزدیك ساخت بخود وعزت داد جمعی را که بسیار
دور بودند از آن سرور مثل سلمان وبلال علی
استجابتهم لك بسبب قبول کردن ایشان امر ترا ووالی

فیك

فیك الابعدین وبجهت اطاعت امر تو دوست
داشت کسانی را که از و دور بودند وهیچ خویشی
وربطی نداشتند وعادی فیك الاقربین ودشمنی
کرد بجهت اقامت دین تو با جمعی که نهایت نزدیکی داشتند
از خویشان واین دو فقره تاکید دو فقره سابق است
وادأب نفسه ودر رنج وتعب داشت خود را
فی تبلیغ رسالتك در رسانیدن آنچه با آن مامور
شده بخلق واتعبها بالدعاء الی ملتك ورنج داد
خود را بدعوت کردن خلق بسوی دین تو وشغلها
متعدی آمده یعنی مشغول ساخت نفس خود را
بالنصح لاهل دعوتك بنصیحت کردن وراه راست
نمودن بکسانی که بایست آنها بجانب تو دعوت کرده
یعنی برفق ومدارا سلوك نمود یا آنکه جمعی که ایمان
آورده اند آنها را برفق ومدارا سلوك نموده بر اعمال

خیر داشت وهاجر الی بلاد الغربة وترك وطن اصلی
یعنی مکه معظمه نموده هجرت کرد بشهرهاء غربت
که خویشان آنجا نبودند مثل مدینه منوره ومحل
النای عن موطن رحله وهجرت کرد بجای که دور بود
از جایگاه اقامت او ومسقط راسه بفتح قاف و
در نسخه بکسر قاف وچون نزد تولد اول سر بزمین
می آید جای تولد را مسقط راس گویند یعنی
دور بود از جای تولد خود آن سرور که مکه معظمه
است ومانس نفسه واز جای که آرامگاه دل او
بود ارادة منه لاعزاز دینك یعنی این محنتها
وهجرت محض بجهة قصد غالب وظاهر ساختن
دین تو بود نه بهوای نفس خود واستنصار اعلی
اهل الکفر بك وبجهت طلب نصرت بود بر جماعت
که بتو کافر بودند بجهة اهل مدینه نصرت آن سرور

کردند ولهذا انهارا انصار گویند حتی استتب له
ما حاول فی اعدائك تا آنکه مهیا ومستقیم شد آنچه
قصد کرد در باب دشمنان تو یعنی اهل مدینه
کردند وغلبه کرد بر کفار واستتم له ما دبر فی اولیائك
وباتمام رسید آنچه تدبیر کرد در حق دوستان تو
یعنی اعلاء دین نمود واعزاز مؤمنین کرد فهذا
الیهم مستفتحا بعونك پس نهوض کرد بسوی
کفار وبجنگ آنها برخاست در حالتی که طلب فتح داشت
بمدد تو ومتقویا علی ضعفه بضم الضاد ینصرك
ودر حالتی که قوت وغلبه تام داشت بر کفار بامداد
تو باوجودی که ضعیف بود بسبب قلت مؤمنین
در مبداء اسلام فغزاهم فی عقر دیارهم پس جنگ
کرد با کفار در معظم شهرهاء یعنی مکه که آنجا
کفار بسیار بود وهجم علیهم فی بحبوحة دراهم

وبناکهان حمله کرد بر آنها در میان خانه ایشان
حتی ظهر امرک تا آنکه ظاهر شد فرموده تو یعنی
مسلمان شدند بسیاری از آنها و علت کلمتک
و بلند شد کفته تو ولو کره المشرکون و اکرچه ازین
بد می آمد کفار را اکر باقی بودند بر کفر اللهم فارفعه
بما کدح فیک الی الدرجة العلیا من جنتک بار خدایا
چون چنین جد و سعی بلند کردان رتبهٔ او را تا
بلند ترین درجات جنت تو حتی لا یساوی بصیغهٔ
مجهول فی منزلة تا آنکه برابری کرده نشود با او در هیچ
منزله یعنی هیچکس با او برابری نتواند کرد کسی با او در
هیچ مرتبهٔ ولا یوازیه لدیک و مساوی نباشد
با او نزد تو ملک مقرب ولا نبی ولا مرسل نه هیچ
فرشتهٔ مقربی و نه هیچ پیغمبر مرسلی که بدین مبعوث
بدین یا کتاب باشد و عرفه و بدانان او را یعنی امر

بیرین قیاس بلا یکافی بصیغة المجهول لا مرتبة و مساواة نتواند کرد ع

کن باو

کن باو فی اهله الطاهرین در باب اهل بیت او که همه
پاکند بحکم آیة تطهیر و امته المؤمنین و در باب امة
اجابت او که مؤمنانند من حسن الشفاعة از شفاعة
نیک برای عاصیان چه شفاعة بی اذن الهی نمی باشد
کویا مصدر بمعنی فاعل است و اضافة صفت بموصوف
اجل مفعول ثانی عرف است ما وعدته بزرکترین و
بهترین آنچه با او وعده کرده حاصل آنکه بخشا از او را
حلاوت اجل اموری که وعده کرده چه مکرر خواهد
آمده عرفنی حلاوة الاجابة یعنی وعده کرده ائمهٔ
هدی و مؤمنین بوسیله پیغمبر شفاعت و عطا
کنند پس امر کن با آن سرور که رخصت دهد با ائمه
و مؤمنین بوسیله پیغمبر شفاعت بجا آورند
پس شفاعت آن سرور عصاة را بطریق اولی باشد
یا مراد اینست که امر کن با آن سرور که شفاعت اهل

بیت ومومنان بکند چه حسنات ابرار سیئات
مقربین است یا نافذ الصدة بتخفیف دال اشل وعد
در خیر مستعمل است وایعاد ووعید در شر یعنی
آن کسی که وعده او نافذ است یعنی احتمال خلف
ندارد وبعضی نافذ بمهملة خوانند یعنی رسنده
وملائم است بعده چه نفاذ از معجمة بمعنی مطاع
بودن امر وجریان اوست ومناسبتی دارد بعده
لیکن مروی بمعجمة است یا وافی القول ای وفا کننده
بهر چه گوید یا مبدل السیئات باضعافها من
الحسنات ای تبدیل کننده بفضل خود بدیها را
بنیکهای که چندین برابر آن بدیها باشند انك
ذو الفضل العظیم والجواد الکریم بدرستی که توصاحب
فضل عظیمی وتو صاحب جود وکرمی واین فقره
بمنزله دلیل تبدیل است چه تبدیل مقتضای فضل

الثالث

وکرم است صلوة بر ملائکه اللهم وحملة عرشك
واوا ستینافست وحملة مبتداء وخبرش الذین لا
یفترون من تسبیحك خدایا حاملان عرش آن چنان
ملائکه اند که یك لحظه ترك ذکر تنزیه تو نمیکنند و
یحتمل که الذین صفت حملة باشد وهمچنین اسرافیل
الذی وما بعدش پس اللهم ثانی تاکید اللهم اول باشد
وفصل خبر مبتداها باشد وچون دو مبتداء
اول موصوف بموصول بفعل اند وبقیه از توابع
اولین اند در خبر آنها فا در آمده مثل زید الذی
یاتینی فله درهم والله اعلم ولا یسمون من تقدیسك
وملال نمیگیرند از ذکر پاکی تو از جمیع نقائص ولا
یستحسرون من عبادتك وماندہ نمی شوند از عبادت
ولا یوثرون التقصیر علی الجد فی امرك واختیار نمی
کنند وترجیح نمیدهند تقصیر را بر جد وسعی در کار

توکه عبادت باشد ولا یغفلون بضم فا و غافل
نمیشوند عن الوله الیك از حیرت و تامل در
جمال وجلال ذات تو یعنی همیشه واله وحیرانند
واسرافیل صاحب الصور واسرافیل روز واپسین
صور میدمد الشاخص ایستاده است چنانچه
کسی در بلندی ایستاده منتظر چیزی باشد الذی
ینتظر منك الاذن وحلول الامر انتظار فرمان
وصدور حکم تو دارد بدمیدن فینتبه پس بعد
از اذن بیدار میکند مردها را چه موت بمنزله
خوابست بالنفخة بدمیدن در صور صرعی جمع
راکر افتاده اند در گورها رهاین القبور که در گرو
قبرها اند یعنی در آنجا قرار گرفته اند صرعی مضاف
رهاین ورهاین بقبور و میکائیل ذو الجاه عندك
و میکائیل صاحب جاه و مرتبه است در درگاه تو

والمکان

والمکان الرفیع من طاعتك وصاحب جای بلند
است از طاعة تو یعنی طاعت را بمرتبه تو یعنی طاعت
را بمرتبه کمال رسانیده وجبرئیل ودر نسخه وجبرئیل
الامین علی وحیك امانت دار وحی تست که حیات
بر وی روا نیست چنانکه فرموده پیغمبر صلی الله علیه
وآله رسانیده المطاع فی اهل سمواتك وملائکه
آسمانها همه مطیع اویند المکین لدیك وصاحب
مکنه وجاه وعزت است در درگاه تو المقرب
عندك واز مقربان تست والروح نام فرشته است
الذی هو علی ملائکة الحجب آنچنان فرشته است
که حاکم است بر فرشتگان موکل بر حجابهای نوریه
الهیه و بعضی گفته اند که مراد حجب ائمه اند که نزد مو
مومن حاضر شده مانع میشوند از مشاهده
اهوال نشاء اخرویه و جمعی از ملائکه بجهت عین

خدمت موکلند پس آنها را دخلی باشد در حجب
ومنع از ینجهت بعضی گفته اند اضافه ملائکه بحجب
بیانیه است والروح الذی هو من امرک وروح
فرشته است که از عالم امر است نه از عالم شهادت
ظاهر امراد نفوس ناطقه انسانیه است که حق تعالی
در شان آنها فرموده قل الروح من امر ربی اللهم
تاکید اللهم سابق است وشیخ بهاء الدین عاملی
گفته که این کلمه در نسخه جد من نیست فصل علیهم
یعنی از کلمه هرگاه اینچنین عزیزند پس رحمت
مکن بر آنها وعلی الملائکة الذین من دونهم که در رتبه
ملائکه هرگاه اینچنین اند آنها پائین تر از سابقین است
من سکان سمٰوٰتک که این ملائکه ساکنان آسمانها
تواند واهل الامانة علی رسالاتک والمیناز احکام
تواند که چه فرموده بآن مشغولند والذین وان

ملائکه

ملائکه که لا تأخذهم سامة من دؤوب نمیگیرد
آنها را ملالی از جد در عمل وهمیشه سعی میکنند
وملول نمیشوند ولا اعیاء من لغوب ونه ماندگی
که ناشی باشد از تعب ورنج ومشقت ولا فتور
ونمیگرداند ایشانرا فترت از عمل یعنی لحظه کار نمی بایستند
ولا یشغلهم عن تسبیحک الشهوات ومشغول نمی
نمیسازد ایشانرا شهوتها از تسبیح تو یعنی شهوتی ندارند
تا بآن مشغول شوند واز تسبیح باز مانند ولا
یقطعهم عن تعظیمک سهو الغفلات وباز نمیدارد
از تعظیم تو آنها را سهوی که مقتضای غفلت است
چه آنها را غفلت وسهو نمی باشد الخشّع الابصار
دیدها بصیرت ایشان همیشه در خشوع است
وچشم بر ندارند از ادب فلا یرومون النظر الیک پس
طلب نمیکنند نظر بتو کنند النواکس الاذقان

در زیر دارند و در نسخه الاعناق یعنی گردنها
الذین قد طالت رغبتهم فیما لدیک آنهائی که
بسیار است رغبت ایشان بآنچه نزد تست یعنی
طالب معرفت و رضاء تواند المستهترون بصیغه
مفعول بمعنی مولع و در نسخه بصیغه فاعل بهمان
معنی چنانچه در کتاب غیر سین است بذکر آلائک
یعنی آنچنان مولعند بذکر نعم تو که پروای کسی
ندارند والمتواضعون دون عظمتک وجلال
کبریائک و تواضع کنند نزد ملاحظه عظمت و کرم
بزرگی تو والذین یقولون اذا نظروا الی جهنم و آن
ملائکه که میگویند وقتی بینند بسوی جهنم
تزفر علی اهل معصیتک زفیر اخراج نفس است بعد از
حبس و اینچنین نفسی ممتد برمی آید و این کنایه است
از شدت دمیدن حرارت یعنی در حالتی که حرارت

او بشدة

او بشدة کارگر است و گفته اند زفیر اول آواز خر
و امثال آنست که از سینه بر می آید و شهیق آخر آنست
که از حلق باشد و این معنی لطفی ندارد سبحانک
ما عبدناک حق عبادتک این مقوله قول است یعنی
چون ملئکه مشاهده عذاب کنند گویند پاک
دانیم ترا خدایا آنچه حق عبادة تست نکرده ایم و
اعتراف بقصور نمایند فصل علیهم یعنی چون فرشتگان
این صفات جمیلة دارند پس رحمت کن بر آنها باز دیاد
معرفة تو و بعنایاتی که لائق ملائکه است و علی الروحانیین
من ملائکتک و بر ملائکه که لطیف اند روحانی
بفتح را نسبت است بروح یعنی نسیم والف و نون
نسبت زیاده شد بر خلاف قیاس و چون آنها
اجسام لطیفة اند و دیده نمیشوند تشبیها روحانی
بضم نسبت روحانی خوانند و برین قیاس روحانی

بضم نسبت بروح بضم لیکن اینجا مروی فتح است و
گفته اند که مراد عقول و نفوس است واهل الزلفة
عندك وآنهائی که اهل قرب اند بدرگاه تو و حمال
الغیب الی رسلك و بردارنده امور غیبی و رسانند
آنند به پیغمبران تو یعنی آنچه بر بندگان مخفی است
آن از امر الهی میرسانند برسل از اقسام وحی والمؤتمنین
بفتح میم علی وحیك و امین گردانیده شده اند بر
رسانیدن احکام تو برسل چه خیانت در آنها
متصور نیست وقبائل الملائكة الذين اختصصتهم
لنفسك واقسام ملائکه دیگر که از خاصان درگاه
تو اند و بدیگری کار ندارند واغنیتهم عن الطعام
والشراب بتقدیسك و بی نیاز ساخته آنها را از
اکل و شرب بذکر تنزیه تو یعنی این ذکر بجای طعام
و آب ایشانست واسکنتهم بطون اطباق سمواتك

و جای داده آنها را در میان طبقات آسمانهای تو و
الذین علی و در نسخه هم علی ارجائها اذا نزل الامر
بتمام وعدك و آنانکه بر اطراف آسمانها اند وقتی
که حکم شود بتمامیه آنچه وعده کرده تو یا از طی
سماوات وافناء عالم چنانچه در قرآن مجید
وارد است والملك علی ارجائها نواحیها و اطرافها
وخزان المطر و فرشتهای که خزانهای باران حواله
آنهاست وتنزد امر انزال باران نمایند و زواجر
السحاب و زجر کنندهای ابر که آنها رانند بر هند
ابرها را بهر جانبی که امر الهی شود والذی بان
فرشته بصوت زجره یا بآواز زجر راندن او
را یسمع زجل الرعود شنیده میشود بلندی
آواز رعدها یعنی آوازی که از رعد مسموع
میشود آواز آن فرشته است واذا سبحت به

عطفست بر بصوت یعنی وآن فرشته است که
چون روان شود بسببا و یا بسبب صوت زاجر
او حقیقة در لغة او از شکم اسپ یا آواز پای اسپ
است هنگام تاختن و بمعنی فاعل است السحاب
اضافة صفة است بموصوف یعنی ابری که شنیده
شود صوت رعد او وقت جریان آن ابر النمعت
جزآء اذا است یعنی روشن شوند و بدرخشند
صواعق البروق صاعقاء برقها و مشیعی الثلج و
البرد و همراه انها برف و تگرگ که آنها را بجای مقدر
میرسانند و الهابطین مع قطر المطر اذا انزل و
آنهائی که فرود می آیند با قطرات باران وقتی که
باران نازل میشود چه مقرر است که با هر قطرة
ملکی می آید که بزمین رساند و القوام علی خزائن
الریاح و آنهای که خزینهای بادها حواله آنهاست و

بقدر حکم صرف آن میکنند و در قرآن مجید
ریح در شر مستعمل است و ریاح در خیر والموکلین
بالجبال فلا تزول و آنها که کوهها حواله ایشانست
که بمحافظت ایشان برجا می مانند والذین عرفتهم
مثاقیل المیاه و انکه تعلیم کرده بآن ورن اهاکه
عالم اند بقدر هر مثقالی از آب و کیل ما تحویه
و آموخته باتها پیمانه کردن آنچه بار محیطند لواعج
الامطار اضافة بموصوف است یعنی امطار شدید
و همچنین وعو الجها و آنکه مضمر موصوف نباشد
وقتی است که صفة بر وجاری باشد نه مضاف
و مراد بارانهای که متلاطم باشند مثل تلاطم موج
دریا یعنی از ملائیکه که میدانند که هر بارانی چه قدر
و چند پیمانه است و رسلک من الملائکة الی اهل
الارض و آنها که فرستاده بسوی اهل زمین بکرو

ما ینزل بکسرة من البلاء یعنی مکروهاتی که نازل میشوند
از جنس بلا و عسرت و قحط و محبوب الرخاء و از
جنس فراوانی که محبوب یعنی هر بلیه و خیری که
بما میرسد جمعی که از ملائکه را فرستاده که آنرا
برسانند والسفرة جمع مسافر یعنی کاتب همچو کافر
وکفرة یعنی کاتبان اعمال الکرام که معززند البررة
جمع بار یعنی نیکوکار که خلاف واقع نمی نویسند
والحفظة عطف تفسیر سفرة است بقرینة الکرام الکاتبین
یعنی حافظان اعمال اند که کاتبان نیکوکردارند
وملک الموت و فرشته که موت خلق بتصرف اوست
یعنی عزرائیل علیه السلام واعوانه و مددکاران
ملک الموت اند در قبض روح و ایراد موجبات
موت ومنکر ونکیر که در قبر سوال کنند ورومان
نام فرشته است فتان القبور صفة رومان است

وفتن

وفتن بمعنی عذابست پس رومان اسم جنس فتنها
عذاب باشد و بعضی گفته اند که مشتق است از فت
بمعنی کسر و دق یا از فتنه بمعنی امتحان و در نسخه
شیخ شهید بفتح نون فتان است پس منصوب باختصاص
یا بقطع صفة باشد بتقدیر اعنی و عبارت قاموس
مشعر است بآن که فتان القبور منکر ونکیر را گویند
پس ورومان عطف تفسیری منکر ونکیر را گویند
باشد والله اعلم و مغایرت اظهر است و شیخ زین الدین
گفته که رومان نام فرشته است که در قبر با آدمی باشد
والطائفین بالبیت المعمور و فرشتگان که گرد بیت
المعمور میگیرند که بمحاذات خانه کعبه شریفه است
ومالک و فرشته که دوزخ حوالهٔ اوست وسدنة الجنان
وخادمان بهشتها والذین لا یعصون الله ما امرهم
وسائر فرشتگان که خلاف حکم الهی نمیکنند ویفعلون

مایؤمرون وهرچه بآن ماموری شده اند واگرچه
این صفت عامه ملائکه است لیکن چون اسم وخدمت باقی
مذکور نیست بوصف عام تعبیر شده یا مراد ملائکه
مهم اند وتوصیف باین صفت عامه بجهت اهتمام است
جز باینها خدمتی که متعلق بخلق باشد مفوض نیست
ومحو درگاه الهی اند والذین یقولون وآنهای که
میگویند باهل بهشت سلام علیکم سلامتی باد
بر شما از عذاب خلاصید بما صبرتم بصبر کردن شما
بر محنتهاء دنیا وامتثال اوامر وباز داشتن نفس
از معاصی که مطلوب نفس بود فنعم عقبی الدار
بس نیک خوبست عاقبت کار شما در دار آخرت یعنی
بهشت نصیب شماست والزبانیة مشتق است از
زبن بمعنی دفع وبیادهای حسن را زبانیه گویند
بجهت می اندازند مردم را بحبس وملائکه که مردم را

اندازند

اندازند در دوزخ زبانیه گویند والذین اذا قیل
لهم وملائکه که چون بآنها گفته شود خذوه بگیرید
این عاصی دوزخی را فغلوه در دست وگردن او
غل اندازید ثم الجحیم صلوه پس در دوزخ اندازید
که آتش را بسوزد ابتدروه سراعا جزاء اذا است
یعنی مبادرت کنند بشتابند در انداختن ولم ینظروه
از باب افعال یعنی مهلت ندهند وتاخیر در انداختن
ننمایند ومن او هنا بسکون میم ذکره وآنهائی ترک
ذکر آنها کرده ایم گویند او هم من الحساب ما انزای
اسقطها او همت الشیء ترکته ولم نعلم مکانه افراد
ضمیر بسبب ارادة جنس است منک یعنی ونداشته
ایم رتبه او را بدرگاه تو وبای شیء وکلنه عطفست
بر مکانه ونداشته ایم که کدام خدمت بآنها مفوض
است وهمین سبب ترک ذکر آنها است وسکان

الهواء والارض والماء وساکنان این سه عنصر که
تدبیر عالم سفلی با آنهاست و وجد ترک نار ظاهر
نیست مگر آنها داخل زبانیه باشند ومن منهم
علی الخلق و آنهانی که از جمله مطلق ملائکه سفلی ما
اند بتدبیر امور بندها و بعضی گفته اند که ملائکه
سه قسم اند مفارق محض و روحانی محض و مجرد
متعلق بجسم و ذکر ثانی و ثالث شده که موکلند
بمطر و جبل و غیرهما والحال ذکر قسم اول میکند که در
عالم امر اند و مشرف اند بر عالم خلق و این محل تأمل است
فصل علیهم چون این ملائکه این صفات عظیمه
دارند و مقربان درگاه تو اند رحمت بکن بر آنها
و طلب رحمت بر مستحق آن موجب اجر طالب است
یوم تأتی کل نفس که در روزی که بیاید هر کس
بدرگاه الهی یعنی در روز قیامت معها قائم در حالی

با آن کس ملکی است که متکفل کار اوست و در نسخه
ابن ادریس سابق است و این موافق قرآنست
یعنی میرانند او را که موقف عرض بیارد و شهید
و گواه حال آنکس است یا حاضر است در درگاه
الهی با آنکس و صلّ علیهم صلوٰة فرحمةً بکن
برین ملائکه آنچنان رحمتی که تزیدهم کرامة علی
کرامتهم زیاده کند آن رحمة اکرام و ابران اکرامی که
دارند و طهارة علی طهارتهم و زیاده کند پا
آن پاکی که دارند اللهم و اذا صلیت علی ملائکتک
و رسلک بار خدایا چون رحمة کنی بر فرشتگان
تو و بر پیغمبران تو و بلغتهم صلوتنا علیهم و برسانی
بملائکه و رسل صلوة ما را با ایشان یعنی بسبب
استجابت دعاء ما بر آنها رحمة دیگر بکنی فصل جزاء
اذا است علینا پس رحمة بکن بر ما و در نسخ مشهور

علیهم است و اول اظهر است بقرینه بما فتحت لنا
من حسن القبول فیهم بسبب کشودن تو برای ما در
نیکی قبول دعا را در حق ملائکه و رسل انک
جواد کریم بدرستی که تو بخشنده و کریمی پس رحمة
کردن کار تست ما را فرو کذاشت نخواهی کرد

صلوة بر تابعان پیغمبران و تصدیق کنندگان پیغمبری آنها

اللهم بار خدایا و اتباع الرسل مبتداست
و خبر فاذکرهم و اما مقدر است لهذا در خبر فا
آمد یعنی تابعان پیغمبران را یاد کن و مصدقوهم
من اهل الارض بالغیب و جمعی از اهل زمین که
تصدیق پیغمبران کنند در امور غیبی که پیغمبران
ازان خبر دهند مثل وجود خدا و امر و نهی الهی
و ملائکه و بهشت و دوزخ و حساب و غیر آن چه
تعبد در تصدیق امور غیبی است نه محسوسات

و معقولات عند معارضة المعاندین لهم بالتکذیب نزدیک
کردن جمعی که با وجود مشاهده معجزات باهره از روی عناد
تکذیب رسل کنند والاشتیاق بما موجد چنانچه در نسخه
شیخ شهید است و این معطوفست بر ارض یعنی از اهل سبقت
الی المرسلین بحقائق الایمان متعلق است باشتیاق یعنی
و جمعی که پیشی کرفته اند بر غیر خود در تصدیق پیغمبران بانچه
حق ایمانست و پیش اردیکران باعتقاد تمام ایمان آورده اند
یا مراد سبقت در قوت ایمانست که ایمان ایشان کامل تر است
فی کل دهر و زمان عطف تفسیری دهر است و آنکه دهر را
دعا زمان کویند تدقیقات فلسفی است و مقتضاء لغة عرب
نیست یعنی تصدیق کرده اند در هر وقتی که ارسلت فیه رسولا
فرستادی بخلق پیغمبری را و اقمت و بر پا داشتی لاهله از برای
تبلیغ احکام الهی مردم آن زمان دلیلا رهنمائی بخود من
لدن لدن آدم الی محمد از زمان حضرت آدم تا پیغمبر ما صلی الله

علیه وآله رحمة الهی بوی وبآل او ومن ائمة الهدی بیان دلیلا
یعنی از آنهای که راه حق نمایند وقاید کسی که مهار شتر کشد
تشبیها ائمه را قاید گفت چه آنها خلق را کشیدن بحق رسانند
اهل التقی یعنی خداترسان را قاید شوند نه آنها را اگر در ازل
یعنی مقدر شده اند علیهم السلام برین دلیلان باد سلامتی
از ما تا شایسته شد فاذکرهم بصیغه امر وخبر است از اتباع رسل
تصدیق کنندهای رسل وائمه دین منک بمغفرة ورضوان
پس یاد کن ان اتباع ومصدقین را بمغفرة ورضامندی خود
وذکر بمغفرة وکنایة است از حصول بخشش ورضا که مرتبه
اعلی است در قرآنست ورضوان من الله اکبر اللهم ارزقنا
اللهم یار خدایا واصحاب محمد بسند اخبرش فلانش ویاران
آن سرور خاصة یعنی اگرچه یاران داخل اتباع رسل اند
ودر رحمة عامه که سابق استدعا نموده شد داخلند اما نهایت
برحمة خاصه دیگر ممتاز کن یا مراد اینست که اصحاب را عموما

باین رحمتی

باین رحمتی که الحال استدعا مینماید ممتاز بکن خصوصا
الذین احسنوا الصحابة کسانی که یاری را نیکویی کردند وباتمام
رسانیده اند وآنچه حق دوستی ونصرة بود بجا آوردند
والذین وآنانکه ابلوا ابلاء بمعنی احسان وانعام است
اصلا وابلو را بود واو اول بالف بدل شد بالتقاء ساکنین
افتاد واو ثانی نیز حذف شود اجحاف بکلمه شود آنرا ضم دادند
تا دلالت کند بر واو محذوف وعلامت جمع باشد البلاء
الحسن فی نصره در قرآن مجید است ولیبلی المؤمنین منه
بلاء حسنا بیضاوی گفته ای لینعم علیه نعمة عظیمة بالنصر و
الغنیمة ومشاهدة الآیات پس معنی ما نحن فیه چنین باشد
که آنهائی که عطاء نیک کنند ونعمت خوب دادند بخلق
وادا حق نصرت کردند والله اعلم وکانفوم وسعاونوا آن
سرور کردند والله اعلم واسرعوا الی وفادتی بکسر واو ودر
بعضی نسخ بفتح است یعنی شتاب کردند در آمدن پیش او

وسابقوا الى دعوته وسبقت کردند بدعوت او که زود
دعوت او را قبول کردند واستجابوا اله واجابت او کردند
یعنی قبول پیغمبر او نمودند حیث اسمعهم حجة رسالاته چون
شنوانید ایشان را قرآن مجید که دلیل حقیقة امور است
که از احکام الهی بما رسانید وفارقوا الازواج والاولاد
وجدایی اختیار کردند از زنها وفرزندان خود فی اظهار
کلمته بجهت اظهار آنچه او گفت وبجهة اجرای حکم او یعنی
کلمهٔ شهادت است وقاتلوا الاباء والابناء فی تثبیت
نبوته ومقاتله کردند با پدران وفرزندان خود بجهت
ثابت ومستحکم ساختن پیغمبر او تا دین او شایع کردد
واحقاق حق شود وانتصروا به وغالب آمدند بر جمعی که
مقاتله کردند ببرکت وجود آن سرور یا غالب ساختن آن
سرور را بر اعدام دین اکر با برای تعدیه باشد مثل ذهبت به
ومن کانوا معطوفست بر الذین احسنوا منطوین علی

محبته

محبته وکسانی که از اصحاب پیچیده بودند خود را بر محبت
آن سرور چرا این دوستی البته موجب بهشت است پس زیان
ندارد والذین هجرتهم العشائر وکسانی که قبیلهای ایشان
ترک ایشان کردند ودوری جستند اذ تعلقوا بعروته
وقتی که دست زدند بحلقه هدایت او وانتفت منهم القرابات
اذ سکنوا فی ظل قرابته وخویشی آنها با خویشان برطرف
شد وقتی که جای کرفته اند در سایه دولت نزدیکی او
فلا تنس لهم اللهم خبر اصحاب محمد است که سابق کذشته
این مجاز است ومراد اینست که بکن با آنها بار خدایا معامله
کسی که حق خدمت آنها را فراموش نکند یعنی فعل جمیل واحسان
ومرحمت با آنها بکن واکر نسیان ترک باشد چنانچه بعضی گفته
اند در ولا تنسوا الفضل بینکم پس معنی ظاهر است ماترکوا
لک وفیک مفعول لا تنس است یعنی آنچه ایشان برای تحصیل
رضای تو وبجهة اقامت احکام دین تو کذاشته اند از قرابت

وعشیرتم ومال آنرا در حکم منفی مدار که اجر آن نرسد چه
درگاه الهی لاابالی است وارضهم وبده با آنها هرچه موجب
خشنودی ورضامندی آنها باشد من رضوانک بیان
آنچیز است که حق تعالی با آنها بدهد نه در راضی ساختن آنها چه
مطلوب اصلی اهم آنها رضامندی الهی است ومن رضوان من
الله اکبر ومما حاشو للخلق علیک مثل قالوا اصل اوحو شوا
گویند حاش الابل یعنی راند وجمع کرد ومعطوف علیه
صریح نیست بلکه عطف المعنی است بر ما سبق بملاحظه تقدیر
معطوف علیه گویا گفته راضی کن آنها را بسبب آنچه گذشت
از حسن صحبة وابلاء ومکانفة ومفارقة ومقاتلة وهجرة
وبسبب جمع کردن خلق بر تو وترغیب آنها باسلام وکانوا
مع رسولک دعاة لک الیک وبوده اند با پیغمبر تو در حالتی که
داعیان تو بودند وخلق را دعوت میکردند بمعرفة تو و
اشکرهم این هم مجاز است یعنی بکن معامله کسی که شکر دیگری

بجا آرد

بجا آرد یعنی احسان بکن علی هجرهم دیار قومهم بسبب گذاشتن
ایشان ملک قوم خود را وخروجهم من سعة المعاش
الی ضیقه بکسر ضاد ودر نسخه بفتح است وبسبب برآمدن
ایشان از فراخی معیشت که در ملک خود داشتند واختیار
تنگی معیشت نمودن در غربت ومن عطف است بر من
منطوین کثرت فی اعزاز دینک من مظلومهم یعنی و
فراموش مکن واحسان بکن بکسانی که بسیار کردی بوجود
آنها مطیعان خود را در عزیز ساختن دین تو از جمعی که
کفار بر آنها ظلمها کردند پس در مقابل مظلومیة آنها احسان
بکن ویحتمل که معطوف باشد بر ضمیر واشکرهم ومن مظلومهم
بیان من کثرت وتقدیر چنین باشد من کثرتهم من مظلومی
الدعاة الیک فی اعزاز دینک وحاصلش تکثیر رسیدن
ظلم است بآنها در راه خدا اللهم واوصل الی التابعین
لهم باحسان بار خدایا برسان بجمعی که تابع صحابه بودند

بر نیکی و بعد از انقراض زمان صحابه بهم رسیدند و پیروی
طریق نیک ایشان کردند الذین یقولون تعبیر بمضارع
برای احضار صورت ماضیه است یعنی آنها که میگویند
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان پروردگار
ما ببخشش ما را و برادران دینی ما که پیش از ما ایمان
آوردند از صحابه کرام خیر جزائک مفعول او وصل است
یعنی برساناد این تابعین بهترین جزاء ترا از احسان و
رضوان الذین قصدوا سمتهم صفت بعد صفت است
برای تابعین یعنی آنانکه قصد جهت صحابه نمودند و پیروی
ایشان کردند وتحروا وجهتهم و قصد جانب ایشان کردند
بعد دیدن و دانستن ومضوا علی شاکلتهم و رفتند بر
طریقه و مذهب ایشان لم یثنهم ریب فی بصیرتهم باز نداشت
ونگردانید و منع نساخت ایشان از راه حق شکی که
طاری شود در عقل آنها ولم یختلجهم وخلجان نکرد و جذب

نکرد از راه حق ایشان اشک فی تقفو آثارهم شکی در متابعت
آثار و آداب صحابه والائتمام بهدایة منارهم و در اقتدا بهدایت
یافتن از علم یا جاده مستقیم ایشان مکانفین در حالتی
که معاونان صحابه بودند و موازرین لهم در صحاح است
که الوزیر الموازر پس مفاعلة بمعنی اصل فعل است و مشتق
از وزر بکسر بمعنی ثقل چه وزیر کسی است که بار پادشاه
و اعانت برای خود کند و مراد اینجا معاونت است متابعت
و تحتمل که مشتق باشد از وزر بفتحتین بمعنی ملجاء و
لام بمعنی الی مثل مضاف له بمعنی ملتجئین الیهم یدینون
بدینهم در قاموس است که الدین الاسلام بمعنی یسلمون
الیهم یعنی اعتقاد و عمل ایشان اعتقاد و عمل صحابه است
و گویند دان یعنی منقاد شد و عمل صحابه است صلعم
یدینون محذوف است یعنی لهم و تعلق با تضمین اعتراف
است بمعنی ینقادون لهم معترفین بدینهم یعنی طاعت

ایشان میکنند بر ایشان یعنی براعانت و اطاعت ایشان
ودر بعض نسخ بتسکین تاء است بوزن یضربون کوفیان
کویند اصل اتفاق وتفاق است از وفق مثل اتعاد از وعد
واتقاد از وقود واو بدل تا شد وبکثرت استعمال توهم
کردند که تا اصل کلمه است واو را بنا کردند تفق یتفق
شد چنانچه جوهری گفته که اتخاذ اصلش ائتخاذ است
بهمزتین از اخذ وبعد از نقل همزه ثانی یعنی تبدیلش بیا تبدیل
یا بتا شد وبجهت کثرت استعمال توهم کردند که تا اصلیه است
وبنا کردند تخذ یتخذ کعلم یعلم ودر بعضی قراءات است
لو شئت لتخذت علیه اجرا وبصریان کویند اتخاذ اصلش
اتخاذ است بدو تاء مشتق از تخذ نه از اخذ چه تبدیل
همزه ثانیه بیا مدد وافتعال از اخذ ایتخاذ است مثل ایتمام
جوابش آنکه بعد تبدیل همزه بیا اگر تبدیل یا بتا شود چه
مانع است پس یتفقون بوزن یضربون مشتق است

ازتفق

از تفق یتفق وبروایة شهید بتقدیم قاف است بر فا ولا
حکامی
یتهمون نهم ویتهم نمیدارند صحابه را فیما ادوا الیهم درا
که صحابه رسانیده اند با ایشان از آن سرور یعنی همه از احکام
را لحق میدانند اللهم بار خدایا فصل علی التابعین پس رحمت
بر تابعان صحابه ومصحح عطف مغایرتی است که ناشی است
از تقیید بقول آنحضرت من یومنا هذا از امروز والی
یوم الدین تا روز جزا معطوفست بر من یومنا وعطف
ین
بجهت ازدیاد بسط وتاکید است کویا گفته وصل الی یوم الد
ودر بعضی نسخ واو نیست واین بهتر است وعلی ازواجهم
ورحمت بکن بر زنان ایشان وعلی ذریاتهم وبر اولاد واحفاد
ایشان بطنا بعد بطن بشرط ایمان وعلی من اطاعک
منهم وبر کسی که اطاعت تو کند از آن جماعت واین تخصیص بعد
از تعمیم است برای بیان مراد صلوة تعصمهم بها من معصیتک
آنچنان رحمتی که بسبب آن بازداری تابعان را از کناهان

تو یعنی برکت آن رحمت نتوانند تقصیر کردو تفسیر لهم وکلمه
بها مقدر است بقرینه سابق بقرینه سابق و فراخ سازی
برای ایشان بسبب آن رحمت جای ایشان فی ریاض جنتك
در باغهای بهشت تو و تمنعهم بها من کید الشیطان و بازداری
آنها را بسبب آن رحمت از معاصی که ناشی اند از عداوت شیطان
بخلق و تعینهم بها علی ما استعانوك من بر و اعانه کنی آنها را
آن رحمت بر چیزی که طلب اعانه کنند از تو بر آن چیز و تقیهم
بصیغه خطاب و صله محذوفست بقرینه سیاق یعنی بهم
طوارق اللیل والنهار مفعول ثانی تقی است و طارق حادثه
ایست که نازل شود بشب و اضافه آن بسوی شب و روز
بعد از تجرید است از قید شب یعنی محافظه آنها کنی بسبب آن
رحمت از حوادث شب و روز الا طارقا یطرق بخیر مگر
حادثی که نازل شود بخیر و تبعثهم لها و برانگیزی بر آنها را
بسبب آن صلوة و بیداری علی اعتقاد حسن الرجاء لك

براعتقاد

بر اعتقاد کردن آنها خوبی امید از تو والطمع فیما عندك و
بر طمع نعمتی که نزد تست از حسن عمل و ترك التهمة فیما تحت
ایدی العباد و بر ترك کردن آنها طلب آنچه در دست مردم را
تا متهم نشوند بطمع در آن یا آنکه مردم را متهم ساختن نکرند
آنرا از عبادت و در بعضی نسخ بنون است بمعنی حرص و تتوق
لزدهم متعلق است به تبعثهم تا آنکه بکردانی آنها را از توجه
بغیر الی الرغبة الیك بسوی رغبة بجانب تو که تو را خواهند
و بس والرهبة منك و بسوی ترس از تو و تزهدهم فی
سعة العاجل و دور کنی رغبت آنها را در وسعت دنیائی که
بالفعل است و تحبب الیهم العمل للآجل و آنکه محبوب سازی
نزد ایشان عمل صالح کردن را برای ثوابی که در روز قیامت
موعود است والاستعداد لما بعد الموت و مستعد
شدن را برای آنچه بعد از موت است از خلاصی عذاب
و استحقاق ثواب و این مشعر است ببقاء نفس جر ولجبا

اجتماع مستعد با مستعد له واز سائر ائمه اظهار زینعل رد
شده و نهول علیهم کاکرب تحل بهم و تا آنکه آسان ساز
بر آنها هر محنتی را که در دنیا بآن بر سد در سکرات موت
و غیره یوم خروج الانفس من ابدانها در وقت بر آمدن
نفسها از بدنهاء خود یعنی وقت قطع علاقه نفس از بدن
و تعافیهم و عافیت ده آنها را بما تقع به الفتنه از امور که
بسبب آنها واقع شود گمراهی من محذورات بیان فتنه است
گویا که گفته که تعافیهم من موجبات محذورات الفتنه یعنی
محفوظ داری از آنچه موجب بلیاتی است که از آنها باید
ترسید مثل رسوائی و عذاب که ناشی اند از فتنه یعنی از
ضلال و عصیان و کبة النار عطف است و ما تقع یعنی
و عافیت ده از شدت و صدمت آتش و گفته اند که مراد
الکبة علی النار است یعنی بر روی انداختن و اضافه
بادنی ملابسه است از مطلق بودن در جای یعنی و عافیت

بعد اللطف منا علی احبابنا

دهی از کثرت بودن در آتش و حق تعالی نجات دهد از قلة
بودن نیل الابجر دو ورود موعود و تصیرهم الی امن و بیانی
آنها را بمحل امن که تعبیر از آن بامن بطریق مجاز و مبالغه
شده و لهذا تفسیر امن کرده بقولش من مقیل المتقین از جای
قیلوله نیکوکاران و مراد جای آسودن ایشان است یعنی
بهشت و بعضی گفته اند که مراد با علم بن غلال آنچه متقیان از آن
میترسید ند از دنیا دعا از حضرت امام برای خود و دوستان خود
یا من لا تنقضی عجائب عظمته ای آنکسی که آخر نشود امور عجیبه
عظمتش و صل علی محمد و آله رحمت بکن بر آن سرور و بر فرزندان
او و چون تقدیم صلوة بر عرض مطلب موجب استجابت دعوة
است صلوة فرستاده گفت و احجبنا عن الالحاد فی عظمتک
و مانع شو ما را از میل کردن بباطل در باب بزرگی تو که اثبات
شریک و صاحبه و ولد برای تو بکنیم و یا من لا تنتهی مدة
ملکه و ای آنکسی که مدت پادشاهی او نهایت ندارد صل علی محمد

وآله رحمت بکن بران سرور و آلش و وجه تقدیم صلوة کند
وقس علیه واعتق رقابنا من نقمتك و آزاد بکن کردن
ما را از عذاب تو و چون حیوان بکردن زدن بمیرد
رقبه را قائم مقام کل حیوان سازند و عتق رقبه و را
رقبه گویند هر چند که معتق و مملوك کل بدن است و
نقمه بکسر نون و سکون قاف یا بفتح نون و کسر قاف هر دو
مرویست و بیك معنی است ویا من لا تفنی خزائن رحمته
ای آنکسی که خزینهای رحمت و نعمت او فانی نشوند هر چند انعام
دهد صل علی محمد وآله رحمت بران بفرست بر آنحضرت
و آلش واجعل لنا نصیبا فی رحمتك و بکن برای ما بهره
و حصه در رحمت تو ولذ حصه از رحمت الهی بجهة
بخشش گناه عالمی بسیار است لهم لا منتهی لکبارها وهمته
الصغری اجل من الدهر ویا من تنقطع دون رویته الابصار
ای آنکسی که نزد اراده دیدن او منقطع شوند قوای ابصار

بمقتضای

وبمقتضای کریمه لا تدرکه الابصار نتوانند دید صل علی
محمد وآله درود بفرست بران مقتدا و رسول و آلش وادننا
الی قربك و نزدیك ساز ما را بنزدیکی درگاه تو و این قرب
معنوی است یعنی رفع درجه ویا من تصغر عند خطر
الاخطار ای آنکه خرد است نسبت بقدر و منزلت او جمیع
قدر و منزلتهای ممکنات صل علی محمد وآله رحمت بکن بران
سرور و آلش وکرمنا علیك و معزز دار ما را در درگاه
عزت تو ویا من یظهر عنده بواطن الاخبار ای کسی که هویدا است
نزد او باطن هر چیزی و داند که حقست یا باطل صل علی
محمد وآله رحمت بکن بر محمد و آلش ولا تفضحنا لدیك و رسوا
مکن ما را نزد بمواخذه بر اعمال ناشایسته ما اللهم اغننا
عن هبة الوهابین بار خدایا بی نیاز کن ما را از بخشایش
بخشندگان بهبتك به بخشیدن تو یعنی آن قدر بده که بدیگری
محتاج نشویم واکفنا وحشة القاطعین بصلتك و چون

خویشان قطع صله رحم از ما کردند و ما را وحشت و تنهائی
و جدائی از همه شد تو کفایة ما بکن و دفع وحشت از ما
بکن و دفع با انتظام ما در سلک مخصوصان درگاه تو
حتی لا نرغب الی احد مع بذلك تا ما رغبت نکنیم بهیچ کس
با عطایاء تو و بهمان مستغنی شویم از عطایای جمعی که
قطع صله رحم کردند و لا نستوحش من احد مع فضلك
و از جدائی هیچ کس متوحش نشویم با فضل و کرم تو اللهم
صل علی محمد و آله خدایا رحمت بکن بران سرور و آلش و کد
لنا کید یعنی مکر است و مکر الهی جزاء مکر خلق است
یعنی چون کفار مکر کنند با ما تو جزاء مکر آنها بده و لا
تکد علینا و جزاء تقصیر ما مده و بفضل خود ببخش و در
بعضی نسخ و کد لنا و لا تکد علینا است و این اظهر است
یعنی برای ما باش نه بر ما و امکر لنا و لا تمکر بنا تاکید فقره
سابقه است یعنی بده جزاء مکری که دشمنان بما کنند

تلافی

و تلافی تقصیر ما کن و بکرم خود عفو کن و ادل لنا در نهایة است
که الادالة الغلبة یقال ادیل لنا علی اعدائنا ای نصرنا علیهم
پس مدخول لام منصور غالب باشد و معنی ادال زیدا لعمرو
علی اعداوه اینست که نصرت داد زید عمرو را بر اعدا پس معنی
ادلنا این باشد نصرت بده ما را و صله او محذوف است یعنی
ظهیر یعنی علی اعدائنا و در بعضی نسخ ادلنا در صحاح است
که ادلنی علی فلان ای انصرنی علیه و بر این تقدیر نیز صله مقدر
است و لا تدل منا در قاموس است که ادالنا الله من عدونا
مشتق است از دولة و در صحاح است که دولة در جنگ غلبه
گروهی است بر گروهی پس مدخول من مغلوب باشد یعنی
ما را مغلوب اعدا مکن اللهم صل علی محمد و آله خدایا رحمت
بکن بران حضرت و آلش و قنا منك و محفوظ دار ما را
از تو یعنی از غضب و عذاب تو و احفظنا بك و محافظت
ما بکن از بلیات تو یعنی بفضل و عنایت تو و اهدنا الیك

مارا بخود راه نما و برسان بمعرفت خود ولا تباعد عنك و دور
مکن مارا از خود ان من تقرب یسلم بدرستی که شأن ما اینست
که هر کرا تو محافظت کنی سلامت ماند از هر مکروهات و من
تهده یعلم و هر کرا تو براه نمائی اورا دانا شود از همه داناتر
و من تقربه الیك یغنم و هر کرا بدرگاه عزت خود نزدیک
کنی درگاه خود سازی او صاحب غنیمت شود در آخرت چنانچه
در دنیا مجاهدین غنیمت برند اللهم صل علی محمد و آله
خدایا رحمة کن بر محمد و آلش واکفنا و کفایت کن مارا یعنی
دفع کن از ما حد نوائب الزمان تیزی مصیبتهاء زمانه را
تشبیه داده مصیبت بشمشیری که دمش تیز باشد و شر
مصاید الشیطان و دفع کن از ما شر دامهای شیطان را
و مرارة صولة السلطان و تلخی حمله پادشاه را که نتواند
از تیر رساند اللهم انما یکتفی المکتفون بفضل قوتك
خدایا جمعی که کفایت کار آنها میشود آن کفایة نمیشود مکر

بزیادتی

بزیادتی قوة تو بمقتضای لا حول و لا قوة الا بالله یا این
معنی دارد که جمعی که کفایت مهمات مردم کنند آن کفایت
نیست مکر بمدد تو فصل علی محمد و آله و اکفنا پس رحمة
بران سرور و آلش بکن و کفایة کار ما بکن و انما یعطی
المعطون من فضل جدتك و هر که چیزی بکسی میدهد
او نمیدهد مکر از جمله عطیة تو باو که زاید باشد بر
ضروریات او فصل علی محمد و آله و اعطنا پس رحمة
بکن بمحمد و آلش و تو بده بما آنچه خواهیم و انما یهتدی
المهتدون بنور وجهك و هدایة یابندگان هدایة نمی
یابند مکر بنور روی تو و این تجوز است فصل علی محمد
و آله و اهدنا پس رحمة بکن بر محمد و آلش و هدایة یابندگان
هدایة نمی یابند و آلش و هدایة ما بکن اللهم انك من
والیت بتقدیر و البته یعنی خدایا هر کرا تو متولی اغراض
او شوی لم یضره و در بعضی نسخ لم یضرم بادغام خذلان

الخاذلين ضرر نكند باو خوار كردن خوار كنندكان و
من اعطيت بتقدير اعطيته لم ينقصه منع المانعين
وهر كرا كه تو بدهی منع كردن منع كنندكان نقصان او
نتواند كرد ومن هديت بتقدير هدايته لم يغوه
اضلال المضلين وهر كرا تو رهنمائی كنی خايب وخاسر و
گمراه نمی سازد او را گمراه كردن گمراه كنندكان فصل على
محمد وآله پس رحمت بكن بر محمد وآلش وامنعنا بعزك من
عبادك ومنع بكن بعزت دادن وممنع كردن خود را
از احتياج بندكان تو واغننا عن غيرك بارفادك وبی نياز
ساز ما را از غير تو بداد ودهش تو واسلك بنا سبيل الحق
بارشادك وما را بر راه حق بدار بوسيله رهنمائی تو
اللهم صل على محمد وآله واجعل سلامة قلوبنا فی ذكر
عظمتك خدايا رحمت بكن بر آن سرور وآلش بگردان
سلامتی دلهای ما را در ذكر نعمتهای تو وفراغ ابداننا فی

شكر نعمتك وفراغت بدنهای ما را در ادای شكر نعمت تو
وانطلاق السنتنا فی ذكر منتك وروانی زبانهای ما را در بيان
منت تو اللهم صل على محمد وآله واجعلنا من دعاتك
الداعين اليك خدايا رحمت فرست بر محمد وآلش وبگردان
ما را از جماعه كه مردم را بدرگاه تو دعوت كنند وهداتك
الهادين اليك واز رهنمائی بندكانی كه مردم را بدرگاه
تو رهنمائی كنند ومن خاصتك الخاصين لديك واز جمله
خاصان درگاه تو بكن يا ارحم الراحمين ای رحيم ترين
رحم كنندكان **دعاء صباح وشام** الحمد لله الذی خلق
الليل والنهار بقوته سپاس مر خدائی كه خلق كرده شب و
روز را بقدرت خود وميز بينهما بقدرته وتمييز داده
ميان شب وروز بقدرت خود وجعل لكل واحد منهما
حدا محدودا وامدا ممدودا وگردانيد برای هر كدام
نهايتی معين ومسافتی كشيده يولج كل واحد منهما فی

صاحبه در آورده هر کدام را در دیگری که چون یکی تمام
شود دیگری در آید و بهم رسد و یولج صاحبه فیه
و در آورده دیگری را در اول یعنی فاصله میان آنها
نکرده و این تاکید فقره سابقه است و تواند بود که ذکر
کل تلمیح بجریان این حالی باشد میان هر شب و روز
و یحتمل که مراد با یلاج کم شدن مقدار یکی و انضمام آن
بدیگری است تا زیادة شود او اولیس ایلاج کل فی
صاحبه یعنی کمی روز است از شب در وقتی و کمی شب است
از روز وقت دیگر و این در هر افق معین است از اتفاق
فایله لیکن در اوقات مختلفه متناظره سال بسبب
تفاوت قوس نهار و قوس لیل و مراد با یلاج صاحبه فیه
ای حین یولجه فی صاحبه آنکه هر کدام که از صاحب باشند
و صاحب هم که ان بعد در یک وقت یا در افق واحد لیکن
در دو بلد متقاطر یکی شمالی یکی جنوبی متفق العرض چه

افق

هر دو یکی است یا در آفاق مختلفة العرض و اینمعنی اگر
چه دقتی دارد اما خالی از تکلف نیست بتقدیر منه
للعباد بسبب آنچه مقدر ساخته برای بندها فیما یغذ وهم
به در آنچه غذا دهد بندها را بآن و این متعلق است
بتقدیر یعنی مقدر ساخته که در هر روز و هر شب
بآنها چه غذا بدهد و ینشئهم علیه و مقدر کرده آنچه
نشو و نماء بآن کند فخلق لهم اللیل لیسکنوا فیه پس شب
را خلق کرد برای بندهای تا در آن ساکن شوند و استراحت
کنند من حرکات التعب از حرکتهای که باعث رنج آنها ست
و نهضات النصب و آسوده شوند از برخواستنهای
نزدیک کردنها که سبب تعب آنها ست و این عطف تفسیر
فقره سابقه است و در بعضی نسخ نهضات بیاء حطی موحد
است بمعنی مسکین که در بیداری محتمل آن شوند و
ماند کردند و در بعضی نسخ بدباء موحده و طاء منقوطه

است وانهم بمعنی ثقل است وجعله لباسا وگردانید
شب را پوششی لیلبسوا لیتقلبوا فیه من راحته و
منامه تا بپوشند در آن شب از راحت و خوابی که
در آن شب بکنند یا از راحت و خوابی که حق تعالی عنایت
کرده و چون راحت و خواب را بعنوان لباس قرار داد
شبه از که سبب این راحت است نیز لباس گفت مجازا
فیکون ذلک پس باشد آن استراحت جماما بفتح جیم
یعنی دفع ماندگی و چون استراحت سبب دفع رنج
است جمام گفت مجازا یعنی تا شود این خواب باعث نشاط
و قرت و باعث قوت ولینالوا به لذة وشهوة و تا آنکه
برسند و دریابند از شب لذة و شهوة را چه متعارف
در تحصیل شهوات شب است وخلق لهم النهار مبصرا
وخلق کرد برای بندها روز را که باعث دیدن است
و سبب ظهور تمام اشیا است برچشمها لتبتغوا فیه من

فضله

فضله تا کنند در و آنچه خواهند از فضل الهی و لیتسببوا الی
رزقه تا سبب تحصیل رزق نمایند و یسرحوا فی ارضه
سراح بمعنی در رفتن است چنانچه رواح بمعنی رفتن در
شب یعنی تا در آن روز در زمین الهی تردد کنند طلبا لما
فیه نیل العاجل من دنیاهم برای طلب کردن آنچه در آن روز
مقدر است از رسیدن بنعم الهیه که بیش داده از امور
دنیوی ایشان ودرک بفتح را یعنی رسیدن الاجل
آنچه بعد از دنیا مقدر کرده فی اخراهم در آخرت برای
ایشان چه دنیا مزرعه آخرت است بکل ذلک بهر کدام
از این شب و روز و استراحت وطلب رزق وکسب
سعادات یصلح شانهم صلاح کار ایشان میکند در دنیا
و دین و یبلو اخبارهم و امتحان کار ایشان میکند که
بر آنها حجت قایم شود و بر خلق ظاهر شود که اطاعت و شکر
کردند یا نه و ینظر کیف هم فی اوقات طاعته و بر بینند

بلکه مردم بنماید که چگونه عمل ایشان کنند در اوقاتی که برای
طاعات الهی مقرر شدن و منازل فرموده و در منزلها
فرضهاء الهی که آیا در آن منازل اقامة نمودند یا تمرّد کردند
و مواقع احکام و درجاها حکمهاء الهی چگونه سلوک نمودند
لیجزی الذین اساؤا بما عملوا تا جزا دهد بدکاران را
بآنچه کردند یعنی مناسب عمل بد ایشان جز زیادة بر آن عذاب
نکند ویجزی الذین احسنوا بالحسنی و جزا دهد نیکو
کاران را به نیکی و احسان با دخال جنت و زیادة بر آنچه عمل
کردند بمحض فضل خود اللهم لک الحمد بار خدایا چون
اینچنین نعمت دادهٔ پس مر تراست سپاس علی ما فلقت
لنا من الاصباح بر آنچه شق کردهٔ برای ما از برای ما کردن کوی
شب را شکافته روز از آن بر آورده و متّعتنا به من ضوء
النهار و بر آنچه متمتع و بهرمند ساختهٔ ما را بآن از روشنی
روز و بصّرتنا بتقدیر بیر چنانچه در بعضی نسخ است

من مطالب

من مطالب الاقوات و بر آنچه نموده ما را از جاهائی که
طلب قوتها از آن جاها کنیم یعنی طریق طلب قوت را تعلیم
کرده و وقیتنا فیه و حفظ ما کرده در آن روز من طوارق
الآفات از آفتهای که در آن روز نازل شوند و این اضافة
صفت است بموصوف اصبحنا و اصبحت الاشیاء کلها
روز کردیم و همه عالم روز کردند بجملتها لک در حالتی که
همه اشیا مر تراست و همه مملوک و فرمان بردار اند ترا سماؤها
برفع بدل است از اشیا و تفصیل آنست و ارضها و ما بثّت
فی کل واحد منهما چه آسمان از جملهٔ اشیا و چه زمین و چه
هر مخلوقی که پراکنده ساختهٔ در هر کدام از آسمان و زمین
از مخلوقاتی که معلوم الهی است ساکنه برفع نون بدل
از کلمهٔ ما و بجر بدل از کل بحسب اختلاف نسخ و برین قیاس
و متحرکه و مقیمه و شاخصه چه ساکن از جملهٔ آن اشیا
و چه متحرک و چه ایستاده و چه مرتفع و ما علا فی السماء

وآنچه بلند شد در هوا وما کن بصیغهٔ معلوم متعدی
است یعنی وآنچه حق تعالی آنرا مستور ساخته زیر خاک
ودر بعضی نسخ بصیغهٔ معلوم متعدی است یعنی وآنچه
حق تعالی آنرا مستور ساخته زیر خاک ودر بعضی
نسخ بصیغهٔ جمع مؤنث از ماده کان یعنی آن چیزها
بوده اند زیر خاک پس همه اشیا صبح کردن باین حالی که
مملوک وزیر حکم تواند اصبحنا فی قبضتک روز کردیم
در حالتی که همه در قبضهٔ قدرت توایم یحوینا بحذف
حرف عطف ملکک وسلطانک یعنی ودر حالتی که
محیط است بما پادشاهی ومالکیهٔ تو وتضمنا مشیتک
ودر بر گرفته مارا ارادهٔ تو ونتصرف عن امرک ونتصرف
در کارها میکنیم بامر تکوینی تو یعنی باقتدار وتمکین تو
ونتقلب فی تدبیرک ومیکردیم از حالی بحالی در آنچه تو
تدبیر کارها بکنی لیس لنا من الامر الا ما قضیت هیچ کار

نتوانیم

نتوانیم کرد مگر آنچه در ازل مقرر ساخته ولا من الخیر
الا ما اعطیت ونیست ونرسد بما هیچ خیری مگر آنچه
تو داده وهذا یوم حادث جدید واین روز تازه است
که پیدا کرده وهو علینا شاهد واو بر ما گواه اعمال ماست
عتید وحاضر است ان احسنا ودعنا بحمد اگر کردیم درین روز کار
نیک بکنیم وداع ما بسپاس میکند وان اساءنا فارقنا
بذم واگر بدی کنیم جدا میشود از ما بمذمت ما اللهم
صل علی محمد وآله وارزقنا حسن مصاحبته خدایا
رحمت بکن بر محمد وآلش ونصیب ما بکن خوبی مصاحبت
این روز که در او کارهای نیک بکنیم واعصمنا من سوء
مفارقته ومحفوظ دار ما را از بدی جدائی ما بارتکاب
جریرة صغیرة او کبیرة بسبب مرتکب شدن ما گناه
یا کلانرا واجزل لنا فیه الحسنات وبسیار کن برای ما
درین روز نیکیها را یعنی توفیق نیکی بسیار بده واخلنا

فیه من السیئات و خالی ساز ما را در این روز از بدیها و کناهان
و املاء لنا ما بین طرفیه حمداً و شکراً و اجراً و فضلاً و احساناً
و پر کن برای ما تمام این روز را بسپاس الهی و شکر او و باجر
و ذخیره برای قیامت و بفضل و احسان خود اللهم یسّر
علی الکرام الکاتبین مؤنتنا خدایا آسان بکن بر فرشتهاء
بزرك که کتابت اعمال ما میکنند و مؤنت نوشتن اعمال ما را
چه بر آنها نوشتن اعمال بدکران و آزار است پس ما را توفیق
نیکی بده تا بر آنها نوشتن آن آسان شود و املأ من
حسناتنا صحائفنا و پر کن از برای ما از نیکیهای ما صحائف
اعمال ما را که فرشتها می نویسند و در بعضی نسخ و املأ صحائفنا
من حسناتنا و لاتخزنا عندهم بسوء اعمالنا و خوار مکن
نزد کرام کاتبین به بدی اعمال ما یعنی محفوظ دار از بدی
اللهم صل علی محمد و آله و اجعل لنا فی کل ساعة من ساعاته
خطا من عبادك خدایا رحمت بکن بران سرور و آلش

و بکن برای ما در هر ساعتی از ساعات امروز نصیبی از
بندهاء تو که از انها در امور دینی و دنیوی منتفع شویم
و آنها از ما و در بعضی نسخ عبادك است و این اظهر است
و ملائم ما بعد است و نصیباً من شکرك و بهره از شکر
تو و شاهد صدق من ملائکتك و کواه راستکوی
از فرشتکان تو که آن عبادت و شکر را نوشته کواهی
بدهند اللهم صل علی محمد و آله و احفظنا من بین ایدینا
خدایا صلوة بران سرور و آلش بفرست و محافظت ما بکن
از شر شیطان که از هیچ جای دخل نتواند کرد نه از پیش
روی ما و من خلفنا و نه از عقب ما و عن ایماننا و عن شمائلنا
و نه از جانب راست و چپ ما و من جمیع نواحینا و از
جمیع جوانب حتی فوق و تحت و قریب و بعید حفظاً
عاصماً من معصیتك آنچنان محافظتی که نکاه دارنده باشد
ما را از کناه تو و هادیا الی طاعتك و راه نماینده باشد ما را

باشد ما را بطاعت تو مستعملاً بصیغه مفعول پس از باب
حذف وایصال است ای مستعمل فیه لمحبتک در حالتی که دران
دران طاعت استعمال کرده شده باشد محبت تو یعنی از
روی محبت واخلاص تو آن طاعت شده باشد ودر نسخه
ابن ادریس بصیغه فاعل است یعنی در حالی که من استعمال
نماینده وکاربرنده باشم دران طاعت محبت ترا واین
اظهر است اللهم صل علی محمد وآله ووفقنا فی یومنا
هذا ولیلتنا هذه وفی جمیع ایامنا ودر نسخه ولیالینا
خدایا رحمت بکن بر او سرور وآلش وتوفیق بده ما را درین
روز ودرین شب ودر جمیع روزها وشبهای ما لاستعمال
الخیر وهجران الشر وشکر النعم برای عمل نیک وترک بدی
وشکر نعمتها واتباع السنن ومجانبة البدع وبرای متابعة
سنتها واجتناب از بدعتها والامر بالمعروف والنهی عن
المنکر وبرای امر بنیکی ونهی از بدی وحیاطة الاسلام

وبرای

وبرای عمل بجمیع لوازم اسلام وانتقاص الباطل انتقص
شده نیز آمده یعنی برای کم ساختن باطل ودر نسخه بضاد
معجمه است یعنی شکستن باطل ودفع آن واذلاله وخوار
ساختن باطل ونصرة الحق واعزازه وبرای یاری دادن
وعزیز کردن حق وارشاد الضال ومعاونة الضعیف وبرای
راه نمودن گمراه ومدد کردن ضعیف وادراک اللهیف
ودریافتن وغور رسی کردن مظلوم مضطرب مستغیث
متحسر واین فقره در نسخه شیخ شهید نیست ودر بعضی نسخ
ومساعدة الکهیف وبرای مدد کردن کور اللهم صل علی
محمد وآله خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش واجعله ایمن
یوم عهدناه وبگردان امروز را مبارکترین روزهای که
ما آنها دانسته ایم یعنی ماضیه وحال وافضل صاحب صحبناه
وفاضل ترین وبهترین دوستی که مصاحب او شده ایم ودر نسخه
صاحبناه وخیر وقت ظللنا فیه وبهترین اوقاتی که بوده ایم

روزانه دران واجعلنا من ارضی من مر علیه اللیل والنهار
من جملة خلقك وبکردان مارا از جملهٔ جماعت که راضی‌ترین
کسانی اند که شب و روز بر آنها کذشته از جملهٔ مخلوقات تو
خلاصه آنکه شب و روز بر همهٔ مخلوقات میکذرد
وبعضی نسبت بباقی راضی تواند آنچه خواست الهی باشد
پس دعا میکند که مرا ازین بعضی کردان وچون مفضل
جمعی اند وتفصیل نسبت بغیر آن جمع است پس هیچ وارد
نشود اشکرهم بفتح را وحرف عطف محذوف است
ومعطوف علیه من ارضی است وتقدیر اینست وجعلنا
اشکرهم ودر نسخ ابن ادریس بکسر را پس معطوف علیه
ارضی باشد یا اشکر بدل باشد از ارضی وهمچنین در اقومهم
واوفقهم لما اولیت من نعمك بکردان مارا از جملهٔ جماعة
که شاکر تر اند مر نعم ترا که عطیه نموده واقومهم بما شرعت
من شرایعك وبکردان مارا از جملهٔ جمعی که قایم تر اند

در اقامت

در اقامت شرایع تو بدانکه واو ویا در معتل العین اسم فاعل
ثلاثی مجردی که در فعل او تعلیل شده باشد بدل بهمزه شود
مثل قایم وبایع بخلاف عاور بجهة صحة عور اکرچه بخلاف
قیاس است وهمچنین واو ویا که در طرف باشند بعد از
الف زایده بدل بهمزه شوند مثل کساء ورداء بخلاف
شقاوة وسقایة بجهة اعتداد بتا پس کویا بر طرف نیستند
پس عبادة شاذ باشد وهمچنین واو ویا بعد از الف باب
مساجد بهمزه بدل شود بشرطی که قبل از الف نیز واو یا یا
باشد مثل اوایل جمع اول وخیایر جمع خیر ودر شرایع قبل
از الف واو ویا نیست پس همزه نتوان خواند البته بیا
باید خواند واوفقهم عما حذرت من نهیك وازجملهٔ جمعی
که توقف کنندند وبازدارندند خود را از انچه تو
حذر از ان فرموده از منهیات تو واکرچه مصدر بمعنی
مفعول است اما چون لفظا مصدر است در مساوی

مفرد وجمع اللهم انی اشهدک خدایا ترا گواهی میکیرم و
کفی بک باز زایده است شهیدا وبسندهٔ تو در حالی که گواهی
یعنی با گواهی تو گواه دیکر ضرور نیست واشهد سمائک و
ارضک وگواه میکیرم آسمان وزمین ترا ومن اسکنتها
بحذف وایصال بتقدیر ومن اسکنته فیهما من ملائکتک
بیان کلمه من است وگواهی میکیرم کسانی را که در زمین و
آسمان ساکن کرده که آنها ملائکه تواند وسائر خلقک
بکسر را عطف است بر ملائکه ودر نسخه بفتح است پس عطف
است بر من اسکنتها یعنی وگواه میکیرم باقی مخلوقات ترا
فی یومی هذا وساعتی هذه ولیلتی هذه ومستقری هذا
درین روز وساعت ودرین شب ودرین مکان که
هستم یعنی در شب گواه میکیرم شب را ودر روز روز را
ولا جمع هود ومحالست ان بتقدیر علی انی جه حذف
حرف جر از ان قیاسی است اشهد انک بتقدیر بانک

انت تأکید کافست الله خبران یعنی همه اشیا را گواه میکیرم
برینکه من شهادت میدهم باینکه تو خدائی الذی لا اله
الا انت آنچنان خدائی که نیست معبود بحق مکر تو قائم
بالقسط خبر بعد خبر از است بی عاطف وهمچنین عدل
رئوف ومالک ورحیم یعنی تو قائمی بعدالت یعنی هرچه
کنی عدالت باشد وذکر مصدر بجهة مبالغه است یعنی
بسیار عادلی فی الحکم در آنچه تو مائی رئوف بالعباد و
بسیار مهربانی بر بندها مالک الملک تمام عالم ملک تست
رحیم بالخلق رحم کننده بر خلق وان بتقدیر وبان محمدا
عبدک ورسولک وگواهی میدهیم باآنکه محمد صلی الله
علیه وآله وسلم بنده تست ورسول تست بجانب خلق وخیرتک
بکسر خا وفتح یا اسم مصدر است بمعنی خوبی پس از باب
زید عدل باشد وبسکون یا نیز اسم مصدر است من
خلقک یعنی از بهترین مخلوقات تست حملته رسالتک

فادّاها او را حامل رسالت خود کردی پس ادای رسالت کما
ینبغی نمود وامرا نه بالنصح لامته فنصح لها وفرمودی باو که
خود را نصیحت بکن او نصیحت آنها کرد وهر کس قبول نصیحت
کرد بامر الهی با آنها جهاد کرد اللهم فصل علی محمد وآله خدایا
چون محمد چنین بنده ایست تو اپس بر وی وبر آلش رحمة
کن اکثر بنصب را مفعول مطلق تشبیهی است بتقدیر
کاکثر یا مثل اکثر ودر نسخه کاتم ما صلیت علی احد من
خلقك همچو بیشترین رحمتی که بر یکی از مخلوقات خود
کرده ویحتمل که من تفضیلی مقدر باشد بتقدیر اکثر مما
وبرین قیاس وآته افضل ما آتیت احدا من عبادك و بد
باو بهترین آنچه داده بیکی از بندهای تو یا بهتر از آنچه داد
واجزه همزه وصل است عنا افضل واکرم ما جزیت احدا
من انبیائك عن امته وچون انبیا رسالت با امت خود
میرسانند در عوض جزای خیر باید داد وجزا دادن بدست

حق تعالی است وباختیار امة نیست وچون آن سرور
تبلیغ رسالت بر وجه اتم از همه کرده پس جزای خیر از جانب
ما بده همچو بهترین جزائی که از جانب امة پیغمبر دیگر بآن
پیغمبر داده یا بهتر از آن بده انك انت المنان بالجسیم
بده سوگ که تو بسیار منت نهنده بعطیة عظیم الغافر غفر
بمعنی پوشیدن ومستور ساختن وچون بخشیدن گناه
بمنزله پوشیدن اوست بنابرین بخشنده را غافر گویند
ودر نسخه الغفار للعظیم وتو بخشنده مر گناهان عظیم را
وانت ارحم من کل رحیم وتو ارحم کننده تری از هر رحمة
کننده فصل علی محمد وآله چون تو ستان بالجسمی پس رحمة
بکن بر محمد وآلش الطیبین که همه آل اوی نیکانند الطاهرین
وپاکند بمقتضی آیه تطهیر الاخیار النجبین ونیکان و
بسیار نجیب اند سلام الله علیهم اجمعین دعا در وقت
عروض امر مهمی ونزول محنتی وبلیة یا من تحل به عقد

المکارم ای آنکسی که اعانت او نشوده میشود کوههای مکروهات
ویا من یفثاء به حد الشدائد وای آنکسی که ساکن کرده
میشود او تیزیهای بلیات شدید ویا من یلتمس منه المخرج
الی روح الفرج وای آنکه طلب کرده از و خواسته میشود برآمدن
از شدائد و وصول براحت فرج از شدت ذلت لقدرتک
الصعاب خوار است نزد قدرت تو شدائد صعبه که
بآسانی دفع کنی و تسببت بلطفک الاسباب وهر سببی که
در عالم است لطف تو آنرا سبب ساخته وجری بقدرتک
القضاء جاری شد بقدرت تو احکام کرده ومضت
علی ارادتک الاشیاء وهمه چیزها باراده تو میرود فهی
بمشیتک دون قولک مؤتمرة پس اشیا بخواهش تو قبول
امر میکند نزد گفتن تو بمقتضای کن فیکون وهمه
مطیع فرمان تواند وبارادتک دون نهیک منزجرة
وباراده تو نزد نهی کردن تو این چیزها اشیا قبول زجر

میکند

میکنند یعنی آنکه اشیا الطاعة امر و ترک معاصی میکنند
نیز باراده تست انت المدعو للمهمات تو آنکه اشیا الطاعت
امر و ترک معاصی میکنند الی نزد عروض مهمات باو دعا
کنند وانت المفزع فی الملمات تو آنکه در وقت نزول
بلیات باو التجا برند لایندفع منها الا ما دفعت دفع نشود
از آن بلیات مگر آنچه تو دفع کنی لایندفع منها الا ما دفعت
دفع نشود از آن بلیات مگر آنچه تو دفع آن کنی ولاینکشف
منها الا ما کشفت تا بلیه مستور است مردم غافل شوند
از تدبیر دفع آن چون مکشوف شود بسهولت دفع شود
پس کشف کنایه است از دفع یعنی دفع نشود از آن بلیات مگر
آنچه تو دفع کنی پس عطف تفسیری فقره سابقه است
وقد نزل بی یا رب وبه تحقیق نازل شد بر من ای
پروردگار من ما قد تکاءدنی از باب تفاعل ودر نسخه
تکاءدنی از باب تفعل وهر دو بمعنی شق علی است ومشق است

از کؤدة بمعنی صعوبة ثقله یعنی تحقیق نازل شد بر من
ای پروردگار من بلیه که شاق و مشکل باشد بر من بردا[شت]
بار گران آن بلیة والزلی یعنی نازل شد بر من ما قد نهظنی
حمله بلیه که سنگین و دشوار است بر من برداشتن
آن وبقدرتك اوردته علی وبقدرة تو وارد ساخته
این نازله بر من وبسلطانك وجهته الی و به پادشاهی
و نهایة قوة خود این بلیه را فرستاده من و متوجه کرده
ساخت فلا مصدر لما اوردت صدر بفتحتین رجوع
مسافر است از مقصد بعد از وصول بآن و مراد وصول
بآن مطلوب است یعنی بلیه که تو بر کسی ایراد کنی هیچکس نتواند
او را بآن گردانید ولا صارف لما وجهت ونیست
صرف کننده و برگرداننده مر آن بلیه را که تو متوجه بکسی
کرده باشی ولا فاتح لما اغلقت ونیست کشاینده آنچه
تو او را به بندی ولا مغلق لما فتحت ونیست کسی که توا[ند]

بسته هر آنچه تو آن را بگشائی ولا میسر لما عسرت ونیست
آسان کننده آنچه تو آن را مشکل سازی ولا ناصر لما خذلت
ونیست یاری دهنده کسی که تو او را خراب کنی و ترک
نصرت او نمائی فصل علی محمد وآله چون همه امور بدست پس
رحمت بکن بر محمد وآلش وافتح لی یا رب باب الفرج
بطولك وبگشائی برای من ای پروردگار من در خوشحالی
و دفع غم را بقدرت تو واکسر عنی سلطان الهم بحولك
وبشکن و دفع کن از من پادشاهی و صورت هم را بقدرتی
که در تصرف امور داری وانلنی حسن النظر فیما شکوت
و برسان بمن نیکی التفات تو در دفع بلیه که شکایت از آن
بتو کردم واذقنی حلاوة الصنع فیما سألت و بچشان بمن
شیرینی احسان که بمن کنی در آنچه از تو سوال نمودم و طلب
کردم وهب لی من لدنك رحمة وفرجا هنیئا و ببخش
بمن از پیش خود رحمت را و خوشحالی بی تعب را و جهنی

در لغت بمعنی گوارا است پس تعب ندارد واجعل لی من
عندک مخرجا ومکن برای من بفضل تو بدر روی از محنت
وجایگاه آن بدر روی زود از این محنت وسریع باشد
از وحی بقصر وحاء بمد بمعنی سرعه ولا تشغلنی بالاهتمام
ومشغول مساز مرا باهتمام در علاج این بلیه وبگرفتاری
آن واظهر آنکه مشتق است از هم بمعنی حزن بمعنی قصد
عن تعاهد متعلق است بلا تشغلنی از فروضک وبالتزام
ما را از تفقد فرضهای تو وبفعل آوردن آنها واستعمال
سننک واز عمل کردن بسنتهای تو جه سنن پیغمبر وامام
است وشیخ شهید در ذکری گفته قد تترک النافلة لعذر
ومنه الهم والغم وکاظم علیه السلام چون همی طاری
می شد وگاهی ترک نافله کردی واز رضا علیه نیز نزد غم
ترک شدی وغم بجهت وقوع مکروه در ماضی است وهم
بجهت وقوع مکروه در ماضی است وهم بجهت توقع مکروه

در ماضی

در ماضی است وهم بجهت توقع آن در مستقبل واز حضرت
امیر علیه السلام منقول است که ان القلوب اقبالا وادبارا
فاذا ادبرت فلا تضیقوا علیها بالنوافل پس دعا میکند
که آنچنان بهم مدد که بسبب مشغولی بآن از سنن باز مانم
فقد ضقت لما نزل بی یا رب ذرعا پس تحقیق دلتنگ
شده ام بجهت نزول این بلیه بمن ای پروردگار من گویند
ضقت بالامر ذرعا وقتی که طاقت آن امر نباشد واصل
ذرع بمعنی گشودن دستها است گویا میگوید بسط دست
کردم وتنگی کرد پس نرسیدم بمطلب وایضا ضیق ذرع
کوتاهی دست است وسعت آن طولش ودست نرسد بچیز
طویل رسد پس ضیق ذرع کنایة باشد از عدم قدرت
ونارسیدن بمطلب وامتلات بحمل ما حدث علی
هما وپر شده ام بسبب برداشتن همی که بر من حادث
شده وهما تمیز است از فاعل امتلات وانت القادر علی

علی کشف ما منیت به وتوئی که قادری بر ازاله بلیه که من
بآن شده ام ودفع ما وقعت فیه وبر رفع آن حادثه که
دران حادثه افتاده ام فافعل لی ذلک پس بکن واز ام
منك واکرچه من مستوجب ومستحق ولایق این انعام
از تو نیستم یا ذا العرش العظیم ای صاحب عرش بزرك و
بروایة ابن طاوس بعد ازین چنین است فانت قادر یا
ارحم الراحمین امین یا رب العالمین دعاء طلب پناه
ازمکروهات واز اخلاق بد وافعال ذمیمة اللهم
انی اعوذ بك من هیجان الحرص خدایا بتو پناه میبرم از
جوش زدن حرص وسورة الغضب واز شدت غضب
وغلبة الحسد وغالب شدن حسد که طلب زوال
نعمت است از غیر وضعف الصبر واز ضعیفی صبر که کیفیت آن
ناقص باشد وقلة القناعة وکمی قناعت که کمیت آن ناقص
باشد وشکاسة الخلق واز بدخوئی والحاح الشهوة

الثامن

واز غلبه شهوة وملکة الحمیة واز قدرت واستقلال برخیر الحمیة
انفه واستنکاف یعنی واز قدرت واستقلال بر عار و
ننك کردن از حق ومتابعة الهوی واز تابع هوای نفس
شدن ومخالفة الهدی واز مخالفة راه حق وسنة
الغفلة واز غفلتی که بمنزله بیهوشی است وتعاطی الکلفة
واز خوض کردن در تکلفات یا در امور یکه باعث
آزار است وایثار الباطل علی الحق واز ترجیح باطل و
واز ترجیح علی الباطل بر حق که اختیار باطل کنی وعمل بآن
نمائی وترك حق کنی والاصرار علی الماثم واز مصر بودن
بر کناه که از ان توبه نکند واستصغار المعصیة واز کوچك
وسهل دانستن کناه واستکبار الطاعة واز بزرك
شمردن طاعتی که بکند چه کدام طاعت ما لایق کبریای
درکاه الهی است ومباهاة المکثرین واز مفاخرتی که
واز مفاخرتی که متولین میکنند یا از مفاخرت کردن

ما با متمولین والازراء بالمقلین و از تهاون و تحقیر
کسانی که ما را اکرام داشته اند و در نسخه وسوء الولایة بمعنی تولیة
لمن تحت ایدینا و از بدی سلوک با زیردستان خود و ترک
الشکر لمن اصطنع العارفة عندنا و از ترک تعظیم کسی که
نیکی کرده بما او ان نعضد ظالما یا اینکه مدد ظالمی بکنیم
از این هم پناه بخدا می بریم او نخذل ملهوفا یا اینکه خوار داریم
مظلوم مضطر حیران را او نروم ما لیس لنا بحق یا خواهیم
چیزی که حق ما نیست او نقول فی العلم بغیر علم یا اینکه بگوئیم
در مطالب علمی که خصوصا مسائل دینی بی دانستن آن
چنانچه شان علماء سوء است و نعوذ بک شان علماء
سوء است و نعوذ بک ان ننطوی علی
غش احد و در بعضی نسخ غش مسلم و پناه میبریم بتو
از اینکه پیچیده شویم بر اظهار خلاف آنچه در دل است
بکسی و بازی دهیم او را و پیچیده کنایه از اضمار آنست

وان نعجب

وان نعجب بصیغه مجهول مرویست و معلوم نیز مناسبست
باعمالنا و از این که عجب آورده شویم یعنی تکبر و فخر کنیم
بعبادت ما و عجب متاخر است از عبادت و مفسد عبادت
سابقه نیست و ریا مقارن عبادتست و مفسد آنست
ونمد فی آمالنا و از این که طول امل کنیم و آرزوهای که عاقبت
آن معلوم نیست در نظر نداریم و نعوذ بک من سوء
السریرة و پناه می بریم بتو از امر بدی که در دل پنهان کنیم
واحتقار الصغیرة و از سهل دانستن گناه صغیره وان
یستحوذ مستعملست بر اصل یعنی اعلال بر خلاف نظایرش
مثل استقام علینا الشیطان و از این که مستولی شود بر ما
شیطان او ینکبنا الزمان یا از آن که بما رسد نکبت
شرور زمان او یتهضمنا السلطان یا از آنکه ظلم و غصب
نماید و نقصان رساند بما پادشاه و نعوذ بک من تناول
الاسراف و پناه میبریم بتو از یافتن آنچه با آن اسراف کنیم

پس اسراف مفعول تناول نیست بلکه اضافة بادنی ملابسة
است ومن فقد الکفاف واز نیافتن آنچه بسنده است
از ضروریات معیشت مشتق است از کف یعنی آنچه باز دارد
از فقر وبی نیاز سازد از غیر ونعوذ بک من شماتة الاعداء
وپناه میبریم بتو از خوشحالی دشمنان از وصول بلا بما
ومن الفقر الی الاکفاء واز احتیاج بسوء همسران ومساویان
خود ومن معیشة فی شدة واز زندگی در تنگی وخواری
وبیماری ومیتة بکسر میم ودر نسخه ابن ادریس بفتح میم علی غیر
عدة واز مردن بی استعداد که عمل صالح نکرده باشیم ونعوذ
بک من الحسرة العظمی وپناه میبریم بتو از حسرت کلان بر
خواهیم ومیسر نباشد از نجات اخروی والمصیبة الکبری
واز مصیبة کلان که دوزخ است واشقی الشقاء واز بدترین
شقاوتها که غضب الهی باشد وسوء المآب ظرف مکان است
یا مصدر میمی یعنی واز بدی محل رجوع جهنم باشد یا بدی

نفس

نفس رجوع که با عصیان باشد وحرمان الثواب واز
محرومی اجر بسبب عدم طاعة وحلول العقاب واز رسیدن
عقاب بما اللهم صل علی محمد وآله واعذنی من کل ذلک
برحمتک خدایا رحمة بکن بر محمد وآلش وپناه ده مرا از همه
این بلیات برحمة وفضل خود وجمیع بنصب عطف است
بر یاء اعذنی المؤمنین والمؤمنات وپناه ده ازین بلیات
همه مرد وزن مؤمن را یا ارحم الراحمین ای رحیم ترین کنندگان
دعا در اشتیاق بطلب مغفرت گناه از حق تعالی اللهم صل
علی محمد وآله وصیرنا الی محبوبک من التوبة خدایا رحمة بکن
بر محمد وآلش وبرسان ما را [illegible] بتوبه که دوست
میداری آنرا یعنی توفیق توبه بده وازل لنا عن مکروهک
من الاصرار ودور دار ما را از اصرار بر معاصی که مکروه
تست واز آنکه توفیق بازگشت نیابیم ومتی وقفنا بین
نقصین ودر نسخه تقصیر فی دین او دنیا بنقص لی ثنوی

چه غیر منصرف است چنانچه جوهری گفته در کتاب تقویم
و در قاموس است که گاهی منون نیز آمده گفته اند چون جاری
بر موصوف مذکور یا مقدر باشد مثل نشاط یا حیوة پس
حکم افعل التفضیل دارد در منع صرف حال آنکه الف مقصوره
کافی است در منع صرف یعنی وقتی که بایستیم میان نقصان
در دین یا دنیا و امر ما مردد و متردد باشد که اگر اختیار دین کنیم
نقصان دنیا شود و بالعکس فاوقع النقص باسرعهما فناء
پس ناقص بکن چیزی را که زودتر فانی شود یعنی نقصان دنیا
بکن و صیغه تفضیل بمعنی اصل فعل است و مفهوم مخالف
معتبر نیست و چون صفت دنیا سرعت فناء است بآن تعبیر
کرده واجعل التوبة فی اطولهما بقاء و بگردان پشیمانی
و ندامت ما را در آنچه بقاء آن بیشتر است که آخرت باشد
یعنی توبه از عصیان داخل امور اخرویست و تقصیر از عبادت
داخل امور دنیوی است پس شقاوت نصیب ما بکن واذا

همنا

همنا بهمین وقتی که قصد بکنیم دو چیز یکه در دل آمده باشد
یرضیك احدهما عنا ویسخطك الاخر علینا اینچنین دو چیز که
فعل یکی موجب رضاء تست از ما و فعل دیگری موجب
رضاء تست از ما و فعل دیگری موجب غضب تست بر ما
فعل بناء باء تعدیه است مثل ذهب به الی ما یرضیك عنا
یعنی ما را مایل ساز بسوی چیزی که ترا از ما راضی کند و وهن
قوتنا و در نسخه ثواناً عما یسخطك علینا و سست و ضعیف
ساز قوت ما را از فعل آنچه موجب غضب تو باشد ولا تخل
از باب تفعیل بضم تا و تشدید لام مکسوره مشدده بجهة
دلالت بر یاء محذوفه و ظاهر فتح است و تفعل متعدی نیز
آمده و مشتق است از تخلیت بنهما نداز تخلیت الکتاب بمعنی
تفرغت له فی ذلك بین نفوسنا واختیارها و در باب میل
به نیکی و سستی از بدی در وقت ورود همین تخلیت
مکن میان نفوس ما و اختیار آنها یعنی اختیار ما را آبدست

نفوس مایده بلکه ما را جبراً بر کار نیك بدار واین جبر الهی
بمنزله واسطه است میان نفس واختیار که مانع نفس است
از اختیار پس اگر جبر نکند کو ایخالی کرده مسافتی را که میان نفس
واختیار است فانها مختارة للباطل علة نهی از تخلیه است
یعنی از این جهت نفس اختیار کننده باطل است الا ما وفقت
بتقدیر وفقتها یعنی مکر نفسی که تو توفیق او بدهی تا از باطل
بکیبد واختیار حق نماید ودر نسخه الا ما رقیت یعنی مکر
نفسی که حفظ او کنی از باطل اما قوله بالسوء خبر بعد خبر است
الا ما رحمت بتقدیر رحمتها یعنی نفس بسیار امر کننده است
ببدی مکر نفسی که تو بر وی رحم کنی اللهم وانك من الضعف
بضم ضاد خلاف قوة خلقتنا خدایا بدرستی که تو ما را از نا
توانی خلق کرده یعنی ماده خلقة ما ناتوانست که استعداد
قوة در وی نیست وعلی الوهن بنیتنا وبر سستی بنا ما
کردی که اساس آن بنا خوار است من ماء مهین ابتدأتنا

وازآب

وازآب منی حقیر ابتدا خلقت ما کردی فلا حول لنا الا بقوتك
چون وجود ما از ضعف وحقارتست پس نیست ما را
حرکت مکر بقوتی که تو بدهی ولا قوة لنا الا بعونك
ونیست ما را قوة مکر بمدد تو فایدنا بتوفیقك پس تقویت
ما بکن بتوفیق تو تا توانیم عمل خیر کرد وسددنا بتسدیدك
وصواب در قول وفعل نصیب ما بکن بتوفیق دادن تو
ما را بر صواب در قول وفعل واعم ابصار قلوبنا عما خالف
محبتك وکور ساز چشمهای دلهای ما را از آنچه مخالف
دوستی تست ولا تجعل لشیء من جوارحنا نفوذا فی
معصیتك ومکردان مر هیچ یکی از اعضاء ما را درآمدی
در معصیة تو یعنی قدرت بران مده وکفته اند که این از
باب قلب است بجهت امن لبس ونفوذی امر درغیر اکوجه
مساوین نفوذ غیر است در و اما اینجا مستقیم نیست ودر
تامل است چه مراد بنفوذ معنی حقیقی نیست وتلازم محل

تامل است اللهم فصل علی محمد وآله خدایا پس رحمت بکن
بر آن سرور و آلش واجعل همسات همس آواز خفی و مراد
دقایق افکار و خطرات و ارادات نفس ناطقه است بجهة
قوة نظریه و عملیه قلوبنا و بگردان آواز پست دلهای ما را
وحرکات اعضائنا و جنبش اعضای ما را ولحظات اعیننا
و دیدنهای خفیه چشمهای ما را ولهجات السنتنا و تکلمات
زبانهای ما و این در بعضی نسخ نیست فی متعلقات اجل
موجبات ثوابك یعنی بگردان و بکار دار همه امور مذکوره
را در آنچه سبب ثواب تو باشد حتی لا تفوتنا حسنة نستحق
بها جزاءك تا آنکه فوت نشود از ما هیچ کار خوبی که بسبب
آن مستحق شویم جزا خیر ترا ولا تبقی لنا سیئة نستوجب
بها عقابك و باقی نماند برای ما کار بدی که بسبب مستوجب
عقاب تو شویم دعا در باب التجا بدرگاه الهی اللهم ان تشأ
تعف عنا خدایا اگر خواهی که گناهان ما را ببخشی فبفضلك

پس آن بخشیدن بمحض فضل تست با عدم استحقاق بخشیدن
را و تعف جزاء ان است و فاء فصیحة است و بفضلك
خبر مبتدا و محذوفست تقدیرش فذلك بفضلك و بر
قیاس وان تشأ تعذبنا بسکون با جزاء ان است و در
نسخه ابن ادریس بضم با است و وجهش ظاهر نیست
فبعدلك پس آن تعذیب مقتضای عدل تست که بقدر
تقصیر است فسهل لنا عفوك پس آسانی برسان بما عفو
خود را بمنك بمنت نهادن تو بر ما که ما ممنون شویم
والا ما را چه رسید که حق تعالی بر ما منت نهد واجرنا
من عذابك بتجاوزك و خلاص کن ما را از عذاب کردن
تو ما را بگذاشتن تو از عقوبت ما و بخشیدن تقصیر ما
فانه لا طاقة لنا بعدلك چرا که ما را طاقت عدل تو نیست
ولا نجاة لاحد منا دون عفوك و نیست نجاة از عذاب
هیچ یك از ما بی عفو تو یا غنی الاغنیاء ای بی نیازی

بی نیازان مثل پادشاه پادشاهان ها حرف تنبیه است
و بر رسم تکلم عرب است و الانبیه نسبت بحق تعالی گنجایش
ندارد نحن عبادك بين يديك مانند های توئیم و در
پیش تو حاضریم هرچه خواهی میتوانی کرد و انا افقر الفقراء
اليك و من محتاج ترین محتاجانم بسوی تو فاجبر
جبر غنی ساختن فقیر است فاقتنا مفعول اجبر است
بتضمین دفع و الاظهار اجبرنا بود بوسعك پس غنی
کن ما را در حالی که دفع کند فاقه و فقر ما را بغنی و قدرت
خود و یحتمل که تعلق دارد جبر بفاقه بطریق مجاز عقلی
باشد و لا نقطع رجاءنا بمنعك و قطع امید ما مکن
بمنع کردن تو فضل و کرم خود از ما فتکون قد اشقیت
من استسعد بك که قطع امید ما مکن بکنی پس تو
شقی کرده باشی کسی را که طلب سعادت از تو کند و حرمت
من استرفد فضلك و محروم ساخته باشی کسی را که طلب

اعانة

اعانت از فضل تو کند فالی من حینئذ منقلبنا هر گاه تو محروم
و ناامید کنی پس از درگاه تو و کرده شده بکه رجوع کنیم
و الی این مذهبنا عن بابك و بکجا رویم از درگاه تو
سبحانك نحن المضطرون الذین اوجبت اجابتهم
باکامان آن مضطرانیم بذمه بفضل خود لازم ساخته
قبول دعا آنها را بمقتضای کریمه امن یجیب المضطر اذا دعاه
و یکشف السوء و اهل السوء الذین وعدت الکشف
عنهم و ماه بدکاران که بمقتضای کریمه و یکشف السوء وعده
کرده ازاله بدی از آنها و اشبه الاشیاء بمشیتك و شبیه
ترین امور باراده تو و در نسخ بسنتك یعنی بطریقه معمول
تو و اولی الامر بك فی عظمتك و رحمتك و لایق ترین اشیا
ببزرگی تو و رحمة من استرحمك ترحم کردن و اجابة کردن
ملتمس کسی است که از تو طلب ترحم و اجابة نماید و غوث
بمعنی اغاثه من استغاثك و غور رسی و فریادرسی

کسی است که بدرگاه تو فریادی شود از شر شیطان و نفس
وغیرهما فارحم تضرعنا الیک چون اولی تو برحم و فریاد
رسی است پس ترحم بکن بر تذللها پیش تو و حقیقة
مرحوم متذلل است لیکن تذلل سبب رحمت مرحوم است
بابن علاقه تذلل را مرحوم گفته مجازا و اغثنا اذ طرحنا
انفسنا بین یدیک و ما را بی نیاز ساز از خلق چون ما خود را انداخته
ایم خود را پیش تو اللهم ان الشیطان قد شمت بنا
اذ شایعناه علی معصیتک خدایا بدرستی که شیطان خوشحال
شد با بتلاء ما بگناه وقتی که ما متابعت او کردیم فصل علی
محمد و آله ولا تشمته بنا چون مردود درگاه تو ما را شماتت
کرد تو از تقصیر ما بگذر تا از شماتت کردن باز ماند بعد ترکنا ایاه لک
و رغبتنا عنه الیک بعد از آنکه ما ترک آن ملعون کردیم
برای تو و روگردان شدیم از وی و توجه بسوی تو کردیم
یعنی بعد از توبه و انابه و در نسخه شهید و کفعمی رحمتک

یا ارحم

یا ارحم الراحمین **دعا بجهة آنکه خاتمه بخیر شود** یا من
ذکره شرف للذاکرین ای آنکسی که ذکر او شرف ذکر کنندگانست
و یا من شکره فوز للشاکرین ای آنکه شکر نعمت او رسیدن
بمطلب است مر شکر کنندگانرا و یا من طاعته نجاة للمطیعین
و ای آنکه بندگی او موجب نجات طاعت کنندگانست
صل علی محمد و آله و اشغل قلوبنا بذکرک عن کل ذکر رحمت
بکن بر آن سرور و آلش و مشغول ساز دلهای ما را
بذکر خود از هر ذکر دیگر که ذکر ما منحصر در ذکر تو باشد
و السنتنا بشکرک عن کل شکر و مشغول کن زبانهای
ما را بشکر نعمت تو از هر شکر چه شکر دیگری راجع بشکر
الهی است پس قصر بر شکر الهی بلا واسطه اولی باشد و الا
شکر منعم واجب است یا مراد آنکه ما را ممنون غیر خود
مکن تا شکر باید کرد و خود مشغول امر ما شو و جوارحنا
بطاعتک عن کل طاعة و مشغول ساز جمیع اعضاء ما را

به بندگی خود از هر طاعتی تا طاعت غیر تو نکنیم فان قدرت
لنا فراغا من شغل پس اگر دراز کرده مقدر کرده برای ما
فارغ بودن از کار دنیا فاجعله فراغ را فراغ سلامتی کر
نرسد بما دران فراغ گناهی ولا تلحقنا فیه و در نسخهٔ ابن
ادریس معه سامة ولا حق نشود دران فراغ بما ملالی
حتی ینصرف بصیغه غیبت در همه نسخ عنا کتاب بکسر کاف
وتخفیف تا جمع کاتب همچو نیام ونایم و در نسخه بضم کاف
وتشدید تا السیات بصحیفة و در نسخه لصحیفه بلام تعدیه
انصراف بلا تضمین استصحاب است خالیة من ذکر
سیاتنا تا انکه باز کردند از ما نویسندهائی بدیهای ما
وبا خود برند کاغذهای خالی از ذکر بدیهای ما چه هرگاه
در وقت فراغ از عبادت تقصیری واقع نشود ناچار
صحیفه سیات خالی ماند ویتولی بصیغه غیبت کتاب
بضم کاف وتشدید تا در جمیع نسخ الحسنات عنا مسرورین

سلامة لا یشرکها فترة بعد وهو ما یمنع الشیء عن النفوذ لیس کذلک خرج

بما کتبوا من حسناتنا وباز کردند نویسندهای خوبیهای
از پیش ما شادی کنان بآنچه نوشته اند از نیکیهای ما
واذا انقضت ایام حیوتنا چون تمام شود ایام زندگی
ما وتصرمت مدد اعمارنا ومنقطع شود مدتهای
عمرهای ما واستحضرتنا دعوتک وحاضر شود نزد ما
طلب ما یعنی موت التی لا بد لنا منها ومن اجابتها
آنچنان دعوتی که ناگزیر است از همه را واجابت آن دعوت
است فصل علی محمد وآله واجعل ختام ما تحصی علینا
کتبة اعمالنا توبة متقبلة پس رحمت بکن بر محمد وآل او وبگردان
آخرین آنچه جمع کنند وبنویسند بر ما کاتبان اعمال ما
توبه که قبول افتد لا توقفنا از باب افعال و در نسخه
از باب تفعیل و در نسخه لا تقفنا هر سه بیک معنی است
بعدها علی ذنب اجترحناه آنچنان توبه که آگاه ومطلع
نسازی ما را بعد از ان توبه بر گناهی که کرده باشیم بر کسب

تم الکتاب

آن نموده باشیم و مراد اینست که بعد از گناه نکنیم چه بعد از
علم بآن هست عاقل مکلف را پس عدم علم مستلزم عدم
گناه باشد ولا معصیة اقترفناها و مطلع مکن بر معصیتی
که کسب آن کرده باشیم و این عطف تفسیری فقره سابقه
است و تاکید آنست ولا تکشف عنا سترته علی
متعلق است بلا تکشف رؤس الاشهاد جمیع شهید است
بمعنی حاضر یعنی آنچه در دنیا از تقصیرات ما بر مردم پوشیده
آن را در پیش حاضران درگاه تو از ملایکه و عباد کشف مکن
و رسوا مساز یوم تبلو اخبار عبادک روزی که امتحان
و اختبار احوال بندگان خود کنی و حساب آن بگیری یعنی
در روز قیامت انک رحیم لمن دعاک بدرستی که تو رحم
کننده بکسی که از تو طلب چیزی کند و بدرگاه تو التجا بیارد
و مستجیب لمن ناداک و قبول کننده و اجابت کننده مر
کسی را که نداء تو کند و از تو طلب چیزی بخشش کند دعا

درباب

درباب اعتراف بگناهان و طلب توبه از آن اللهم انه
یحجبنی عن مسئلتک خلال ثلاث خدایا بدرستی که
شان من اینست که مانع می شوند مرا از سوال می دارد مرا
یک خصلت من پس بیان اوصاف ثلثه اول کرد یحجبنی
امرت به فابطات عنه مانع میشود از سوال تو ولا امر
که بآن مرا مامور ساختی و من درنگ کردم در اطاعت
آن پس اگر بالمره اطاعت نکرده باشم بطریق اولی مانع از سوال
شود و نهی نهیتنی عنه فاسرعت الیه وثانیا آنچه منع
از آن کردی و من شتاب در مخالفت آن کرده و نهی را بفعل
آوردم و نعمة انعمت بها علی فقصرت فی شکرها وثالثا
نعمتی که بمن عطا کردی و من تقصیر در شکر آن کردم
پس بیان کرد خصلتی را که باعث بر سوال است و یحدونی
علی مسئلتک تفضلک علی من اقبل بوجهه الیک و می
راند و باعث میشود مرا بر سوال تو تفضل و احسان تو

بمحض کرم تو بر کسی که روی بدرگاه تو بیارد ووفدت بحسن
ظنه الیك وارد شود وبیاید بدرگاه تو بگمان خوبی
تو چه فرموده انا عند ظن عبدی بی وهرگاه گمان نیکی با
بفضل باشد جزم بآن باعث شود بطریق اولی ازجمیع
احسانك تفضل چراکه همه احسانها تو محض فضل است
واز بنده چه آید که شایسته درگاه الهی باشد ما للتراب
ورب الارباب بنده خاکی را چه رتبه است باکسی که برو
جمیع پروردگانست واذ کل نعمك ابتدا و چراکه جمیع تو
بخش از عمل است چه ایجاد وجه غیر آن همه محض فضل
است وجمیع ممکنات مستنداند بذات حق تعالی مرة
واحدة دهریه پس طبیعة امکانی مفتقر است بهبه تو
بخش از عمل است ونعم واستعدادات فایض لذا از فیاضیه
الهیه فها انا ذا یا الهی واقف بباب عزك پس اینك من
ای خدای من ایستاده ام بدرگاه عزت تو وقوف المستسلم

الذلیل

الذلیل همچو ایستادن کسی که منقاد خوار ومعترف بتقصیر
باشد وسائلك على الحیاء منی حیا امتناع است از کاری بسبب
عدم رتبه وقدر خود یعنی سوال کننده ام از تو با وجود شرم
مر از این سوال چه رتبه سوال ندارم سوال البائس المعیل
همچو سوال کردن کسی که بسیار محتاج وعاجز باشد مقر
لك بانی لم استسلم وقت احسانك الا بالاقلاع عن عصیانك
اقرار کننده ام بدرگاه تو باینکه نمیشنوم منقاد ومطیع در
وقت احسان تو مگر بباز داشتن نفس خود از گناهان
تو یعنی طریق انقیاد کف نفس است از گناه واعتراف دارم بعد
کف ولم اخل فی الحالات کلها من امتنانك ومقرم بآنکه
در جمیع حالات چه در حالت اطاعت وچه در حالت عصیان
هرگز خالی نبوده ام از احسان تو چراکه در وقت عصیان
قادر بودی بر اهلاك من ومع ذلك انواع نعم دادی
فهل ینفعنی یا الهی اقراری عندك پس ما اکتسبت پس آیا نفع

میکند واز غضب تو نجات میدهد مرا ای معبود من اقوا
من نزد تو ببدی آنچه کسب کرده‌ام وهل یجینی منک اعترافی
لک بقبیح ما ارتکبت وآیا نجات میدهد مرا از عذاب تو اعتراف
من بدرگاه تو ببدی آنچه ارتکاب آن کرده‌ام ام اوجبت
لی فی مقامی هذا سخطک یا آنکه واجب ولازم ساختی
برای من در مقامی که ایستاده‌ام غضب خود را ام لزمنی فی
وقت دعائی مقتک یا لازم شد مرا در وقتی که دعا کردن
من غضب تو واین عطف تفسیری فقره سابقه است سبحانک
لا ایئس منک منزه تو میکنم از جمیع نقائص وما یوس نمی
شوم از تو چه یاس از رحمت الهی کفر است وقد فتحت لی باب
التوبة الیک حال آنکه بتحقیق گشوده برای من در توبه و
رجوع بدرگاه تو پس چون مایوس شوم بل اقول مقال العبد
الذلیل بلکه میگویم همچو گفتن بنده که خوار باشد الظالم
لنفسه وبر نفس خود ظلم کرده باشد بمخالفت پروردگار خود

المستخف

المستخف بحرمة ربه وسهل گرفته باشد بر خود تقصیر
در باب احترام صاحب خود با طاعت اوامر ونواهی او الذی
عظمت ذنوبه فجلت آنچنان بنده که عظیم است گناهان
او پس بسیار شد گناهان او وادبرت ایامه فولت وروزگار
ادبار او پیش آمد پس برگشته روزگار شد حتی اذا رای
مدة العمر قد انقضت تا آنکه چون دید که مدت عمر او گذشت
یعنی پیر شد وغایة العمر قد انتهت ومدت عمر منتهی شد
واین عطف تفسیری است وایقن انه لا محیص له منک
وبیقین که او را جای گریز وعدول از تو نیست تلقاک
بالانابة جواب اذا است تلقی نمود ترا او اقبال کرد بدرگاه تو
برجوع وتوبه واخلص لک التوبة وتوبه خالص کرد بدرگاه
فقام الیک تعدیه بتضمین رجوع است بقلب طاهر نقی
پس ایستاد ورجوع بدرگاه تو کرد با دل پاک برچیده از
نقص ریب وغیرها ثم دعاک بصوت حائل خفی پس دعا

پس دعا کرد بدرگاه تو واز شغین بسبب خوف وخفی
بسبب انفعال ودر نسخه حاصل یعنی ساقط بی اعتبار
قد نطأطأ لك در حالتی که بتحقیق کردن بزیر کرده از برای
تو فانحنی پس منحنی شد از کثرت انفعال وانکسر راسه
فانثنی وسر بزیر انداخته پس دو تاه شد قد او رعشت
خشیته رجلیه بتحقیق در رعشت ولرزه آورد ترس او
از غضب تو هر دو پای او را وغرقت دموعه خدیه واشکهای
او غرق کرده اند رخسارهای او را یعنی رخسارهای او غرق
شده اند در اشکهای او یدعوك یا ارحم الراحمین وبخواند
ترا باین عبارت که ای رحیم ترین کنندگان ویا ارحم من
انتابه المسترحمون وای رحمت ترین کسانی که رحم بعد
اخری نوبة بنوبة بدرگاه او آیند طالبان رحم ویا اعطف
من عطاف به المستغفرون وای مشفق ومهربان
ترین کسانی که بدرگاه او آهنگ ول نمایند طلب کنندگان

بخشش

بخشش او بیش است از عذاب او ویا من رضاه اوفر
من سخطه وای آنکسی که راضی شدن او از خلق زیاده است
ای غضب او چه او راضی باد نی چیزی شود ویا من تحمد
الی خلقه بحسن التجاوز وای آنکسی که منت نهاده بر خلق
بگذشتن از تقصیرات آنها بر وجه نیك ویا من عوّدهم
قبول الانابة وای آنکسی که معتاد ساخته بندگان خود
را بقبول توبه وبازگشت ویا من استصلح فاسدهم بالتوبة
وای آنکسی که طلب صلاح وخوبی بندگان خود کرد بتوبه
نموده تا کار ایشان بخوبی بدل شود ویا من کافی قلیلهم
بالکثیر وای آنکه جزا داده فعل قلیل دنیوی متناهی را ثواب
کثیر اخر غیر متناهی را بثواب کثیر اخروی غیر متناهی لیکن در
قاموس بمعنی جزا دادن کافأ بهمزه است چنانچه در بعضی
نسخ است ویحتمل که همزه بالف بدل شده باشد ویا من
ضمن لهم اجابة الدعاء وای آنکسی که ضامن شده برای عباد

اجابت دعا را که فرموده ادعونی استجب لکم و یا من وعدهم
علی نفسه بتضمین ایجاب بتفضله حسن الجزاء و ای
آنکسی که وعده کرده بخلق و مقتضای کرم کتب علی نفسه
الرحمة لازم ساخته بر خود بمحض تفضل خود خوبی جزا را
که بمعنی رحمت است وما انا باعصا من عصاک فغفرته
از باب ما انا قلت است یعنی نه من عاصی ترم از همه عاصیان
و بکرم که آنها را بخشیده بلکه از من عاصی تر را بخشیده
وما انا بالوم من اعتذر الیک فقبلته منه لوم بدگفتن
مردم است بر فعل قبیح کسی و هر که فعل قبیح کسی و هر که فعل
او اقبح لوم برو بیشتر یعنی نه من ملوم ترین جمعی ام که
بدرگاه تو عذر آورده اند پس تو قبول عذر از آنها کردی یعنی
از من هم بدرگاه تو بودند و عذر تقصیر گفتند و تو بخشیدی
وما انا باظلم من تاب الیک فعدت الیه و نه من ظالم
ترین جمعی ام که بر نفس خود و بر غیر ظلم کرده و بدرگاه تو توبه

کرده اند

کرده اند پس تو بر آنها رجوع برحمت و بخشش و انعام کرده
یعنی از من ظالم تر آن رجوع برحمت کرده اتوب الیک
فی مقامی هذا توبه میکنم بدرگاه تو در همین جای که
ایستاده ام یعنی توقف نمیکنم که بجای دیگر رفته توبه
کنم توبة نادم علی ما فرط منه بتخفیف را یعنی همچو توبه
کسی که پشیمان باشد از آنچه پیشتر از وصادر شد مشفق
مما اجتمع علیه و ترسان باشد از تقصیراتی که برو جمع
شده خالص الحیاء مما وقع فیه و شرمنده تام باشد از
اعمالی که در آن افتاده و از و صادر شده و حیاء او بشو
بشائبه از عدم حیا باشد عالم بان العفو عن الذنب
العظیم لا یتعاظمک و دانا باشد باین که عفو گناه بزرگ
نزد تو بزرگ نیست وان التجاوز عن الاثم الجلیل لا
یستصعبک و دانا باشد باین که بخشیدن و گذشتن
از گناه بزرگ پیش تو صعب و مشکل نیست و ان احتمال

الجنايات الفاحشة لايتكادك ازباب تفعل يعنى دانا باشد
باين كه برداشتند كناهان تسبيح وبخشيدن آنها بر تو
شاق نيست وان احب عبادك اليك من ترك الاستكبار
عليك واين كه دوست ترين بندهانت در تو بنده ايست
كه ترك بزركى بر تو كند وخود را در پيش تو خوار وذليل
محض داند ما الزراب وركب الارباب وجانب الاصرار
واجتناب كند از اصرار بر كناه ولزم الاستغفار والزام كند
توبه وطلب بخشيدن كناه را وانا ابرا اليك بتضمين
ملتجيا من ان استكبر ومن بدركاه تو التجا برده تبرى
كنم از تكبر واعوذ بك من ان اصر وپناه ميبرم بتو از
اصرار بر كناه واستغفرك لما قصرت فيه وطلب مغفرت
ميكنم از تو بر كناهى در ان تقصير كرده ام واستعين بك
على ما عجزت عنه وطلب مدد از تو مدد ميكنم در كردن
كارى كه عاجزم از كردن آن كار اللهم صل على محمد واله

وهب لى ما يجب على لك خدايا رحمة بكن بر آن سرور
وآلش وبده بمن وميسر كن چيزيرا كه واجبست بر من كردن
آن از بندكى تو وعافنى مما استوجبه منك وعافيت
بخش وخلاصى ده مرا از آنچه مستحق انم در دركاه تو
از عذاب بسبب تقصيرات واجرنى مما يخافه اهل الاساءة
وخلاصى ده از انچه ميترسند از و كناهكاران يعنى عذاب
اخروى فانك مليء بالعفو بهمزه بعد بروزن فعيل
از ملاءة وكويند ما الاءه اى عارته در مغرب است الملىء
الغنى المقتدر شرح كفته اخر املاء هم بمعنى اقدرهم
در اساس است هر ملىء بكذا مضطلع بر پس معنى چنين
باشد خلاصى ده مرا كه تو قادرى بر عفو واعتماد تمام
بر عفو تست وبروايت كفعمى بتشديد است كه همزه
قلب شده بيا وبر السنه همين جارى است ودرست
قول الهى واهجرنى مليا بمعنى زمانا طويلا از ملاوة

بعد

و باید لهذا نیست مرجوّ للمغفرة همه کس امید واری
از بخشش تواند معروف بالتجاوز و معروف و مشهوری
بگذشتن از تقصیرات لیس لحاجتی مطلب سواک نیست
برای حاجت من مطلبی سوای تو یعنی احتیاج من از غیر
تو رفع شده و توئی کارساز من یکی سوای ذات تو
مطلبی ندارم ولا لذنبی غافر غیرک و نیست از برای
گناه من بخشنده غیر تو حاشاک بمعنی معاذ الله یعنی
پناه و التجا بتو است و محتمل که مراد این باشد که تو منزه
از آن که دیگری تواند گناه بخشید و شریک تو شود
درین پس از حاشاک مربوط باشد بما قبل بمعنی سبحانک
است و اگر بمعنی الا انت باشد تاکید غیرک است و
اگر مربوط بما بعد باشد پس بمعنی تنزیه است از آن که
عبد نرسد مکر از حق و آنکه از درجات عرفان است
عدم خوف مکر از حق گفته اند جوابش آنکه عقاب هیچو

تادیب

تادیب است معلم و کی طبیب است در مقام طلب رحمت
خوف نباشد چه عقاب نیز اثر رحمت است و ایضا شدت
کمال صفات مقتضی آنست که تردد طلب مغفرت ملاحظه
غفور رحیم مانع آید از اشعار بشدید العقاب و ایضا
درجات رجا و خوف متساوی اند و هر کدام مانع اند
از استشعار دیگری لقمان بر پسر خود گفت بترس از خدای
آنچنان که اگر نیکی ثقلین ترا باشد عذاب کند و امیدوار
باش آنچنان که اگر عصیان ثقلین ترا باشد رحمت کند
باقر علیه السلام فرموده در دل مؤمن نور خوف و نور
رجا برابر است پس مقام رجا خوف نیست اینچنین
گفته اند و محل تامل است و در تاخیر رجا تنبیه است
برین که باید خاتمه رجا باشد ولا اخاف علی نفسی الا ایاک
و نمیترسم از خود مگر از تو انک اهل التقوی و اهل المغفرة
بدرستی که توئی که از و باید ترسید و صاحب بخششی

صل علی محمد وآل محمد واقض حاجتی رحم بکن بر محمد و
آل محمد وحاجت مرا رواکن وانجح طلبتی وبسازمطلوب
مرا واغفر ذنبی وبخش گناه مرا وآمن خوف نفسی ودر امن
از خوف مرا یعنی خوف را با امن بدل کن انک علی کل شیء
قدیر بدرستی که تو بر همه چیز قدرت تمام داری وذلک
علیک یسیر وهمه چیز بر تو آسان است آمین رب
العالمین اجابت دعاء من بکن ای پروردگار عالمیان
دعای در طلب آنچه بان احتیاج است از حق تعالی اللهم
یا منتهی مطلب الحاجات خدایا ای آنکسی که طلب کردن حاجتها
با او منتهی شود زیرا که هرچه از کسی طلبی آنکس نیز محتاج
تحصیل آن بغیر خود باشد وآن غیر نیز محتاج است بدیگری
تا رفته رفته منتهی بحق تعالی شود ویا من عنده نیل الطلبات
بکرلام وای آنکسی که نزد اوست وازو حاصل شود رسیدن
بندگان بمطالب خود ویا من لا یبیع نعمه بالاثمان وای آنکه

نفروشد

نفروشد نعمتهای خود را ببها جز عبادات مقتضای بندگی
است ونعم او محض تفضل است وکه می تواند بهای آن داد
واول نعم که ایجاد است کدام بها بر آن گرفته ویا من لا یکدر
عطایاه بالامتنان وای آنکسی که مکدر وچرکین نسازد
بخششهای خود را بمنت نهادن چه نعم او در جنب عظمت
او شانی ندارند وبمقتضای ذات جلیل او صادر شوند
وشان او ارفع است از آن که اینها در نظر او وقعی داشته
باشند وبا عطاء آن منت نهد وآنکه فرموده قل لا تمنوا
علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان رد
جمعی است که بسبب مسلمان شدن بر آن سرور منت
نهادند حکم شد که بگو بر من منت منهید که مسلمان شدیم
بلکه لایق اینست که خدای تعالی بر شما منت نهد باین که شما
را بهدایت بایمان کرد نه آنکه حق تعالی منت گذاشته چه
منت بر کسی گذارند که او را در جنب منعم وقعی باشد مالک

وربّ الارباب ویا من یستغنی به ولا یستغنی عنه هر دو
بصیغهٔ مجهول ای آنکسی که بفضل او غنی توان شد واز وی طلب
غنی توان کرد واز و مستغنی نتوان شد ویا من یرغب
الیه ولا یرغب عنه ای آنکه ارادهٔ تقرب بدرگاه او توان
کرد واز درگاه او دوری نتوان اراده کرد ویا من لا
تفنی خزاینه المسائل ای آنکه فانی نکنند خزانهاء او را
سوالهای چه خزینهٔ او غیر متناهی است وسوال متناهی
ویا من لا تبدل حکمته الوسائل ای آنکه حکمت او را تبدیل
نتوانند کرد وسایل یعنی سفارش کسی خلاف مقتضای
حکمت او بفعل نیاید چنانچه بوسیلهٔ در دنیا خلاف
تدبیرات رهم میشود بلی اگر سفارش نیز مقتضای حکمت
او باشد اثر کند یا من لا تنقطع عنه حوائج المحتاجین
ای آنکه بر طرف نشود احتیاج خلق با وجه احتیاج لا
ممکن است ویا من لا یعییه ازباب تفعیل ودر نسخه

ازباب

ازباب افعال است دعاء الداعین ای آنکه برنج نیارد او را
دعاء دعا کنندگان بر خلاف خلقی که از کثرت طلب رنجیده
شوند ودر نسخهٔ شهید لا یعیبه از اعیاء یعنی مانده نکند
ودر بسیار از نسخ لا یعییه از اعیاء یعنی مانده نکند ودر
بسیاری از نسخ لا یعنیه مضارع عنی یعنی لا یقصده ولا
یهمه وازان است حدیث من حسن اسلام المرء ترکه ما
لا یعنیه تمدحت بالغناء بفتح غیر معجمه عن خلقك
بتمدحت بتضمین ارتفاع یعنی بسیار حمد وحی نفع رسانیدن
بخلق در حالی که رفیع الرتبهٔ از خلق ودر نسخهٔ ابن ادریس
بالغنی عن خلقك پس عن متعلق بغنی باشد یعنی بی
نیازی از مخلوقات واین اظهر است ومؤید آنست
وانت اهل الغنی عنهم وتوی صاحب بی نیازی از خلق
ونسبتهم الی الفقر وهم اهل الفقر الیك ونسبت داده خلق را
بسوی احتیاج وایشان صاحب احتیاج اند بسوی تو

فمن حاول سد خلته من عندك پس کسی که قصد نمود
که رخنهٔ که در کار او شده آن را ببندد و اصلاح خلل
خود از طلب نماید و رام صرف الفقر عن نفسه بك و
خواست که فقر از خود دور کند بوسیلهٔ فضل تو فقد
طلب حاجته فی و در نسخه من مظانها پس بتحقیق طلب
کرد مطلب خود را از جای که مظنهٔ طلب آن حاجت بود
و نکفت منها چه جزم نیست بنده را که مطلب او
بتحقیق ساخته میشود یا نه و اتی طلبته من وجهها
و آمد پیش مطلوب خود از روی آن مطلوب یعنی از
وجهی که حصولش از آن وجه بود طلب نمود و من توجه
بحاجته الی احدٍ من خلقك و هر که حاجت خود را از
مخلوق طلب کرد و در طلب آن حاجت متوجه بمخلوق شد
و جعله سبب نجحها دونك و کردانید آن کس را سبب
کارسازی حاجت نه ترا فقد تعرض منك للحرمان پس

بتحقیق

بتحقیق متعرض شد از درگاه تو محرومی را از آن کار
و خود را در معرض حرمان آورد و استحق من عندك
فوت الاحسان و مستحق آن شد که از تو احسان باو
نشود اللهم ولی الیك حاجة خدایا مرا بتو یك حاجتی
هست که قد قصر از باب تفعیل و در نسخه از باب کرم
عنها جهدی بضم جیم بتحقیق بسیار قاصر و ناقص است از
تحصیل آن طاقت من و تقطعت دونها حیلی و پاره
پاره شد یعنی ضایع شد و بکار نیامد و نزد تحصیل
آن تدبیرات من سولت لی نفسی و زینت داد پیش
من نفس من رفعها الی من یرفع حوائجه الیك نزد
بردن و عرض کردن آن حاجت را بکسی که او عرض مطالب
خود بتو کند مثلا سلطان اگر چه قدرت و پیش
فقیر است اما سلطان نیز مطالب خود از درگاه الهی
خواهد و لا یستغنی فی طلباته بکـ[illegible]م عنك و نمی

نیست در تحصیل مطالب خود از تو وهو ذلة من زلل
الخاطئین ودر نسخه از ادریس الخاطئین وآن رفع حاجت
بغیر تو لغزشی است از لغزشهای خطا کنندگان وعثرة
من عثرة المذنبین وافتادنی است بر رو از افتادنهای
گناهکاران چه احتیاج محتاج بردن خطاست و این
التجا بغیر ناشی است از غفلت که بمنزله خوابست ثم انتبهت
بتذکیرك لی من غفلتی متعلق است با انتبهت پس بیدار
شدم از خواب غفلت خود بسبب یاد دادن تو مرا و
متنبه ساختن من از این غفلت ونهضت بتوفیقك
من زلتی وبرخاستم از این لغزش من بتوفیق تو مرا
وتنبیه من بر خطا ونکصت وبرگشتم بتسدیدك
بتوفیق تو مرا بر سداد وصواب ومیانه روی در قول
وفعل عن عثرتی از افتادن بر روی بسبب لغزش و
غفلت وقلت سبحان ربی وگفتم پاك است پروردگار

من

من کیف یسأل محتاج محتاجا چگونه سوال کند محتاجی
از محتاجی که آن مثل استغاثه زندانی است بزندانی
وانی رغب معدم الی معدم وکجا میل کرده فقیری بسوی
فقیری مشتق است از عدم بوزن ثقل از باب افعال
لازم پس معدم بمعنی دو فقر باشد ومشتق نیست از
عدم بوزن فرس که مقابل وجود است فقصدتك
یا الهی بالرغبة پس قصد تو کردم ای معبود من برغبت
یعنی رغبت بتو کردم واز سوال غیر تو گردان شدم و
اوفدت علیك رجائی وبدرگاه تو آورده ام امید
خود را بالثقة بك با اعتماد تمام بفضل تو وعلمت ان
کثیر ما اسألك یسیر فی وجدك ودانستم که آنچه از تو
طلبم هرچند در نظر من بسیار باشد در جنب فضل
تو وسعت قدرت تو کم است وان خطر ما استوهبك
حقیر فی وسعك وانکه عظیم ترین آنچه از تو طلب بخشیدن

آن کنم در جنب سعت ملک حقیر است وان کرمک لا یضیق
عن سؤال احد وآنکه کرم تو تنگی نمیکند از سوال هیچکس
وان یدک بالعطاء اعلی من کل ید وآنکه دست تو بانعام
بلند تر است از هر دستی اللهم فصل علی محمد وآله و
احملنی بکرمک علی التفضل خدایا چون من باین اعتماد
دست بتفضل وکرم تو زده ام پس رحمت بر آن سرور
وآلش بکن وبار کن مرا بر تفضل خود بکرم خود یعنی
تکیه گاه وپشت وپناه من بکن تفضل خود را اگر انعام
بی استحقاق است ولا تحملنی بعدلک علی الاستحقاق
وحمل من واستحقاق مکن یعنی بمقتضای عدل خود بنا
من بر استحقاق مکن حاصل آنکه با من بعدل کار مکن
وتفضل بکن فما انا باول راغب رغب الیک فاعطیته
وهو کلمة وهو در نسخه شیخ شهید نیست نه اینجا ونه
در فقره دوم یستحق المنع پس نیستم من اول کسی که بدرگاه تو

التجا برده

التجا برده پس تو مطلب او را ساخته حال آنکه او مستحق
منع بوده یعنی با وجود عصیان چندین کس التجا برده
بانعام تو وسرفراز شده ولا باول سائل سألک فافضلت
علیه ونیستم من سائلی که از تو سوالی کرده باشد پس تو
تفضل برو کرده باشی بلکه برچندین سائل تفضل کرده
ویستوجب الحرمان حال آنکه آن سائل مستحق محروم
بوده اللهم فصل علی محمد وآله وکن لدعائی مجیبا
خدایا رحمت بر محمد وآلش بکن وباش برای دعاء من اجابت
کننده ومن ندائی قریبا وباش بفریاد من نزدیک واین
کنایه است از سرعة اجابت ولتضرعی راحما وباش برای
من رحم کننده ولصوتی سامعا وباش شنونده آواز من
واینهم کنایه است از اجابت ولا تقطع رجائی عنک وقطع
امید من از خود مکن واین کنایه است از رد دعا وعدم
اجابت ولا تبت سببی منک ومبر رشته ربط مرا از خود

وقطع ریسمان کنایة است از رد دعا و لا توجهنی فی حاجتی
هذه وغیرها الی سواک وحواله مکن مرا ومتوجه مکن
بغیر خود درین مطلب و در غیر این مطلب یعنی در
تحصیل مطلب مرا حواله بغیر مکن و تولنی بنجح بضم نون
طلبتی و تو خود متولی شو بظفر دادن من بر مطالب
من که محتاج بغیر تو نشوم و قضاء حاجتی و نیل سؤلی
بوزن قفل قبل زوالی عن موضعی هذا و تو خود متولی
شو بساختن حاجت من و برسیدن من بمسئول من
پیش از حرکت کردن من ازین جای که هستم بتیسیرک
لی العسیر یا آسان کردن تو برای آنچه بر من مشکل است و
حسن تقدیرک لی فی جمیع الامور و بتقدیر نیکوی تو
برای من در همه کارها وصل علی محمد وآله صلوة
دائمة نامیة و رحمت بکن بر ایشان رحمتی دائمی زیاد
شونده و در نسخه نامه زاکیة نیز هست لا انقطاع

لابد

لابدها ابعجنین صلوتی که ابدیة او را انقطاع نباشد
و این بطریق مبالغه و تاکید است چه ابد را انقطاع نمی
باشد ولا منتهی لا مدها و زمان او را نهایة نباشد
واجعل ذلک عونا لی بگردان آن صلوات مرا برای سرور
وآثار باری دهنده مرا و سببا لنجاح طلبتی و سبب وصول
من بمطلب من انک واسع کریم بدرستی که تو غنی و کریمی
آنچنان غنی که فیض از بجمیع عباد رسیده و من حاجتی یا
رب و از جمله حاجتهای من بتو ای پروردگار من کذا
وکذا کنایتست از آن حاجتی که باشد و تذکر حاجتک
و بجای کذا و کذا حاجتی که دارد ذکر کند و این از الفاظ دعا
نیست بلکه تعلیم است که چه باید کرد ثم تسجد و تقول فی
سجودک پس سجده کنی و در سجده بگویی فضلک آنسنی
فضل تو مؤانست کرد با من و سبب انس من شد و
احسانک دلنی و احسان تو دلیل راه من شد فاسالک

بِك وبمحمد وآله صلواتك عليهم ان لاترد في خائبًا
پس سیطلبم از تو بوسیله محمد وآلش رحمتهاء تو برایشان
باد آنکه مرا بر نکردانی از درکاه خود نا رسیده بمطلوب
ودر بعضی نسخ است انك سميع الدعاء وقريب مجيبٌ
امك بالاجابة جديرو انت على كل شيء قدير دعا نزد
تعدی ظالمی ایشان و بر غیر ایشان یا من لا يخفى عليه
انباء المتظلمين نظلم شکوی مظلومست نزد کسی تا داد
او بدهد ای آنکه بر و پوشیده نیست اخبار مظلومانی
که فریاد بدرکاه او کنند با این معنی دارد که تو میدانی که
او بر حق فریاد میکند یا مظلوم نیست و تهمت میکند
ویا من لا يحتاج في قصصهم الى شهادات الشاهدين
وای آنکه در دانستن واقعه مظلومان محتاج نیست
بگواهی دادن گواهان چه او عالم السر والخفیات است
ویا من قربت نصرته من المظلومين ای آنکه نصرت او

نزدیکاست

نزدیک است بمظلومان ویا من بعد عونه عن الظالمين
ای آنکه دور است مدد او از ظالمان قد علمت یا الهی ما
نالنی تحقیق دانسته ای خدای من آنچه رسیده بمن
من فلان بن فلان مما حظرت بيان ما نالني است
از آنچه تو منع کرده چرا زار غیر بی وجه شرعی ممنوع و
حرام است وانتهکه منی انتهاك بمعنی شکستن حرمة
متعدیست وعطفست بر نالنی وضمیر راجع است بما
ومراد اینجا عرض است یعنی ودانسته تو که او شکست
عرض من کرده مما بیان ما انتهکه حجزت علیه بزای معجمه
مرویست بمعنی منعت عنه از آنچه تو او را منع کرده
چه هتك عرض ممنوعست ودر نسخه وانتهاکه منی ما
حجزت پس عطفست بر ما نالنی بطرا في نعمتك عنده از
روی شده فرح در نعمت تو که نزد اوست یعنی همان نعمت
باعث زیادتی سر او شده واغترارا از روی بازی خورده

انها دعت دعليه بلاده ابنائها ان
كلام مشتمل على غايات لفظ

ومغرور شدن او وبنکرات علیه نکر فلان الامر نکیرا
جهله وجهالة کنایة است از تاخیر عقوبة یعنی چون
کارها بد کردار واهمال در سزای او کردی مغرور شد
هنگام عرض من کرد گفته اند اغترار افتعال است
غره بودن شدن بمعنی غفلت ویا بمعنی غر است یا اغترار
بمعنی تجاسر واجترا است ویا بمعنی علی وبهر دو معنی
تفسیر شده ما غرک بربک اللهم فصل علی محمد وآله
وخذ ظالمی وعدوی عن ظلمی متعلق است بخذ بعد
تضمین معنی بدل بقوتک متعلق است بخذ خدایا چون
عدو بر من ظلم کرده پس رحمت بران سرور وآلش بفرست
وبگیر بقوت وقدرت کسی را که بر من ظلم کرده ودشمن
مرا در بدل ظلمی که بمن کرده وافلل حده عنی بقدرتک
وبشکن بقدرت خود دم شمشیر دشمن مرا تا آسیب
او بمن نرسد واجعل له شغلاً بسکون غین ودر نسخه

بضمتین فیما یلیه ومشغول ساز وگرفتار بکن او را
بآنچه از متعلقات وست تا فرصت آزار من نداشته
باشد وعجزاً عما یناویه وعاجز بکن او را از آنچه قصد کند
وازروی افتخار عداوت من کند چه نوی بمعنی قصد
است پس باب مفاعله بمعنی اصل فعل باشد وایضا
ناوء وضاوءه بهمزه بمعنی فاخر وعاداه است از نوع
بمعنی نهوض للعداوة پس باید که بهمزه باشد اللهم وصل
علی محمد وآله ولعوا استیناف است خدایا رحمت بکن بر محمد
وآلش ولا تسوغ له ظلمی وروا مدار او را که ظلم من بکند
یعنی مگذار که ظلم کند واحسن علیه عونی علیه متعلق است
بعونی یعنی اعانت من بر عدو من نیکو بکن تا من بمدد تو
بر وغالب شوم وله منتصر نشوم واعصمنی من مثل
افعاله ومحفوظ دار مرا از مثل آنچه او میکند از تعدی
بخلق اللهم صل علی محمد وآله واعذنی علیه گویند استعدیت

علی زید الامیر فاعدانی الامیر علیه یعنی از زید فریادی
شدم نزد امیر وطلب اعانة کردم پس امیر اعانة کرد من
عدوی بالف مقصوره بمعنی فریادی شدم نزد حاکم تا اعانت
تو کند وانتقام از عدوی نکند پس بمعنی معونة است
با انتقام از عدو وحاضرة تکون من غیظی به شفاء واعانت
من بر عدوی من بکن اعانت کردن سریعی که باشد سبب
شفاء غصه وغضب من از هر و من حنقی علیه وفاء و
وافی باشد بشدة غصه من که تلافی آن از او شود اللهم
صل علی محمد وآله وعوضنی من ظلمه لی عفوک خدایا رحمة
بکن بر محمد وآلش ودر عوض ظلمی که عدو بر من کرده
تقصیرات مرا عفو کن وابدلنی ودر نسخه ابن ادریس و
ابدله ودر نسخه وابدله بسوء صنیعه بی رحمتک وبدل
بکن کار بدی را که بمن کرده برحمة تو بمعنی یا رحمة بکن
بر او تا دیگر بدی نکند نکرا منکر وحالک بمعنی عظیم وبمعنی

آسان

آسان از جمله اضداد است ومراد ثانی است وفا تعلیلیة
دون سخطک بوزن فرس وقفل هر دو نسخه است
یعنی چرا که هر مکروهی سهل است غیر غضب وعقاب تو
پس با رحمت تو بر من ظلم عدو هین است وکل مرزءة
بفتح میم وکسر زاء بمعنی مصیبة در نسخه شهید است
واما در نسخه دیگر اسم فاعل باب افعال است از رزء بوزن
قفل بمعنی نقص سواء ودر نسخه شهید شوی بمعجمه و
شوین بمعنی هین یسیر وگویند جا سواء یعنی وجود
وعدمش برابر است مع موجدتک یعنی با ادنی غضب
تو چه جای غضب تام تو وجود وعدم هر مصیبتی
برابر است یعنی هر گاه بلیه عظیمه که ادنی غضب الهی است
باشد در جنب آن مصیبة دنیوی چه نماید اللهم
فکما کرهت از باب تفعیل الی ان اظلم بصیغه مجهول
فقنی من ان اظلم بصیغه معلوم خدایا چون بدتر

بلیات غضب تست وظلم سبب غضب است پس چنانچه
مکروه ساخته پیش من مظلومیة مرا پس نگاه دار
وحفظ من بکن از ظالمیة تا بر هیچکس ظلم نکنم ومورد
غضب تو نکردم ودر نسخهٔ معروف بجای مجهول است
وبالعکس وکویا در بعضی نسخ اینچنین است فکما کرهت
لی من ان اظلم بنا برین کفته اند که ما موصوله مفعول
کرهة است ومن بیان ما است اللهمّ لا اشکو الی
احدٍ سوالتَ خدایا شکایت نمیکنم از دست این ظالم
بهیچکس سوای تو ودر بعضی نسخ الف بعد اشکوا است
بجهة تشبیه بواو جمع چنانچه رسم خط است ودر بعضی
از مواضع قرآن مجید ودرین تنبیه است بر تکرر شکایت
مثل صیغه جمع در ربّ ارجعون ون والقلم وما یسطرون
ولا استعین بحاکم غیرک وطلب مدد نمیکنم از هیچ حاکمی
غیر تو حاشا کُ منزهٌ از آن که با وجود تو از دیکری استعانت

نمایند

نمایند وتفصیل این کذشت در دعاء اعتراف بگناهان
فصلّ علی محمد وآله وصل دعائی بالاجابة پس رحمت بکن
بر محمد وآلش وبرسان دعاء مرا بدرجه یعنی مستجاب
بکن واقرن از باب ضرب بهمزهٔ وصل ودر نسخ بسیار
از باب افعال است شکایتی بالتغییر وشکایتی که از ظلم او
بدرگاه تو کردم آن شکایت را مقارن ساز بتغییر رو قد
او بر ظلم وحال او را اشباه کن یا آنکه تغییر شکایت من بکن
یعنی آنچنان عنایت بمن بکن که کسی بر من ظلم نتواند کرد
تا محتاج بشکایت نشوم ودر نسخه شهید شکاتی یعنی
انین اللهم لا تفتنی ودر نسخه صلّ علی محمد وآله ولا
تفتنی بالقنوط من انصافک خدایا امتحان من مکن و
مبتلا مکن بنا امیدی از جزا دادن این ظالم که در دنیا
ظلم او را بقیامت اندازی ولا نا امیدی از انصاف مناسب
نیست چه تاخیر نیز انصافست وموافق حکمتست ولا

تقشیه یا لامن من انکارك من تعلیلی است وگذشت
کرنکرم بمعنی جهله است وجهل کنایة از تاخیر عقوبت است
یعنی امتحان آن ظالم مکن با آنکه خاطرش در امن باشد بسبب
تاخیر تو عقوبة او را ویحتمل که من صله امن باشد و انکار
بمعنی متعارف باشد یعنی اکثر انکار بر وی کنی عقوبة کنی و
هرگاه اهمال در عقوبت کنی نداند که انکار الهی متعلق بحال او هست
و از انکار تو مامون الخاطر شود پس خاطر او را از انکار تو
جمع مکن و در دنیا عذاب بکن فیصر علی ظلمی چرا که مامون
الخاطر شود پس خاطر او را از انکار تو جمع مکن و در دنیا
عذاب بکن که طغیان نماید پس اصرار کند ظلم من ویحاضرنی
بحقی گوینده خاضر نه حضار بمهملة پس معجمه یعنی دویدم
با او و تعدیه بسوی مفعول ثانی با است چنانچه بسوی
مفعول اول در ذهبت بزید است و معنی آن باشد که
حق مرا داو اند به یرد یعنی بسرعة ویحتمل که با سببیه باشد

که بسبب بردن حق من مرا با خود برد و اند و نزدیک باین
است نسخه که بمعجمه پس بمهمله است گویند خاصر الرجل صاحبه
وقتی که دست او گرفته وقتی که دست او گرفته براه رود بلکه
دست در خاصره یعنی تهیگاه او کند یعنی در کمربند او و در
نسخه بمهملتین است گویند ذهب دمه حضرا یعنی هدر یعنی
حق مرا ببرد بی عوضی و در نسخه بمعجمتین است در صحاح
است یخاضرنی بحقی ای یمنعنی و یضایقنی فیه و یخاضرنی
ای یذهب بحقی مجانا و این نسخه انسب است والله اعلم
وعرفه عما قلیل ما اوعدت الظالمین و در نسخه به الظالمین
بدانان آن ظالم را در اندک زمانی آنچه بآن وعید ظالمان
کرده از عقاب و دانادن کنایت است از رسانیدن چه
بعد از رسیدن عذاب محسوس و معلوم یقینی میشود
و بهمین معنی است وعرفنی ما وعدت فی اجابة المضطرین
و بدانان مرا آنچه وعده کرده در اجابت دعا مضطران

چه فرموده امن یجیب المضطر اذا دعاه اللهم صل علی
محمد وآله ووفقنی لقبول ما قضیت لی وعلی خدایا رحمت
بر محمد وآلش بکن وتوفیق ده مرا از قبول کردن من هر حکم
تو در اینکه حکم بآن کرده در باب من خواه بجهت نفع من
خواه بجهة ضرر من در دنیا فرضنی بما اخذت لی
ومنی وراضی مکن مرا یعنی در دل من القا بکن که راضی
باشم بآنچه بستانی خواه از کسی برای من وخواه از من
برای دیگری واهدنی للتی هی اقوم ورهنمائی بکن بطریقتی
که محکم تر است که آن ملة نبویّه است واستعملنی
بما هو اسلم وبر سر کاری بدار که سلامتی از عذاب الهی
در آن کار بیشتر باشد اللهم وان کانت الخیرة بوزن
عنبه لی عندک فی تاخیر الاخذ لی خدایا واگر مختار
تو برای من یعنی بهبود من نزد تو در تاخیر گرفتن
دشمن وتسویف عقاب او بجهة من یعنی در مکافات

ظلمی

ظلمی که بمن کرده ودر نسخه الاخذ بحقی وترک الانتقام
ممن ظلمنی الی یوم الفصل ومجتمع الخصم ودر نسخه ومجمع الحکم
یعنی واگر بهبود من در ترک انتقام از ظالم من باشد تا
روز قیامت که خصومات در آن روز فیصل یابد و
تا وصول بمحل خصومت وموضع حکم که عرصه قیامت
است فصل علی محمد وآله وایدنی منک اگر بهبود
من در تاخیر عقاب ظالم است پس رحمت بکن بر محمد وآلش
وتائید وتقویت من بکن از جانب تو وبفضل تو بنیّة
صادقة یعنی دور داشتن ظلم او وتقویت من بکن
بنیت راست یعنی نیت خوب بد که مبتنی باشد بر و
ثوق واعتماد بعدم هدر شدن ظلم وبوصول جزا بظالم
هر وقتی که خدا خواهد وصبر دائم وصبر مدام
بده واعذنی من سوء الرغبة وپناه بده مرا از بدی
رغبت یعنی از میل بمعاصی وهلع اهل الحرص واز شدت

جزع و دلتنگی که صاحبان حرص رامی باشد و صورت
قلبی مثال ما اذخرت لی من ثوابك وتقش بکن و مثبت
سازد در دل صورة آنچه ذخیره کرده برای من از ثواب
تو و اعددت لخصمی من جزائك وعقابك وآنچه اماده
ساخته برای دشمن من از جزاء تو و عقاب تو و از این
ظلم من هر گاه اینمعنی در دل نقش شود ناچار صبر بانیت
صادق میسر شود و اجعل ذلك سببا لقناعتی
بما قضیت و بگردان نیت و صبر و تصور را سبب رضامندی
من بآنچه در ازل حکم کرده در باب من و ثقتی بما تخیرت
و سبب اعتماد من بآنچه اختیار کرده در باب من آمین
قبول کن دعاء مرا رب العالمین ای پروردگار اقسام عالم
انك ذو الفضل العظیم بدرستی که تو صاحب فضل عظیمی
و بی استحقاق عنایت کنی و انت علی کل شیء قدیر و تو
بر همه چیزی قادری از انواع احسان و فضل و جزا و عدل

دعا وقت مرض یا وقت نزول محنتی و بلائی

اللهم لك الحمد علی ما لم ازل اتصرف فیه من سلامة بدنی با
ما است خدایا مر تراست سپاس بر سلامتی بدن من که
همیشه بوسیله آن سلامتی تصرف در لوازم حیوة می کنم
ولك الحمد علی ما احدثت بی من علة فی جسدی و مر تراست
سپاس بر بیماری که در بدن من پیدا کرده یعنی حمد است
بر سرا و ضرا فما ادری یا الهی ای الحالین احق بالشکر لك
پس نمیدانم ای معبود من که ازین دو حال کدام سزاوار تر است
بشکر کردن مر ترا ای الوقتین اولی بالحمد لك و از این دو
وقت کدام است که اولی است بسپاس گفتن تو او وقت
الصحة التی هنأتنی فیها طیبات رزقك آیا اولی بشکر و
قت صحت است که در و گوارا ساخته برای من رزقهای
پاك حلال ترا و بی تعب داده آنرا او نشطتنی بها لابتغاء
مرضاتك وفضلك و نشاط و لذت داده بآن رزقهای

ازبرای طلب اموری که مرضی تست وبرای خواستن فضل
تو وقوّیتنی معها علی ما وفّقتنی له من طاعتک وتقویت
کردهٔ بآن تهنیة برزق ونشاط در طلب رضا وفضل
بر آنچه توفیق دادهٔ مرا بآن از طاعات وپس برین امور
شکر واجبست امروقت العلة تمحّصنی بها از باب تفعیل
بمهملتین وتمحیص پاک کردن وخالص کردن طلاست
بآتش از شوائب ردیه یعنی یا اولی بشکر وقت بیماری است
که پاک کردهٔ بآن مرا وسبب بخشیدن تقصیرات شده
والنعم عطف تفسیری علة است التی اتحفتنی بها وقت
نعمتهای که تحفه دادهٔ بمن بر جمیع محن دنیا سبب نجات
اخروی است پس نعم باشند چنانچه می فرماید که
تخفیفا لما ثقل به علی شیخ بهاء الدین گفته که لفظ علی
در نسخ جدید نیست ظهری من الخطیات بیان ماست
یعنی این محن را که بمن عطیة نمودهٔ بجهة تخفیف

دادن گناهانی است که بسبب آنها بر پشت من بار گران بود
وتطهیراً لما انغمست فیه من السیآت وبجهة پاک کردن
من از کثافت گناهانی که در ان غوطه خورده بودم
وتنبیها للتناول التوبة وبجهة متنبه ساختن من بر
توبه کردن چه آدمی را چون محنتی پیش آید رجوع بجناب
الهی میکند وتوفیق توبه می یابد وتذکیرا لمحو الحوبة وبجهة
یاد دادن من ومتذکر ساختن من محو کردن گناه را
بقدیم النعمة واین عطیتها که درین محنت مندرج است
نعمت قدیم است که در ازل مقدر شده وفی خلال ذلک
ما کتبت لی الکاتبان ودر اثنای آن محنة مشتمل بر آن
نعم نیز واقعست آنچه نوشتند برای کاتبان اعمال من
من زکی الاعمال ما لا قلب فکر فیه ولا لسان نطق به ولا جا
تکلفته از اعمال نیک آن قدر که نه دل فکر آن کرده بود
ونه زبان تکلم بآن نموده بود ونه هیچ عضوی متحمل

محنة آن شده بود بل افضالا منك علي واحسانا من
صنیعك بمعنی صنیعك الی بلکه این اعمال که در جریده
من کاتبان ثبت کردند بمحض فضل تو بود بر من و بمجرد
احسانی است که از جمله عنایات تو بمن رسیده و از اینجا
معلوم شد وصول محنت و عرض باعث حسنات است
که بکرم الهی ثبت شود بی آنکه از بنده صادر شود پیغمبر
صلی الله علیه وآله باسمان دیده تبسم کرده فرمودند دو
ملك بنمازگاه مؤمن آمده اند تا عمل شبانروزی او
بنویسند او بیمار بود بدرگاه الهی عرض کردند حکم شد
که تا او در دام بیماریست مینوشته باشید برای او مثل
آنچه در صحت از اعمال خیر کرده من او در زندان کردم
ملکی عرض کرد فلان بندهٔ بیمار شکایت کرد حکم شد که
اگر حبس کنم و منع از شکایت کنم انصاف نکرده باشم بنویسید
مثل آنچه در صحت عمل خیر میکرد و گناه را ننویسید

تا او را

تا او را از حبس خلاص کنم و برای پیران نیز نویسند مثل
عملی صالحی که در جوانی کرده سرش آنکه نیة المؤمن خیر من
عمله فصل علی محمد وآله وحبب الی ما رضیت لی وچون
محبت باعث این همه کرم است پس رحمت بر محمد و آلش
بکن و محبوب من بکن آن محنت را که مرضی تست که بان بلیة
خوش دل باشم وآنچه رضای تست آزا دوست دارم و
یسر لی امری ما احلت بی و آسان بکن بر من آن بلیة
را که نازل کردهٔ بر من و مرا محل آن ساخته وطهرنی من
دنس ما اسلفت و پاك كردان مرا از چرکنت معاصی که
کرده ام وامح عنی شر ما قدمت و محو بکن از من بدی
هر چه پیشتر ازین کرده ام واوجدنی حلاوة العافیة گویند
اوجدت فلانا مطلوبه ای اظفرته به یعنی رسانید بمطلوب
یعنی مرا ظفر بده بر شیرینی عافیة که دفع بلیة است و بر
این حلاوة در قاموس است العافیة دفاع الله عن العبد

واذقني برد السلامة وبچشان مرا سردی سلامتی را
وسلامتی ذوق وتعلق او ببرد واثبات سردی برای
سلامتی همه مجاز است واجعل مخرجي عن علتي الى عفوك
وبگردان بدر رفتن من از بیماری من بسوی عفو تو که نتیجه
علة من عفو تو باشد ومتحول مصدر میمی است من
صرعتي بفتح صاد بر لغة بني تميم بود در نسخهٔ ابن ادريس
بكسر صاد بر لغة قيس الى تجاوزك وبگردان انتقال مرا
از زمین افتادگی وبیماری من بسوی گذشتن تو از تقصیرات
من وبخشیدن آنها وخلاصی من كربتي الى روحك مخلص
اليه بمعنی وصل اليه وبگردان رسیدن مرا از زمین محنت
بسوی تو رحمت تو یعنی چون انتقال از زمین بلیة برحمة
تو برسیم نه بغضب تو ویحتمل که خلاصی بمعنی مستعار باشد
وتعدیة بالی وبتضمین معنی وصول با انتقال چنانچه
در فقرهٔ دوم است وسلامتی من هذه الشدة الى فرجك

وبگردان

وبگردان سلامتی مرا از این سختی ومحنت در حال وصول
باز الله تو غم مرا انك المتفضل بالاحسان بدرستی که
تویی که احسان کنی بمجرد تفضل بی استحقاق المتطول تطول
امتنه بالامتنان امتن عليه انعم عليه واصطنع عنده
صنيعة پس متعلق بالامتنان بتطول بعد از تجرید است
از معنی انعام واستعمال آن در مجرد اعطا یعنی تویی که
دهنده که بطریق انعام وفعل جمیل بغیر الوهاب الکریم
ذو الجلال والاکرام تویی که بسیار بخشنده وکریمی و
صاحب صفات عظیمه از قهر وغلبه وصاحب صفات
جمال واحسان وتفضل دعا از طلب ابتلا از گناهان
یعنی بخشیدن آنها الجاز الا انه کمتر کرآن نسخ مع است
ونزد تضرع عفو از عیوب خود اللهم یا من برحمته
یستغیث المذنبون خدایا ای آنکه نزد رحمت او داد خواه
شوند گناهکاران وبرحمت او پناه برند وبرحمت او دعا

ومدد آنها کند ویا من الی ذکر احسانه یفزع المضطرون
فزع الیه استغاث به ای آنکه مردم نزد اضطرار التجا برند
بذکر احسان او وطلب اعانة از وی نمایند بذکر تفضل او
ویا من لخیفته ینتحب الخاطئون ای آنکه بجهت ترس او
باواز بلند گریه کنند خطاکنندگان وعاصیان ویا آنس
بمعنی مونس ومفید انس مجازا بجهة مبالغة مثل زید
عدل وهمچنین لفظ فرج فیما بعد کل مستوحش غریب
ای دهنده انس هر وحشت زدهٔ غریب دور افتاده
از دوستان ویا فرج کل مکروب کئیب ولو دائم غم هر مغموم
بدحال از حزن ویا غوث کل مخذول فرید وای فریادرس
هر که بخواری وافتاده وتنها شده ویا عضد مراد معین
است مجازا کل محتاج طرید وای مدد کنندهٔ هر محتاجی
رانده که مردم اعانة او نکنند واز پیش خود برانند انت
الذی وسعت کل شیء رحمة وعلما تو ئی آنکه رحمت وعلم

شامل

شامل همه چیز است انت الذی جعلت لکل مخلوق
فی نعمك ودر نسخه نعمتك سهما تو ئی آنکه بهر مخلوقی در نعمتهای
خود حصهٔ داده وانت الذی عفوه اعلی من عقابه تو ئی
آنکه عفو او بلندتر وبیشتر از عقاب اوست وانت الذی
تسعی رحمته امام غضبه وتو ئی آنکه رحمت او میرود
پیش پیش غضب او وایضا رحمة او عقب غضب نیز باشد
بمقتضای کریمه فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا با هر غضبی
دو رحمة ویسر باشد سابق ولاحق وانت الذی عطاؤه
اکثر من منعه تو ئی آنکه بخشش او بیشتر است از منع او
وانت الذی اتسع الخلائق کلهم فی وسعه تو ئی آنکه گنجیده
اند همه مخلوقات در سعة رحمت او وگویند وسع الظرف
الماء وگویند اتسع الماء فی الظرف چنانچه گویند این کوزه گنجایش
یکمن آب دارد ویکمن آب درین کوزه میگنجد ومراد ثانی است
وانت الذی لا یرغب فی جزاء من اعطاه تو ئی آنکه کسی که بهر

عطیة کند طلب جزا و مکافات از و نکند چه غایة فعل الهی
اوست بنظام خیر و انت الذی لا یفرط فی عقاب من عصاه
تو آنی که افراط نکند و زیادة از حد وسط عقاب عاصیان
نکند و بروایة شهید از باب نصر از فرط علیه عجل و عداو
در نسخهٔ ابن ادریس از باب تفعیل و گفته اند معنیش آنکه
شتاب نکند در اخذ عاصیان و تقصیر نکند در تأخیر
عقاب و مهلت دهد تا موت و انا یا الهی عبدک الذی
امرته بالدعاء فقال لبیک و سعدیک و من ای خدای من
آنچنان بندهٔ توام که او را فرمودی که دعا کند و طلب حاجت
از درگاه تو بکند پس گفت آن بنده ایستاده ام در بندگی
تو ایستادنی بعد ایستادنی و مساعدت میکنم یعنی اطاعت
میکنم متوالی ها انا ذا یا رب مطروح بین یدیک من
اینک افتاده ام پیش تو انا الذی اوقرت الخطایا ظهره
منم آنکه سنگین ساخته گناهان پشت او را و انا الذی افنت

الذنوب

الذنوب عمره و منم آنکه عمر او بگناهان گذشته و انا الذی
بجهله عصاک و منم آنکه بسبب نادانی خود گناه تو کرده و لم
تکن اهلاً منه لذاک و تو سزاوار آن نبودی که او عصیان
تو کند چه نعمتش شامل حال اوست هل انت یا الهی راحم
من دعاک فابلغ فی الدعاء ای معبود من آیا تو رحم کننده
کسی دعا تو کند و از طلب رحمت نماید تا من مبالغه در طلب
کنم و این استفهام تقریری است یعنی رحمت بکن و همچنین
ما بعد اگر گوئی منافی اینست قول ابن مالک کلی بکاءٌ بکاء
ذات عضلة گوئیم قصر بکاء بجهة ضرورت شعر است اصلش
بکاء بمد است و اگر گوئی از کجا که بکاء ممدود نشد بجهة
ضرورت ابن مالک گفته و قصر ذی المد اضطرار مجمع علیه
والعکس بخلف یقع منه ام انت غافر لمن بکاک بکی زید
المیت یعنی بکی علیه و رثاه و اینجا مناسب نیست بلکه
از باب حذف و ایصال تقدیرش بکی عندک گفته اند

بکا بقصد خروج اشك و بمد آواز گریه کنند فاسرع فی البکا
یا تو بخشندهٔ هر کسی را که در درگاه تو گریه کند تا من شتاب
کنم در گریه امر انت متجاوز عمن غفرلك و جهرتذللا یا تو
گذرندهٔ از تقصیر و بخشندهٔ کسی را که خاك آلوده سازد
روی خود را در درگاه تو از بهر خواری امر انت مغن
من شکا الیك فقره تو کلا یا تو بی نیاز کنندهٔ کسی را که عرض
فقر خود بدرگاه تو کند و لطفها و احتیاج خود بتو کند و
بمخلوق التجا نبرد و از طلب کند از روی توکل بتو کند الهی لا
تخیب من لا یجد معطیا غیرك خدایا خایب مکن چنانچه
نیابد آنچه از تو طلبد کسی را که نیابد غیر از تو دهندهٔ چه
مالك کل توئی و لا تخذل من لا یستغنی عنك و در نسخه
یستغنی باحد دونك و خوار مکن کسی را که بی نیاز نیست
از تو باعانة هیچ کسی که غیر تست بلکه نیازمند درگاه تست
و بدیگری التجا ندارد و آنکه گفته اند که بصیغه معلوم است

ارباب

ارباب علم بمعنی سقوط اشعار عین از بشره یا گریه یا بصیغه
مجهول از باب افعال جز گویند اخذل البکاء العین مستحسن
نیست فصل علی محمد و آله و لا تعرض عنی و قد اقبلت الیك
پس رحمت بکن بر آن سرور و آلش و روی مگردان یعنی بی
عنایتی مکن بمن و حال آنکه من روی بدرگاه تو کرده ام
و بتو پناه آورده ام و لا تحرمنی و قد رغبت الیك و محروم
مساز مرا و حال آنکه رغبت بسوی تو کردم و بتو التجا آورده ام
و لا تجبهنی بالرد گویند جبهه بالمکروه یعنی دو برو او کرد
مکروه او را و قد انتصبت بین یدیك و در مقابل مرد
من مکن حال آنکه ایستاده ام پیش تو به بندگی و عجز
انت الذی وصفت نفسك بالرحمة توئی که خود را به رحمة
موصوف ساخته فصل علی محمد و آله و ارحمنی پس
صلوات بفرست بر محمد و آلش و رحم بکن بر من و انت
الذی سمیت نفسك بالعفو بسکون فا و در نسخه بضم

فاو تشدید واو واین اظهر است ومجازی نیست فاعف
عنی وتو کرم بعفو نام خود کرده پس مرا ببخش قد تری
یا الهی فیض دمعی من خیفتك بتحقیق می بینی ای خدا که
من جریان اشك مرا از ترس تو ووجیب قلبی من خشیتك
واضطراب دل مرا از ترس تو وانتقاض جوارحی من
هیبتك ولرزیدن اعضاء من از ترس تو واز عجایب
است آنکه گفته اند انتقاض بقاف وضاد معجمه است
از نقضت الارض عن الکماة ای تفطرت کل ذلك حیاء
برفع خبر کل است ودر نسخه بنصب مفعول له است یا تمیز
وخبر محذوف است یعنی کاین حیا منی بسوء عملی همه این فیض
ووجیب وانتقاض بجهة شرمندگی من است از کارهای
بد من ولذلك خمد ان باب نصر وعلم صوتی عن الجأر
بوزن فلس ودر نسخه الجوار بوزن غلام هر دو بمعنی فریاد
وتضرع بدعائك وبسبب شرمندگی بلند نمی شود آواز

من وساکن

من وساکن است از فریاد وتضرع بدرگاه تو که روی دعا
وفریاد وابتهال ندارم بسبب تقصیرات خود وکل لسانی
عن مناجاتك وبسبب حیا کلال وسستی گرفته زبان من
از راز گفتن وعرض اسرار خود نمودن یا الهی فلك الحمد
فکم فاء تعلیل است من غائبة من مزید است بجهة استغرا
ومروی بیا است نه بهمزه ودر نسخه شهید کلمه من نیست
سترتها علی فلم تفضحنی ای معبود من چون روی فریاد و
مناجاة ندارم پس حمد تو میکنم وتراست سپاس چرا که
چندین عیب مرا پوشیدی وتفضیح من نکردی وکم
من ذنب غطیته علی فلم تشهرنی وچندین گناه مرا پوشیدی
از خلق وتشهیر من نکردی وکم من شائبة بیاء موحده
چو کنت کرمتن نزول آن کردم ووارد بر آن شدم ودر نسخه
خلاف رهنیة الممت بها فلم تهتك عنی سترها وچند
چو کنت کرمتن نزول بآن کردم ووارد بر آن شدم وبفعل

آوردم پس تو بپرده آنرا پاره نکردی و مخفی داشتی ولم
تقلدنی تقلد لبس القلادة وهی ما تجعل فی العنق منه
تقلید الیدنة شیاً یعلم به انه هدی مکرو شنارها
عیب و عار و اضافة صفة بموصوفست یعنی و نپوشانیدی
و در کردن من بمنزله قلاده نکردی عیب و عار و مکرو
آنچه کنش را که مردم باز قلاده چرکینی مر ابدانند بلکه
آنرا از خلق پوشیدی بفضل خود ولم تبد سوآتها لمن
سوآتها لمن یلتمس معایبی و ظاهر نکردی بدیها و شناعتها
آنچه کنها و معاصی مرا نزد کسی که تفحص معایب من میکرد
و از همه کس التماس تحقیق آن مینمود من جیرتی لتهمتها
من یا از همسایه من یا از همسو کندان من که خلاف مقتضی
همسایگی و عهد نموده در مقام عیب جوئی من شدند
و در نسخه جیرانی وجحدة نعمتك عندی ولم یمنعنی
بر نعمت تو که نزد منست و نمن عطیة نموده ثم لم ینهنی
ذلك

ذلك عن ان جریت الی سوء ما و در نسخه اسوء ما عهد
منی عهد بمعنی معرفة آمده یعنی پس آن عنایاتها را
مانع نشد از عمل بدی که دانسته یعنی از مثل آنچه قبل
ازین عنایات از من صادر شده بود و تو آنرا میدانی
یا بعد ازین از من صادر خواهد شد بدتر از آنچه
سابق شده بود فمن اجهل منی یا الهی برشده پس کیست
جاهلتر از من ای پروردگار من برشد خود و رشد
بمعنی استقامة است بر طریق حق با نصلب در آن و بمعنی
هدایة نیز آمده ومن اغفل منی عن حظه و کیست غافل
تر از من از نصیب خود از خیر و فضل ومن ابعد منی
من و در نسخه عن استصلاح نفسه و کیست دورتر
از طلب صلاح کار خود از من یعنی من از همه دور
ترم حین انفق ما اجریت علی من رزقك فیما نهیتنی
عنه من معصیتك در هنگامی که صرف میکنم رزقی

راکه بمن عطیه نموده در معاصی تو کز آن نهی کرده و من
ابعد غورًا فی الباطل وکیست که بیشتر غور در باطل کرده
کرده باشد وبیشتر بجانب باطل رفته باشد از من کوینده
غار یعنی اتی الغور فهو غائر واشد اقداما علی السوء منی
وبیشتر اقدام بر بدی کرده باشد از من یعنی من از همه
در پیشم وعاصی ترم حین اقف بین دعوتک ودعوة
الشیطان در هنکامی که بایستم ومخیر باشم میان اجابت دعوت
تو بخیر وصلاح ومیان دعوت شیطان بشر ومعاصی
فاتبع متکلم از افتعال است ودر نسخه از باب علم دعوته
پس تابع دعوت شیطان بشر ومعاصی شوم ولخیا
شر وعصیان کنم ولا نسیان من حفظی له وبا وجود
آنکه فراموش نکرده باشم آنچه محفوظ من بود ودر
باب آن ملعون یعنی با وجود آنکه میدانم که او بدوزخ
میخواند ودشمن است هر کاه که تابع او شوم پس من انجهل

وابعد

وابعد وبدکارترم از غیر خود وانا حینئذ موقن بان
منتهی دعوتک الی الجنة منتهی مصدر میمی است ودر
نسخه منتهی دعوتک الجنة پس منتهی ظرف مکان است
وهمچنین ومنتهی دعوته الی النار ودر نسخه بترک
الی یعنی من در این هنکام که از من اینچنین بی سعادتی
صادر شده یعنی میدانم که انتهاء طلب تو بسوی بهشت
است وانتهاء طلب او بسوی دوزخ است سبحانک
ما اعجب ما اشهد به علی نفسی پاکا چه عجیب است
آنچه من کواهی میدهم بآن بر نفس خود از قبایح واعدد
من مکتوم امری ومیشمرم از آن از کارها پوشیده خود
واعجب من ذلک اناتک عنی وعجیب تر از شهادت و
تعداد من است حلم ووقار تو در تعذیب من وابطان
عن معاجلتی ودرنک کردن تو از شتابی در جزاء عصیان
من ولیس ذلک من کرمی علیک ونیست این حلم ودرنک

بسبب آنکه مرا در درگاه تو عزتی و بزرگی هست ما التزا
و هب الارباب ثانیا منك لی و تفضلا منك علی بلکه بسبب
مهلت دادن تست مرا و محض فضل تست بر من لان
ارتدع من معصیتك المسخطة و این تأنی و تفضل برای
آنست که باز آیم و توبه کنم از گناه تو که باعث غضب تست
واقلع عن سیئاتی المخلقة و رجوع کنم از گناهانی که کهنه و
ضایع می سازند و آبروی می برند پس مخلقة بمعنی جا علم
کالثوب الخلق البالی باشد و لان عفوك عنی احب الیك
من عقوبتی و برای آنست که عفو من نزد تو بهتر است از عقو
من بل انا یا الهی اکثر من تفضیلی بعد از این است که گفته
من ان احصی ذنوبا و اقبح آثارا و اشنع افعالا بلکه من
ای پروردگار من اینچنینم که گناهان من بیشتر است و
آثار و افعال من قبیح تر است و اعمال من از شنیع تر است
و اشد فی الباطل تهورا و وقوع من در باطل بی پروای

شدید

شدیدتر است و اضعف عند طاعتك تیقظا و بیداری
و هشیاری من نزد طاعت او ضعیف تر است و اقل لو
عیدك انتباها و ارتقابا و متنبه شدن من و منتظر
بودن من عقابی را که بآن وعید کرده کمتر است من آن
احصی لك عیوبی او اقدر علی ذکر ذنوبی یعنی کثرت ذنو
و شناعت افعال و شدت تهور و ضعف تیقظ و قلت انتباه
من زیادة از آنست که توانم عیوب خود نزد تو شمرد و حفظ
کرد یا قادر باشم بر ذکر تمام گناهان خود و انما اوبخ بهذا
نفسی طمعا فی رأفتك التی بها صلاح امر المذنبین و
هر گاه عیوب و ذنوب من بی شمار باشد پس فایده ذکر
بعض آنها اینست که بذکر آن تهدید و سرزنش کنم خود را
نزد تو بجهة طمع کردن در رحمة تامه تو که بآن رحمة
صلاح کار گناهکاران است و رجاء لرحمتك التی بها
فکاك رقاب الخاطئین و بجهة امید رحمة تو که بآن است

کشودن بند کردن خطا کنندکان وآزادی آنها از بندکی
کناهان اللهم وهذه رقبتي قد ارقها الذنوب خدایا آزاد
کردن من که بتحقیق کناهان آنرا در قید بندکی خود آورده
اند فصل علی محمد وآله واعتقها بعفوك پس درود بفرست
بر محمد وآلش وآزاد بکن کردن مرا بعفو خود وهذا ظهري
قد اثقلته الخطایا واینك پشت من بتحقیق سنکین ساخته
آنرا بار کناهان واین کنایه از کثرت کناه است فصل علی
محمد وآله وخفف عنه بمنك پس رحمة بکن بر محمد وآلش
وسبك بکن پشت مرا باحسان تو من یا الهي لو بکیت الیك
تعلو الی بر بکیت بتضمین معنی التجاست حتی تسقط
اشعار وجمع شعر است یعنی موضع روییدن موی
چشم عینی ای معبود من اکر کریه کنم در حالی که ملتجی بدرکاه
تو باشم وآن قدر بکریم که اطراف چشم من بریزد وانتحب
حتی ینقطع صوتی وانقدر فریاد کنم در کریه که آواز من

منقطع

منقطع شود ونشو آواز بر آید وقمت لك حتی تنتشر
از باب افتعال ودر نسخه از باب تفعل است قدمای وانقد
بایستم در بندکی تو که ورم کند پاهای من ورکعت لك
حتی ینخلع صلبی وآن قدر رکوع وسجود کنم که مهرهای
پشت من از جای خود کنده شوند وسجدت لك حتی
تتفقاء حدقتای وآن قدر سجده کنم برای تو که بر آید
سیاهی هر دو چشم من واکلت تراب الارض طول عمری
ونخورم خاك تمام عمر خود وشربت ماء الرماد آخر دهري
است نزع خافظ اصل ... آخر دهري وبنوشم آب خاکستر
که شوره سیاه است تا آخر زمان عمر خود وذکرتك في خلال
ذلك حتی یکل لساني وذکر تو کنم در اثنای این بکا ونحیب و
قیام ورکوع وسجود واکل وشرب آن قدر که زبان من از
تکلم بماند ثم لم ارفع طرفي الی آفاق السماء استحیاء منك
پس با وجود این بندکی چشم از زمین بلند نکنم وبجانب آسمان

نبینم بجهت شرمندگی که از بوده ام بسبب عصیانی که سابق
شده یا بسبب نقصان طاعت من نسبت بآنچه لایق
جلال عزتست واولی مناسب است بقولش ما استوجبت
جزآء لو بکیت است بذلک محو سیئة واحدة من سیئاتی
یعنی من اگر این همه خاکساری کنم باوجود آن مستحق نمی
شوم که از من محو کنی یک گناه از گناهان من که کرده ام
یعنی نظر بر عظمت الهی مطلق عصیان ممکن المحو نیست
هر چند حسنات کند واگرچه نظر بر درجات عاصیین
مختلفند در استحقاق عفو بشوبه ولهذا حضرت امیر
علیه السلام فرموده لا انظر الی ما عصیت وانظر الی من
عصیت وان کنت تغفر لی حین استوجب مغفرتک واگر
چنانچه بخشودن وقتی که لایق مغفرت تو شوم که توبه
خالص کنم وتعفو عنی حین استحق عفوک وعفو کنی
گناهان مرا وقتی که مستحق عفو شوم وانا به بدرگاه تو کنم

بشیمان

وپشیمان باشم از کردهای خود فان جزاء وان کنت است
ذلک غیر واجب لی باستحقاق یعنی باوجود آن واجب
نیست که بخشی از روی استحقاق من یعنی آن استحقاق
نیز از جانب من نیست ومحض فضل تست که مرا توفیق
توبه دادی وتوبه علة موجبه عفو نیست بلکه از محض
فضل خود بسبب ظاهری عفو کرده ولا انا اهل له باستیجاب
ونزد من لایق آن عفو بطریق واجب ساختن عفو اذ
کان جزائی منک فی اول ما عصیتک النار جرا که جزاء
من از درگاه تو در اول گناهی که کردم آتش دوزخ بود پس
تاخیر وتحلم وتوفیق توبه نیز بفضل خود کردی پس کو
استحقاق حقیقی از جانب من برای عفو ولفظ النار منصوب
که خبر کان ناقصه باشد ودر نسخه مرفوع است که خبر مبتداست
یعنی جزائی وکان تامه است وضمیر شان مستتر فاعل اوست
فان تعذبنی فانت غیر ظالم لی هر گاه من مستحق نار بودم
اگر مرا عذاب کنی تو ظلم نکرده باشی الهی فاذ قد تغمدتنی بسترک

فلم تفضحني خدای پس چون بوشیدی گناهان مرا از خلق
بستر رحمت خود ودفعة بعذب نساختی وتفضیح من
نکردی وتانیتنی بکرمك فلم تعاجلنی وتأنی ودرنك کردی
بمحض کرم خود وشتاب نکردی در تعذیب وتفضیح من
وحلمت بضم لام ودر نسخه شهید وحملت عنی بتفضلك
فلم تغیر نعمتك علی وحلم ورزیدی در کار من یا بر داشت
این تقصیر من نکردی بمحض فضل خود وتغیر نکردی از من
نعمتی را که عطیه نموده بودی ولم تکدر معروفك عندی
وچرکین نکردی انعام خود را نزد من یعنی تبدیل آن
نکردی بعذاب یا بنقص در ان نعمت فارحم جزاء فاذا
قد تغمدتنی است طول تضرعی وشدة مسکنتی وسوء موقفی
یعنی چون ستر وتانی وحلم نمودی پس اتمام آن بهمین نهج
بکن ورحم بکن بر کثرة تضرع وجزع من در طلب عفو
وبر شدت مسکینی وعاجزی من وبر بدی ایستادن من
در مقام گناهکاری ورسوائی اللهم صل علی محمد وآله

وقنی من المعاصی خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش ونگاهدار
مرا از گناهان تا بعد ازین گناه نکنم جز حفظ آن بعنایت تو شود
واستعملنی بالطاعة ومرا توفیق طاعت بده وارزقنی حسن
الانابة ونصیب من بکن رجوع نیك از معاصی که بعد ازین
هیچ وجه عصیان نکنم وطهرنی بالتوبة وپاك بکن مرا
از گناهان گذشته بتوبه وایدنی بالعصمة وتقویت من بکن
بر ترك تقصیرات بعصمت وحفظ تو واستصلحنی بالعافیة
وبصلاح آر حال مرا بدفع کردن تو از من بلیات وعلل را
واذقنی حلاوة المغفرة وبچشان مرا شیرینی بخشیدن
واجعلنی طلیق عفوك وعتیق رحمتك وبگردان مرا کشاده شده
عفو تو وآزاد کرده رحمت تو واکتب لی امانا من سخطك
بوزن فرس ودر نسخه شهید بوزن قفل وبنویس
یعنی بفرما تا ملائکه بنویسند برای من خط امان از
نارضائی تو از من راضی شو بفضل خود وبشرنی بذلك

فی العاجل دون الآجل و بشارت بده مرا باین بخشش
و رضا در دنیا تا خاطر جمع شود و این بشارت را موقوف
بر آخرت مدار بشری بقصر بلا تنوین اعرفها الجنان بنا
که من در دنیا بدانم آنرا و بآن خوش دل شوم و عرفنی فیه
علامة ابینها و بدان نا مراد در دنیا علامت بخشش
و رضا که یقین من شود از ذلک لا یضیق علیک فی وسعک
بدرستی که این بخشش و بشارت و دادن نشان
مشکل نیست در قدرت واسعت کامله تو ولا یتکاود
از باب تفاعل و در نسخه از باب تفعل است فی قدرتک
و شاق و مشکل نیست در پیش قدرت تو و در نسخه
این عبارت زیاده است ولا یتصعدک فی اناتک ولا یؤودک
فی جزیل هباتک التی دلت علیها آیاتک انک تفعل ما
تشاء و تحکم ما ترید یعنی شاق نیست بر تو دادن تو
بر تو که بس در بسیاری بخششهای تو که آیات

قرآنی

قرآنی بر آن دلالت کند بدرستی تو میکنی آنچه خواهی و
حکم کنی بآنچه مراد تست انک علی کل شیء قدیر بدرستی که
تو میکنی آنچه خواهی و حکم کنی بآنچه بر همه چیز قدرت
داری و در نسخه آمین رب العالمین وصلی الله علی محمد
وآله الطاهرین **دعا در وقت ذکر شیطان و طلب**
پناه از وی از عداوت و مکر او اللهم انا نعوذ بک من نزغات
الشیطان الرجیم خدایا بتو پناه میگیرم از فسادهای شیطانی
که ملعون و رانده شده از رحمت تو و در قرآن مجید
من بعد ان نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی ای افسد
و کیده و از مکر و حیله و خبث او و این لفظ در نسخه
شهید نیست و مکائده جمع مکیده بمعنی کید و من
الثقة بامانیه جمع امنیه و مواعیده و از اعتماد بر سخنان
بدروغ ساخته او یا بر آرزوهای باطل که در دل القا
نماید و بر وعدهای کاذب او پس امانی بیاء مشدده
احادیث مختلفه و اکاذیب مختلقه باشد از تمنای لی

اخلاقه اخترعه واصل از صبی بوزن فلس بمعنی تقدیر
واندازه در دل است چه اندازه میکند در دل الفاظ را
چنانچه متمنی تقریر و تحریر میکند در نفس خود آنچه
آرزوی آن دارد وغرور بضم غین معجمه آنچه کسی بآن
مغرور شود از متاع دنیوی ومصاید جمع مصیده
آنچه بآن صید بگیرند مثل دام یعنی پناه میگیریم از امنیه که
بآن ما را مغرور سازد وآن دامهای که بآن ما را در قید
خود آرد وان یطمع نفسه فی اضلالنا عن طاعتک
وازین که شیطان بطمع اندازد خود در گمراه کردن ما
از طاعت تو وامتهاننا بمعصیتک عطف است بر اضلالنا
گویند امتهن فامتهن از مهنه بمعنی خدمت یعنی خدمت
فرمود پس خدمت کرد لازم ومتعدی هر دو آمده یعنی
در خدمت فرمودن او ما را بمعصیت تو چه خدمت او
همین است ودر نسخه بواو است واین بهتر است وهمچنین
بعد ازین از یحسن عندنا ما حسن لنا او از مجرد ثانی

از تفعیل ودر نسخه بر عکس یعنی وپناه میگیریم بتو ازین
که خوش آید ما را آنچه او تحسین کند برای ما او ودر
نسخه بواو وان یثقل علینا ما اکره الینا وازین که بر ما گران
آید آنچه او مکروه ما سازد از عبادات اللهم اخسأه
عنا بعبادتک خدایا دور کن شیطان را از ما وبران از
پیش ما وخوار کن او را بعبادت کردن ما تا آنچه هرگاه توفیق
عبادت یابیم او خوار ومطرود میشود گویند خسأت
الکلب ای طردته واکبته وذلیل بکن وبروی انداز او را
شیطان را بدءوبنا فی محبتک بسبب جد وتعب کردن
ما در طلب محبت او از عبادت واجعل بیننا وبینه
سترا لایهتکه بصیغه غایب ودر نسخه بخطاب وهمچنین
لایفتقه وبگردان میان ما ومیان شیطان آن پرده
را دریده ورد ما مصمتا لایفتقه وبکن میان ما واو
سدی محکم بی تو تخویف که نتواند آنرا شکست اللهم

صل علی محمد وآله واشغله عنا ببعض اعدائك خدایا او را
بکن بر آن سرور و آلش و مشغول کن شیطان را از ما
ببعضی از دشمنان دین تو که از ما غافل شود و بدشمنان تو
پردازد واعصمنا منه بحسن رعایتك و محفوظ دار ما را
از شر او و برعایت نیك خود و در نسخه ابن ادریس است
وشیخ شهید نیز بر کنار نسخه خود نوشته این عبارت
واکفنا ختره کفایت کن و دفع کن از ما غدر و حیله او و او در
نسخه خطره او و ولنا ظهره و پشت او را بجانب ما بکن
واقطع عنا اثره ببر از جبر و ببر از ما در پی بودن او را
یعنی آنچنان کن که بی ما بگذارد و در پی ما نیفتد یا آنکه
قطع کن از ما تیزی تیغ او را و ضرر تیغ او بما نرسد اللهم
صل علی محمد و آله تا اینجاست در آن نسخه و بعد از این
مشترکست و متعنا و در نسخه امتعنا من الهدی بمثل
ضلاله و متمتع و بهره مند ساز ما را از هدایة با آن قدر که

شیطان

شیطان گمراه است وزودنا من التقوی ضد غوایته
و تقوی را توشه ما کن بر خلاف آنکه توشه او گمراهیست
واسلك بنا من التقی خلاف سبیله من الردی و ببر ما را
براه تقوی بر خلاف راه شیطان که راه هلاك و افتادن
در چاه ویل است اللهم لا تجعل له فی قلوبنا مدخلا
مصدر میمی است یا ظرف مکان یعنی خدایا مگردان
او را در دلهاء ما در آمدنی و نزولی یا منزلی و در نسخه
شهید فاعل است از افعال یعنی ایجاد کن امری که باعث
دخول و نزول او باشد در دلهاء ما و بر این قیاس منزلا
ولا توطنن و در نسخه شهید ولا توطن از باب تفعیل
بی نون ثقیله له فیما لدینا منزلا و جای مده او را در
ما هیچ منزلی اللهم و ما سول لنا من باطل فعرفناه خدایا
هر باطلی که او زینت داده پیش ما و بصورت حق نموده
حقیقت امر در باب آن باطل معلوم ما بکن تا از وی باز

نخوریم واذا عرفتناه فقناه وچون بدانانی ما را که این
باطلست پس ما را نگاه دار از آن باطل که عمل بآن نکنیم
وبصرنا ما نکایده به بیاء مثناة تحتیه از هزم است وبنما
ومعلوم ما بکن آنچه با او حیله وتدبیر مخالفت او بکنیم و
الهمنا ما نعده له ودر دل ما القا بکن آنچه آماده کنیم
از برای جنگ او وایقظنا عن سنة الغفلة بالرکون متعلق
است بالکائنة مقدر الیه وبیدار کن ما را از خواب
غفلت که حاصل میشود بسبب میل بجانب آن ملعون و
احسن بتوفیقك عوننا علیه وبتوفیق تو نیك مدد ما
بکن یا غالب ایم برو اللهم واشرب امر است از افعال ماخوذ
از شراب یا از اشراب بمعنی تلوین پس مکان اشراب کرده
فهو دفی قلوبنا انکار عمله خدایا مخلوط ساز بدلهای ما انکار
کار او را مثل مخالطت آب ومداخله آن باعماق بدن یا
مثل مخالطت لون بثوب همچون واشربوا فی قلوبهم العجل

یعنی محبت عجل وحرص وعبادت آن مداخله کرده همچون
آب بالون والطف لنا فی نقض حیله وتوفیق وعصمت بده
ما را در شکستن وباطل کردن حیل ومکرها وتدبیرات
او اللهم صل علی محمد وآله وحول سلطانه عنا خدایا
رحمت کن بر محمد وآلش وسلطنت شیطان را از ما بگردان
که او را بر ما قدرتی نماند واقطع رجاءه منا وقطع امید
او بکن از ما وادرءه عن الولوع بنا در جمیع نسخ بضم
واو است ودر صحاح گفته که مصدر واسم هر دو بفتح است
ودفع کن او را از مولع بودن بما اللهم صل علی محمد
وآله واجعل آباءنا وامهاتنا واولادنا واهالینا وذوی
ارحامنا وقراباتنا وجیراننا من المؤمنین والمؤمنات
فی حرز حارز وحصن وحافظ وکهف مانع خدایا رحمت
بکن بر محمد وآلش وپدران ومادران وفرزندان
وعیال وکسانی که از جانب مادر وپدر بما نسبت دارند

وخویشان دیگر و همسایهای ما که مومنند از مرد
و زن همه را بدار در جای محکم محفوظ کن بسیار محکم باشد
و در قلعه که حفظ کند از شر شیطان و در غاری از کوه
که مانع باشد از تصرف آن لعین و مراد حفظ در رحمت
و عصمت الهی است والبسهم منه متعلق است بواقیه
جنتا واقیة و بپوشان از جامه را از شر آن ملعون
واعطهم علیه اسلحة ماضیة و بده آنها را بجهت غلبه بر آن
لعین سلاحهای کرزنده و قطع کننده اللهم و اعمم
بذلك من شهد لك بالربوبیة خدایا ای حرز و اسلحه
و غیرها را عام و شامل کن هر کسی را که شهادت بخدائی
و پروردگاری تو داده بالوازم شهادت واخلص لك
بالوحدانیة و اخلاص کرده بتو بوحدانیة تو یعنی شرك
از دعوی اخلاص و عاداه لك بحقیقة العبودیة و دشمنی
کرده بشیطان با آنچه حق عبودیة است واستظهر بك

علیه فی معرفة العلوم الربانیة و استعانة جسته بتو
در غلبه بر شیطان در دانستن آنچه تعلق بمعرفة الله
دارد چه او مانع است از این علوم و چون حق کسی را
اعانت کند و تعلیم این علوم نماید آنکس غلبه نماید بر
شیطان و هیچ امری بر شیطان و هیچ امری بر شیطان
سخت تر از علم حق نیست اللهم احلل ما عقد و افتق
ما رتق خدایا بگشای آنچه او گره زده و پاره کن آنچه او
درست و محکم کرده و افتخ در فتح بفتح سین است و
ضابط قاموس تقاضاء ضم میکند و فسخ بمعنی افساد
رای و بمعنی نقض می آید ما دبر و فاسد کن یا بشکن
و برهم زن آنچه او تدبیر کرده و ثبطه اذا عزم و چون
عزم اضلال نماید مشغول ساز او را از آن عزم و مانع
شو از آن وانقض ما ابرم و بشکن آنچه او محکم کرده
اللهم واهزم جنده خدایا لشکر او را بگریزان و مغلوب

سازد وابطل کیده وباطل کن مکر وحیله او را واهد
کهفه وبیندا از غار محکم او را وارغم از باب افعال
ودر نسخه از باب منع انفه وبینی او را بخاک آغشته
کن یعنی خوار وذلیل بکن او را پس ماخوذ از رغام است
بمعنی خاک وبعضی گفته اند که اشتقاق از رغم بوزن
قفل است بمعنی ذل وخضوع وملایم او نیست انغر
اللهم اجعلنا ودر نسخه واجعلنا فی نظم اعدائه خدایا
بگردان مارا در جمع اعداء او که ما وسایر اعداء او بمنزله
دانهای باشیم که در یک رشته کشیده باشند واعزلنا
عن عداد اولیائه ودور دار مارا از شمار دوستان
او ولا نطیع له اذا استهوانا حال آنکه اطاعت نکنیم او را
وقتی که مارا حیران سازد تا تزیین مطالب خود پیش ما
کند واستمال وخدعه نموده خواهد که بحبائل خود گرفتار
سازد ولا نستجیب له اذا دعانا واجابت دعوت او نکنیم

وقتی

وقتی که مارا بجود بخواند نا ارغمنا واته ودر نسخه بهمزه
است واصل الف همزه است که ماده او ناء الیک بمعنی
نهض الیک چه هر دو دشمن نماید بجهت ضرر یکدیگر
من اطاع امرنا وامر کنیم بعداوت وبر خواستن بجنگ
او کسی که سخن ما بشنود واطاعت امر ما نماید وتعظ
عن بتضمین منع متابعته من اتبع زجرنا ونصیحت
کنیم در حالتی که منع کننده ایم از متابعت او هر کسی را که
تابع زجر ومنع ما شود اللهم صل علی محمد وآله خاتم
بکسر تا بمعنی آخر وبفتح تا نیز روایت است بمعنی زینه دهند
چه انگشتری زینه دهد پوشنده را النبیین خدایا
رحمت بکن بر محمد وآلش که آخر انبیا یا زینه دهنده
ایشانست وسید المرسلین وبهترین رسولانست
که از جمله انبیاء مبعوث اند بکتابی یا دینی وعلی اهل بیته
الطیبین الطاهرین وبر اهل بیت او که همه نیک اند وپاک

اند بحکم آیة تطهیر و آنچه گویند که فضل یعلی خوب نیست
محض تهمت است وحدیث من فضل بینی وبین الی یعلی
لم ینل شفاعتی ثابت و مروی نیست واعذنا و پناه ده مارا
واهالینا واهل وعیال مارا واخواننا وجمیع المؤمنین و
المؤمنات و برادران مارا وجمیع مؤمنان از مرد و
زن مما متعلق است باعذنا استعذنا منه از آنچه ما از آن
پناه طلبیدیم ولجئنا مما استجرنا بك من خوفه بدل الشما
است ازما استجرنا یعنی خلاص کن همه مارا از خوف آنچه
از تو خلاص کرده‌ایم واسمع لنا ما دعوناك به و بشنو از ما
آنچه ما از دعا کرده‌ایم یعنی اجابت آن بکن و در نسخه شهید
از باب افعال یعنی بگردان مدعو به مارا مسموع و مستحق
اجابة واعطنا ما اغفلناه و بده مارا آنچه ما از طلب
آن غافل شدیم و مارا ضرور است دین و دنیا واحفظ
لنا ما انسیناه و محفوظ بدار برای ما آنچه فراموش کرده‌ایم

مطلب

مطلب نکرده‌ایم وصیّرنا بذلك فی درجات الصالحین و باین
اعاذت واجارت وسماع واعطاء حفظ مندرج بکن مارا
در درجات نیکوکاران و مراتب المؤمنین و داخل مراتب
مؤمنان بکن آمین رب العالمین اجابت دعا بکن ای
پروردگار عالمیان دعاء وقتی که دفع شود آنچه ازو حذر
بود یا وقتی که مطلب بزودی حاصل شود اللهم لك
الحمد علی حسن قضائك خدایا مر تراست سپاس بسبب نیکی
حکم تو در حق من و بما باز سببیه است و مدخول با محمود
علیه نه صله حمد است تا مدخول او محمود به باشد صرفت
عنی من بلائك و بسبب آنچه دور کردی تو از من جنس
بلای تو فلا تجعل حظی من رحمتك ما عجلت لی من
عافیتك چون خوبی کردی و دفع بلا هم کردی پس مکن
نصیب من از رحمت تو مجرد آنچه در دنیا دادی از عافیت
و دفع بلیة بلکه عافیت اخروی نیز بده فاکون جواب

نهی است فقد شقیت بما اجبت وسعد غیری بما کرهت چون
نصیب بعضی عنایت اخروی هست واگر نصیب من رحمت
مجرد عافیت دنیوی باشد وهمان طلب کنم نه نعیم اخروی را
پس من شقی شوم ودر عسرت وشدت افتم بسبب آنچه
دوست داشتم وطلب کردم از عافیت دنیوی فانی وسعادتمند
شود غیر من بآنچه من نخواستم وطلب نکردم از نعیم اخروی
باقی وان یکن ما ظللت فیه واگر باشد آنچه روز در آن
گذرانده ام بین یدی بلاء لاینقطع یعنی اگر این عافیت
معقدم باشد بر بلای اخروی که منقطع نشود یعنی لابد
باشد که عفو نشود نه آنکه غیر متناهی باشد چه عذاب مؤمنین
انتها دارد یعنی اگر بلای اخروی که منقطع نشود در پی
این عافیت دنیوی باشد وهر بلایی نفع واین عافیت را
ثقل واثر وجزای گناهی در پی باشد که مرتفع ومعفو نشود
فقدم لی ما اخرت واخر عنی ما قدمت پس مقدم بکن

بلای

بلای من آنچه موخر کردهٔ وموخر بکن بآنچه مقدم کردهٔ
یعنی بلا را در دنیا بده وعافیت را در آخرت بده چه بلای
عافیت دنیوی فانی ومتناهی است وعافیت اخروی باقیست
وغیر متناهی است حاصل آنکه اگر عافیت دنیوی در عقب خود
نجات وعافیت اخروی داشته پس نعمت کرما واگر در عقب
خود عذاب دارد پس امید واز عکس فغیر کثیر ما عاقبته
الفناء پس بسیار نیست آنچه عاقبت او فناست یعنی عذاب
دنیوی گذرانست وغیر قلیل ما عاقبته البقاء وکم نیست
آنچه عاقبت او بقا باشد یعنی عاقبت اخروی باقیست پس اگر
در دنیا عذاب شود ودر آخر عافیت آنهم فضل الهی است
واگر بر عکس شود داخل شقاوت است چه یک لحظه عذاب
اخروی زیاده وهزار سال دنیوی است واگر هر دو جا
عافیت باشد زهی سعادت وصل علی محمد واله ورحمت
بکن بر محمد وآلش اینجا ختم بصلوة کرد چنانچه سابق ابتدا

بصلوة میکرد بطریق تفنن و مطلب همه جا اینست که صلوة
با طلب حاجت شود که بطفیل آن دعا قبول شود دعا استسقا
نزد عدم باران و قحط اللهم اسقنا الغیث خدایا نازل کن
برای ما باران را وانشر علینا رحمتک و پراکنده کن بر ما
رحمت خود را که شامل همه شود بغیثک المغدق بباران تو
که قطرهای کلان دارد در هدایه است المغدق کمحسن
المطر الکبیر القطر والمغدق مفعل منه تاکید المعناه من
السحاب المنساق لنبات ارضک از ابری که رانده آورده شود
برای رستن گیاه المونق فی جمیع الآفاق که رویانده
سبزه و موجب رونق است در جمیع اطراف عالم مجملا
انق بمعنی گیاه و فرح است و مونق سبب آن یا مونق بمعنی
انیق است بمعنی حسن معجب گویند انقنی حسنه ای اعجبنی
وامنن علی عبادک بایناع الثمرة و منت کن بر بندهای
تو بپختن میوها و رسیدن آنها بمرتبه که توان چید و یا

منتفع

منتفع شد واحی بلادک ببلوغ الزهرة و زنده کن شهرها
خود را برسیدن نبات و شکوفه آن بکمال واشهد
ملائکتک الکرام السفرة جمع سافر بمعنی کاتب یعنی و حاضر
ساز فرشتگانی را که در درگاه تو معزز و مکرم اند و احصا
اعمال عباد کنند و در اسفار نویسند که بحضور آنها رحمت
نازل شود و اولی آنست که گویم وقت استسقا خلق جمع شوند
و دعا و تضرع و گریه کنند و کرام کاتبین آنهارا در نامه اعمال
نویسند و بآن گواهی دهند و این باعث رحمت الهی شود
بسقی منک نافع بسبب انزال باران نفع کننده دائم غزر
که همیشه باشد کثرة او و مراد بدوام طول امدة است ولیع
دررم در نسخه بکسر دال الضبط شده و در بعضی بفتح چنانچه
از قاموس ظاهر میشود جمع درة بمعنی دفع و ریزش و در نسخه
دررم و این اظهر است یعنی همه جا رافر و گیرد در ریزش او و یا در
بمعنی لبن است استعارة شد برای مطر و ابل باران بسیار

سريع عاجل زود آينده بشتابی بجوی به ما قدمات كه زنده كنی
بآن باران نباتاتی را كه مرده اند و ترد به ما قذفات و
بر كردانی بآن هرچه بتحقیق فوت شده و از دست رفته
و تخرج به ما هوات و برآری بآن از زمین انچه آینده و
رونده است و توسع به فی الاقوات القوة المسكة من البنیة
والمسكة من الرزق والمسكة كقدرة ما یمسك الابدان من
الغذاء والشراب یعنی توسع كنی بآن در رزقی كه حفظ بدن كند
سحابا كو یا مفعول فعل محذوف است بتقدیر نطلب سحابا
یا ارسل سحابا متراكبا بالا ی هم یكو هنیئا خوش آینده مریئا
محمود العاقبة هروی كفته الهنیء ما لا تعب ولا اثر فیه
والمری ما لا داء فیه طبقا كه بپوشد روی زمین را
مجلجلا رعد دار غیر ملث و دقه ضعیف الجری نباشد
باران او ولا خلب برقه و برق آن خالی از باران نباشد كه
باران او بطمع آرد و خلاف آن كند اللهم اسقنا غیثا مغیثا

خدایا نازل كن بر ما بارانی را كه فریاد رس باشد یا غیث
بمعنی مطر است و مغیث ماخوذ از غیث بمعنی كیاه است
مجاز ای مطرا موجبا للنبات مریعا بفتح میم دیده شد
ای صاحب الریع وهو النماء والزیادة و كویند بضم میم
نسخه است بمعنی موجب ریع و بهر تقدیر معنی اینست
كه سبب خصب و فراوانی كنند غلات و نافع باشد مرتعا
اسم فاعل از افتعال كویند مرع الوادی بضم الراء ای صار ذا
كلاء و پس مرع ارزانی و فراوان كننده عریضا بسیار و
در نسخه غریضة بمعجمتین یعنی طریا واسعا بهم جا رسنده
غزیرا بسیار ترد به المهیض كه بكردانی بآن از خشكی
بطراوت نبات را و تجبر به المهیض و درست كنی بآن
استخوان شكسته را و این استعاره است و مراد بحال
آمدن نبات است اللهم اسقنا سقیا خدایا نازل كن
بر ما بارانی كه تسیل از باب انفعال منه الظراب رواك

سازی بآن باران تلها را واین مجاز است یعنی از باران
سیلها روان سازی بر روی پشتها و تلها و ذکر خصوص
تل بجهت ظهور روانی سیل بر آنست یا مراد آنست که آنچنان
باران بسیار شود که پشتهای کوچک کداخته شوند و با
آن سیل روان شوند و کویا در بعضی نسخ ضراب بضاد
است لهذا کفته اند که جمع ضرب است بوزن کتف بمعنی
سنکهای تیز از زمین بر آمده و در روایة کفعمی فتح لنا به السیل
در دفع ظراب بضم تا تملاء و رفع جباب و بر این قیاس
فیما بعد و تملاء منه الجباب و پر کنی بآن باران چاهها
و کوها و مواضع عمیقه را و تفجر به الانهار و روان کنی
بآن باران جویها را و تنبت به الاشجار و برویانی بآن
درختان را و ترخص به الاسعار و ارزان سازی بآن
نرخها را فی جمیع الامصار در همه شهرها و تنعش به البهائم
والخلق بفتح تا تنعش و نصب بهائم و خلق و از جای بر خیزانی

[illegible]

و نخوش وقت و دفع فاقه کنی بآن چارپایان و آدمیان را در
قاموس است نعشه رفعه کانعشه و در صحاح کفته
لا یقال انعشه و روی نیز مجرد است و متعدی است و
تکمل لنا به طیبات الرزق و بکمال رسانی بآن باران برای تمامی
نیک را و تنبت لنا به الزرع و برویانی برای ما بآن زراعتها را
و تدر لنا به الضرع و روان کنی برای ما بآن باران پستانهای
حیوانات را که شیر بسیار دهند و تزیدنا قوة الی قوتنا
و زیادة کنی بآن قوت بدن ما را و بیفزائی قوت را بر قوتی که
داریم و لا تجعل ظله علینا سموما و مکردان سایه آن سحاب
را که سابق مذکور شد بر ما سموم که بآن متضرر شویم
و لا تجعل برده علینا حسوما و مکن سرما و آن ابر را
بر ما شوم و نحس و لا تجعل صوبه علینا رجوما و مکن
ریختن باران را از آن ابر بر ما بمنزله سنک زدن که ضرر کند
و زراعت را ضایع کند و لا تجعل ماءه علینا اجاجا

ومکن آب آن ابر را چو ما بمنزلهٔ آب شور که هیچ کار نیاید
وصف کند اللهم صل علی محمد وآله وارزقنا من برکات
السموات والارض خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش و روزی
ما بده از خیر کثیر آسمانها و زمینها انک علی کل شیء قدیر
بدرستی که تو بر همه چیز قدرت داری دعا در طلب
اخلاق نیک و افعال رضیه اللهم صل علی محمد وآله
وبلغ بایمانی اکمل الایمان خدایا رحمت
بکن بر محمد وآلش و برسان ایمان مرا بمرتبه که اکمل مراتب
ایمان است واجعل یقینی افضل الیقین وبکردان یقین
مرا در معارف الهیه بهترین یقینها وانته بنیتی الی احسن
النیات ومنتهی کن و برسان نیت مرا به بهترین نیتها
وبعملی الی احسن الاعمال و برسان عمل مرا به بهترین کارها
باشد اللهم وفر و در نسخهٔ شهید وفر است و مرجع
ضمیر نیت است بتاویل مذکور پس نیتی بدل از ضمیر وفر

قرة ع

باشد

باشد بلطفک نیتی خدایا وافر بکن بلطف تو نیت مرا
یعنی بکمال برسان وخالص لوجه الله بکن وصحح بما عندک
یقینی بما متعلق است یعنی یقین واعتقاد مرا بآنچه
نزد تست از صفات ربوبیه صحیح کن یا متعلق است
بصحح و مراد بما عندک تفضل وکرم الهی است یعنی بفضل خود
تصحیح یقین من بکن واستصلح بقدرتک ما فسد منی
وبصلاح بیار بقدرت تو آنچه از من فاسد شده اللهم
صل علی محمد وآله واکفنی ما یشغلنی الاهتمام به خدایا رحمت
بر محمد وآلش بکن وکفایة بکن و تو متکفل شو وبساز آن
چیز را که مرا ضرور باشد واهتمام من در تحصیل آن
مرا از بندگی تو مشغول سازد وچون تو بفضل خود
کارسازی من کنی تو از آن فارغ البال شده بعبادت مشغول
شد واستعملنی بما تسالنی غدا عنه و بدار مرا بر کاری
که فردای قیامت از آن پرسش نمائی واستفرغ ایامی فیما

خلقتنی له وبذل جهد من بکن وصرف بکن روزگار مرا
در کاری که برای آن مرا خلق کردی واغننی وبی‌نیاز کن
مرا از خلق واوسع علیّ فی رزقک وتوسعه کن بر من در
رزق که بدهی ولا تفتنّی بالنظر واعزّنی ومفتون ومهان
مکن مرا بانتظار غنی که مبتلا بفتنه فقر شوم ومنتظر رحمت
باشم بلکه عزت بده بسرعت در توسعه یا مفتون مکن بمهلت
دادن که جزای اعمال در آخرت دهی که این نهایت اهانت
است بلکه در دنیا تلافی تقصیرات تا روز قیامت پیش از انبیا
وملائکه وغیرهم معزز باشم ولا تبتلینّی بالکبر در عبارت
آنکه گفته اند واو حالیه است ولا نافیه وعبّدنی لک
مبتلا مکن مرا بکبر بلکه مرا بنده کن خود بدار وذلیل در
خود بکن وبر عبادت خود بدار ولا تفسد عبادتی بالعجب
وفاسد مکن عبادت مرا بکبر وفخر بآن عبادت واجر للناس
علی یدی الخیر ودر نسخه بتشدید یدیّ بصیغه تثنیه وجا

کی

کن برای مردم من خیر بر مردم خیر برسانم ولا تمحقه بالمنّ
ومحو بکن آن خیر را بمنت نهادن من بر مردم وهب لی
معالی الاخلاق وبده مرا خلقهای نیک وملکات حسنه
واعصمنی من الفخر ومحفوظ دار مرا از افتخار بر غیر اللهم
صلّ علی محمد وآله خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش ولا ترفعنی
فی الناس درجة الا حططتنی عند نفسی مثلها وبلند مکن
در میان مردم هیچ درجه مرا منحط سازی ولا تحدث لی
عزّا ظاهرا الا احدثت لی ذلّة باطنة عند نفسی بقدرها
واحداث مکن برای من عزت ظاهری میان خلق مگر آنکه
احداث کنی برای من خواری باطنی پیش من بقدر همان
عزت ظاهری ودر اکثر نسخ قدر بوزن فلس است ودر
بعضی بوزن فرس واز قاموس معلوم میشود که هر دو
بمعنی مقدار ومبلغ آمده اللهم صلّ علی محمد وآل محمد
خدایا رحمت بکن بر محمد وآل محمد ومتّعنی بهدی صالح

لا استبدل به وتمتع به مراد هدایت راه حق ونصیب من
بکن که راه نیك بکیرم وهرکز آنرا بدل نکنم (دیکری) وطریق
حق لا ابغ عنها وبروش حقی که هرکز میل وانحراف
ازان نکنم ونیة رشد لا اشك فیها وبنیة استقامة
وتصلب بر طریق حق آنچنان نیتی که مشوب بشك درآن
منوی نباشد وظاهر عبارت مشعر است باین معنی که
آن نیت مشکوك بها نباشد واین مراد نیست وعمرنی
ماکان عمری بذلة فی طاعتك وزنده بدار مرا مادامی که
عمر من مبذول ومصروف باشد در طاعت او
ومانند ثیاب بذله باشد که آنرا محافظت نکنند و همیشه
بپوشند در خانه ودر وقت خدمت وآنرا ثیاب المهنة
نیز کویند چه مهنه بمعنی خدمت است فاذا کان عمری
مرتعا للشیطان فاقبضنی الیك پس هرکاه عمر من چراکاه
کاه شیطان شود که حاصل عمر او فانی کند وهر تصرف

کردانند

کرداند بیک بجا چنانچه حیوانات در چراکاه کنند وتخریب
مرغزار نمایند وملوث بروث وبول سازند ودرین
کلام تلمیح است بانکه اکرچه از تصرف فی الجملة شیطان
خلاصی نیست مکر معصومانرا اما هرکاه بمرتبه رسد
که شرف بر ان باشد که بمنزله چراکاه شود آن زمان قبض
روح من بکن وبجانب درکاه خود ببر قبل ان یسبق
مقتك الی پیش ازانکه که سبقت کند وبرسد بغض و
غضب تو بمن یعنی پیش از آنکه از من صادر شوند افعالی
که موجب غضب تو شوند او یستحکم غضبك علی
یا قبض روح من بکن پیش از آن که غضب تو بر من مستحکم
شود یعنی قوی وثابت ولازم شود کویند احکمته
فاستحکم ای صار محکما قویا پس مفعول الحکم مستحکم بکسر است
ونصب غلط عام شایع فصیح است مطرزی کفته احکمت
الشیء فهو مستحکم بالکسر لا غیر اللهم لا تدع خصلة تعاب منی

صفة بعد صفة است مر خصلة را و منی متعلق بغاب
نیست چه غاب متعدی بنفسه است و کاهی لازم باشد
مثل غاب ای صار ذا عیب و بکویند غاب منی بلکه عابنی
بها او علیها و تعلق بلا تدع نیز نیست الا اصلحتها خدا
من مکذار هیچ خصلت مرا که بد باشد و مردم عیب کنند
مکر آن خصلت را اصلاح کنی و تبدیل نمائی بصفة جمیلة
یعنی هیچ خصلت بد مرا بی اصلاح مکذار و لا عائبة
بیا منقول است نه بهمزه این لفظ در قاموس نیست و ظاهر
که مراد امری که باعث عیب شود او ائبا ئبة تانیثا بمعنی
عنف و لامه ابن اثیر کفته التانیب المبالغة فی التعنیف
والتوبیخ و اعتبار مبالغة مشهور نیست و اونبه لمراعی
بواو است که بدل الهمزه است الا احسنتها و مکذار در من
عیبی که بسبب آن مردم مرا ملامت کنند مکر آنکه او را
بنیکی تبدیل کنی یعنی بی تحسین مکذار و لا اکرومة فی

اُوَنَبَ

ناقصة

ناقصة الا اتممتها و مکذار در من هیچ صفتی نیکو که
ناقص باشد یعنی مشوب باشد برذیله که آن اکرومه را
از مرتبه تمامیت منحط سازد مکر آنکه تمام کنی آن را و
ملابسة آن رذیله منزه سازی و این حل مبنی است بر
که فی بتشدید یا باشد و ناقصة منصوب و بعضی
کفته بتخفیف یا حرف جر است و ناقصة مجرور و صفة
موصوف محذوف است ای فی مرتبة ناقصة او فی ملابسة
رذیلة ناقصة للاکرومة چه نقص متعدی آمده پس
اکرومه منقوصه باشد یا ناقصه مصدر است مثل کاذبة
وعافیة و جمیع تقدیرات و تاویلات از مذاق بلاغت
خارج است خصوصا مصدریة ناقصه چه این قیاس
در لغة است و ایضا آن بن اثیر یجوز من القاصرین فی
عصرنا من لم یستطع الی ادراک الغامضات فحرف فی
التشدید و نصب ناقصة علی انها صفة اکرومة فغشیا

التحريف في النسخ الجديدة ولم يتفطن للفساد فيه من وجهين
الاول ان مقتضى العطف على خصلة ان يكون التقدير
ولا تدع مني اكرومة في فيجتمع مني في وهو رحيم الثاني
ان الفصل بين الموصوف والصفة بالجار والمجرور اعني في
ما يعد تهجينا جواب از اول آنکه مقتضای عطف بر خصلة
آنست که چنين تقدير کند ولا تدع اکرومة في ناقصة
پس جمع نشد واز ثاني آنکه في نيز صفة اکرومة است
بتقدير کائنة في پس فصل باجنبي نيست واگر ثابت شود
که مروی تخفيف في جر ناقصه است مضطر شويم باين
تکلفات مذکوره والله اعلم اللهم صل على محمد وآل
محمد وَلَبِدَلْني مِن بِغضَةِ بکسر با اَهلِ الشَّنَآنِ بوزن
خفقان ودر بعضی نسخ بوزن سکران هر دو بمعنی
بغض وعداوت است ولعل شاذ است بحسب معنی
چه اگر حرکت عين فعلان در کلمه ايست که در معنی آن

حرکت

حرکت واضطراب باشد مثل ضربان وخفقان وثاني
شاذ است بحسب لفظ چه مصدر باين وزن کم آمده
مثل ليان المحبة مفعول ثاني ابدال است يعني رحمة
بر آن سرور وآلش وبغض داشتن ودشمني کردن مرا
با اهل بعض يعني با جمعي که بمن عداوت دارند بدل
کن بمحبة من آنها را واين لازم دارد که دشمني آنها را
با من بد لکن آن محبة آنها بمن نيز يا مراد اينست که بوا
من اين کار بکن که بعضي که اهل عداوت من نسبت بمن دارند
آنرا بدل کن بمحبة ايشان مرا يعني دشمنان مرا دوست
من بکن واين معني اظهر است وبعضي از فقرات آتيه
مناسب معني ثاني اند وبعضي مناسب اول ومن حسد
اهل البغي المودة يعني اهل بغي که خارج اند از طاعت امام
حق حسدي که آنها بمن دارند آن حسد را بدل کن
بدوست داشتن آنها مرا او من ظنة بکسر ظاء معجمة

یعنی تهمت اَهْلِ الصَّلَاحِ الثِّقَةِ و تهمت اهل اصلاح الثقة
و تهمت اهل اصلاح یعنی دانشمند باشند آنرا بدل کن باعتماد
بر آنها که هرگز گمان بد بآنها نکنم یا گمان بد که اهل صلاح یعنی دانشمند
باشند آنرا بدل کن باعتماد کردن آنها بر من تا گمان بد بمن نکنند
و متهم ندارند وَمِنْ عَدَاوَةِ الْاَدْنَيْنِ بفتح هر دو نون اصل
اوادنیین یا اول بدل بالف شد بالتقاء ساکنین افتاد
بوزن افعین یعنی نزدیکتران خویشان الولایة متولی در
نسب و نصرة مشتق است از ولایة بفتح واو و متولی در امور
ملک مشتق است از ولایة بکسر مثل امارة و اینجا بفتح است
یعنی عداوت اقربا را بمن بدل کن بمواصلت احسان ایشان الی
بنصرة آنها مرا وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْاَرْحَامِ الْمَبَرَّةَ و عاق شدن
خویشان نزدیک را بمن بدل کن بمواصلت احسان و
ایشان بمن تا عقوق بمن نکنند یا عکس وَمِنْ خِذْلَانِ
الْاَقْرَبِيْنَ النُّصْرَةَ و آنکه نزدیکان و خویشان مرا خوار

دارند

دارند آنرا بدل کن بنصرة کردن ایشان مرا یا عکس وَمِنْ
حُبِّ الْمُدَارِيْنَ تَصْحِيْحَ الْمِقَةِ و جمعی که بطریق مدارا بصرف و
اظهار محبت نمایند بمن بدل کن آن محبة ظاهری را به
صحیح واقعی یا بعکس و شاید که مراد این باشد که چنین کردن
و طریقه اهل مدارا ناشناست وَمِنْ رَدِّ الْمُلَابِسِيْنَ كَرَمَ
الْعِشْرَةِ و جمعی که تلبیس نموده در زی دوستی تخطیة
و رد من کنند که آن تلبیس و تخطیه آنها را بدل کن بخوبی
اختلاط که تلبیس نکنند و دوست حقیقی شوند و در نسخة
العشیرة بمعنی قبیله یعنی چنانچه قبیله تلبیس نکنند آنها نیز
تلبیس نکنند وَمِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِيْنَ حَلَاوَةَ الْاَمَنَةِ
كَغَلَبَةٍ یعنی و تلخی ترس ظالمان را بدل کن بشیرینی امن
از ضرر آنها اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ آلِهٖ وَاجْعَلْ لِّيْ يَدًا عَلٰى
مَنْ ظَلَمَنِيْ خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بده مرا قدرت
بر کسی که بر من ظلم کرده وَلِسَانًا عَلٰى مَنْ خَاصَمَنِيْ و بده مرا

عاندنی

و بد بمن زبانی که بیان آنچه حق است نکنم و غالب آیم بر
کسی که با من خصومت کند وَظَفَراً بِمَن و در نسخه عَلیٰ مَن
عَانَدَنِی و بده مرا ظفر و غلبه بر هر که بمن عناد کند وَهَبْ لِی
مَکْراً عَلیٰ مَنْ کَایَدَنِی و بده مرا قدرتی بر جزای کیدی که
بمن کند یعنی هر کس بمن خدعت و خیانت کند من توانم
تلافی آن نمود و رد مکر او کرد چنانچه در قرآنست واللّٰه
خیر الماکرین وَقُدْرَةً عَلیٰ مَنِ اضْطَهَدَنِی و بده مرا قدرت
بر کسی که خواهد مرا مقهور کند اصلا که اضطهد است
باب افتعال گویند ضهدته فهو مضهود و مضطهد یعنی
مقهور وَتَکْذِیباً لِمَنْ قَصَبَنِی و قدرت بده مرا بر دروغ گو
کردن کسی را که عیب من کند وَسَلاَمَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِی و سلامتی
از کسی که بمن وعید کرده و تهدید نموده و گفته بتو آزار
رسانم وَوَفِّقْنِی لِطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِی و توفیق بده مرا باطاعت
و موافقت کسی که براه مستقیم بیارد و آنچه صواب و ما

شدنی
روی در قول و فعل باشد بر از بدارد وَمُتَابَعَةِ مَنْ أَرْ
و متابعت کسی که ارشاد من کند و خوبی من خواهد اللّٰهم
صلّ علی محمد و آله وَسَدِّدْنِی خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش
و توفیق صواب و اقتصاد در قول و فعل بده لِأَنْ أُعَارِضَ
مَنْ غَشَّنِی بِالنُّصْحِ تا آنکه در مقابل کسی که آنچه نفس الامر و حق
نصیحت بود بمن نکرد بلکه آنچه در دل او مضمر بود خلاف
آن اظهار کرد من در مقابله و معارضه او نصیحت خالص
بکنم و آنچه خواست باو بگویم و این نتیجه سداد است در
قول وَأَجْزِیَ مَنْ هَجَرَنِی بِالْبِرِّ و تا جزا دهم کسی را که ترک من
کرد و از من دوری گرفت باحسان که در مقابله بدی او
نیکی کنم و این نتیجه سداد در فعل است وَأُثِیبَ مَنْ حَرَمَنِی
بِالْبَذْلِ متعلق است باثیب و کسی که مرا محروم ساخت
از احسان خود او را عطا نکنم و او را ثواب دهم باحسان
و انعام وَأُکَافِیَ مَنْ قَطَعَنِی بِالصِّلَةِ و کسی که از من قطع کرد

مکافاة او کنم بامداد و اتصال و دوستی والخالف من اغنانی
الی تضمین میل حسن الذکر و کسی که غیبت من کند وغایباً
بد من کوید من مخالفت او کنم واعود الجمیل یاد کنم و از اشکر
عطف است بر آن اعارض الحسنة واغضی عن السیئة و تا آنکه
شکر احسان مردم بکنم و چشم بپوشم از بدی که مردم من
بکنند کویند اغضی الیلاء اظلم واستر واین هم نتیجه
سداد است اللهم صل علی محمد وآله وحلنی امر است
از تحلیه بحلیة الصالحین خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش
وزیب بده مرا بزیور صالحان که اطاعة اوامر واجتناب
مناهی است والبسنی زینة المتقین و بپوشان مرا زینه
متقیان و در نسخه وزینی بزینة المتقین فی بسط العدل
در کشودن و جاری ساختن عدالت با خلق متعلق
است بحلنی والبسنی وکظم الغیظ و در فرو بردن غضب
واطفاء النایرة و در تسکین فتنه و فرو نشاندن آتش

آن فتنه

آن فتنه با مراد نایره عداوت وحقد مردم با یکدیکر و
اهل الفرقة و در التیام دادن و صلح دادن میان جمعی که
از همدیکر جدائی نمایند و جنک کردن واصلاح ذات
البین و اصلاح دادن احوالی که میان مسلمانان باشد
از مخالفات و منازعات وافشاء العارفة وستر العائبة
و در مشهور ساختن نیکیهای مردم و پوشیدن معایب
ایشان ولین العریکة و در نرمی طبیعة و سلوک نمود
وخفض الجناح و پست کردن بازو یعنی نرمی و هموار
با مردم وحسن السیرة و نیکوئی طریقه و هیئة و سکون
الریح و ساکن شدن باد یعنی تندی و شدت و تغیر از
بیاد کنند وطیب المخالقة و خوبی معاشره با مردم که حسن
خلق نیز کویند و بزرکی نجاء مهملة وفا تصحیح کرده و تفسیر
بحسن مواخاة نموده و تائید بامن کرده که آن سرور صلی
الله علیه وآله در میان اصحاب مواخاة کرده و ضعفا این

ظاهر است والسبق الى الفضيلة و پیشی گرفتن تحصیل صفات
نیک و رسیدن بدرجه رفیعه در فضل و ایثار الفضل
اختیار احسان و ترک التعییر و ترک سرزنش خلق و ایهان
عار مردم و هرچه از نسبت آن عیبی لازم آید آنرا عار گویند
و علامه گویند عیرته بکذا و صواب عیرته کذا و در نسخه التقتیر
یعنی تنگ گیری در معیشت ضد اسراف کرده والافضال
عطف است بر تعییر علی غیر المستحق و دادن انعام بکسی
که مستحق آن نباشد و این مناسب نسخه تقتیر است چرا
بغیر مستحق دادن داخل اسراف است والقول بالحق
وان عز و در نسخه وان ضر گفتن بغیر آنچه حق است و اگرچه
سخت باشد بر غیر یا ضرر کند و در نسخه والصمت من الباطل
وان نفع واستقلال الخیر وان کثر من قولی و فعلی یا ان ضمیر
کثر است یا بیان خیر یعنی هرچند از قول و فعل من خیر بسیار
شده باشد آنرا کم دانم و عجبا از کثرت آن خیر بهم نرسد

و بر این قیاس واستکثار الشر وان قل من فعلی و در نسخه
من قولی و فعلی و این بهتر است و بسیار دانستن شری که
فعل آن کس باشد هرچند آن شر در نفس الامر کم باشد
و کمل عطفت بر البسنی یا بر حلنی ذلک او کامل ساز
و بمرتبه عالیه برسان آنچه مذکور شد از صفات حسنه
برای من بدوام الطاعة ولزوم الجماعة یعنی تکمیل آن بکن
بدوام طاعت تو و ملازم شدن من نماز بجماعت را
با مراد التزام صحبت مومنان و اتفاق نمودن با ایشان
در احکام دین و ملایم اینست قولش و رفض
اهل البدع و ترک صحبت مبتدعان و مخالفان دین
ومستعمل الرأی المخترع و بکار برندهای رای خود که اختراع
کرده اند و بهوای نفس خود معانی قرآن و حدیث گویند
و بدعتها پیدا کنند در دین پس این عطف تفسیری اهل
البدع است اللهم صل علی محمد و آله واوسع رزقک علی

اذا کبرت بکبر یا خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و در ق
مرا وقتی که پیر شوم زیاده بکن از رزق که در جوانی بدهی
واقوی قوتک فی اذا نصبت بکسر صاد وقتی که تعب و
محنت بکشم مردد بکنم آن زمان قوت مرا زیاده بکن و
قوتی که در وقت آسودگی است تا توانم تحمل آن تعب کرد
و رنجبر نشوم ولا تبتلنی بنون ثقیله و در نسخه و لا
تبتلنی بی نون ثقیله بالکسل عن عبادتک و مبتلا مکن
بکسل در عبادت ولا العمی و در نسخه ولا بالعمی و آن
اظهر است عن سبیلک و مبتلا مکن بکوری از شناختن
راه تو ولا بالتعرض بخلاف محبتک و مبتلا مکن مرا بتعرض
والتفات بخلاف دوستی تو ولا مجامعة من تفرق
عنک و نه باجتماع والتیام با کسی که از تو جدائی گرفته
از کفار و فساق ولا مفارقة من اجتمع الیک و نه بجدائی
از کسی که بتو متوسل است و بتو الفت دارد و مطیع

تست

تست اللهم اجعلنی و در نسخه اللهم صل علی محمد و
اجعلنی اصول بک عند الضرورة خدایا آنچنان کن که
بعون تو حمله کنم بر دشمن نزد ضرورت که او در مقام
ضرر کرا و در مقام ضرر من باشد واسالک عند الحاجة
واز تو طلبم نزد احتیاج که بدیگری التجا نبرم واتضرع الیک
عند المسکنة و تضرع بدرگاه تو کنم نزد مسکینی و فقر و
فاقه ولا تفتنی بالاستعانة بغیرک اذا اضطررت بصیغه
مجهول و مفتون و مبتلا مکن مرا البته بطلب مدد از غیر
تو وقتی که مضطر شوم از عدو ولا بالخضوع لسؤال
غیرک اذا افتقرت و نه مفتون ساز بتذلل از برای طلب
نمودن از غیر تو وقتی که فقیر شوم ولا بالتضرع الی من دونک
اذا رهبت و نه بتضرع پیش کسی که از تو کم و فرو است
وقتی که بترسم از عدو و چون همه عالم نسبت بحق تعالی زبون
و کم است پس گویا کفته الی غیرک فاستحق بذلک خذلانک

ومنعك وعرضك يا ارحم الراحمين هر گاه استعانت بغیر
تو کنم و سوال و تضرع نزد غیر تو نمایم پس مستحق شوم
باین عمل خوار کردن تو مرا و منع کردن تو اعانت و امداد مرا
وبی التفاتی ترا بمن ای رحیم ترین رحم کنندها یعنی
بمقتضای رحم خود مرا مفتون باین بلیه مساز اللهم
اجعل ما یلقی الشیطان فی روعی بوزن فعل من التمنی
والتظنی اصلش تظنن است یعنی اعمال ظن و ارخاء عنان
والحسد ذکرا لعظمتك خدایا آنچه شیطان القا کند
در دل من از جنس آرزوها باطل و گمانهای بد و حسد
بر خلق تبدیل کن همه آنها را بذکر بزرگی تو وتفکرا فی
قدرتك وتدبیرا علی عدوك وبدل کن بتفکر در قدرت
تو و بتدبیر غالب آمدن بر دشمن تو که شیطان است
وما اجری علی لسانی عطف است بر ما یلقی و آنچه
جاری کند شیطان بزبان من من لفظة فحش

ازکلم

از کلمه فحش او هجر بضم هاء بمعنی فحش و بفتح بمعنی هذیان
و هر دو روایت است لیکن فتح ظاهر است و در اکثر نسخ
فتح است او شتم عرض او شهادة باطل یا دشنام کسی و هتك
عرض او یا گواهی دروغ او اغتیاب مومن یا غیبت کردن
مومنی غائب تاکید است و بیان واقع و الا اغتیاب در حضور
نیز بد کسی گفتن بنهجی که او غافل باشد و مطلع نشود داخل
غیبة است لما بر این تقدیر قید غائب خوب نیست چه
قسم ثانی غیبة نیز بد است مگر آنکه گوییم این قید احترازی
نیست و جاری و مجری غالب است مثل وربائبکم اللاتی
فی حجورکم و مثل نقر تالیه یعنی او سب حاضر چه دشنام
بغایت نیز بد است و تواند بود که اینها داخل باشند در
وما اشبه ذلك و آنچه شبیه باین افعال و اقوال باشد
نطقا بالحمد لك یعنی بگردان این اقوال قبیحه را و تبدیل
آنها کن بتکلم حمد تو یعنی آنچنان مشغول بحمد خود بکن

کہ فرصت تکلم چیزی دیگر نماند واغراقا فی الثناء علیك
وتبدیل کن آنرا باستیفاء ثناء تو گویند اغرق فی
نزع القوس وقتی کہ استیفاء کشیدن جلہ کنند وذهابا
فی تمجیدك وبرفتن در سبیل ذکر عظمة تو وشکرا
لنعمتك وبشکر نعمة تو واعترافا باحسانك وباعتراف
احسان تو واحصاء لمننك وبشمردن نعمتها واحسانهای
تو ودر نسخه لمنتك بصیغه مفرد اللهم صل علی محمد
وآله ولا اظلمن بصیغه مجهول وانت مطیق للدفع
عنی خدایا رحمة بکن بر محمد وآلش ومن البتة مظلوم
نشوم وکسی ظلم بر من نتواند کرد حال آنکه تو طاقت
وقوت وقدرت بر دفع آن داری ولا اظلمن بصیغه
معلوم وانت القادر ودر نسخه قادر علی القبض منی
ومن بر کسی ظلم نتوانم کرد حال آنکه تو قادری بر قبض
روح من ولا اضلن وقد امکنتك هدایتی والبته گمراه

نشوم

نشوم حال آنکه ممکن است ترا هدایة من ولا افتقرن
وبروایة کفعمی ولا افقرن بزرگی فرموده افتقر الرجل
افتقر والهمزة للصیرورة او الدخول انتهی حال آنکه این هم
متکلم است ومعنی دخول در کتب نیست ومن عندك
وسعی والبته فقیر نشوم حال آنکه پیش تست بی نیازی
من در قاموس است الوسع الجدة الجدة الغنی ولا
اطغین وطغیان وتجاوز از حد نکنم یعنی کفر نعمه ازم
واسراف در معاصی نکنم ومن عندك وجدی بوزن قفل
بمعنی وسع است حال آنکه پیش تست غنی وبی نیازی
من پس چون بتو کافر شوم واسراف در معاصی کنم ودر
نسخه شهید ولا اضیقن بفتح همزه از ضاق الرجل ای
بخل بضم همزه از اضاق الرجل ای ذهب ماله اللهم الی
مغفرتك وفدت خدایا وارد شدم بر مغفرت تو
یعنی مهمان بخشش تو شدم والی عفوك قصدت

وقصد عفو کردم و رجوع بآن نمودم والی تجاوزک
اشفقت وبسوی گذشتن تو از تقصیرات مشتاق
شدم وبفضلک وثقت واعتماد بر فضل تو کردم ولیس
عندی مایوجب لی مغفرتک ونیست نزد من چیزی
برای من واجب سازد بخشیدن تو مرا ولا فی عملی ما
استحق به عفوک ونیست در اعمال عملی که بسبب آن
مستحق عفو تو شوم ومالی بعد ان حکمت علی نفسی الا
فضلک ونیست برای من بعد از آنکه حکم کردم بر نفس خود
بآنچه گذشت مگر فضل تو که او دست بگیرد واز ورطه
هلاک بر آورد فصل علی محمد وآله وتفضل علی پس رحمت
بکن بر محمد وآلش وبر من تفضل بکن وبی استحقاق
مغفرت وبهشت نصیب من بکن اللهم وانطقنی بالهدی
خدایا گویا ساز مرا بآنچه راه راست باشد والهمنی
التقوی ودر دل من انداز ترس خود را ووفقنی للتی

هی ازکی وتوفیق بده مرا برای ملت وعقیده که پاکتر است
واستعملنی بما هو ارضی وبکار دار وکار فرما بکاری که
مرضی تر است نزد تو اللهم اسلک بی بفتح یا مستوی است
الطریقة المثلی مونث امثل یعنی اقرب بحیز خدایا ببر مرا
براهی که اشبه است بحق واقوم وافضل است ودر نسخه
اسالک لطریقه واجعلنی علی ملتک اموت واحیی ومرا
بر شریعت ودین خود بمیران وبر آن زنده بدار اللهم صل
علی محمد وآله ومتعنی بالاقتصاد خدایا رحمت بکن بر محمد
وآلش ومرا متمتع بکن بمیانه روی واز افراط وتفریط
نگاه دار واجعلنی من اهل السداد وبگردان مرا از اهل
ثواب در قول وفعل ومن ادلة الرشاد واز دلیل های
هدایة که مردم را راه مستقیم حق نمایم ومن صالحی العباد
واز جمله بندهای صالح تو وارزقنی فوز المعاد ونصیب من
بکن که در قیامت فایز شوم بفضل تو واز اهل بهشت

مرضوان باشم وسلامة المرصاد ونصیب من بکن
سلامتی مکانی که در آنجا منتظر عدو باشم یعنی در آنجا که
بر شیطان غالب کن اللهم خذ لنفسك من نفسی ما
یخلصها خدایا بگیر برای خدا از من آنچه باعث خلاص
من باشد یعنی در هر امری که موجب نجات من باشد
مرا بران بدار پس اگر در محنت و فقر و بیماری و مو
گرفتن سلامتی و غنی و صحة و حیوة نجاة باشد آنهم
مطلوبست و در نسخه لنفسی من نفسك یعنی صفات
ذمیمة و افعال قبیحه مرا دور کن وابق لنفسی من نفسی
ما یصلحها و بگذار برای من از صفات و اعمال من آنچه موجب
صلاح نفس من باشد یعنی بر افعال صالحة و صفات حسنة
بدار و توفیق آن بده فان نفسی هالکة او تعصمها بنصب
واو بمعنی الا ان است پس بدرستی که نفس من اماره جو
و هلاك شونده است مگر آنچه تو او را حفظ کنی از قبایح

اللهم

اللهم انت عدتی ان حزنت ظاهر ضم هاء است بصیغة
مجهول چرا که بفتح حا ضد سهو لازم است از باب علم گویند حزن
فهو حزین و حزن بضم حا از حزن خلاف سرور گویند
احزن الامر زیدا فهو محزون خدایا تویی عدة من اگر محزون
شوم وعدة بضم و تشدید دال آنچه آنرا آماده کنند که وقتی
بکار آید مثل سلاح و مال یعنی از تو امیدوار هستم در
محزونی از آفات یا فقر وانت منتجعی ان حرمت گویند انتجع
زید عمرا یعنی آمدن زید عمرو را بجهت طلب امداد و احسان
تویی آنکه از او طلب احسان کنم اگر محروم شوم از احسان
خلق و در نسخه شهید حربت بمهملتین و باء موحدة
بصیغه مجهول گویند حربه یعنی گرفت مال او را و بی چیز
کرد وبك استغاثتی آن گرفت و بتست باز گشت و فریاد
داد خواهی من اگر مبتلا مشقت و شدة شوم وعندك
مما فات خلف و نزد تست عوض آنچه از ما برود و لما فسد

صلاح وصلاح هرچه فاسد شود وفیما انکرت تغییر و
تبدیل وتغییر آنچه نخواهی فامنن علی قبل البلاء بالعافیه
پس منت بنه بر من پیش از رسیدن بلا بعافیت دادن که
بلا نتواند رسید وقبل الطلب بالجدة و پیش از طلبیدن
یعنی ساختن وقبل الضلال بالرشاد و پیش از گمراهی بهدایت
که گمراه نشویم واکفنی معونه معرة العباد وکفایت کن یعنی
دفع کن از من مؤنة ومشقت دفع مکروهائی که از بندهای
تو بمن برسد یعنی تو بفضل خود متکفل دفع شو تا من از
آن فارغ باشم وهب لی امن یوم المعاد وببخش بمن خلاصی
از محنت روز قیامت وامنحنی حسن الارشاد وببخش بمن
خوب راهنمائی کردن خلق را یا خوب راه نمودن تو مرا
اللهم صل علی محمد وآله وادراعنی بلطفك خدایا رحمت
بکن بر محمد وآلش ودفع کن از من هر بلیة ومحنت وعذاب را
یا بکند آن از من وکوفت مکن بر تقصیرات من چه آنهم

دفع است

دفع است واغذنی بنعمتك وغذاء من بکن نعمت تراو
اصلحنی بکرمك واصلاح حال من بکن بکرم تو وداونی
بصنعك وعلاج من بکن به نیکی خود یا بدانش خود واظلنی
فی ذراك ودر سایه بلندترین جاهای خود را بدار یعنی در
سایه عرش جای بده که آفتاب روز قیامت ضرر نکند ودر قاموس
لفظ ذری نیست ودر اکثر نسخ بفتح ذال معجم است ودر نسخه
واحللنی فی دارك یعنی در بهشت در آر وجللنی رضاك ومرضا
خود را بپوشش من بکن ووفقنی اذا اشکلت ودر نسخه اشکلت
علی الامور لاهدیها وچون بر من مشکل شود مرا توفیق بده
با آنچه اقرب بصواب وصحت باشد واذا تشابهت الاعمال لازکیها ونزد
مشتبه شدن اعمال که ندانم کدام اختیار باید کرد توفیق بده
بعملی که پاکیزه تر باشد واذا تناقضت الملل لارضاها ونزد تناقض
ادیان واختلاف آنها توفیق بده مرا باختیار دینی که مرضی تو باشد
اللهم صل علی محمد وآله وتوجنی بالکفایة وبپوشان مرا تاج کفایة

کردن تو کارهای مرا یعنی مرا سرفراز کن باین کرتو مهمات
مرا بسازی و سمنی سیما بمعنی علامتاست بضم سین
از سومر بکسر سین مروی است از وسومته سمت اذا
فیه بمیسم ای مکوی و همچنین لا تسمنی در دعاء استجا
و لا تسمنی در دعاء عرفه یعنی ضم سین و کسر سین هر دو جا
است و در ولایه فتح و کسر اینجا جایز است حسن ورد
نسخه بحسن الولایة و متولی امور بکن مرا بنیکی در تدبیر
این کارها یا متولی کار من شو بخوبی و این حسن تدبیر
کار مرا علامت من بکن که مردم بآن مرا بشناسند و نشانه
امتیاز من باشد بفضل تو و در نسخه شهید و سیست
کویند سامهم یسومهم یعنی متولی امور ایشان شد چنانچه
والیان امر با رعیت کنند و در نسخه کفعمی بادلنی بهمزه وصل
بضم دال از دلوت الرجل اذا رفقت به یا از هاب افعال
بمعنی ارسال کویند ادلیت الدلو ارسلته فی البیر چون برآرند
کویند

کویند دلیتا لدلو ارسلته فی البیر و چون برآرند کویند
دلوته و هب لی صدق الهدایة و ببخش مرا هدایة صادقه که خلل
در آن نباشد یا هدایة کردن من خلق را بی خلل و غشی
و لا تفتنی بالسعة و مرا مفتون مکن بفراخی یعنی سعة رزق
و تمول را باعث ابتلا و طغیان و کناهکاری من مکن بر نیکی
خود یا بدانش حوالی و امنحنی بکسر نون و فتح هر دو نسخه است حسن
الدعة و بده مرا آسودکی خوب و راحة و در نسخه الرعة براء یعنی
رعایت خوب بکن و لا تجعل عیشی کدا کدا و مکن زندکانی مرا مشقت
و طلب که در تحصیل ضروریات محتاج بمشقت و طلب از کسی
شوم و کد ثانی تاکید است و مراد تاکید نفی است نه تاکید منفی تا
نفی تاکید لازم آید و لا ترد دعائی بسکون یا و فتح هر دو نسخه است
علی ردا و مردود مکن دعاء مرا بر من رد کردنی بلکه اجابت آن بکن
فانی لا اجعل لک ضدا چرا که من برای تو ضدی و شریکی هرکز
ثابت نکرده ام و بآن قایل نیستم و لا ادعو معک ندا و نمیخوانم

وقائل نیستم بوجود مثل تو یا تو که مقابله وعداوت کند بتو و در
نسخهٔ شهید لا ارعوی پس ضمیر راجع بضد است اللهم صل علی
محمد وآل محمد وامنعنی من السرف خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش
ومنع کن مرا از اسراف وحصن رزقی من التلف ومحافظت
کن رزق مرا از تلف شدن بنوائب دهر یا باسراف ووفر ملکتی
بالبرکة فیه وبسیار بکن مال ومملوکات مرا از تلف شدن
بنوائب الخ برکت کردن در آن مال ودر نسخهٔ مالی واصب بی سبیل
الهدایة للبر فیما انفق منه بضم همزه است از نفقه وبرسان مرا
براهی بردن بنیکی در آنچه از جملهٔ آن مال صرف کنم در نفقه
یعنی توفیق ده بمصرف صرف کنم اللهم صل علی محمد وآله واکفنی
مؤونة الاکتساب خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وکفایت بکن
برای من مؤونهٔ مشقت کسب را یعنی بدن بی محنت کسب
یا انفقد قوت بده که محنت کسب ننماید ورنجه ندارد ومؤونة
هر چیز ماده وعلی حصول آن چیز است ومؤونهٔ عیال آنچه

بکفایة

بکفایة حال ایشان وبسنده باشد وارزقنی من غیر احتساب
وروزی ده مرا از جای که اماده نکرده باشم وندانم فلا اشتغل
عن عبادتک بالطلب تا مشغول نشوم بطلب رزق باز نمانم
از عبادت تو ولا احتمل اصر تبعات بفتح تا وکسر با
جمع تبعه در قاموس است وهو الشیء الذی لک فیه بغیة
شبه ظلامة والظلامة کثمامه ما تظلمه الرجل ای استکی فاطلامة
ما اخذ منک وظاهر این معنی مناسب نیست وچون ظلامة
مستلزم آزار ومشقت است شاید مراد همین باشد المکسب
وتاب ندارم بار محنت کسب یا در وقت کسب کسی ظلم بر من
نمیکند ونبردارم بار آن ظلامه را یا در کسب گناهی بکنم وبار آن
بر ندارم پس تبعه بمعنی استغفنی واطلبه بمعنی احوجه الی الطلب
نیز آمده پس از اضداد باشد ما اطلبه پس قضاء حاجت من
بکن وبده بمن آنچه از تو طلبم واجرنی بعزتک مما اوهب و
خلاص کن مرا بعزت وغلبهٔ وبزرگی تو از آنچه میترسم اللهم صل

علی محمد وآله وصن وجهی بالیسار خدایا رحمت بکن بر محمد
وآلش ومحافظت بکن روی مرا از ذل سوال بدادن غنی و یسر
ولا تبتذل جاهی بالاقتار ومبتذل وخوار مکن منزلت و
رتبه مرا بفقر فاسترزق اهل رزقک بیان طریق ابتذال
است چون فقیر شوم طلب رزق کنم از جمعی که رزق آنها را
واسع کرده و پیش آنها آبرو بریزم پس منزلت من ساقط
شود و من خوار شوم واستعطی شرار خلقک وطلب عطیه
کنم از مردم بد چه متمولین بدانند فافتتن بحمد من اعطانی
پس مفتون ومبتلا شوم به سپاس کسی که مرا عطیه نمود از
اشرار چه حمد منعم واجب است بر مدحش مجبول وابتلی
بصیغه مجهول بذم من منعنی ومبتلا شوم بمذمت کسی که
مرا محروم ساخت ونداد واین شیوه شنیعه است که اکثر
مردم دارند وانت من دونهم ولی الاعطاء والمنع و
حال آنکه والی دادن وندادن تویی نه آنها اللهم صل علی محمد

وآله

وآله وارزقنی صحة فی عبادة خدایا رحمة بکن بر محمد و
آلش وبده مرا صحة بدنی با عبادت وفراغا فی زهادة و
عافیت وفراغت از محنتها با زهد ورغبت بدین وعلما فی
استعمال وعلم با عمل وورعا فی اجمال وتقوی وصلاح با مانی
واعتدال در طلب اللهم اختم اجلی خدایا ختم کن بعفو تو عمر مرا
در وقت رسیدن اجل عفو گناهان کرده باشی واز دنیا مغفور
بروم وحقق فی رجاء رحمتک املی ومحقق وثابت کن امید
رحمت تو از روی مرا که بدانم که مرحوم وسهل الی بلوغ سبیلی
وآسان کن برسیدن رضای تو راههای مرا که با آسانی عمل
بمرضیات تو کنم وحسن فی جمیع احوالی عملی ونیکو بکن در جمیع
احوال من عمل مرا اللهم صل علی محمد وآله ونبهنی لذکرک فی
اوقات الغفلة خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش ومتنبه ساز
برای ذکر تو در اوقاتی که غافل شوم از آن واستعملنی بطاعتک
فی ایام المهلة ومرا بطاعت خود بدار وتوفیق طاعت بده

در ایام مهلت که ایام زندگی است چه بعد از آن مهلت عبادت
نیست وانهج لی الی محبتك سبیلا سهلة و بدار مرا براه واضح
مستقیم آسان بسوی تو وچون سبیل مؤنث سماعی است آمده
در صفت او تا داخل شده اکمل عطف است بر انهج بحذف حرف
عطف و در نسخه راجع لی بها خیر الدنیا والاخرة کامل بکن
برای من بآن راه نرم آسان خیر دنیا و آخرت را چه همه خیرات
تابع محبت الهی است اللهم صل علی محمد وآله کما فضلت
علی احد من خلقك قبله خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش
همچو بهترین رحمتهائی که بر یکی از مخلوقات خود کرده پیش
از آن سرور وانت مصل علی احد بعده وهمچو افضل رحمتهای
که کننده بر کسی بعد از آن سرور وآتنا فی الدنیا حسنة وبده
مرا در دنیا نیکوئی یعنی رضای الهی سعة رزق وحسن خلق
وزن صالحة وغیر آن وفی الاخرة حسنة ودر آخرت نیز بده
نیکوئی یعنی رضای الهی وجنت وقنی ودر نسخه وقنا واین

انسب

انسب بما قبلت برحمتك عذاب النار ومحفوظ دار مرا
برحمت تو از عذاب دوزخ ودر نسخه کفعمی امین انك
علی کل شیء قدیر وهو علیك یسیر یا اوسع الواهبین واکرم
الاجودین فصل علی محمد وآله الطاهرین وعلی جمیع المرسلین
وعبادك المؤمنین انك ذو رحمة قریبة من المحسنین

دعا در وقتی که محزون سازد امری یا گناهان در هم وغم آرند

واین ترجمه بنا بر این است که در اکثر نسخ حزنه بزای ونون
است وبروایت شهید با و موحده است بدل نون گویند
حزبه الامر اصابه والم به اللهم یا کافی الفرد الضعیف خدایا
ای کفایت کننده کار کسی که تنها وضعیف است وواقی الامر
المخوف ومحافظت کننده عباد از آنچه بترسند پس
حذف وایصال باشد یعنی عن الامر پس از وقیته بمعنی
صفته عن الاذی باشد ویحتمل که اضافه بمفعول ثانی باشد
از وقیته الشر بمعنی کفیته ایاه افردتنی الخطایا فلا صاحب

معی مرا تنها ساخت گاهان وجدا کرد از نیکان پس هیچ
یار نیک ندارم چه مطلوب مصاحب نیک است نه مطلق
مصاحب وضعفت عن غضبك فلا هو یدلی وضعیف
شدم از برداشت غضب تو پس هیچکس نیست که تقویة
من کند واشرفت علی خوف لقائك فلا مسکن لروعتی
ومشرف بترس ملاقات تو یعنی بر موت پس نیست کسی که
تسکین خوف من کند یا آنکه بشومی گناهان مشرف شدم
بر خوف لقاء تو یا آنکه لذت لقاء تو ایم یا آنکه لقاء لذة
توایم وسعادت آن ابهج است ومن نومنی منك وانت
اخفتنی وکیست که مرا در امن آرد از غضب تو حال آنکه
تو مرا ترسانیده بوعیدی که در قرآن مجید برای عاصیان
فرموده ومن یساعدنی وانت افردتنی وکیست که مساعدت
ویاری ومدد کند حال آنکه تو مرا تنها کردی وکسی را بی حکم
تو قدرت شفاعة نیست ومن یقوینی وانت اضعفتنی

وکه مرا قوت دهد حال آنکه تو مرا ضعیف خلق کردی لا
یجیر یا الهی الا رب علی مربوب متعلق است یقادر مقدّر
وبخوان چه تعدیه اجار بعلی مذکور نیست در کتب
لغت خلاص نمیکند از بلیات یا در جوار نمی خود نمیکرد
ای اله من مگر مربی که قادر باشد بر تربیت کرده او یعنی
مگر خدا بر بنده وشل اینست ولا یوس الا غالب علی
مغلوب ودر امان خود نمی آرد از بلیات مگر غالبی که قادر
است بر مغلوب ولا یعین الا طالب علی مطلوب این
متعلق است بیعین واعانت نمیکند بر مطلبی مگر کسی که طالب
آن مطلب باشد وچون عبادت مطلوب الهی است بر آن
اعانت کند در بیان این سه فقره بعضی اکابر گفته اند
یعنی چون خداوند را در جوار خود کرد نتوانند هیچ
کس نقض ذمه او کرد در حدیث است یجیر علیهم ادناهم
یعنی چون ادنی مسلمی ذمه دهد کافری را بمنزله ذمه

کلاست وهیچکس نتوان نقض عهد کرد پس چون غالبی
امان دهد کسی را چگونه مغلوبی نتوان نقض عهد کرد پس چون
غالبی امان دهد کسی را چگونه مغلوبی نقض آن تواند
کرد وطلب سبب تسلط بر مطلوبست چرا که دعا سبب
حصول بغیه است انتهی واین معنی فایده لطیفه لیکن
مدلول کلام نیست وبیدک یا الهی جمیع ذلک السبب
بدست قدرت تست ای خدای من جمیع این اسباب
والیک المفر والمهرب وبسوی تست گریختن که بتو پناه
برند والمهرب عطف تفسیری مفر است وهر دو مصدر
میمی اند والیک متعلق بانست فصل علی محمد وآله واجرنی
بفتح را وسکون غلط است پس رحمت بکن بر محمد وآلش
وخلاص کن یا در ذمه خود بگیر هر اکه قرار نموده بتو التجا
آورده ام وهرب را مفعول اجر کرده مجازا چه ملجی
متکلم است لیکن سبب تخلیص هرباست وانجح مطلبی

وبرار

وبرار مطلوب مرا اللهم انك ودر نسخه انك نیست ان
صرفت عنی وجهک الکریم خدایا بعد ستی که تو اگر بگردانی
از من روی مکرم خود را یعنی از من اعراض کنی ودر نسخه
شهیدان بفتح همزه نیز که فرموده ای من حیثان صرفت
ومن خفی علیه ذلک تاءل توجیهه غیر ظاهر انتهی واین تقید
مدلول کلام نیست ومعنی حسنی ندارد او منعتنی فضلک
الجسیم یا منع کنی از من فضل ترا که عظیم است او حظرت
علی رزقک یا منع کنی از من رزق خود را گفته اند حظر
بمعنی منع بسکون ظا است وبمعنی تحریم بفتح ظا والله اعلم
او قطعت عنی سببک یا ببری از من رشته امید مرا او
نسخه سیبک یعنی عطیه خود را لم اجد [illegible]
السبیل الی شیء من املی غیرک نیابم راهی بهیچ آرزوی خود
غیر تو ولم اقدر علی ما عندک بمعونة سواک ونتوانم گرفت
آنچه در قبضه قدرت تست بمدد کسی که غیر تست فانی

عبدك وفي قبضتك چو اکر من بندهٔ توام ودر قبضهٔ قدرت
توام پس چون مطلب خود برسم بی عنایة تو ناصیتی بیدك
موی پیشانی من بدست قدرت تست واین کنایه است
از نهایة عجز وبندکی ازهری کفته ناصیة منبة شعر مقدم
سر است ومردم موی آنجا را ناصیه کویند مجازا الا امر لی
مع امرك نیست مرا حکمی با حکم تو یعنی حکم حکم تست پر احكم
قدرت ماض فی حکمك جاریست در من حکم تو و
من محکوم حکم توام عدل فی قضاءك هر حکمی که در باب
من کنی از تعذیب وثواب همه موافق عدالت است
وکاهی ثواب محض فضل نیز هست ومطلب آنکه در احکام
تو کسی نتواند کفت که موافق عدالت نیست ولا قوة لی
علی الخروج من سلطانك ومرا قدرت نیست که از ملك
وسلطنة تو بر آیم چرا که همه چیز مملوك تست وهمه
جا پادشاهی تست ولا استطیع مجاوزة قدرتك ونتوانم

بجاوزه

تجاوز نمود از قدرت تو ولا استمیل هواك ونتوانم استمالهٔ
اراده تو کرد که اراده تو بندهٔ بر من موافق آید وعدول
کند از راه عدالت ولا ابلغ رضاك ونرسم برضاء تو که
از من راضی شوی ولا انال ما عندك ونیابم آنچه نزد
تست از جنت ونعیم الا بطاعتك وبفضل رحمتك
مکر بطاعة تو وبزیادتی رحمة تو واستثنا منقطع است
باستمیل وابلغ وانال نه بما قبلش الهی اصبحت وامسیت
عبدا خبر اصبح است داخلا لك خدای من هر صبح وشام
یعنی همیشه هستم بندهٔ ذلیل تو وخوار تو لا املك لنفسی
نفعا ولا ضرا الا بك نفع وضر خود نیستم یعنی قادر بر
هیچ کدام نیستم مکر بتو که اکر تو قدرت بدهی قادر شوم
اشهد بذلك علی نفسی کواهی میدهم بخواری وعدم قدرت
بر نفس خود وشهادتی که بر بدی باشد تعدیه بعلی کنند وا
بضعف قوتی واعتراف میکنم بعجز خود وقلة حیلتی ویکی

تدبیر من فانجز لی ما وعدتنی پس زود بکن برای من آنچه
وعده کرده بمن از اجابت دعوت مضطر و تمم لی ما اتیتنی و تمام
بکن برای من آنچه داده مثلا فرزند داده او را عمر دراز
بده نرداده برکت در آن بده زن داده او را عفت و اولاد
بده وقس علیه فانی عبدک المسکین پس بدرستی که من بنده توام
هیچ ندارم جز آنچه دارم ملک تست المستکین خاضع و ذلیل
الضعیف الضریر الحقیر المهین الفقیر الخائف المستجیر ضعیف
وکورم در کار خود یا مخذولم و حقیرم و مهین بفتح میم تاکید
حقیر است و محتاج و ترسنده و طالب خلاصی ام یا طالب
ذمه و پناه الهی ام و در نسخه الضریر الذلیل الحقیر اللهم صل
علی محمد و آله و لا تجعلنی ناسیا لذکرک فیما اولیتنی خدایا رحمت
بکن بر محمد و آلش و مکن مرا فراموش کننده ذکر تو در آنچه مرا
متولی و تعادر بدان ساخته از امور دنیا یعنی آنچنان کن که در
وقت اشتغال بآن امور یاد تو باشم و لا غافلا لاحسانک

و در نسخه

ودر نسخه عن شکر احسانک فیما ابلیتنی و در نسخه ابلیتنی
و غافل مکن مرا از شکر احسان تو در وقت انتفاع من بانعامات
تو که بآن امتحان من کرده تا خلق بداند که شکر نعم کردم یا نه
و عاید محذوف است یعنی به ولا آیسا من اجابتک لی وان
ابطات عنی و مکن مرا مایوس از قبول کردن دعای من
واگرچه آن اجابت درنگ کند از من و دیر برسد فی سراء
کنت او ضراء هر دو مونث اند که مذکر ندارند و همچنین
باساء یعنی ناسی و غافل و مایوس مکن مرا هر گاه خواه در وقتی
که خوشحال باشم یا در وقت غم که ببلیات بدنی و بیماریها
مبتلا باشم او شدة او رخاء یا در وقت تنگی معیشت یا در
فراوانی او عافیة او بلاء یا در وقت دفع بلیات یا در وقت
ابتلا به بلا او بؤس او نعماء یا در وقت رفتن اموال و فقر یا
در وقت تنعم بنعم الهیة او جدة او لأواء یا در وقت استغنا
یا شدت و بستگی کارها و در نسخه بدل جدة غناء بفتح غین

معجمة بمعنی نفع ومراد انتفاع بنعم است او فقر او غنی یاد روقت
نفیری یابی نیازی اللهم صل علی محمد وآله واجعل ثنائی
علیک خدایا رحمة بکن بر محمد وآلش وبگردان ثنا و مرابر تو
یعنی وصف کردن من ترا به نیکی ومدحی ایاک ومدح کردن
من ترا وحمدی لک وسپاس گفتن من ترا فی کل حالاتی
مفعول ثانی اجعل است ودر نسخه سواء پس سواء مفعول
ثانی باشد یعنی آنچنان کن در سرا وضرا از تو راضی باشم ومدح
وحمد تو در همه احوال بکویم عاشقم بر لطف وبر قهرش بجد
ای عجب من عاشق این هر دو ضد حتی لا افرح بما آتیتنی من
الدنیا تا آنکه خوشحال نشوم بآنچه عطیه نموده بمن از نعم دنیوی
ولا احزن علی ما منعتنی فیها ودر نسخه شهید منها واین اظهر است
ومحزون نشوم بر فوت آنچه مرا نداری از دنیا بلکه راضی
وشاکر باشم بر عطیه ومنع واشعر قلبی تقواک ودر دل من
انداز تقوی وخوف ترا بنوعی که فرموده شعار جامه است

که متصل بدن باشد ودثار جامه که فوق شعار باشد گو
اشعره وادثره ای البسه الشعار والدثار پس مراد
اینست که دل مرا بپوشان شعار تقوی که تقوی دل مرا بمنزله
شعار باشد حسد را انتهی واین دقیقه لطیفه است لیکن
بعید است از فهم واستعمل بدنی فیما تقبله منی وبدن مرا
بکاری بدار که آنرا از من قبول کنی واشغل از باب علم مشعد
است ودر قاموس است اشغله از باب افعال لغة ردیه است
بطاعتک نفسی عن کل ما یرد علی ومشغول کن بطاعت
تو مرا باز دار از هر چه وارد شود بر من از منافیات طاعت
تو تا آنکه هر چه کنم در آن جانب الهی مرعی دارم تا همه طاعت
باشد حتی لا احب شیأ من سخطک بعزتی فقل ودر نسخه
بعزتی فقس تا آنکه دوست ندارم هیچ قدری از نارضائی
ترا ولا اسخط شیأ من رضاک وناراضی باشم بهیچ قدر از رضای
تو ویحتمل که مراد بسخط ورضا مسخوط ومرضی باشد تجوزا

اللهم صل على محمد وآله وفرغ قلبي لمحبتك خدایا رحمت بکن بر محمد
وآلش وخالی کن دل مرا برای محبت تو که در وی گنجایش چیزی
دیگر نماند واشغله بذکرك ومشغول دار دل مرا بذکر تو وانعشه
بخوفك در قاموس است نعشه الله رفعه والنعش البقاء
الثانی مناسب است یعنی باقی دار مرا بخوف تو که همیشه متلبس
بخوف باشد یا رتبه او را بلند کن بخوف تو چه هرچند خوف
بیشتر تقوی وصلاح بیشتر ومرتبه بلندتر والرجا منك
عطف تفسیری خوفك است وقوه بالرغبة الیك وتقویة
دل من بکن برغبت بسوی تو یا آنکه رغبت او را بتو محکم بکن
وامله الی طاعتك ومایل ساز او را بطاعت تو واجر به فی
احب السبل الیك وجاری کن او را در محبوب ترین راههای
بسوی تو وذلله بالرغبة فیما عندك ذللها ان والذل الرحمة و
الذلول الحسن الخلق وخوار کن دل مرا برغبت در تحصیل آنچه
نزد تست از رضوان وبهشت ودرجات عرفان چه هرچند

رغ

رغبت بدرگاه الهی بیشتر باشد تعبد وبندگی وخاکساری
بیشتر یا رحمة بکن بر من بوسیله رغبت من بامور بندگی
یا نیکوی خلق مرا بوسیله رغبت بآن امور ایام حیاتی
در ایام زندگی من کلها بنصب تاکید ایام است واجعل
تقواك من الدنیا زادی وبگردان تقوی وخوف ترا زاد
توشه آخرت من ودر نسخه فی الدنیا والی رحمتك رحلتی
وبکن بسوی رحمت تو ارتحال من از این سفر دنیا وفی مرضاتك
مدخلی ودر رضامندی تو دخول من که بعد از فوت رضای
الهی نصیب شود واجعل فی جنتك مثوای وبگردان در بهشت
جای اقامت من وهب لی قوة احتمل بها جمیع مرضاتك مصدر
است ومراد مرضیات است مجاز آن قدر قوت بده که توانم
برداشت وبجا آورد جمیع اموری که مرضی تو اند واجعل
فراری الیك ورغبتی فیما عندك وبگردان گریختن مرا از
شر شیطان بسوی تو ورغبت مرا بنعمی که نزد تست والبس

قلبی الوحشة من شرار خلقك وبیوشتاق الحل حرا یوحشة
از مردم بد کردل من بآنها انس نگیرد وهب لی الانس بك وبه
مرا انس بتو وباولیائك واهل طاعتك وبادوستان و
مطیعان تو ولا تجعل لفاجر ولا کافر علی منة ومرا ممنون
وفاسق وکافر مکن ولا له عندی یدا ومکن فاجر وکافر را
من نعمتی یا برمن قدرتی ولا بی الیهم حاجة ومکن مرا بآنها
احتیاجی بل اجعل سکون قلبی وانس نفسی واشتغالی ودر نسخه
واستغنائی وکفایتی بك مفعول ثانی اجعل است ای متلبسا
او حاصلا بك وبخیار خلقك بلکه ساکن شدن دل مرا از
اضطراب وانس نفس مرا ومشغولی آن او کفایت کار مرا
حاصل کن بذات تو وبنیکان از مخلوقات تو که در تحصیل
این مراتب محتاج باشد از شوم اللهم صل علی محمد واله و اجعلنی
لهم قرینا واجعلنی لهم نصیرا خدایا رحمت بکن بر محمد و اَلش
وبکردان مرا قرین نیکان کردا خل آنها باشم وبکردان مرا
یاری

یاری دهنده نیکان وامنن علی بشوق ودر نسخه بالشوق
الیك وبالعمل لك بما تحب وترضی ومنت بنه بر من یعنی مرا
ممنون خود بکن بایجاد شوق معرفت تو در من وبتوفیق کردن
عملی که دوست داری وبآن راضی باشی انك علی کل شیء قدیر
وذلك علیك یسیر بدرستی که بر همه چیز قادری وآنچه از تو
طلبیدم بر تو آسان است دعاء نزد عروض شدت و
مشقت ودشواری کارها اللهم انك کلفتنی من نفسی
ما انت املك به منی خدایا تو بر من وارد کرده تحصیل چیزی را
که تو قادر تری بران از من ومرا قوت برداشت آن کم است
وقدرتك علیه وعلی اغلب من قدرتی وقدرت تو بران
وبر من هم غالب تر است از قدرت من بران فاعطنی من نفسی
ما یرضیك عنی پس بده بمن از نفس من یعنی مرا توفیق کاری
بده که باعث رضاء تو از من باشد وخذ لنفسك رضاها
من نفسی وبگیر برای خود رضای ذات کار از من یعنی از من

راضی شو بآن کار که ترا توفیق آن کار دهد فی عافیة در حالة عافیة
من و دفع بلیة از من اللهم لا طاقة لی بالجهد جهد بفتح
جیم بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و طاقة و اینجا بفتح است
و نسخه که بضم است معنی آن واضح نیست خدایا مرا مشقت طاقت
نیست و لا صبر لی علی البلاء و مرا صبر نیست بر بلا و لا
قوة لی علی الفقر و مرا قوت بر فقر نیست فلا تحظر علی رزقی
پس منع مکن و تنگ مساز بر من رزق مرا و در نسخه
رزقک و لا تکلنی الی خلقک و مرا حواله بخلق خود مکن
بل تفرد بحاجتی بلکه تو منفرد شو بحاجت من و کارسازی
من بکن و تول کفایتی و متولی کفایت کار من شو و انظر الی
و نظر رحمت بر من انداز و انظر لی فی جمیع اموری و رحم
و اعانت بکن مرا در جمیع کارها من فانک ان وکلتنی بتخفیف
کاف و در نسخه بتشدید پس مبالغت در وکالت باشد و
معنی خوشی ندارد الی نفسی عجزت عنها پس بدرستی که تو

اگر در تحصیل کارهاء من حواله کنی مرا بنفس من عاجز میشوم
از نفس خود و از عهده نفس خود بر نمی آیم یا عاجز میشوم
از تحصیل آن کارها و تحصیل آن نمیتوانم کرد و لم اقم ما فیه
مصلحتها و اقامت نمیتوانم کرد چیزی را که در آنست مصلحت
نفس من یا مصلحت آن کارها بر نمی آیم و معنی اظهر است
و ان وکلتنی الی خلقک تجهمونی و اگر حواله کنی مرا بخلق تو
با من ترش روئی کنند و بکراهیت با من در آمد نمایند
و شدت کنند و ان الجاتنی الی قرابتی و در نسخه قرابات
حرمونی بتخفیف راء و اگر مرا ملجاء سازی بخویشان من
و تکفل احوال من حواله بایشان کنی محروم سازند مرا و تعدی
کنند بر من و ان اعطوا اعطوا قلیلا و اگر بدهند و بالفرض
محروم نسازند بدهند اندکی نکدا بوزن کتف مبالغه است
در قلت یعنی بسیار کم و منوا علی طویلا و [illegible] کثیر او منت
نهند بر من زمان دراز و مذمت می کنند بسیار

فبفضلك اللهم فاغننی وچون حال چنین است پس مرا
محتاج بغیر خود مکن وبفضل خود خدایا مرا غنی ساز وفاء
ثانی تاکید فاء اول است بجهة مبالغه در تفرع طلب غنی بر ما
سبق وبعظمتك فانعشنی وبعظمة تو رتبه مرا رفیع کن
وبسعتك فابسط یدی از اسماء الهی واسع است بمعنی کثیر
العطا که هرچه از وسوال کنند او را در عطاء او گنجایش هست
یا بمعنی محیط بهمه چیز یا مراد آنکه واسع است رزق ورحمة
او همه خلق را یعنی بکثرت عطا وبسعة رزق ورحمة تو
بسیط ید من بکو یعنی غنی ساز که قدرت بر عطا وبخشش
داشته باشم وبما عندك فاکفنی وبآنچه نزد تست از رحمة
کفایة کار من بکن که بغیر تو محتاج نشوم اللهم صل علی
محمد وآله وخلصنی من الحسد خدایا رحمة کن بر محمد وآلش
وخلاص کن مرا از حسد کردن مردم بر من یا حسد کردن من
بر مردم ودر نسخه شهید من الحساب که روز قیامت حساب

باسانی

باسانی بکند یعنی در مصارف خیر صرف کنم واحصرنی
من الذنوب ومنع کن ودر حصار عصمة خود بدار مرا
از گناهان وورعنی عن المحارم ومتقی وپرهیزکار بکن مرا
از محرمات ولا تجرنی علی المعاصی ومانع شو مرا از جرئت
بر گناهان واجعل هوای عندك ودر نسخه فیما عندك وا
ظهر است یعنی وبگردان خواهش دل مرا نزد تو یا در آنچه
نزد تست از رضا وجنة ومعرفة ورضائی فیما یرد علی منك
وبکن رضاء مرا در آنچه وارد شود از تو بر من خواه سراء خواه
ضراء وبارك لی فیما رزقتنی وبرکت بکن برای من در آنچه
رزق من کرده فیما خولتنی ودر از مالی که من داده بطریق
تفضل وفیما انعمت به علی ودر آنچه انعام کرده بر من و
اجعلنی علی کل حالاتی محفوظا ومرا بگردان در جمیع محفو
ومرا بگردان در جمیع احوال محفوظ مکلوءا یعنی محروس
پس عطف تفسیری محفوظا باشد مستورا پوشید

از اعدا ممنوعا بحذف و ایصال ای ممنوعا عنه که دست
کسی بمن نرسد که گویا موذی منع کرده از وصول بمن معاذ
بپناه داده شده مجازا یعنی عهد و پیمان الهی بخشیده
اللهم صل علی محمد و آله واقض عنی کل ما الزمتنیه و هرچه
بر من لازم کرده و بر ذمه من قرض است آنرا بدل یعنی
بفضل خود توفیق اداء آن بده یا بخشش و بهر نهج از ذمه
من ساقط کن که در آخرت مواخذ آن نشوم وفرضته
علی و فرض کرده بر من و این عطف تفسیری الزمتنیه است
لک فی وجه من الوجوه طاعتک او لخلق من خلقک عطف
است بر لک و این تفصیل ما الزمتنیه است یعنی آنچه بر
من لازم و فرض کرده خواه برای خود کرده باشی بوجهی از
وجوه بندگی تو و خواه برای مخلوق تو مثل اداء حقوق
آنها از هر قسم که باشد و این جزاء این شرط افاده است
ضعف عن ذلک بدنی ووهنت عنه قوتی و اگر ضعیف

وعاجز

و عاجز باشد بدن من از اداء حق تو یا از اداء حق خلق و
قوت من سست باشد از توفیه آن واجب ولم تنله مقدرتی
بضم دال و در نسخه بفتح و نرسد باداء آن حق قدرت من
ولم تسعه مالی ولا ذات یدی و مال من و آنچه در دست من
است آن قدر نباشد که در وی گنجایش اداء آن حق باشد
ذکرته او نسیته خواه آن حق بیاد من باشد یا آنرا فراموش
کرده باشم و هو یا رب قد احصیته علی حال آنکه آن حقی
مر بر من از جمله اموری است که تحقیق تو آنرا شمرده و
حفظ کرده بر من و اغفلته انا من نفسی و غافل شدم من
از ان حق و این غفلت از قبیل نفس من بود از جانب تو فاده
عنی جزاء آن ضعف است پس بده تو بدل من من جزیل
عطیتک و کثیر ما عندک از عطیه وافر تو و از نعم بسیاری
که نزد تست فانک واسع کریم چرا که عطیه تو شامل تمام عالم
است و کریمی حتی لا یبقی علی شیء منه ترید ان تقاصنی به

من حسناتی تناقص آنکه بدل حق خود از غیر بگیرد هرجا بیابد
تا آنکه باقی نماند بر من هیچ حقی که خواهی بدل آن از حسنات
من کم کنی او تضاعف به من سیئاتی یا بسبب آن حق ثبت
کنی در جریده گناهان من زیادة از آنچه کرده ام و آنچه زیاده
شود در عوض آن حق باشد یوم القاك یا رب و این تقاص
در روزی باشد که ملاقات تو کنم ای پروردگار من یعنی
آخرت که وقت حساب است اللهم صل علی محمد وآله واوزعنی
العمل لك لاخرتی خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و نصیب
من بکن عمل برای تقرب بدرگاه تو برای آخرت من حتی اعرف
صدق ذلك من قلبی تا بدانم صدق ای عمل را از دل خود یعنی
بدانم که محض برای تست و نفع آن در آخرت بمن رسد
حتی یکون الغالب برفع علی الزهد بنصب و در نسخه بعکس
فی دنیای و تا آنکه بر من غلبه کند ترك رغبت با امور دنیوی
من و حتی اعمل الحسنات شوقا و در نسخه حسنات تا آنکه عمل

نیک را بشوق کنم و آمن بوزن اعلم و در نسخه شهید و آمن
من السیئات فرقا بوزن فرس یعنی خوف یعنی و خوفا عطف
است تفسیری باشد یعنی تا در امن باشم یا یکی باشم از گناهان
بجهت ترس تو و هب لی نورا امشی به فی الناس گفته اند ای فی ما بینهم
ویقوی فی سفرهم و لاستکمال الملکوتی فی جنات الخواطر
بر فی ارضهم دلیلا لهم الی دار آفاتهم و منتهی منازلهم فی
سیرهم الی الله این کلمات سبا و طریقه فقها بیرون
است و اهتدی به فی الظلمات و ببخش بمن نوری که با آن نور در
ظلمات که اختلاف آراء مبتدعین است پس مراد بنور علم
وعقل است و استضیئ به من الشك والشبهات و طلب
روشنی کنم یعنی دفع کنم بآن نور شك و شبهات مخالفین را
اللهم صل علی محمد وآله وارزقنی خوف غم الوعید خدایا رحمت
کن بر محمد و آلش و نصیب من کن ترس از غم وعید تو بعقاب
وشوق ثواب الموعود و نصیب من کن شوق بثواب آنچه

وعده کرده پس اضافه بیانیه است حتی اجد لذة ما ادعو
له وکاپه بوزن رحمة ودر نسخه بوزن سلامت کفته اند
که در نسخه اصل بفتحات ثلاثه است واز لغة معلوم نمی
شود ما استجیر بك منه تا بدانم ومحسوس شود لذت ثوابی
که از تو میطلبم وحزن وبدحالی عقابی که از تو طلب خلاصی
ازان میکنم یا از ترس آن طلب ذمه میکنم از تو وپناه می
برم بتو اللهم قد تعلم ما یصلحنی من امر دنیای وآخرتی
خدایا بتحقیق میدانی آنچه موجب صلاح کار دنیا وآخرت
من است فکن بحوائجی مستعمل بهمزه است علی الاصل
حفیا پس باش بضروریات من کرم وشفقت کننده بزرکی
فرموده ای تقصیا مبالغا فی قضائها من احفی شاربه اذا
بالغ فی جزه لعامل فیه واظهر آنکه بمعنی مکرما باشد لیکن
تعلق بحوائجی بلفظ حفیا مجاز عقلی است واکر ابر مضاف
الیه است وتوسیط مضاف ما فیه الحفارة کویا کفته کاربی

خفیا من جهة الحوائج ویحتمل که باء بمعنی فی باشد ای کن فی
حوائجی حفیا بی اللهم صل علی محمد وآله وارزقنی الحق عند
تقصیری فی الشکر لك بما انعمت علی خدایا رحمت بکن بر محمد
وآل محمد ونصیب من بکن نزد تقصیر کردن من در شکر
نعمتهای تو اصابة حق را که تلافی آن تقصیر کنم فی الیسر
متعلق بارزقنی والعسر والصحة والسقم در وقت فراخی
معیشت وتنکی آن ودر وقت صحة وبیماری یعنی در جمیع
حالات مرا بر حق بدار حتی اتعرف من نفسی روح الرضا تا
بدانم از نفس خود فرحی یا ناشی است از رضا وخوبی رضا
بجمیع آنچه برسد از خیر وشر وطمانینة النفس اضافه مجاز
است وبروایه کفعمی طمانینة الیقین پس اضافه بسببیه
مثل روح الرضا بوجد اول منی ما یجب لك فیما یحدث
از باب نصر فی حال الخوف والامن والرضاء والسخط بوزن
قفل ودر نسخه بوزن فرس والضر بوزن فلس ودر نسخه

بوزن فرس والضر بوزن فلس ودر نسخه بوزن فعل
والنفع وثابدانم که نفس من مطمئن است بهر چه ولجاست
برای تو در آنچه حادث شود در وقت خوف وامن از بلیات
ودر حال رضا وغضب الهی مثلا وقت خوف وسخط وضرر
حادث شود بلیه وواجب در ان بلیة توبه وصبر ومثل آنست
ودر حال امن ومرضا ونفع حادث شود نعم وسلامتی و
واجب در ان شکر وخیرات وقس علیه اللهم صل علی محمد
وآله وارزقنی سلامة الصدر من الحسد خدایا رحمت بکن
بر محمد وآلش وسینه مرا از حسد سالم دار وحسد
طلب زوال نعمت از غیر است حتی لا احسد احدا من
خلقك علی شیء من فضلك تا آنکه حسد نکنم هیچ کس را
از خلق تو بر هیچ چیز از فضل تو که با نکس رسیده باشد
حتی لا اری نعمة من نعمك علی احد من خلقك فی دین او دنیا
درکتب بتنوین است لیکن مشهور عدم تنوین است

درقاموس است

درقاموس است وتنوین لیکن الف مقصوره باعث
منع صرفست پس وجه تنوین ظاهر نیست ووجه
تسمیه این جمع بدنیا دنوانیست ودنیا باید نوشت مثل
حبلی ومشهور کتابت بالف است وعافیة ظاهر عطفست
بر دین پس تقدیر کلام فی عافیة شود وعافیة وتقوی نفس
نعمة است نه آنکه در عافیة وتقوی است باید رجوع بسایر
نسخ این کتاب نمود او تقوی بتنوین ودر نسخه بخط یاقوت
بلوی بقصر بی تنوین او سعة او رخاء وتا آنکه نه بینم
هیچ نعمتی از نعم تو که فایض باشد بر هیچ کس از خلق
تو در دین یا دنیا یا عافیة یا تقوی یا کثرة مال یا ارزانی
الا رجوت لنفسی افضل ذلك مگر آنکه امید وار باشم برای
خود افضل افراد آن نعمت را واین بجا زیادة بر غبطه است
ومستحسن است ودر نسخه من ذلك یك ومنك وحده
لا شریك لك واین امید بکرم تست واز تست در حالتی

کہ تو یکانہ و شریک نیست ترا در الوهیت اللهم صل علی
محمد و آلہ وارزقنی التحفظ من الخطایا خدایا رحمت بکن
بر محمد و آلش و نصیب من بکن حفظ کردن من خود را
از گناهان والاحتراس من الزلل فی الدنیا والآخرة و نگاه
خود در لغزش در امور دنیوی و اخروی فی حال الرضا
والغضب در حالی کہ راضی باشم از خلق و در حالی کہ
غضب بر کسی کنم حتی اکون بما یرد علیّ منهما بمنزلة سواء
تا باشم با آنچہ بر من وارد شود از رضا و غضب بیک حالة
یعنی غضب باعث ذلال و گناه نشود و رضا باعث فتنہ
و طغیان نشود عاملاً بطاعتک مؤثراً لرضاک علی
ماسواهما در حالی کہ عمل کننده باشم بطاعت تو و اختیار
کننده باشم رضاء ترا بر آنچہ غیر طاعت و رضاء تست
و ضمیر تثنیہ سواهما محل تأمل است فی الاولیاء والاعداء
در باب دوستان و دشمنان نہ آنکہ در باب دشمنان

اختیار

اختیار رضای الهی نکنم و بنا حق آزار رسانم و در باب
دوستان زیادة از حد اسراف کنم و در غیر حق اعانت کنم
حتی یأمن عدوی من ظلمی و جوری یا در امن باشد دشمن
من از ظلم و جور من و یأیس مقلوب ییأس جز ایس
یائس قلیل الاستعمال است و مصدر این یأیس است
وایس و یئس بیک معنی است ولیّی من میلی و دوست
من از مائل شدن و تجاوز نمودن من از حق مأیوس
شود کہ بواسطہ او از حق نکذرم وانحطاط هوای و
مأیوس شود از کم شدن خواهش من حق را واجعلنی
ممن یدعوک مخلصاً فی الرخاء بفتح راء و خاء معجمہ و بکردان
مرا از جماعة کہ بدرگاه تو دعا کنند و از تو طلبند در حالتی کہ
مخلصند و در وسعت عیشند پس فی الرخاء حال ثانی است
بحذف حرف عطف و یحتمل کہ بجیم باشد یعنی مخلصند
در امیدواری کہ بدیگری امیدوار باشند و کفعمی بجیم

روایت کرده لیکن اکثر نسخ کتاب مساعدت جیم نمیکنند دعاء
المخلصین المضطرین الیک فی الدعاء همچون دعاء کسانی
که با اخلاص مضطرند در دعا بدرگاه تو انک حمید یعنی
که تو جزا دهنده و قضاء حقوق کننده و یحتمل که بمعنی
محمود باشد مجید بزرگی و صاحب مجد و کبریائی دعا
نزد طلب عافیة و طلب بر شکر عافیة اللهم صل
علی محمد و آله والبسنی عافیتک خدایا رحمة بکن بر محمد
و آلش و بپوشان مرا لباس عافیت تو یعنی بلیات را از من
دفع کن و جللنی عافیتک و عام و شامل جمیع بدن من
بکن عافیت ترا و حصنی بعافیتک و مرا غنی کن بعافیة
یعنی عافیة بسیار بده و تصدق علی بعافیتک و تصدق
بکن بر من بعافیة تو وهب لی عافیتک و بخش بمن
عافیة ترا چه همه خیر ملک و حق تست و افرشنی عافیتک
از باب افعال گویند افرشت زیدا بساطا یعنی گستردم

بساط

بساط برای زید و در نسخه شهید بهمزه وصل از باب
نصر گویند فرشته امر الی او سعه لی یعنی عافیت را فرش
من کن با عافیت من بر من وسیع و بسیار کن والله اعلم
واصلح لی عافیتک و عافیت نیک بده مرا و لا تفرق بینی
وبین عافیتک فی الدنیا والاخرة میان من و عافیت جدائی
مکن یعنی همیشه بعافیت بدار در دنیا از محن دنیوی
و در آخرت از عقابها اللهم صل علی محمد و آله و عافنی عافیة
کافیة شافیة عالیة نامیة خدایا رحمة بکن بر محمد و آلش
وبده بمن عافیتی که بسنده و شفا کنند و بمرتبه عالیه رسیده
و زیاده شونده باشد عافیة تولد فی بدنی العافیة آنچنان
عافیتی که تولید کند و سبب شود برای حدوث عافیة
دیگر در بدن من از امراض و غمها و محن عافیة الدنیا
والاخرة بدل است از العافیة یعنی عافیة دنیا و آخرت
را تولید کند اللهم صل علی محمد و آله در نسخه شهید نیست

وامنن علی بالصحة والامن والسلامة فی دینی وبدنی و
منت بنه بر من بعطیة صحة وامن وسلامتی از بلیا
در دین وبدن من والبصیرة فی قلبی والنفاذ فی اموری
ومنت بنه بر من بدادن بصیرة در دل من وروانی در
کارهاء من والخشیة بك والخوف منك وبدادن ترس
تو وانزخوف از تو والقوة علی ما امرتنی به من طاعتك
والاجتناب لما نهیتنی عنه من معصیتك وبدادن قوة
بر عمل کردن بطاعتی که بآن امر کرده وبدان اجتناب از معصیة
تو که نهی از ان کرده پس لام بمعنی عن است یا بجهة تقویة عمل
است چه اجتناب متعدی بنفسه است نظیرش عرضته
وعرضت له امر اللهم وامنن علی بالحج والعمرة وزیارة قبر
رسولك خدایا ومنت بنه بر من بتوفیق حج کردن وعمره آوردن
وزیارة همیشه باشد مادامی که سر آید قبر رسول تو کردن صلوتك
علیه ورحمتك وبرکاتك علیه رحمتها تو بران رسول تو

ودر نسخه

ودر نسخه ابن ادریس لفظ علیه در اول نیست چه ذکر او
ثانیا کافی است وعلی آله رسولك ودر نسخه وعلی آله و
در بسیاری از نسخ وعلی آله وآل رسولك وقولش صلواتك
تا علی آله معترض است میان معطوفین علیهم السلام برایشان
باد سلامتی ورحمتی الهی ابدا ما ابقیتنی فی عامی هذا وفی
کل عام واین منت نهادن وحج وعمره وزیارة همیشه
باشد مادامی که مرا در دنیا زنده داری درین سال ودر
هر سال واجعل ذلك مقبولا مشکورا مذکورا لدیك
مدخورا عندك وبکردان آن حج وعمره وزیارة را مقبول
درگاه تو وخبر داده شده بران مذکور نزد تو نخوت
بقرینه مشکورا و ذخیره کرده شده در خزانه تو برای نفع
ما در قیامت وانطق بحمدك وشکرك وذکرك وحسن الثناء
علیك لسانی وگویا کن زبان مرا بحمد وشکر وذکر تو و
ثناء نیك کردن بر تو واشرح له اشد ونیك قلبی ولتکا

دل مرا و جای کن دران راهها دین تو که مستقیمند
وهر کدام از آنها راه انفصار و بیان روشن است که هر
مولودی را شیطانی مس میکند بطمع اغوا مکر مریم
وعیسی علیهما السلام بسبب دعای بحر مریم که کفت ومثل
آنست قول امام واغذنی وذریتی من الشیطان الرجیم
وپناه ده مرا وذریة مرا از شیطان سنکسار کرده شده
واز رحمة الهی رانده شده یا مرجوم بشهب ثاقبه از
خاصیة انوار کواکب ولرجوما للشیاطین در قران حق
تعالی فرموده ومن شر السامة بتشدید میم واز شر هر
زهرداری که بزهر آزار دهد ونکشد وسامة بمعنی خاص
نیز آمده پس معنی اقارب باشد یا مراد جمعی که بتجسس
معایب کنند وظاهر معنی اول است والهامة بتشدید
میم وهر زهرداری بکشد وکاهی استعاره از بد برای هر موذی
مثل نیش چنانچه در حدیث کعب ابن عجزه اتوذیك

هوام

هوام راست والعامة واز شر عوام واللامة وهرچه
باعث لم باشد که قصد ان جنون است وتفسیر باضافه جن
وچشم زخم نیز کرده اند ابن اثیر کفته که ملمت باید کفت
لیکن بجهة ازدواجة سامه وهامه ولامه کفته اند و
من شر کل شیطان مرید واز شر شیطان متمردی که از حد
خود تجاوز نموده وتکبر کرده ومن شر کل سلطان عنید
واز شر پادشاهی که عناد کند یعنی دیده ودانسته مخالفت
حق نماید ومن شر کل مترف بصیغه مفعول واز شر هر که
کثرة مال ودولت سبب طغیان وزیادتی عصیان او
شده باشد حفید شتاب کننده در کارها خصوصا در
شر از حفد بمعنی سرعة کویند سیف محتفد ای سریع
القطع واز این باب است الیك نسعی ونحفد ای نسرع
فی الطاعة واکر فعیل بمعنی مفعول باشد پس مراد محفود
آنست که اصحاب او سرعة در طاعة او کنند ودر نسخه شهید

قاف است یعنی کینه دار و من شر کل ضعیف و شدید و
از شر هر ضعیفی و قوتی و این کنایت از عموم خلق است و
همچنین است قولش و من شر کل شریف و وضیع و از شر
هر کسی که بزرگ و نجیب و رفیع الشان است و آنکه لئیم
و خسیس و پست قدر است و من شر کل صغیر و کبیر و از
شر هر خرد و کلان و من شر کل من نصب لرسولک
ولاهل بیته حربا من الجن والانس و از شر هر که بعداوت
نصب جنگ کرد با پیغمبر و اهل بیت او از جن یا آدمی و در عرف
لغت ناصبی کسی را گویند که عداوت حضرت امیر را داخل دین
خود داند و من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها و از شر
بر زمین رونده است که تو گیرنده موی پیش سر او را و این
کنایت است از تصرف و غلبه بر همه انک علی صراط مستقیم
بدرستی که تو بر راه راستی یعنی راهی که بتو برساند مستقیم است
اللهم صل علی محمد و آله و من اراد نی بسوء و در نسخه اراد نی

سوء و ناصره یعنی خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و هر که قصد
بدی بمن کند باز گردان او را از من بران و ادحر عنی مکره و
دفع کن از من مکر او را و ادرأ عنی شره و دفع کن از من شر او را
و رد کیده فی نحره و باز گردان مکر و حیله و خدعه او را
کردن او که آسیب آنها باو برسد واجعل بین یدیه سدا
بضم سین و در نسخه بفتح و بکن در پیش او سدی که مانع او
باشد از رسیدن بمن حتی تعمی عنی بصره و تصم عن ذکری سمعه
تا آنکه کور سازی از دیدن من باصره او را و کر سازی از
شنیدن نام و سخن من سامعه او را و تقفل دون اخطاری
قلبه و تخرس عنی لسانه و قفل کنی دل او را در بخاطر آوردن
او مرا که من بخاطر آرم نگذرم و گنگ کنی زبان او را از گفتن
من و تقمع راسه و بزنی بر سر او و مثل گجکی که بر سر فیل زنند
کنش آنکه زیادتی کرد یعنی سر او را کوفته داری و تذل عزه
و خوار سازی عزت او را و تکسر جبروته و بشکنی بزرگی او

وتذلل رقبته وکردن او را ذلیل و پست کن وتفسخ
کبره ولباس کبر او را از بدنش برآر ای و در نسخه وتضع
کبره وتؤمنّی من جمیع ضرّه وشرّه و در امان خود دار
مرا از همه ضررها و بدیهای او وغمزه واز چشمک زدن
او وسخنی که غایبانه از من بگوید وهمزه واز خطراتی که
در دل من اندازد ولمزه واز عیبی که بر روی من گوید یا
اشاره که بچشم کند وحسده وعداوته واز حسد وعداوت
واز حسد وعداوت او وحبائله ومصائده واز دامهاء او
وآلات صید او ورجله وخیله واز پیادها و سواران
او وانک عزیز قدیر بدرستی که تو غالبی وقادری دعا برای
پدر ومادر اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک واهل
بیته الطاهرین خدایا رحمت کن بر بنده ورسول تو و بر
اهل بیت که پاکند واخصصهم بافضل صلواتک ورحمتک
وبرکاتک وسلامک وممتاز کن رسول واهل بیت او را

درجمیع

در جمیع خلایق به بهترین درودها و رحمت تو و برکتهای تو
وسلام تو واخصص اللهم والدیّ بالکرامة لدیک و
ممتاز بکن خدایا پدر و مادر مرا بکرم و معزز بودن آنها
نزد تو والصلوة منک یا ارحم الراحمین وبرحمة از جانب
تو ای رحیم ترین رحم کنندها اللهم صل علی محمد وآله والهمنی
علم ما یجب لهما علیّ الهاما خدایا رحمت بکن بر محمد وآل
و در دل من انداز و بفهمان مرا آنچه واجبست برای پدر
ومادر در دل انداختنی که لایؤذانی تا از عهده حق والدین
برآیم واجمع لی ذلک کله تماما وجمع بکن برای من دانستن
جمیع آنچه بر من واجبست در حق والدین ثم استعملنی
بما تلهمنی منه ضمیر راجعست بما یا بعلم پس از جمله حقوق
والدین آنچه در دل من اندازی مرا بدین دار که عمل بآن بکنم
ووفقنی للنفوذ فیما تبصرنی من علمه وتوفیق بده مرا بعمل
نمودن بزودی ونفوذ کردن در آنچه دیدی بصیرت

من در آری در علم بما یجب حتی لا یفوتنی استعمال شی علمتنیه
تا آنکه از من فوت نشود عمل کردن بهیچ چیز از آنچه تو تعلیم
من کرده و لا اشغل ارکانی و در نسخه شیخ زین الدین عن
لفظ الحقوق نیست و در نسخه ابن ادریس بود لیکن قلم
زده بود و در نسخه شهید عن الحقوق بجاء معجمه و بدو فا
بمعنی استقصا و مبالغه در سعی و اتمام کار گویند خف
القوم ای قلوا و ذهبوا بعجله ای لا اشغل ارکانی عن التقصیر
فی اداء حقهما او عن حمل الوزر المسبب عن التقصیر و در
نسخه بمهمله و دو فا از حفف الارض یحش نباتها و معنی
مثل سابق چنانکه گویند ما رای علیه حفف و لا صفف
ای اثرهما یا از حفر احواله الطافو و معنی آنکه لا انغفل عن
الاحاطة بما الهمتنیه و همه نسخ خلاف ظاهر است فیما
الهمتنیه یعنی ساکن و کاهل مکن اعضاء مرا در کردن
اعمالی که مرا الهام و اعلام نموده اللهم صل علی محمد و آله

کما شر...

کما شرفتنا به خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش چنانچه حق
ما را مشرف ساختی باو یعنی بشرف دین او و محبت
او مشرف کردی و صل علی محمد و آله کما اوجبت لنا الحق
علی الخلق بسببه و رحمت بکن بر محمد و آلش چنانچه حق
ما را بر ذمه خلق واجب کرده بسبب محمد چه وجوب
محبة اهل بیت بسبب بزرگی پیغمبر است که فرموده
قل لا اسالکم اجرا الا المودة فی القربی اللهم اجعلنی اهابهما
هیبة السلطان العسوف خدایا مرا چنان کن که بترسم از هر دو
پدر و مادر چنانچه بترسد از پادشاهی که بسیار ظالم باشد
و مراد کثرت هیبت اجلال است از والدین و در سلطان
هیبه از ظلم است و تشبیه در مقدار هیبه است
نه در جنس هیبت و ابرهما بر الام الرؤف و نیکوئی کنم
بوالدین خود مثل نیکوئی مادر مهربان بفرزند خویش
و اجعلنی طاعتی لوالدی و بری بهما اقر لعینی یعنی اجب

واسرانقی بمعنی سردی چه اشك سرد بارد است وا
حزن کرم لهذا وقت دعا کویند اقر الله عینك و نزد
نفرین کویند اسخن الله عینك و بعضی کفته اند اقر مشتق است
از قرار است یعنی حق تعالی مطلب ترا حاصل کند تا چشم
تو در انتظار آن بجوانب حرکت نکند و قرار کیرد و این
معنی مقتضی آنست که اسخن بمعنی حرکت و استشراف
بجوانب برای انتظار مطلوب باشد لیکن سخونة بمعنی حرکت
نیامده من رقدة الوسنان اینجا بمعنی شدید النعاس مثل
ظمآن و بکردان اطاعت من والدین مرا و نیکی مرا
با آنها بیشتر باعث سردی چشم من از خوابیدن کسی که
خواب آلود باشد یعنی این خواب باعث قرة العین است
و طاعت آنها را زیاده بر آن باعث قرة عین من کن و
اثلج لصدری من شربة الظمآن و بکن این اطاعت را
سرد کننده حرارت سینه مرا از آب سردی که تشنه

خورد حتی اوثر علی هوای هواهما و اقدم رضای رضاهما
تا آنکه اختیار کنم و ترجیح دهم خواهش آنها را بر خواهش
خود و مقدم دارم رضای آنها را بر رضاء خود و استکثر
برهما بی و ان قل و استقل بری بهما و ان کثر و بسیار شمرم
نیکی که آنها بمن کنند و اکرچه فی الواقع کم باشد و کم شمرم
نیکی را که من با آنها بکنم و اکرچه آن نیکی در نفس الامر
بسیار باشد اللهم خفض لهما صوتی و اطب لهما کلامی
خدایا توفیق ده که با آواز بلند با آنها سخن نکنم و همیشه
آواز من نزد آنها پست باشد و سخنی که با آنها کویم خوش
آینده آنها باشد و الن لهما عریکتی و نرم کن برای آنها
طبیعت مرا که سلس القیاد و قلیل الخلاف و مطواع باشم
و اعطف علیهما قلبی و مایل و مهربان بکن بر آنها دل مرا
و صیرنی بهما رفیقا و علیهما شفیقا و بکردان مرا رفیق
و ملایمت کننده با آنها و شفقت کننده بر آنها دل مرا

وصیرنی بهما رفیقا و علیهما شفیقا و بگردان مرا رفیق
و ملایمت کننده بآنها اللهم اشکر لهما تربیتی خدایا
جزای خیر ده آنها را در مقابل محنتی که در تربیت من
کشیده اند واثبهما علی تکرمتی و ثواب بده آنها را بر تکریم
و اعزازی که مرا کرده اند واحفظ لهما ما حفظاه
منی فی صغری بکسر صاد و جر بفتح بمعنی خواری است و
در بعضی نسخ بفتح است و معنی آن ظاهر نیست و محافظت
بکن بر ایشان آنچه ایشان محافظت کردند برای من
در صغر سن من که متکفل حفظ جمیع امور من شدند
تعمیر کار سازی آنها بکن و از بلیات محافظت اللهم
و ما مسهما منی من اذی خدایا آنچه رسیده باشد از من
بایشان از جنس آزار رسیده باشد از من بایشان
از جنس آزار رسیده باشد از جنس نجاسات او خلص
الیهما علی من مکروه او ضاع قبلی بعز ن عنب لهما من حق

بار رسید

یار رسیده باشد از من بایشان مکروهی یا ضایع باشد از سبب او
من حق ایشان که نزد من بوده یا نزد دیگری فاجعله
حطة لذنوبهما پس بکن آن ایصال مکروه تا تضییع حق را
باعث کمی گناهان بسبب آنها بخشیدن آنها و اگر چه اهل
بیت محفوظ اند از معاصی ظاهر مستغفر لیکن حسنات
الابرار سیئات المقربین و مراد بخشیدن گناهانی است
که از ابرار شود چه خلاف اولی نسبت بایشان گناه است
و حط بمعنی ریختن است و چون نزد عمل بطاعت یا صبر بر
بلیه گناهان ریخته شوند آنرا حطه گویند و علوا فی
درجاتهما و زیاده فی حسناتهما و باعث بلندی درجه بهای
آنهما و سبب زیادتی حسناتهما یا مبدل السیئات باضعافها
و در نسخه باضعافها من الحسنات ای بدل کننده بدیها
ما بچندین برابر آنها از نیکی ها یعنی پس اگر ملتمس
سابق قبول کنی از تو بعید نیست اللهم و ما تعدیا علی

فيه مرجع ضمير كلمه است واين عايد موصول است وهمچنين
در ضمنا آتيته من قول خدا يا وهر سعى در شيئ كه پسر ندرا
تعدى كرده باشد او اسرفا علي فيه من فعل وهر فعلى كه
دران فعل پسر من اسراف وتجاوز از اقتصاد وميانه روى
كرده باشد اوضيعاه لي من حق وهر حق من كه آنرا ضايع
كرده باشد او اسرفا علي فيه من فعل وهر فعلى كه دران
فعل پسر من اسراف وتجاوز از اقتصاد وميانه روى كرده
باشد اوضيعاه لي من حق وهر حق من كه آنرا ضايع كرده
باشد او قصر الي عنه واجب وهر چيزى كه بر آنها واجب
بود كه تربيت من بكنند وتقصير كردند در باب من
از ازچين فقد وهبته لهما اخرها تعديا است پس بتحقيق
بخشيدم بمادر وپدر جميع آنچه مذكور شد وجدت
به عليهما وجود كردم بآنچه مذكور شد بر آنها ورغبت
اليك وتضرع وابتهال از تو سوال ميكنم في وضع تبعته

بوزن سرقه وبالى كه تابع گناه است عنهما در باب گناهان
وبخشيدى جزاء آنچه مذكور شد از پدر ومادر فاني
لا اتهمها على نفسي پس بدرستى كه از پدر ومادر متهم
نميدانم بر من يعني گمان آن ندارم كه در حق من ديدن
ودانسته تقصير كنند چه شفقت آنها بمرتبه بود كه گنجايش
تقصير نبود ولا استبطأهما في بري و آنهارا در نيكى
با من درنك كننده نمى شمارم يعني هميشه در خوبى
من شتابى سعى ميكردند ولا اكره ما تولياه من امري
يا رب ومكروه من نيست آنچه متولى ومتصدى آن
شده اند در كار من اى پروردگار من فهما اوجب
حقا على پس حق پدر ومادر بر من واجب تراست
حق من بر ايشان يا از حق ديگران بر من واقدم احسانا
الي واحسان ايشان بر من مقدم تراست از احسان
من بر ايشان يا از احسان ساير مخلوقات بر من واعظم

منه لدی ص آن متعلق است باعظم اقاصیهما بعد
و مث نعمت ایشان بر من اعظم از آنست که تقاص کنم
آنهارا بعد آن یعنی تقصیری که در حق من کرده باشند عوض
آن بکریم از حسنات ایشان زیرا که تقصیر ایشان در
انعام ایشان لاشیء محض است پس کسی که آن همه احسان
داشته باشد چه لایق که بر تقصیر غیر محسوس از مؤاخذه
نماید او اجازیهما علی مثل یا جزا دهم بر مساوات یعنی مثل
آن تقصیری که در حق من کرده اند من در حق آنها کنم یا
روز قیامت بسبب آن تقصیر عقاب کند این اذی مالهی
طول شغلهما بتربیتی ای خدای من در بین هنگامی که من
تقاص و مکافات تقصیر ایشان کنم کو کثرت مشغولی ایشان
بتربیت من پس تلافی آن محنت ایشان کجا شد و این
شدت تعبهما فی حراستی وجه شد و کجا رفته آنهمه تعب
شدید که در محافظت من کشیده اند و این اقتارهما

علی

علی انفسهما للتوسعة علی و کجا رفته اختیار کردن ایشان
تنگی را در معیشت خود توسعه بر من و ترجیح دادن
توسعه معیشت مرا بر توسعه خود هیهات بما مصدر را
و فاعل هیهات است یستوفیان حقهما دور است استیفاء
ایشان و گرفتن تمام حق خود از من یعنی این استیفا
بعید الحصول است یا فاعل هیهات ضمیر شان است و ما نافیه
است و مراد ایشان استیفاء حق است بقرینه ما بعد
و این مرتبه این معنی است قولش و لا ادرک ما یجب علی
لهما چگونه نزدیک باشد استیفا چون استیفا توانم کرد
حال آنکه من ندانم یا نتوانم رسید بآنچه واجب است بر من
برای آنها و لا در نسخه شهید و ما انا بقاض وظیفة خدمتهما
و نیستم من بفعل آرنده لازمه خدمت ایشان یعنی از من
حق خدمت نشده فصل علی محمد و آله و اعنی یا خیر من
استعین بر پس رحمت بکن بر محمد و آلش و مدد من بکن

ای بهترین کسانی که رغبت کرده شد الیٰ ازآنها طلب مدد کرده
شده و وفقنی یا اهدی من رغب الیه و عمل توفیق عمل ایک
بده ای داه نماینده ترین کسانی که رغبت کرده شد بسوی
آنها برای طلب هدایة از آنها ولا تجعلنی فی اهل العقوق
للآباء والامهات یوم تجزی کل نفس بما کسبت وهم لا
یظلمون وجمعی که نیکی با والدین نکردند و عاق اند یعنی پدر
یا مادر که آنها از آنها بیزار نند مرا داخل آنها مکن در روز
قیامت که جزا داده شود هر کس با آنچه کسب کرده در دنیا
وظلم کرده نشود بر هیچکس اللهم صل علی محمد وآله وخص
واخصص ابوی بافضل ما خصصت و در نسخه بتشدید
صاد اول به اباء عبادک المؤمنین وامهاتهم یا ارحم
الراحمین خدایا رحمت بکن بر محمد وآل او و ذریة او و
کن پدر و مادر مرا بافضل افراد آن رحمتی که ممتاز ساخته
با آن پدران و مادران بندهای تو که مؤمنند ای رحیم

تن

تن بن کن ذکرها اللهم لا تنسنی ذکرهما فی ادبار صلواتک
خدایا مرا آنچنان توفیق بده که هرگز فراموش نکنم پدر و مادر
خود را تا ذکر آنها بکنم عقب نمازها که برای تو کنم و دعای خیر
برای آنها بکنم وفی انی بکسر همزه و بقصر و تنوین من آناء
لیلی و فراموش نکنم در هیچ آنی از آنات شب من که در ان عبادت
تو کنم ولا فی ساعة و در نسخه او ساعة من ساعات نهاری و
فراموش نکنم آنها را در هیچ ساعتی از ساعات روز من یعنی
همیشه بدعاء ایشان مشغول باشم اللهم صل علی محمد وآله
واغفر لهما بدعائی مغفرة حتما و ببخش پدر و مادر مرا بسبب
نیکی ایشان بمن بخششی که لازم باشد والبته شود و تخلف
نکند وارض عنهما بشفاعتی لهما رضا بقصر و تنوین عزما
و در نسخه جزما و راضی شو از آنها بسبب شفاعت من برای
آنها راضی شدنی که البته بفعل آید وبلغهما بالکرامة مواطن
السلامة و برسان آنها را بعزت و خوبی بجاهای سلامتی که

بهشت است اللهم صل علی محمد وآل محمد وان سبقت مغفرتك
لهما فشفعهما فیّ خدایا اگر مغفرت آنها پیش از بخشیدن تو
مرا شود یا در ازل مقدر کرده باشی که آنها را ببخشی پس
آنها را شفیع بکن در حق من که شفاعت من بکنند چه
هیچکس بی اذن الهی شفاعت دیگری نتواند کرد و شفاعت
آنها را در حق من قبول کن چه هر گاه باذن حق باشد پس
مقتضای فضل قبول است وان سبقت مغفرتك لی فشفعنی
فیهما واگر مغفرت تو مرا پیش از مغفرت والدین من باشد
پس مرا اذن ده که شفاعت آنها بکنم و قبول شفاعت من
بکن حتی نجتمع برأفتك فی دار کرامتك تا من و پدر و
مادر همه یکجا باشیم برحمت تو در خانه کرامت تو که مدار
آنجا بر کرم محض است و عذاب نیست ومحل مغفرتك
ورحمتك ودر جای بخشش ورحمت تو یعنی در بهشت
یکجا باشیم انك ذو الفضل العظیم والمن القدیم وانت ارحم

الراحمین بدرستی که تو صاحب فضل واحسان بزرگی وصاحب
منت ونعمت قدیمی ومراد قدیم عرفی است یا چون تقدیر
امور در ازل است پس نعم در ازل باشد وتو رحم
کننده تری از همه رحم کنندها **دعا از برای فرزندان** اللهم
ومن علی ببقاء ولدی یعنی فرزندی مفرد وجمع هر دو آمده
ومراد جمع است ودر نسخه بوزن قفل که صیغه جمع است
خدایا منت نه بر من وانعام بکن بر من بباقی داشتن
فرزندان من که عمر طویل باشد تا آنکه نسل منقطع نشود
وباصلاحهم لی و بنیکو کار ساختن آنها برای انتفاع
من چه لام برای انتفاع آمده مثل جعل لکم الارض فراشا
وامتاعی بهم امتعت بالشیء یعنی تمتعت به والمتاع کل ما
ینتفع به وبمتمتع شدن من بآنها که بوجود آنها منتفع شوم
الهی امدد لی فی اعمارهم وزد لی فی آجالهم خدایا دراز کن
برای من عمرهای فرزندان مرا وزیاده کن مدت حیات ایشان

ورب لی صغیر هم و بر پدران برای من آنکه خرد باشد
آن از آنها و قو لی ضعیفهم و قوی بده که آن ضعیف باشد و
ودر نسخه شهید واصلح لی ابدانهم و مناسب اصلح است
قولش وادیانهم واخلاقهم بصلاح و صحت بیارید
وديهنا وخلقهای ایشان و عافهم فی انفسهم و فی جوارحهم
و عافیت بده و دفع بلیه بکن از نفوس ایشان و از اعضای
ایشان و فی کل ما عنیت به متکلم مجهول من امرهم
و در هر چیزی که من اهتمام ایشان داشتم یا در تحصیل آن
رنج کشیدم یا آن از کارها مشغول با ولاد و ادرر لی بلغة فك
ادغام از باب افعال و در نسخه شهید از باب ضرب بهم
وصل لی وعلی یدی و در نسخه شهید بصیغه تثنیه او از
و فراوان کن بر دست من رزقهای ایشان را واجعلهم
ابرارا اتقیاء و بکردان ایشان را نیکوکاران و متقیان
بصراء او اصحاب بصیرة قلبیة که اعتراف بدین حق کنند

سامعین

سامعین مطیعین لك ولاولیائك شنوند نصیحت
واطاعت کنند مر ترا و دوستان ترا محبین ناصحین
دوستداران تو و اولیاء تو و نصیحت کنند کان بکر
براه حق ولجمیع اعدائك معاندین و در نسخه معادین
و مبغضین و مر جمیع دشمنان ترا مخالفت کنند و بغض
کنند آمین مستجاب کن خدا دعا یا دعای مرا و در نسخه بدل
آمین قالین است پس تاکید مبغضین باشد کویند قلا
ای بغضه و ترکه و از امثال است وجدت الناس اخبر
تقله و در حدیث است یا علی یهلك فیك اثنان محب
غال و مبغض قال اللهم اشدد بهم عضدی خدایا قوی
کن باین اولاد بازوی مرا و اقم و در نسخه اقم بر پس ضمیر
راجع است بشد عضده و در نسخه شهید واقم بهم و
این اظهر است او دی و راست بکن با ایشان کجی مرا
یعنی اکر از من زلتی در دین شد ایشان هدایت کنند

یا اگر در دنیا ضرری شود آنها اصلاح آن کنند و کثّر بهم
عددی و بسیار کن با ایشان عدد مرا چه عدد فرزندان
بمنزله عدد پدر است و زیّن بهم محضری و زینت بده بوجود
ایشان حاضر شدن مرا که مجمع مردم است و این دعا بخونی
آنهاست جز بحضور مردم بد محض زینت نیابد والحق
بهم ذکری فرزند بدار بوجود و اکفنی بهم فی غیبتی و کفایت
کار من بکن با آنها وقتی که من غایب باشم که قایم مقام من
باشند و اعنی بهم علی حاجتی و مدد بکن با ایشان بر مطالب
من یعنی ایشان را معین من کن و اجعلهم لی محبین و محبت
مرا در دل ایشان انداز و علی حدبین حدب بر وزن
کتف بمعنی مشفق است و بکن آنها را شفقت کننده بر من
مقبلین مستقیمین صاحبان اقبال در کارها و براه
راست روند لی مطیعین اطاعت کنند مرا غیر عاصین
ولا عاقین ولا مخالفین و عصیان من نکنند و عقوق

من فرزند

تو فرزند یعنی نیکی من کنند تا از آنها بیزار نشوم و مخالفت
من نکنند ولا خاطئین و خطا در کارها نکنند و اعنی
علی تربیتهم و تادیبهم و برهم و اعانت من بکن بر تربیت
آنها و بر تعلیم آداب نیک با آنها و بر نیکی کردن با آنها و
هب لی من لدنک معهم اولادا ذکورا و ببخش مرا از
درگاه تو با این فرزندان پسران دیگر و اجعل ذلک خیرا لی
و بگردان وجود آنها را باعث خیریت من با آنها تا امر من
نیک شود و دین و دنیاء من معمور شود و اجعلهم لی
و در نسخه عونا لی و در اکثر نسخ مصححة لفظ عونا نیست
لکن مراد است چه لام برای نفع است چنانچه علی برای
ضرر است علی ما سالتک و بکن ایشان را مددکار من در آنچه
از درگاه تو طلب کردم واعذنی و ذریتی من الشیطان
الرجیم و پناه مرا و ذریه مرا از شیطان مردود فانک
خلقتنا و امرتنا و نهیتنا پس بدرستی که تو خلق کردی ما را

وامر کردی بطاعات ونهی کردی از معاصی ورغبتنا
فی ثواب ما امرتنا وترغیب ما کردی در تحصیل ثواب
آنچه امر کردی مارا بآن پس عائد محذوفست یعنی بدو
ورهبتنا عقابه وترسانیدی مارا از عقاب آنچه امر کردی
که مترتب است از عقاب ومخالفت امر پس امر ثواب
هم دارد وعقاب نیز دارد یکی مترتب بر ایتمار دوم بر مخالفت
امر یا ضمیر عقابه راجع است بمنهی عنه از نهیتنا معلوم
شود وعقاب منهی عنه مترتب است بر فعل آنچنانچه ثواب
ماموربه مترتب است بر فعل آن پس هردو از یک سیاق
باشند لیکن تفکیک ضمیر لازم آید وجعلت لنا عدوا
یکیدنا وبرای ما دشمنی ساختی که مکر وحیله بما میکند و
سلطه منا علی ما لم تسلطنا علیه منه ومسلط کردی اورا
از ما بر آنچه مارا مسلط نکردی بر آن از و یعنی او مسلط
بر یعنی باطن ما است وما مسلط بر باطن وظاهر او نیستیم

وتفصیل

وتفصیل این است فقرات آیه واسکنته صدورنا واجریته
مجاری دمائنا وساکن کردی اورا در سینه ما وجاری
ساختی اورا در رگهای ما در جای که خونهای ما جاری
است لا یغفل عن غفلتنا ولا ینسی ان نسینا غافل نمیشود
اگر ما غافل شویم وفراموش کنیم یؤمننا عقابک ویخوفنا
بغیرک بحیله ومکر مارا ایمن میدارد که دار امن باشیم از
عقاب تو ومی ترساند مارا از غیر تو ومی ترساند مارا
از غیر تو ان هممنا بفاحشة شجعنا علیها وان هممنا بعمل
صالح ثبطنا عنه اگر قصد کار بد کنیم مارا اشجاع کند برآن
یعنی مرغبات آن در دل القا کند واگر قصد کار نیک
کنیم مانع میشود وباعث بر توقف ودرنگ در آن
شود یتعرض لنا بالشبهات وشبه در امور دینی در دل
ما اندازد ان وعدنا کذبنا بتخفیف ذال اکثر وعده بما
کند خلف نماید وان منانا گویند تمنیة الشیء ومنیت

غیری ایاه ای جعلت بحیث یرجوه ویتمناه اخلفنا واگر
آرزوی امری در دل ما اندازد و امید وار آن سازد خلاف
آن کند والا اصلش وان لا تصرف عنا کید یضلنا
و در نسخه بفتح لام واین غیر ظاهر است والا اصلش وان
تغنا خبالا یعنی فساد و در نسخه جابکه یستزلنا و در نسخه
بفتح لام واین غیر ظاهر است واگر محافظت ما نکنی از فساد
او ما را از راهای او میغلزاند ما را از راه می برد اللهم
فاقهر سلطانه عنا بسلطانک خدایا چون آن ملعون
غلبه دارد پس تو مغلوب ومقهور سازد ور کن از ما
غلبه وسلطنة او را بقدرت وسلطنة تامه قاهره تو غالب
حتی تحبسه عنا بکثرة الدعاء لک تا آنکه حبس کنی از
ملعون را از ما بکثرة دعا کردن ما ترا فنصبح من کیده
المعصومین بک پس چون روز شود داخل شویم در جمله
جمعی که در پناه عصمت وحفظ تو اند از مکر وحیله او

اللهم

اللهم اعطنی کل سؤلی واقض لی حوائجی خدایا بده
مرا جمیع آنچه از تو سوال کنم وبطلبم وبساز کارهاء مرا
ولا تمنعنی الاجابة ومنع مکن از من قبول ملتمس ودعا
من وقد ضمنتها لی وحال آنکه ضامن شده اجابة را
برای من یعنی وعدهٔ اجابت کرده بقول خود ادعونی
استجب لکم ولا تحجب دعائی عنک ومدار محجوب ودر حجاب
مکن دعاء مرا از خود که ملائکه رد کنند ونگذارند که
بدرگاه عزت برسد حال آنکه بتحقیق گردیدی بدعا کردن
وامنن علی بکل ما یصلحنی فی دنیای وآخرتی ومنت
منه بر من بانعام هرچه موجب اصلاح کار دنیا وآخرت
من باشد ما ذکرت منه وما نسیت او اظهرت او خفیت
او اعلنت او اسررت خواه بیاد من باشد آن امری که
موجب صلاح کار من است یا فراموش کرده باشیم یا ظاهر
کنم یا مخفی دارم یا بلند گویم یا پنهانی گویم واجعلنی فی جمیع

ذلك من المصلحين ودر نسخه شهید المفلحین بسوالی
ایاك المنجحين بالطلب اليك وبكردان مراد در تمام این
حالات بسبب سوال کردن از تو داخل کسانی که اصلاح
کار خود کنند و از جمله جمعی که بمطلب خود رسیده اند
بوسیلهٔ طلب از درگاه تو غیر بکسر را صفة منجحین
ومخلصین است مثل غیر المغضوب علیهم چه غیر ایسوی
آنچه او را ضد واحد باشد معرفة شود در نسخه
شهید بفتح غیر پس مفعول اعنی مقدر باشد الممنوعین
بالتوکل علیك آنچنان مخلصین که ممنوع نیستاز
وصول برحمت برسند بسبب توکل کردن ایشان بر تو
پس با سببیة باشد مثل فقرم سابقه و یحتمل که بمعنی من
باشد مثل یشرب بها عباد الله المعودین بدل مهملة
ودر نسخه شهید بذال معجمه بالمعوذ بك آنچنان مخلصین
که معتاد ند بپناه بردن بتو الرابحین فی التجارة علیك

تعدیة

تعدیة بعلی بتضمین معنی اعتماد است یعنی سود کنندگان
در تجارتی که کنند در حالتی که اعتماد بر تو کنند که هر کس
متاعی بدرگاه تو بیارد البتة بنفع تام بتو بفروشد
ودرین درگاه نقصان نکند و خایب بر نگردد المجار
بعزك در جوار و ذمة عزت تو در آمده اند پس صیغة
مفعول بکسر را باشد از اجاره بجیری آمده وادخله
فی جواره وخفارته یا بفتح را مثل مصطفین از جار راه
ای جری معه و ماشاه مماشاة للعنایة والکلام ومدا
معه و شرفقا و تلطفا لضعفه الموسع اسم مفعول از باب
تفعیل ودر نسخه از باب افعال علیهم بکسر میم ودر نسخه
بضم الرزق الحلال من فضلك الواسع فراخ کرده شده
برایشان و بسیار داده شده بایشان رزق حلال از فضل
وانعام تو که واسع است و شاملست عالم را بجودك وکرمك
واین توسعه رزق حلال از فضل وانعام بجود کرم تست

المعزين من الذل بك تعدية بمن تضمين اخراج يا تجاوز
است يعنى عزت داده شده اند بتو در حالتى كه خارج اند
يا تجاوز نهند از خوارى والمجارين اسم مفعول بكسر را
من الظلم بعدلك و در زمره و جوار در آورده و پناه
داده شده اند بعدل تو از ظلم مردم و در نسخه بفتح زاى
معجمه بصيغه مفعول يعنى مكافاة كرده شده اند و عدل
انصاف كرده از ظالم و تلافى ظلم او كرده يا بصيغه فاعل
يعنى آنها جزاء داده اند و تلافى كرده اند كسى را بايشان
ظلم كرده والمعافين بفتح فا من البلاء برحمتك و دفع
كرده شده بلاء آنها برحمة تو والمغنين من الفقر بغناك
بقصر و بى نياز و غنى كرده شده اند بلاء آنها برحمة تو
از فقر به بى نيازى تو والمعصومين من الذنوب والزلل
والخطاء بهمزه بى مد بتقواك و محفوظ از گناهان
ولغزشها و خطا بسبب رعايت و نگهداشتن تو آنها را

از گناه والموفقين للخير والرشد والصواب بطاعتك
و توفيق يافته اند بخوبى و استقامت بر طريق حق و خطا
نكردن بسبب بندگى و اطاعت تو والمحال بضم ميم و در
نسخه تشديد المحول بوزن مقول بينهم و بين الذنوب
بقدرتك حائل كرده شده ميان آنها و ميان گناهان بقدرت تو
التاركين لكل معصيتك ترك كنندها مر هر گناه تو را الساكنين
فى جوارك بكسر جيم و در نسخه بفتح ساكنند در پناه و ذمه
و عهد و پيمانه تو يا ساكنند در همسايگى تو بسبب
تقرب معنوى بدرگاه تو اللهم اعطنا جميع ذلك
و توفيقك و رحمتك خدايا بده بما جميع آنچه مذكور
شد بتوفيق تو و رحمت تو واعذنا من عذاب السعير و
در پناه خود بده ما را از عذاب جهنم كه تفسنده و سوزنده
است واعط جميع المسلمين والمسلمات والمؤمنين
والمؤمنات و بده جميع مسلمانان و مؤمنان از مرد

زن را شل الذی سالتك لنفسی ولوالدی فی عاجل
الدنیا وآجل الآخرة مثل آنچه از تو طلبیدم برای خود
برای فرزندان خود در دنیا که حاضر است ودر آخرت
که آینده است وآجل دارد یعنی وقتی مقرر دارد انك
قریب مجیب سمیع علیم عفو غفور رؤف رحیم بدرستی
که تو نزدیکی به بندها از حبل ورید واجابت کننده
دعائی وشنوائی ودانائی وعفو کننده وبخشنده
وبرافة ورحم کننده وبعضی نظر بر اصل لغة کرده گویند
عفو که بمعنی طمس است ابلغ است از غفران که ستر است
وبعضی گویند عفو ترك است عقاب است وغفران ستر
معصیت برحمت وتفضل بر عاصی ثواب پس عفو ابلغ
باشد ولهذا نگویند عفر السلطان واستغفر السلطان
وگویند عفا عنه پس مغفرة خاصه الهی است ومعامله
برحمت است که گویا گناه نکرده وستر از چشم مردم ابلغ

از تفصیح وبخشیدن باشد دعا برای همسایها ودوستان
خود هرگاه یاد آنها میفرمودند اللهم صل علی محمد وآله
وتولنی فی جیرانی وموالی بتشدید یا العارفین بحقنا
والمنابذین لاعدائنا خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش
ومتولی کار من شود در باب همسایهای من ودوستان
من که دانا باشید بحق ما که اهل بیتیم وترك کنند اند اعداء
ما را یا افضل متعلق است بتولنی ولاینك بهترین اقسام
تولیة تو بکار ها بندها ووفقهم ودر نسخه ووفقنی واین
اولی است لاتمامه سنشك ودر نسخه سنك ونون و
توفیق بده آن همسایها ودوستان یا مرا توفیق بده مرا برای
بر پاداشتن طریقة رضیة تو والاخذ لمحاسن ادبك
وبکردن آنچه نیك است از آداب که تو مقرر نموده وما
بعد تفصیل فی ارفاق ضعیفهم در رفق ومدارا کردن با
جمعی که ضعیف باشند که با آنها شدة نکنند وآنچه تحمل

آن نتوانند کرد نفرمایند ابن اثیر گفته ای ایصال الرفق
الیهم وسد خلتهم سد بستن رخنه است رخله یعنی
شکاف و رخنه و این کنایه است از تیمار پریشانی حال
ایشان که هر خللی که در کار ایشان شده باشد آن را اصلاح
نمایند چه خله و قله و عسره و فاقه و حاجه و عدم و فقر همه
متساوی اند وعیادة مریضهم و پرسش بیمار ایشان
وهدایة مسترشدهم و مناصحة مستشیرهم و رهنمایی
کسی که طالب راه حق باشد و گفتن آنچه حق است با کسی که
مشورت بکند وتعهد قادمهم وتفقد حال کسی که تازه
بشهر آمده باشد باستقبال رفتن و مهمانی کردن و خبر
از حال او گرفتن ورعایة شهیدهم وتفقد غائبهم وکتمان
اسرارهم و مخفی داشتن آنچه نخواهند که ظاهر شود و
ستر عوراتهم و پوشیدن آنچه پوشیدنی است از اعضا و
معایب ونصرة مظلومهم و یاری دادن هر که از آنها

برو

بر و ظلم شده باشد وحسن مواساتهم مواساة غیر
بخود برابر کردن بدادن مال بالماعون اصلش معونه
ولفظ بس بدل هاست پس ماعون آلات وضروریات
که با آن معونت شود یعنی خوب مواساة کردن بدادن
ضروریات واعانه نمودن والعود الیهم یعنی تعطف
مهربانی کردن چه عاید بمعنی صله وعطف آمده یا
رجوع کردن و تکرار نمودن بالجدة والافضال الانعام
وفضل کردن واعطاء ما یجب لهم قبل السؤال وداد
آنچه ضروری ایشانست پیش از طلب واجعلنی
اللهم اجزی بالاحسان مسیئهم و بکن بر خدایا آنچنان
که در مقابل بدی ایشان نیکی کنم واعرض بالتجاوز عن
ظالمهم و روی بگردانم از ظلم کنندهٔ آنها بر من بگذشتن
از تقصیر وظلم او واستعمل حسن الظن فی کافتهم وبکار
برم گمان نیک را در باب همه آنها واغض بصری عنهم عفة

وچشم خود بپوشانم از ایشان از روی عفاف که نظر بر بدنهای
ایشان نکنم والین جانبی لهم تواضعا وبنرمی سلوک کنم
با ایشان از روی تواضع وارق علی اهل البلاء منهم رحمة
ونرمی کنم بر کسی که مبتلا ببلیة شده باشد از روی رحمة
واسر لهم بالغیب مودة وغایبانه محبت آنها را در دل پنهان
کنم لسر رت از جملهٔ اضداد است ومراد اینجا اعلان است
یا همزه برای سلب است واین تکلف ضرور نیست واحب
بقاء النعمة عندهم نصحا ودوست دارم بقاء نعمة را نزد
آنها از روی خلوص مودت واوجب لهم ما اوجب لحامتی
بتشدید میم وحامة تخصیص خواص ومختصان با و واجب
لحامتی بتشدید میم وحامة تخصیص خواص ومختصان
با و واجب دانم برای مختصان خود واجب دانم
برای آنها وارعی لهم ما ارعی لخاصتی ورعایة
کنم با آنها آنچه رعایت کنم مختصان خود وچون جامه

رضاهم

وخلاصه بیک معنی است وایجاب ورعایة بیتر قریب بهم است
پس تکرار در مضمون بجهة تاکید است وعطف بملاحظه
اختلاف الفاظ اللهم صل علی محمد وآله وارزقنی مثل
ذلک منهم خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش ونصیب من بکن
از قبل آنها مثل آنچه گذشت یعنی آنچنانکه من در حق
ایشان میخواهم آنها نیز در حق من بخواهند واجعل لی
اوفی ودر نسخه اوفر الحظوظ فیما ودر نسخه مما عندهم
وبگردان برای من تمامترین نصیبهای که در پیش آنها
است یعنی بهرهٔ من وافر وکاملتر بکن چه هر کس برای
خود بهتر می خواهد وزدهم بصیرة فی حقی وزیاده بکن
دانش آنها را بحق من ومعرفة بفضلی وزیادة کن معرفة
ایشان را بفضل من در درگاه الهی حتی یسعدوا بی
واسعد بهم تا ایشان سعادتمند شوند بمن ومن بایشان
آمین رب العالمین قبول کن دعاء مرا ای پروردگار

عالیشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که امین
خاتم علیه السلام الهی است یعنی مهریست که رفع آفات
کند و محافظت از خیبه نماید چنانچه مهر کتابت را از
نظرها محافظت کند دعا از برای ثغور یعنی جمع کند
سرحد کفار که در جاهای مخوف باشد بجهت محافظت
مسلمانان اللهم صل علی محمد وال محمد وحصن
ثغور المسلمین بعزتک خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش
و محکم بکن سرحدهای مسلمانان را بغلبه تو بهمه
و ابد حماتها بقوتک و تقویت بکن حامیان آن سرحدها
را بقوت تو واسبغ عطایاهم من جدتک و کامل بکن
آنچه با اهل ثغور دهند از عطیه و انعام تو یعنی حاصل
مسلمانان بسیار شود تا باهل ثغور بسیار برسد
اللهم صل علی محمد وآله وکثر عدتهم خدایا رحمت بکن
بر محمد و آلش و بسیار کن عدد اهل ثغور را واشحذ

اسلحتهم

اسلحتهم و تیز کن سلاحهاء یعنی کارگر ساز که غلبه بر کفار
داشته باشند واحرس حوزتهم و محافظه ناحیه تا
بشکاه آنها یکن یا مراد بحوزه بیضة الاسلام است و مشتق
است از حاز الشی جمعه وضمه الی نفسه وامنع حومتهم
و منع کن معظم آنها را یا ناحیه آنهای از رسیدن آسیب
بان یا آنکه منیع و رفیع کن ناحیه آنها را یا معظم آنها را
والف جمعهم والفت بکن میان ایشان و دبر امرهم و تدبیر
کار ایشان بکن وواتر بین میرهم مواتره مقتضی توسط
فترات است واگر فترة باشد مدارکه و مواصله گویند
و میر جمع میرة است بمعنی طعام و غله که بلشکر برسانند
نه یعنی رسانیدن طعام و چون رسیدن غله متعارف
نیست که بلا فصل باشد و اثر گفته که یعنی اطعمه و غلات
که مکرر بایشان برسد که متواتر کن که از عقب یکدیگر
بفاصله متعارفه برسد مثلا صد شتر غله امروز برسد

وصد دیگر بعد از دو و عز و بین قیاس و منافی
نیست قول جوهری المتواترة المتابعة الغیر المنقطعة یقال
تواتر الکتب ای جاء بعضها فی اثر بعض وترا وترا من
غیر ان ینقطع و در نسخه کفعمی و اوتر بمثلثه بمعنی کاثر کو
استوترت من الشیء ای استکثرت منه و توحد بکفایت
مؤونتهم و خود تنها کفایة مؤنة و کارسازی ایشان
بکن و حواله بدیگری مکن واعضدهم بالنصر واعنهم بالصبر
و تقویة ایشان بکن بنصرت دادن و اعانت ایشان بکن
بصبر دادن در مقاومت کفار و مبتدعین والطف
لهم فی المکر و چون عدو با ایشان مکر و خدعه کند تو
لطف بکن که از قریب آنها بازی نخورند اللهم صل علی
محمد و آله و عرفهم ما یجهلون و علمهم ما لا یعلمون خدایا
رحمت بکن بر محمد و آلش و بفهمان اهل ثغور را آنچه جاهل
آن باشند و تعلیم کن آنچه ندانند و تکرار مضمون جهة

تاکید

تاکید در خطابیات مستحسن است بتبدیل عبارت
و تفنن دادن و در نسخه ما یعلمون پس تاسیس باشد
و بصرهم ما لا یبصرون و بنما ایشان را آنچه نبینند از تبصیر بمعنی
بمعنی تعریف و ایضاح اللهم صل علی محمد و آله وانسهم
عند لقاءهم العدو ذکر دنیاهم الخداعة الغرور
بفتح نام دنیاست چه او مغرور سازد خدایا رحمت کن بر محمد
و آلش و نزد ملاقات اهل ثغور با اعدا ذکر دنیا را از دل
ایشان فراموش سازد و محو کن که مبادا دنیا خدعه کند
و مغرور سازد و در جنگ تکاهل کنند و دنیا را بر آخرت
ترجیح دهند وامح عن قلوبهم خطرات المال الفتون و محو
کن از دل آنها خطرهای که مال فتنه انگیز زند در دلهای مردان
تا بسبب آن خطرها محبت مال غلبه نموده از جهاد تغافل
کنند پس فتون مبالغه فاتن است که از حق گمراه سازد
واجعل الجنة نصب اعینهم و بگردان جنت را حاضر پیش

چشم ایشان که بکشش چشم دور نشود ومروی فتح نون نصب است
وگویند ضم افصح است ولفتح منها الابصار هم ما اعددت
فیها من مساکن الخلد ومنازل الکرامة وظاهر سازیم چشمهای
آنها چیزی که آماده کرده در جنت برای مطیعان از مسکنهای
که دایمی است ومنزلهای که در آنجا اعزاز وانعام واکرام الهی است
والحور جمع حور مشتق از حور بر وزن فرس بمعنی شدت
سواد وبیاض چشم وباریکی پلك وسفیدی بدن ودر عرف
عجم هر کدام را حور گویند الحسان واز حورهای خوب
والانهار المطردة از اطرد الماء ای جری نهر از اطرد الامر
ای تبع بعضه بعضا چه هیچ نهری تابع دیگر نهری نیست
بانواع الاشربة واز جویهای که جاری اند بی درنگ بانواع
اشربه از عسل ولبن وخمر والاشجار المتدلیة بصنوف
الثمر تدلی بمعنی تعلق است که صفت ثمر است اما تدلی بثمر و صنوف
بحال متعلق اشجار است یعنی از درختهای که بر آنها آویخته

اقسام

اقسام میوها حتی لا یهم احد منهم بالادبار یعنی این نسیان
ومحو وتلویح برای آنست که تا اصحاب ثغور محو آخرت شده
حیوة ولذات فانیه را منظور ندارند وهیچ یك از آنها
قصد گریختن وپشت دادن بعدو نکند ولا یحدث ان
بابه تفعیل نفسه عن قرنه بوزن حبر ومتعلق است بما
بعد بفرار یعنی با خود سخن گریختن از مثل خود در شجاعت
نکند وگریختن را بخاطر نیارد اللهم افلل بذلك عدوهم
خدایا بگریزان باین قرار داد اهل ثغور دشمن ایشان را وقلم
عنهم اظفارهم قلم ظفر بمعنی ناخن گرفتن کنایه است از ضعف
چه ناخن شیر وسایر سباع که آلت تهور است بگیرند یعنی
ضعیف ومقهور ساز پیش اهل ثغور دشمنان ایشان را
وفرق بینهم وبین اسلحتهم وجدایی انداز میان آن دشمنان
وسلاحهای ایشان تا در وقت جنگ دست ایشان بآن
نرسد واخلع وثائق افئدتهم وخلع کن ودور کن آنچه دل

ایشان باعتماد آن جنک که از شجاعت کرد در دل ایشان
چنین انداز و باعد بینهم وبین ازودتهم ودوری کن
میان ایشان ومیان توشهای ایشان که بقحط وضعیف
وهلاک شوند وحیرهم فی سبلهم وحیران بکن آنهارا
در راههای ایشان که راه کم کنند وندانند که بکدام راه
باید رفت وضللهم عن وجوههم ومقصدی که پیش
در روی خود دارند از آن کم راه کن که بمطلب خود نتوانند
رسید ودر نسخه وجوههم ودر نسخه وجهتهم واقطع
عنهم المدد وببر از ایشان مدد را که کسی مدد آنها نکند
وانقص منهم العدد وناقص بکن از آنها عدد آنها را که
بعضی هلاک شوند وبعضی متفرق واملاء افئدتهم
الرعب وپر کن دلهای ایشان از ترس ودر نسخه من
الرعب واقبض ایدیهم عن البسط وببند دستهاء
ایشان را از کشودکی که لازم شجاعت است تا بسبب

قبض

قبض نتوانند جرءت کرد واخرس بمعجمتین بمعنی اقطع ودر
نسخه واخرس السنتهم عن النطق تعدیه بعن بتضمین منع
است یعنی ببر زبانهای ایشان را در حالی که منع کنی از تکلم تا بیکدیگر
مشورت وتدبیر جنک نتوانند کرد وبریدن کنایت است
از عدم قصد تکلم در تدبیر وشرد بهم من خلفهم وبگریزان
بوسیله اینها کسانی را که این از جمله اینها پس مانده اند چه
هرگاه آنها هزیمت اینها بینند اینها نیز بیدل شده بگریزند
ونکل بهم من وراءهم گویند نکل بزید عمر یعنی کاری کرد
بزید که باعث ترس عمر شد یعنی بکن باین محاربین که
در پیش اند کاری که سبب ترس جمعی شوند که در عقب اند
پس این فقره در منزلت تاکید فقره سابقه است یا مراد اینست
که در نکال وقید اسیری انداز بوسیله این جماعت
کسانی را که در عقب اند چه هرگاه شجعان پیش فرار نمایند
قلیلی که در عقب اند مقهور واسیر کردند واقطع نحرهم

ودر نسخه بخيرهم اطماع من بعدهم وبسبب خوار
شدن پشتيبان قطع بكن طمعهاى كه بعد از ايشان شند
چه هرگاه خوارى اينها از ابدان تجرءت حرب نمى مانند
وآرزوى غلبه بطرف ميشود اللهم عقم ارحام نسائهم
خدايا عقيم وسترون كن رحمهاء زنان ايشان را تا عدد
آنها كم شود ويبس اصلاب رجالهم وخشك كن صلبهاى مردان
ايشان را تا منى كه باعث توليد است نماند واقطع نسل
دوابهم دابه آنچه بر زمين رود ودر عرف حيوانى را گويند
كه بران سوار شده اند وانعامهم نعم شتر وگوسفند است
يعنى قطع بكن نسل حيواناتى كه بران سوار شوند وحيوانات
كه بخورند لا تاذن لسمائهم في قطر اذن مده مر آسمانى را كه
محاذى ايشانست در باريدن ولا لارضهم في نبات واذن
مده زمين ايشان را در روئيدن هرچه رستنى است و
قو بذلك محال اهل الاسلام وتقويت بكن بحصول

قحط ونبات در بلاد اسلام يا تقويت بلاد اسلام بكن
بوسيله ابتلاء بلاد كفار به بلاهاى كه مذكور شد چه
بليات آنها باعث تقويت بلاد اسلام است ولفظ محال
در نسخه شيخ شهيد بتشديد لام است ودر نسخه
شيخ زين الدين بكسر ميم وتخفيف لام است بمعنى قوت
يعنى قوت ايشان را قوى تر وزياده بكن وحصن به
ديارهم ومحكم بكن بآنچه مذكور شد خانهاى اهل اسلام
راوثمر به اموالهم وپربها ساز بار آن مالها ايشان را چه
خوبى مال باعث زيادتى بهاء آنست وفرغهم عن محاربتهم
لعبادتك وفارغ كن اهل اسلام را از جنگ كفار براى
عبادت تو چه هرگاه اعدا ضعيف وخوار شوند
وبقحط تلف شوند مسلمانان از جنگ آنها فارغ شوند
وبعبادت پردازند وعن منابذتهم نابذ بالحرب كاشفه
وظاهره للمخلوق بك وانه ظاهرة ودوبرو جنگ و مقاتله

نمودن فارغ کن تا تنها شده بعبادت تو قیام نمایند
حتی لا یعبد فی بقاع الارض غیرک یعنی کفار را مستاصل
کن تا عبادت کرده نشود در تمام بقعهای زمین غیر ترا
ولا تعفر لاحد منهم جبهة دونک و بخاک آلوده کرده
نشود پیشانی هیچکس بسجده کسی که سوای تست و در این
عبارت تجوزی هست و در نسخه لا تعفر بصیغه نهی
مخاطب و بسبب جهت اللهم اغز بکل ناحیة امر از
غزا یغزو و در نسخه باهل کل ناحیة و در نسخه اغر کل
بعین مهمله از باب افعال من المسلمین علی تعدیة بعلی
بتضمین غلبه است من بازائهم من المشرکین خدایا بر غزا
ابدار مسلمانان هر جانبی از بلاد را در حالی که غالب شوند
بر کفاری که در مقابل آنها باشند با عزت و غلبه بده
وامددهم بملائکة من عندک مردفین بکسر دال و بفتح
نیز مرویست و اعانت کن مسلمانان و غازیان بفرستادن

ملائکه

ملائکه که نزد تواند یعنی بعبادت تو مشغولند آنچنان که
ملائکه که یکی بی دیگری باشد و متوالی و متتالی باشند
که متفرق نشوند حتی یکشفوهم الی منقطع التراب تا انکه فضیحت
کنند کفار را بسبب هزیمت ایشان تا جای که منتهی خاک است
و این کنایه است از نهایة خواری و بر آمدن از ملک خود
گویا از روی زمین بر آمده اند یا آنکه در جنگگاه خاک
بسیار بهوا رود و کفار از جنگگاه بگریزند و بناحیه
روند که اثر این غبار آنجا نباشد قتلا فی ارضک و در
نسخه شهید فی رضاک واسرا و این کشف و بفضیحت از روی
کشتن آنها باشد در زمین تو و از روی اسیر کردن و بند
ساختن او یقروا عطف بر یکشفوا یا او بمعنی الا ان است
بانک انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک
یا اقرار کنند یا معنی اینست که مگر آنکه اقرار کنند بآن که
توئی آنچنان خدائی که نیست بحق معبودی مگر تو

خالق که تو تنها معبودی بحق و ترا شریک در عبادت نیست
و وحدک حال مؤکده است اللهم واعمم بذلک اعداءک
فی اقطار البلاد خدایا و عام و شامل کن باین بلیه من جمیع
اعداء ترا که در اطراف عالم اند پس تفصیل اعدا نموده بقوله
من الهند والروم والترک والخزر بخاء معجمه و تقدیم زای
بر راء بوزن فرس و ایضا بوزن قفل چنانچه در نسخه
شهید نام طائفه از ترکان تنگ چشم است چه خزر بمعنی
تنگ چشم نیز آمده والحبش والزنج معرب زنگ است
والسقالبة و در نسخه بصاد است کفعمی گفته بسین
و بصاد هر دو نام جماعة اسپ سرخ رنگ نزدیک خزر
والدیالمة جمع دیلم نام طائفه است و سائر بجر عطف
بر هند و بنصب عطف بر اعداءک امم الشرک الذین
یخفی اسماؤهم وصفاتهم و باقی طوایف مشرکین که نامها
و صفات ایشان مخفی است و نمیدانیم وقد احصیتهم

بمعرفتک

بمعرفتک واشرفت علیهم بقدرتک حال آنکه بتحقیق تو
شمرده همه را بعلم تام تو و مشرف شده بر همه بقدرت تو
اللهم اشغل المشرکین بالمشرکین عن تناول اطراف المسلمین
خدایا مشغول کن کفار را بجنگ یکدیگر تا باز از گرفتن
اطراف و بلاد مسلمانان وخذهم بالنقص عن تنقصهم
متعلق بید لا مقدر یعنی و بگیر آنها را بکم کردن آنها در با
ایشان در کم ساختن مسلمانان و تنقص متعدی نیز
آمده و اضافه بسوی مفعول است یا بسوی فاعل و یحتمل
که مراد این باشد که اگر چه آدمی خود بخود کم میشود
باجل طبیعی لیکن بآن اکتفا مکن بلکه بگیر و مبتلا مکن آنها را
بکم کردن آنها باجال اخترامیة والله اعلم و یحتمل که از متعلق
باشد یشاغله یعنی مبتلا کن بنقصان انفس و اموال و
عدد جنگ تا گرفتاری بآن مانع آید و تنقیص ایشان مو
و گفته اند که تنقص بمعنی عیب کردن گویند زید تنقص

عم انقمع ویثلبه واین معنی مناسب مقام نیست وثبطهم
بالفرقه عن الاحتشاد علیهم یعنی آنهارا متفرق ساز وبسبب
این افتراق عایق ومانع شو کفاررا از اجتماع مردم بر ایشان
یا از اجتماع ایشان بر مسلمانان بجهت جنگ اللهم اخل
قلوبهم من الامنة بوزن غلبه ودر نسخه شهید بوزن رحمة
وخالی کن دلهای ایشان را از امن که همیشه در خوف باشند
وابدانهم من القوة وخالی کن بدنهای ایشان از قوت و
اذهل از باب انفعال ودر نسخه از باب فتح قلوبهم عن الاحتیال
وغافل کن دلهای ایشان را از حیله کردن واوهن ارکانهم
عن منازلة الرجال وسست بکن اعضاء آنهارا از منازلة
یا مردان ومنازلة آنست که از شتر فرود آمده برابر پیها
سوار شدن بجنگ مشغول شوند وجبنهم عن مقارعة
الابطال ودر دل ایشان بیند از جبن وخوف از کوفتن
دلیران بر یکدیگر بعضی گفته اند جبنه نسبه الی الجبن و

المعنی

المعنی ههنا اجعلهم بحیث یکونون عند الخلایق منسوبین
الی الجبن عن قرع الابطال بعضهم بعضا ای آلت کانه
واین ضرور نیست چه جبنه بمعنی ترسانیدن نیز مستعمل
است وترسانیدن الهی کسی را عبارتست از القاء جبن
در دل او وابعث علیهم جندا من ملائکتک بباس من
باسک وبفرست بر ایشان لشکری از فرشتهای تو باشند
در جنگ از شدتهای که تو بکنی بر کسی کفعلک یوم بدر
همچنانکه بعز جنگ بدر کردی که فرشتها فرستادی
تقطع به دابرهم در حالی که ببری باین فرستادن ملائکه
بیخ آنهارا وتحصد به شوکتهم شوکه تیزی سلاح وشده
است وماده آن شوکست بمعنی خار بنابران کفته بدرو
ی بآن فرستادن تیزی سلاح وشده آنهارا ومراد
شان وعظمة آنهاست ودر نسخه بخا وضاد معجمتین
بمعنی تکسر وتفرق بر عدد هم وتفرق ساز بآن عدد آنهارا

ودر نسخه وتعزبه وامرج میاههم ودر نسخه میاه هم
بالوباء یعنی ودر نسخه بقصیر یعنی طاعون وامراض عامه
ومراد سبب وباست یعنی مخلوط کن آبهاء ایشان البمو
بسبب وبا شوند وطعمهم بالادواء ومزج کن طعامهای
آنها را بآنچه سبب بیماری باشد وارم بلادهم بالخسوف
خسف فرو رفتن زمین است تشبیه داده خسف را به
تیر و فرموده که بزن شهرهاء به تیر خسف ولج و در
نسخه ولح علیها بالقذوف بضم قاف یعنی الحاح ومبالغه بکن
در انداختن سنگهاء غیبی بر آن بلاد تا سکنهٔ آن سنگسار
شوند ومبالغه بکن در طرح آن بلاد ودر انداختن آن
بقلاخنهای ویحتمل که لح بمعنی ضیق باشد چه مکان لاح بمعنی
ضیق آمده وافرعها بهمزه وصل وفا وراء وعین مهمله زود
قاموس است فرع راسه بالعصا علاه بها وفرع الفرس
باللجام کبحه بجذب لجامه ودر نسخه بغین معجمه از باب

افعال

افعال یعنی خالی کن از نعم خود بالمحول یعنی بر سر آن بلاد بزن
بعضاء قحط واین مجاز است یا لجام باز بلاد درا کشیدن را
وبرد هن بلاد بسبب قحطی وخشکی وبی بارانی ولجعل
میرهم فی احصن تمهاتین ارضك وبگردان قوت آنها را
در شوم ترین وبی خیرترین کرزمینهای که خشك وخالی
از غله ونباتات باشد وابعدها عنهم ودر دورترین اراضی
از ایشان ولامنع حصونهم منهم ومنع کن قلعهاء آن زمینها را
از ایشان که نتوانند در آن قلعهای متحصن شد واصبهم
ودر نسخه واصبهم بالجوع المقیم والسقم بوزن قفل ودر نسخه
بوزن فرس الالیم وبرسان بآنها آسیب گرسنگی دایمی
وبیماری کم الدهند است اللهم وایما غاز غزاهم من
اهل ملتك او مجاهد جاهدهم من اتباع سنتك
خدایا هر غازی از اهل دین تو که غزا نماید با کفار یا مجاهدی
از تابعان طریقه تو که جهاد کند با کفار لیکون دینك

الاعلی وحزبک الاقوی وحزبک الاوفی تا بلشد دین تو
اعلی وجماعة تابعان تو قوی تر وحصه تو وافی تر یعنی
باعث او بر غزا و جهاد و علتی غائی آن همین امور باشند
منفعت دنیوی فلقه الیسر خبر ایما است وچون مبتدا
متضمن معنی شرطست در خبر فا آمده پس بر سان
باو آسانی در جهاد یعنی جهاد را بر و آسان کن وهیئ له
الامر و آماده بکن برای او کار او را وتوله بالنجح ومتولی
کار او شو بتحصیل مطلبا وغالب ساختن او بر خصم
وتخیر له الاصحاب واختیار یاران کزین برای او بکن و
استقوله الظهر وقوت پشت او بخواه یعنی ظهیر ومقوی
او باش واسبغ علیه فی النفقة واتمام بکن بر نفقه او را
ومتعه بالنشاط وبهره مند ساز او را بخوشحالی واطف
ودر نسخه واطفاء عنه حرارة الشوق عنه کوینه طفا
الزبدون لما ای لم یرسب پس اصل اطفی است بیاء

منقلبه

منقلبه از واو لعو امر است از افعال وچون معتل است
جزم ووقف آن بحذف لام است بنابرین یا در کتابت و
تلفظ نمی آید ومعنی اینست که آنچنان کن که حرارة شوق
بمطلب رشوت در دل او نکند وجای نکیرد یعنی کار ساز
ودر نسخه واطفاو بهمزه است از اطفاء النار اخمد یعنی
بنشان یعنی کرمی شوق او را بمطلب او یعنی کار ساز او
بکن ویحتمل که عطف مخفف اطفاء باشد وتخفیف
میان فصحا باب واسع است ویزید اینست اطف المصباح
بعد طلع الصباح واجره من غم الوحشة وخلاصی ده او را
از غم تنهائی وخوف تا بسبب وحشت از جهاد باز نماند یا
آنکه غالب بر عدو بکون تا از وحشت بر آید وبجماعت او
ملحق شود ومناسب اولست فقره آینده وانسه ذکر الاهل
والولد ویاد متعلقان وفرزندان را از دل او فراموش
کردان تا در جهاد سستی نکند واثر ودر نسخه وادم له

حسن النية اثر چیزیست که بسبب ذکر صاحبش کنند ولهذا
خونبهارا اثر گویند یعنی نیت نیک را اثر او بکن ذکر
خیر او بآن کنند وتوله بالعافية ومتولی کار او شو یعنی دفع
بلید از و واصحبه السلامة وسلامتی را مصاحب او کن
واعفه من الجبن وبری ساز او را از ترس والهمه الجرأة و
در دل او انداز جرأت بر جنگ وارزقه الشدة ونصیب
او کن استحکام در کار خود ودر مقاومت خصم وايده بالنصرة
وتقویت او بکن بنصرة دادن بر خصم ودر نسخه بالنصر و
علمه السير والسنن وتعليم او بکن آداب وسنن پیغمبر را
صلى الله عليه وآله وسدده في الحكم وبراه سداد واستقامت
بدار او را در حکمی که بکند تا بخلاف شرع حکم نکند واعزله
عن الرياء ودور کن از و ریا را که در امر دینی رعایة غیر خدا
نکند وخلصه من السمعة هر چه ذکری اولیند کنند تا همه
کس بشنود وشهرت گیرد آنرا سمعه گویند یعنی خلاص کن

او را

او را از ین که اعمال الخیر را بجهة سمعة وشهرت بکند و
اجعل فكره وذكره وظعنه واقامته فيك ولك
وبگردان فکر وسخن کردن وسفر واقامة او را مخصوص در
تحصیل رضیات تو واز برای رضاء تو یعنی هر چه کند
برای تو کند فاذا اضاف بتشدید فاعدوك وعدو
نفل الهم في عينه ودر نسخه وذلّلهم في نفسه وصغر
شانهم في قلبه وقتی که او صف بسته بایستد در مقابل
صف عدوی تو وعدوی او که کفار ند پس در چشم او
کم بنما عدد کفار را وشان آنها را حقیر بکن در نظر او تا
بجرات او تمام جهاد کند وادل له منهم در قاموس است
الدولة انقلاب الزمان وادالنا الله من عدونا من
الدولة والادالة الغلبة پس لام له بجهة تقویت عمل باشد
وغلبه متعدی بعلی است واد الرجس لیکن معنی ولحدا ست
یعنی منقلب ساز عزت ونعمت آنها را برای او یعنی از آنها

کرفتر باو بعد ولا تجد لهم منه واین مستعملست بر اصل
یعنی نعمت او را منقلب مکن وازو کی فته با آنها مده فان
خثمت بخاء معجمه ودر نسخه بمهمله لی بالسعادة وقضیت
له بالشهادة عطف تفسیری فقره سابقه است پس اکر
مقدر چنین باشد که خاتمت او بسعادة باشد که شهید
شود وقضا وحکم تو باین باشد فبعد ان یجتاح بتقدیم
جیم بحاء مهمله کویند اجتاح الامور استاصلها وجایحه
مصیب وآفت عظیمی است که مستاصل سازد وازبیخ
برکند عدوک بالقتل یعنی اکر مقدر شهادت او باشد
اینچنین نشود که دفعه کشته شود بلکه اول دشمن ترا
یعنی بعضی کفار را ازبیخ برکند وبکشد وبعد از ان بدست
کافری دیکری در معرکه شهید شود وبعد ان یجهدهم الاسرا
وبعد از آنکه آن دشمن ترا اسیری بمحنت انداز دوبیوا
شهید بخنهم الاسر یعنی یدلهم از داخ لنا قلان ابی

ذل و

ذل وخضع وکفعمی بتفسیر بیقهر هم کرده از داخ البلاد
قهرها واستولی علی اهلها وبعد ان تامن اطراف المسلمین
وبعد از آنکه جمیع اطراف مسلمانان از شر آنها در امن
آید وبعد ان یولی عدوک مدبرین عدو بمعنی واحد
وبمعنی جمع نیز آمده وبعد از انکه دشمنان وتو پشت کردان
شوند در حالتی که پشت داده باشند واین حال موکده
است اللهم وایما کلمه ما زایده است مسلم خلف کوند
خلفه یعنی خلیفه وقایم مقام او شد ودر نسخه بتشدید
لام غلط یا خدایا هر مسلمانی که خلیفه غازی شود که در غیبت
او باهل او محافظت توابع وخانه او کند او مرابطا مرابطة
ملازمة ثغر است که در ان سرحد اسپهای خود ببندند
وآنجا باشند که هرگاه دشمن خواهد بملک اسلام داخل
کند آنها مانع شوند وبجرد ماندن آنجا قبل از غزا و
جنگ نیز مرابط کویند یعنی هر مسلمی که خلیفه مرابطی شود

وچون رابط در ثغر باشد وعیال او باشد فی دارم مشغول
است تخلف یعنی این مسلم در خانه آن غازی یا مراد خلیفه
شده باشد او شهد خالفیة یا اجر دار رحال باز ماندها
وعیال غازی یا مرابطی شده حسبة لله بی آنکه او را خلیفه
کرده باشد فی غیبته مشغول بشهد یعنی غائب اند او
وقتی که بغزا یا مرابطه رفته باشد او اعانه بطایفة من ماله
یا اعانه غازی یا مرابطی کنند بقدری از مال خود ولمد
بعتاد بودن سحاب یا امداد کرده باشد بتحصیل استعدا
مثل سلاح ودواب وعتاد هر کاری آلات واهبه و
ضروریات آن کار است او شحذه علی جهاد یا تیز کرده و
ترغیب او نموده باشد بر جهاد او اتبعه در ناموس
که اتبعتهم اذا استبقوك فلحقتهم ومثله واتبعتهم غیری
فی وجهه الوجه الناحیة دعوت یا فرستاده باشد
او را بهتانیه بناحیه وطرف او دعوت وطلب را

یعنی

یعنی او را بغزا ومرابطه دعوت کرده وطلب نموده
باشد او دعی من وراءه حرمته یا کسی که غایبان او رعایة ذ
وعهد پیمان او کرده باشد یا چیزی که هتك وحلال
نباشد رعایة آن کرد یعنی هتك ناموس او نکرد وحفظ
آن نمود فاجر بمدار از باب افعال ودر نسخه فلجار
باب نصر له مثل اجره وزنا بوزن ومثله بمثل اس اجر
بده آن مسلم را مثل اجر آن غازی یا مرابط برابر بی
تفاوت در اجر وعوضه من فعله عوضا حاضرا او
در مقابله کاری که آن مسلم کرده عوض آن بالفعل
بده وموقوف که بوقت دیگر مدار مستعجل به نفع ما قدم
وسرور ما الی آنچنان عوضی که شتاب دارد آن مسلم
که بوسیله آن عوض برسد باو ونفع آنچه پیش کرده
وسرور آنچه ایشان با آن نموده از امداد غازی یا مرابط
الی ان ینتهی بر ودر نسخه شهیده نیست الوقت الی ما

اجریت له من فضلك واعددت له من کرامتك تا آنکه
باخر رسد ومنتهی شود زمان وی برساند او را آنچه
جاری کرده ومقدر ساخته برای او از فضل تو وآماده
ومهیا کردهٔ برای او از نعمت تو در آخرت یعنی پیش
از نعم اخروی وسوای آن در دنیا نیز عوض بده بزودی
اللهم وایما مسلم اهمه امر الاسلام خدایا وهر مسلمی که کار
اسلام او را در هم انداخته باشد وپیش او غلبه مسلمانان
بر کفار امر عظیم مهم ضروری باشد آن مسلم را که روی کرده
شدن مشرکین واجتماع ایشان بجمعیتها بجهة غلبة
بر مسلمانان یا اجتماع اهل شرك بر مشرکین که فوج فوج
کفار یکدیگر جمع شوند فنوی غزوا او هم بجهاد پس
آن مسلم نیت غزا کرد یا قصد جهاد نمود فقعد به ضعف
پس نشاند ومانع شد او را از غزا ضعفی وبیماری او
ابطات به فاقة یا درنگ فرمود او را فقر واحتیاج

نعم

وعدم استعداد لوازم جهاد او امه عنه حادث یا حادثی
شد که باعث تاخیر او شد او عرض له دون ارادته مانع
یا نزد اراده او جهاد را عارض شد مانعی واین فقره بجز
تاکید فقره سابقه است فاکتب اسمه فی العابدین ودر نسخه
فی الغازین واین اظهر است پس بنویس نام او را در
جرگه غازیان یا عابدان واوجب له ثواب المجاهدین
ولازم کن برای دادن او ثواب جهاد کنندها واجعله فی
نظام الشهداء والصالحین ودر رسالك شهیدان ونیکو کاران
منتظم ساز اللهم صل علی محمد عبدك ورسولك وآل محمد
صلوة عالیة علی الصلوات خدایا رحمت بکن بر محمد که بنده
تو ورسول تست وبر آل محمد آنچنان رحمتی که رتبه آن بلند
باشد بر همه رحمتها مشرفة ودر نسخه شهید بفاق فوق
التحیات ومشرف وعالی باشد یا درخشنده باشد بالای
سلامها صلوة لا ینتهی امدها ودر نسخه شهید مددها

آنچنان رحمتی که منتهی نشود مدت او و یا مدد او و لا
ینقطع عددها و منقطع نشود عدد او کا تم ما مضی
من صلوتک علی احد من اولیائک همچو تمام شدن
رحمتهای تو که گذشته و فایض شده بر یکی از دوستان
تو انک المنان الحمید المبدئ المعید الفعال لما یرید
بدرستی که تو یی آنکه نعمت بسیار دهنده است و ستوده
شده و پیدا کننده و اعاده کننده است در آخرت و
بسیار کننده است هر چه خواهد و در نسخه قریب
مجیب دعا در باب التجا بدرگاه الهی اللهم انی اخلصت
بانقطاعی الیک خدایا من در التجا بدرگاه تو اخلاص
ورزیدم که بدیگری اصلا التجا نمی نمایم و اقبلت بکلی علیک
و بتو روی آوردم و اقبال نمودم بتمام اعضای خود و
صرفت و در نسخه بتشدید دال و وجهی عمن یحتاج
رفدک و روی گردانم از کسی که محتاج بعطای تست یعنی از

غیر تو چه همه عالم محتاج عطیهٔ الهی است و قلبت و در نسخه
و قلبت مسئلتی عمن لم یستغن عن فضلک و برگردانیدم
سوال کردن خود را از کسی که او مستغنی نیست از فضل تو
و رایت ان طلب المحتاج الی المحتاج سفه من
رایه و دانستم که طلب کردن محتاجی از محتاجی و التجا بردن
بسوی محتاج سفاهت رای و بی عقلی است از رای او و ضلة
من عقله و گمراهی است از عقل او و کم قد رایت یا الهی من
اناس طلبوا العز بغیرک فذلوا من اناس تمییز که خبریاست
و قد رایت یا الهی جملهٔ معترضه است یعنی ای خدای من
چندین مردم را بتحقیق دیدم که عزت را بوسیلهٔ غیر تو
طلب کردند پس خوار شدند و راموا الثروة من سواک
فافتقروا و خواستند بزرگی و غنی را از غیر تو پس فقیر
شدند و حاولوا الارتفاع بغیرک فاتضعوا و قصد
بلندی و عزت بغیر تو کردند پس پست و خوار شدند

فصح بمعاینة امثالهم الحازم وفقد اعتبارم حازم فاعل
صح است یعنی بسبب مشاهدهٔ حال امثال آن مردم
خوب شد کار حازم یعنی عاقل ضابط امور خود آنچنان
حازم ضابط امور خود آنچنان حازمی که عبرت گرفتن
و از مشاهده آنها باعث توفیق او شد که بدیگری التجا
نبرد لیکن صح حازم یعنی خوب شد کار حازم یعنی عاقل
ضابط امور خود آنچنان حازمی که عبرت گرفتن او از
مشاهده حال امثال الطالا و متعارف نیست و در بعضی
نسخ فصح بمعاینة ذلک من حازم اعتبارم پس لفظ اعتبار
فاعل صح باشد و من حازم متعلق بصح یعنی پس بسبب
مشاهدهٔ حازم این مردم صحیح شد عبرت گرفتن او که
التجا بغیر خدای تعالی نبرد و لم شده عطف بر صح الحظ
هو ابه اختیارم و اختیار آن حازم ارشاد کرد او را و ابراهم
کرد او را بصواب رسانید یعنی چون حازم گرفت البته التجا

بغیر خدای تعالی نخواهد بود و اختیار التجا بدرگاه الهی
خواهد نمود پس این اختیار او را براه بصواب ارشاد
خواهد نمود و در نسخه اختیارم بباء موحده یعنی
خبرداری و دانش فانت یا الهی دون کل مسئول موضع
مسئلتی پس تو ای خدای من جای سوال من هر
کسی دیگر که از و سوال کنند و دون کل مطلوب الیه
ولی حاجتی و تویی متولی حاجة و کار من نه هر که طلب
کنند از و مردم انت المخصوص قبل کل مدعو بدعوتی
وقبل از هر که دعا کند تویی ممتاز بدعا کردن من که
دعاء من که دعاء من مخصوص نیست ترا هیچکس د
امید من یعنی من بتست نه بدیگری ولا یشرکک و در نسخه
یفوق در اساس است وفق الامر یفوق کان صوابا موافقا
للمراد در قاموس است وفقنا رشاد صادفته موافقا
للمراد احد معک فی دعائی و متفق نیست هیچکس با تو

از تو طلبم نه از غیر تو لا شریک لک
احدی در ملک تو شریک نیست

در دعا کردن من او را چه هرگاه من طلب از غیر تو نکنم
پس شریک تو در دعاء من کجا باشد ولا ینظمه وایاک
ندائی ونداء من ترا و دیگری را دیگر رشد نمیکند
لک یا الهی وحدانیة العدد مر تراست ای خدای من از جنس
عدد صفة وحدة که شریک در معبودی حق نداری
و ترکیب و مقابل مقاوم نیز نداری گفته اند که مراد بوحدة
حصر واجب بالذات است در حق تعالی نه وحدة مقیسه
باعداد موجودات چه نتوان گفت واجب تعالی با زید
دو باشند و با زید و عمرو سه باشند و هکذا یا مراد آنست
که وحدة عددیه ظل وحدة حقه صرفه است پس اله و مثل
له ما فی السموات باشد و بالجمله در اخبار اهل بیت ع مستند
است تنزیه وحدانیة الهیة از وحدة عددیه که از یک
از از عدد بهم رسیده و معروض آن آحاد عالم است و هیچ
ممکنی موصوف بوحدة حقیقیة نیست ووحدة امکانی

راجع است

راجع است بوحدة مأخذ آن که وحدة حقیقیة الهیه است
و فهمیدن این مراتب مشکل است و در کتب علم الهی
نیز اینمعنی ومالکة القدر وصفیة ذاتیه راسخه قدرت
الصمد بکسر صفة قدرت است یعنی آنچنان قدرتی که
رجوع خلق بآنست در مطالب وفضیلة الحول والقوة
وصفتیست قدرت بر تصرف در امور بر وجه تام وقوت
وکارها و درجة العلو والرفعة ومرتبه علو و رفعة
ومن سواک مرحوم فی عمره مغلوب علی امره وهر که غیر
تست مرحوم است در تمام عمر خود که قدرت تصرف
وقوة ندارد مگر بحول وقوة تو و مغلوبست بر کار خود
که غلبه تر است مقهور علی شانه مغلوبست بر کار خود
پس تاکید ماقبل باشد مختلف الحالات تختلف حالاتک
اوگر بیک حال نتواند بود متنقل فی الصفات از صفتی
بصفة دیگر انتقال کننده است و توئی بر یک حالی

فتعالیت عن الاشباه والاضداد پس تو متعالی و مرتبه
بلند مرتبه از آنکه شبیه و ضد داشته باشی و تکبرت عن
الامثال والانداد و بزرگ مرتبه تری از آنکه امثال مقابل
و مخالف داشته باشی فسبحانک پس تنزیه تو کنم تنزیه
کردنی از جمیع نقائص لا اله الا انت نیست معبود بحق
مگر تو دعای وقتی که رزق تنگی کند اللهم انک ابتلیتنا
فی ارزاقنا بسوء الظن وفی آجالنا بطول الامل خدایا
بدرستی که تو مبتلی ساختی و امتحان ما کردی در باب رزقهای
ما بدی گمان که شاید رزق بما نرسد و مطمئن القلب
نشدیم بوصول آن و در باب اجلهای ما امتحان کردی بآرزوی
دراز که شاید عمر بسیار شود پس باید جمع مال کرد که وقتی
بکار رزق بیاید حتی التمسنا ارزاقک و در نسخه شهید
ارزاقنا من عند المرزوقین که تا آنکه نتیجه آن سوء ظن
این شد که طلب کردیم رزق را که تو ما میدهی از جمعی که

آنها

آنها مرزوقند و مثل ما طلب رزق دارند و همه ما و
رزق تو می یابند وطمعنا بآمالنا فی اعمار المعمرین و
بوسیله طول املهای خود طمع کردیم در عمرهای جمعی که
بسیار عمر یافته اند و آرزو کردیم که مثل آنها ما نیز عمر بسیار
بیابیم فصل علی محمد وآله وهب لنا یقینا صادقا تکفینا
به من مؤونة الطلب و چون بسوء ظن و طول امل مبتلایم
بسوی رحمت بکن بر محمد و آلش و بده ما را یقین تام بوصول
رزق معین مقدر خود و کم و بیش که آن یقین مشوب
بظن نباشد و کفایت ما کنی بآن یقین از برداشتن بار طلب
رزق از غیر تو والهمنا ثقة خالصة تعفینا بها من شدة
النصب و در دل ما انداز اعتماد تام بر وصول رزق که آن
الهام خلاص کند ما را از مایه شدت تعب در تحصیل رزق
واجعل ما صرحت به من عدتک بتخفیف دال فی وحیک
و بگردان آنچه باو تصریح کردهٔ از وعده که در وحی تو کرده

یعنی در قرآن مجید چنانچه بعد ازین ذکر کند وابتغنه
من فضلك فی کتابك وآنچه او را تابع آن وعده کرده از خورد کند
خوردن تو در کتاب تو چنانچه عنقریب بیاید قاطعا
مفعول اجعل و در نسخه قطعا موافق جمیع بطریق مبالغه
لاهتمامنا بالرزق یعنی یکی آن وعده وقسم تو باعث بر قطع
اهتمام ما بر رزق که اعتماد بر آن وعده وقسم نموده طلب رزق
از غیر نکنیم واهتمام رزق نداشته باشیم وبدانیم بیقین که ستان
آنچه وعده شد البته میرسد الذی تکفلت به و در نسخه
تکفل به بصیغه مجهول آنچنان رزقی که تو متکفل دادن
آن شدۀ وحسما للاشتغال و در نسخه للاستعمال والی
غیر ظاهر است بما ضمنت الکفایة له ویکردان آن وعده
وقسم را سبب قطع مشغولی ما بتحصیل آنچه تو ضامن
کفایت مرسانیدن آن شدۀ فقلت چو اگر کفته تو واین
تعلیل ماسبق است و در نسخه فانك قلت وقولك الحق

وحال آنکه

وحال آنکه هر چه کوئی حق است الاصدق که همه از اقوال
راست تر است واقسمت وقسمك الابر الاوفی وسوکند
خوردۀ وحال آنکه سوکند تو راست تر واوفی تر است
از قسم دیگران بهر چه قسم بر آن خورند که خلاف آن
بر تو محال است وفی السماء رزقکم وما توعدون واین
مقول قول است یعنی در آسمان رزق شما است وآنچه
بآن موعودید واین کنایه است از مقدر بودن ورزق
ثم قلت واین بیان واقسمت است پس کفتی فورب
السماء والارض پس قسم بخالق آسمان وزمین که انه لحق
مثل ما انکم تنطقون بدرستی که کفتیم که در آسمان رزق
شما است البته حق است مثل سخنان راست شما
دعا در طلب اعانت الهی در اداء قرض اللهم صل علی محمد
وآله وهب لی العافیة من دین تخلق به وجهی کویند
اخلقه یعنی پوشانید او را جامه کهنه خدایا رحمت بکن

بر محمد وآلش وبده مرا خلاصی از بلاء قرضی که بپوشانی
روی مرا بسبب آن قرض جامه کهنه واین کنایه است از
خواری وبی عزتی وبی آبروئی که لازمه قرض است
بیکار ودر نسخه بصیغه مجهول فیه ذهنی وتحیر وحیران
شود در علاج من ویتشعب له فکری وپراکنده شود
برای خلاصی از آن قرض فکر من ویطول بما به
شغلی ودراز شود بتدبیر اداء آن کار من واعوذ بک
یارب من هم الدین وفکره وپناه می برم بتو ای پروردگار
من از هم قرض وفکر آن وشغل الدین وسهره وازمشغولی
دل وبیخوابی که بسبب قرض شود فصل علی محمد وآله واعذنی
منه پس رحمت بکن بر محمد وآلش وپناه ده مرا از قرض
واستجیر بک یارب من ذلته ظاهر روایة تشدید ذالی
مفتوحه است فی الحیوة ومن تبعته بعد الوفاة وطلب
ذمة تو میکنم یا طلب میکنم از تو خلاصی مرا ای پروردگار

من از خواری قرض در زندگی واز کوفتی که بسبب
گاه قرض شود بعد از مردن وپیغمبر بر شخصی که قرض
دار بود نماز نکردند تا حضرت امیر متعهد قرض او
شدند فصل علی محمد وآله واجرنی منه بوسع فاضل
ودر نسخه بیسر کاسل ووسع فاضل او کفاف واصل
پس رحمت بکن بر محمد وآلش وخلاصی ده مرا از قرض
بوسیله فراخی در مال زاید بر ضروریات معیشت تا
از آن مقدار فاضل اداء قرض بکنم یا بوسیله دادن آنچه
کفاف وضروری معیشت من باشد همیشه برسید
باشد بلا فضل تا محتاج بقرض نشوم گفته اند الکفاف
ما کف عن الناس ای اغنی عنهم فلا یطلب عنهم اللهم
صل علی محمد وآله واحجبنی عن السرف والازدیاد
وقومنی بالبذل والاقتصاد خدایا رحمت بکن بر محمد
وآلش ومحجوب ساز مرا از اسراف وزیاده خرجی

معر اقائم بدار بر صرف وانعام ونیاز روی کار افراط
وتفریط نکنم وعلمنی حسن التقدیر وتعلیم من بکن
اندازه نیک تا بمعرفة آن از اقتار وتبذیر اجتناب
توانم کرد واقبضنی بلطفك عن التبذیر ومانع شو
مرا بلطف تو از بیباکی کردن باسراف واجر من اسباب
الحلال ارزاقی وجاری کن از اسباب حلال رزقهای
مرا وازوعنی من المال ما یحدث لی مخیلة ودور کن
از من مالی را که تکبر وعجب شود او تادیا الی بغی
یا موجب رسانیدن بر بغی باشد یعنی ظلم وعدول
از حق ومخالفت امام او وما اتعقب منه طغیانا یا
موجب امری شود که گمان آن باشد که در عقب آن ازمن
صادر شود زیادتی از اندازه خود وغلو در معاصی
وظلم وکفر اللهم حبب الی صحبة الفقراء خدایا صحبة
فقرا را محبوب من بکن واعنی علی صحبتهم بحسن الصبر

واغانة

واعانت من کن بر صحبت ایشان بخوبی وصبر وما زویت
عنی من متاع الدنیا الفانیة فادخره لی فی خزائنك
ودر نسخه از باب افتعال وبدال مشدده لی فی خزائنك
الباقیة وآنچه از من دور کردی از متاع دنیای فانی
پس آنرا ذخیره کن برای من در خزینهای باقیه تو که روز
قیامت نتیجه آن بمن بدهی واجعل ما خولتنی من حطام
وبکن چیزی را که تملیك من کردی از متاع دنیا وعجلت
لی من متاعها وبشتاب دادی بمن از متاع دنیوی
بلغة آنچه سبب بلوغ ووصول من بعیش وخوبی شود
الی جوارك بکسر جیم بمعنی زینه وپیمان یعنی بگردان
آن چیز را وسیله وصول بذمه تو یعنی تو متعهد خیر
من شو واز بلاها نجاة ده ودر نسخه بضم جیم بمعنی
همسایگی چنانچه بفتح لیکن بفتح مروی نیست ووصلة
الی قربك وسبب وصول بقرب تو وذریعة

بخشك و وسیله وصول محبت تو انك ذو الفضل
العظیم و انت الجواد الکریم بدرستی که تو صاحب فضل
عظیمی و توئی صاحب جود و کرم دعا در ذکر توبه و
طلب توبه اللهم یا من لا یصفه نعت الواصفین خدایا
ای آنکسی که نتواند وصف او کرد وصف کردن وصف
کنندها یعنی کسی بر وصف او قادر نیست و آنچه عباد
دانند و کویند در جنب کبریای ذات او هیچ است
و یا من لا یجاوزه رجاء الراجین وای آنکه تجاوز نکند
ازو امید امیدواران یعنی امید از غیر او نیست
و جمیع امیدها بالآخرة راجع بدرگاه اوست و یا
من لا یضیع لدیه اجر المحسنین وای آنکه ضایع نشود
در درگاه او مزد نیکوکاران و یا من هو منتهی خوف
العابدین وای کسی که انتهاء ترس عبادت کنندها
باوست و یا من هو غایة خشیة المتقین وای آنکه ترس

پرهیزکاران باو منتهی شود که بالآخرة ازو ترسند
هذا مقام من تداولته ایدی الذنوب این جائی که من ایستاده
ام جای ایستادن کسی است که کناهان دست بدست
درو تصرف کرده اند که اگر یك کناه ازو دست بازداشت
کناه دیگر درو دست انداخت و همیشه بدست کناهان
مبتلا و گرفتار است وقادته ازمة الخطایا و کناهان
مهارها در بینی او انداخته بجانب خود میکشند و استحوذ
علیه الشیطان و غالب آمده برو شیطان فقصر عما
و در نسخه فیما امرت به تفریطا پس تقصیر کرده در آنچه
امر کرده باو از روی تفریط و کمی در آنچه ضرور است
وتعاطی ما نهیت عنه تغریرا و بفعل آورده آنچه نهی
کرده از آن از روی حمل نفس خود بر غرر یعنی خطر
کالجاهل بقدرتك علیه کالمنکر فضل احسانك الیه
حال و مثل حال کسی است که نداند که تو برو قادری و مثل

حال کسی است که منکر زیادتی احسان تو بر و باشد یعنی
هر چند میداند قدرت واحسان ترا اما چون عمل
بآن نکرد و شکر احسان بجا نیاورد بلکه خلاف حکم
تو کرد پس او بمنزله جاهل بقدرت و بمنزلهٔ شکر احسان
تست حتی اذا انفتح له بصر الهدی تا چون کشوده شود
چشم هدایة برای او وتقشعت عنه سحائب العمی و
پراکنده شد از وابرها کوری احصی جزاء اذ اما ظلم
به نفسه شمرد ودانست گناهانی که بآن ظلم بر نفس
خود کرده بود وفکر فیما خالف به ربه وفکر کرد در اعمالی
که بآنها مخالفت پروردگار خود نموده بود فرای کبیر
عصیانه کبیرا وجلیل مخالفته جلیلا یعنی در وقت تقصیر
گناه بزرگ را سهل توهم کرده جرات نموده بود الحال
که بفضل تو بصر هدایت او روشن شد وتوفیق هم
گشت گناهی گاه کرده واثم کبیر وعظیم بود در نظر او هم

کبیر آمد

کبیر آمد ومخالفتی که در نفس الامر بزرگ بود در نظر او
هم بزرگ آمد ودانست که خطاء او عظیم کرده فاقبل
نحوک مؤملا لک مستحییا منک پس روی بدرگاه
تو آورد در حالتی که طالب ذمه وخلاصی از تو بود و وجه
رغبته الیک ورغبته وخواهش دل خود را مشو
بتو کرد باعتماد فضل تو فامک بطمعه یقینا وقصدک
بخوفه اخلاصا پس قصد بدرگاه تو کرد بطمع عفو تو
بیقین وقصد تو کرد بخوف خود از روی اخلاص قد خلا
طمعه من کل مطموع فیه غیرک بتحقیق خالی شده طمع
او از هر که ان طمع توان کرد غیر تو وافرخ روعه من
کل محذور منه سواک افرخ لازم است بمعنی ذهب
گویند افرخت البیضة بچه از آن بر آمد یعنی رفته
ترس او از هر چه از آن بترسند غیر تو فمثل بمعنی قام
منتصبا و بمعنی لطا بالارض وثانی انسب است بمقام

ومثل از باب نصر و کرم است و در نسخه بصیغه مجهول
است و این غیر ظاهر است بین یدیک متضرعا پس
ایستاد راست پیش تو یا بر خاک غلطید پیش تو در
حالی که تضرع میکرد و غمضت بصری الی الارض بتضمین
توجه متخشعا خشوع در بدن و دیدن و آواز است
وخضوع مخصوص بدن است یعنی چشم پوشید در
حالی که خشوع کننده بود و متوجه بود بزمین و
طأطأت راسه لعزتک متذللا و سر پائین انداختم
برای بزرگی تو در حالی که خوار شونده است و اسبتک
من سری ما انت اعلم به منه تخضعا و پیدا کرده و فاش
کرد و اظهار نمود پیش تو از اسرار خود چیزیرا که
تو دانا تری باین از او و این اظهار از روی خضوع است
وعددت من ذنوبه ما انت احصی لها خشوعا و شمرد
از روی خضوع از گناهان خود پیش تو آنچه تو بهتر شمار

آنکرده

آن کرده و دانی و استغاث بک من عظیم ما وقع به فی
علمک و پیش تو داد خواه شد از گناه عظیمی که صادر
شد از و بدانستگی تو یا آنکه فی متعلق است بعظیم یعنی
استغاثه نمود از وقوع گناهی که عظیم است در علم تو و قبیح
ما فضحه فی حکمک و از امر قبیحی که او را فضیحت کرده
حکم تو یا از آنچه او را فضیحت کرده و قبیح است در حکم
تو من ذنوب تفسیر عظیم و قبیح است ادبرت لذاتها
فذهبت و اقامت تبعاتها فلزمت از گناهانی که پشت
نمادادند یعنی باقی نماندند پس رفتند و هیچ جز از آنها
باقی نماند و اقامت کرد بدیها و عقابهائی که نتیجه آنست
پس لازم ما شدند لاینکر ضمیر راجع است بلفظ من
در قولش و هذا مقام من چنانچه ضمایر سابقه
یا الهی عدلک ان عاقبته انکار نکند ای خدای من عدل
ترا اگر عقاب او کنی و در نسخه لاینکر بصیغه مجهول است

وعدالك برفع همچنين در قولش ولا يستعظم
عفوك ان عفوت عنه ورحمته وعظيم نداند عفو
ترا كه او را عفو كنى و رحمت كنى لانك الرب الكريم الذى
لا يتعاظمه ودر نسخه لا يتعاظمك مثل انا الذى سميتنى [?]
امى حيدرم عفر از الدنيا العظيم چرا كه تو آنچنان
پروردگار عظيمى كه نزد تو عظيم نيست بخشيدن گناه
عظيم اللهم فها انا ذا قد جئتك مطيعا لامرك فيما
امرت به من الدعاء پس من اينك بتحقيق آمده ام
بدرگاه تو در حالتى كه مطيع امر توام در آنچه امر كرده
از دعا كردن متنجزا وعدك فيما وعدت به من الاجابة
در حالى كه سوال كننده ام از تو وفا كردن تو بوعده
تو در آنچه وعده كرده بآن از اجابت دعا اذ تقول
بيان وعده است و حكايت حال ماضيه است ادعونى
در نظم تركيبى همزه ادعونى در درج ساقط شود

واد

و ادب در فصل كلام خالق از كلام مخلوق است پس
وقف بايد كرد بر تقول يا با وصل همزه مضمومه بايد
خواند بر سبيل حكايت يا بطريق بريث وقف استجب
لكم وقتى كه گفتى دعا كنيد وطلب حاجت از من بكنيد
تا قبول كنم ودعاء شما را مستجاب كنم اللهم صل على
محمد وآله والقنى بمغفرتك كما لقيتك باقرارى خدايا
رحمت بكن بر محمد وآلش وملاقات با من كن بمغفرت
تو چنانچه من ملاقات تو كردم باقرار گناه وارفعنى
عن مصارع الذنوب كما وضعت لك نفسى وبلند مرتبه
كن و بردار مرا از جائى كه گناهان با مردم كشتى گرفته
بر زمين زنند ومغلوب (گناهان) شوند چنانچه من پست
مرتبه كردم وانداختم خود را بخاك مذلت واسترنى
بسترك كما تانيتنى عن الانتقام منى وبپوشان مرا (تو)
يعنى ببخش كه در محشر گناهان پوشيده شوند و نفضيح

من نشود چنانچه در دنیا صبر و تأنی کردی و انتقام
نکشیدی اللهم وثبت فی طاعتک نیتی خدایا ثابت
گردان نیت مرا در بندگی تو واحکم فی عبادتک بصیرتی
و محکم کن در عبادت تو دیده دل مرا یعنی عقل مرا که
باب عبادت ثابت دار که خلاف عقل از من نشود
و وفقنی من الاعمال لما تغسل به من دنس الخطایا
و توفیق بده مرا از اعمال بعملی که بشستنی و دور کنی
بآن عمل از من چرک گناهان مرا و توفنی علی ملتک
و ملة نبیک محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در انجه
علیه السلام اذا توفیتنی و چون بمیرانی مرا بمیرانی
بر دین تو و دین نبی تو که برو باد سلامتی اللهم انی
اتوب الیک فی مقامی هذا من کبائر ذنوبی و صغائرها
خدایا بدرستی که من توبه میکنم بدرگاه تو درین جای که
ایستاده ام از آن گناهان کبیره و صغیره خود و بواطن

سیاتی

سیاتی و ظواهرها اضافة صفة بموصوفها است یعنی
و از گناهان باطنه من مثل حقد و حسد و از گناهان
ظاهره من مثل ضرب و شتم یا از ظاهر گناه و باطن
گناه و سوالف زلاتی و حوادثها و از لغزشها گذشته
و آنچه حال شود توبة من لا یحدث نفسه بمعصیته
هیچ توبه کسی که در دل نگذارند گناه را و لا یضمر
ان یعود فی خطیئته و در خاطر نیارد عود بگناهی
وقد قلت یا الهی فی محکم کتابک انک تقبل التوبة عن
عبادك و تعفوا عن السیئات و تحب التوابین و
بتحقیق تو ای خدای من در آیات محکمه کتاب تو که
غیر منسوخند گفته که تو قبول توبه میکنی از بندهای
تو و عفو میکنی گناهانرا و دوست میداری کسانی
را که بسیار توبه کنند و این نقل بالمعنی است عبارت
قرآنرا فاقبل توبتی کما وعدت پس قبول توبه من بکن

چنانچه وعده کرده واعف عن سیآتی کما ضمنت عفو
بکن گناهان مرا چنانچه ضامن شدهٔ واوجب لی
محبتک کما شرطت و واجب کن برای من محبت ترا
بمن چنانچه شرط کردی ومراد بمحبت الهی یکسی عنایت
وانعام وعفو ودرجات جنة ورضای الهی است
ولک یا رب شرطی ان لا اعود فی مکروهک ومر
تراست ای پروردگار من شرط کردن من آنکه من نکردم
ونکنم آنچه مکروه تست وضمانی ان لا ارجع فی مذمومک
ومر تراست ضامن شدن من در آنکه رجوع نکنم
بآنچه تو مذمت آن کنی وعهدی ان اهجر معاصیک
ومر تراست عهد کردن من که ترک کنم همه گناهان ترا
اللهم انک اعلم بما عملت فاغفر لی ما علمت خدایا بدرستی
که تو داناتری از من بآنچه کرده ام پس بخش بمن آنچه
دانستی واصرفنی بقدرتک الی ما احببت وصرف کن

دلمرا بقدرت تو بسوی آنچه دوست داری یعنی مرا
بدار که آن کار کنم ودر نسخه شهید واصرف بقدرتک
الی بتشدید اللهم وعلی تبعات قد حفظتهن و
تبعات قد نسیتهن خدایا در ذمة من گناهاست
که یاد دارم وگناهان دیگر هست که فراموش کرده ام
وکلهن بعینک التی لا تنام وهمه پیش چشم تست که خواب
نکنی واین مجاز است ومراد آنکه همه را تو میدانی و
غافل نشوی وعلمک الذی لا ینسی وهمه بدانستگی
تست بعلمی که فراموش نکند ونسبت عدم فراموشی
بعلم مجاز است واین فقره تاکید فقره سابقه است
فعوض منها اهلها یعنی آن تبعاتی که حقوق عباد تست
عوض آنها بده بصاحبان آن تا برای ذمه من کنند و
احطط عنها وزرها وبیندار از من بار آن گناهان را
که بفضل تو خلاص شوم وخفف عنی ثقلها وتخفیف

بده از من ثقل آنها را واعصمنی من ان اقارف مثلها
و نگاه دار مرا از آنکه نزدیک بمثل آن گناه بروم اللهم
وانه لا وفاء بالتوبة الا بعصمتك خدایا بدرستی شان
اینست که کمال توبه یعنی که استقامت بر آن نیست
مگر بحفظ تو از عود بآن ولا استمساك بی عن الخطایا
الا عن قوتك واحتباس و باز ماندن من از گناهان
نیست مگر از قوتی که تو بدهی فقونی بقوة کافیة پس
تقویة من بکن بقوتی که کافی باشد در حفظ از معاصی
وتولنی بعصمة مانعة و متولی کار من شو بمحافظتی
که مانع من باشد از گناه اللهم ایما عبد تاب الیك وهو
فی علم الغیب عندك فاسخ لتوبته وعائد فی ذنبه و
خطیئته خدایا هر بنده که توبه کند و تو بعلم غیب خود
بدانی که او فسخ توبه نموده عود بگناه خواهد نمود فانی
اعوذ بك ان اکون کذلك پس بدرستی که من پناه بتو می برم

ازین که مثل آن بنده باشم یعنی تو محافظت من بکن
از عود بگناه فاجعل توبتی هذه و در نسخه شهید توبة
لا احتاج بعدها الی توبة توبة موجبة لمحو ما سبق
والسلامة پس بگردان این توبه مرا آنچنان که موجب
محو گناهانی باشد که در زمان سبق از من صادر شده
و موجب سلامتی من باشد از گناهان آینده در بقیه عمر
که باقی مانده دیگر بعصمة تو گناه نکنم و از دنیا بی گناه و پاک
و تائب بروم اللهم انی اعتذر و در نسخه الیك من
جهلی واستوهبك سوء فعلی خدایا که بدرستی که من
عذر میگویم بدرگاه تو از جهل من و طلب بخشش
میکنم کار بدی را که کرده ام فاضممنی الی کنف رحمتك
تطولا پس ضم کن و در آر مرا در کنار رحمت تو از روی
فضل و احسان که مشمول رحمت واسترنی بستر و در
نسخه بفتح سین عافیتك تفضلا عافیه یعنی دفع بلیات

دنیوی واخروی بکن از روی تفضل یعنی عافیة را
لباس من کن ومرا مشمول عافیة خود بکن اللهمّ
وانی اتوب الیك من کل ما خالف ارادتك او زال
عن محبتك خدایا بدرستی که من توبه میکنم ورجوع
میکنم از هرچه مخالف ارادهٔ تو باشد یا از محبت تو
دور باشد من خطرات قلبی ولحظات عینی وحکایات
لسانی از خلاف مرضیات تو که در دل خطور کند
وچشم آنها را ببیند وزبان بآنها تکلم نماید توبة
تسلم بها کل جارحة علی حیالها ودر نسخه بفتح حا من
تبعاتك آنچنان توبه که بسبب آن توبه هر عضو من از
سلامت ماند از گناهان تو ویامن مما یخاف المعتدون
من الیم سطواتك ودر امن شوند هر عضو من بسبب
آن توبه از آنچه میترسند از آن گناهکارانی که تجاوز
میکنند از حد خود ونجاة یابند اعضاء من از صولتها

وقهرها

وقهرها وبطشهای تو یعنی از عذابهای تو که الم کند
انه اللهم فارحم وحدتی بین یدیك خدایا چون
من توبه کردم پس رحم کن بر تنهائی من پیش تو که
هیچکس غیر تو نجات دهنده من نیست ووجیب قلبی
من خشیتك ورحم بکن بر خفقان دل من از ترس تو
واضطراب ارکانی من هیبتك ومضطرب شدن
ولرزیدن اعضاء من از هیبة تو فقد اقامتنی یا رب
ذنوبی مقام بضم میم اول مصدر است ودر نسخه بفتح
میم اسم مکان است الخزی بفناءك پس تحقیق ایستاد
کرده اند مرا گناهان من ایستاده کردن بخواری یا در
جای خواری در پیشگاه درگاه تو واین فنا از جهة
که پیش درگاه تست اگرچه نهایت عزت دارد لیکن
از این جهة که مثل من گناهکاری در آن ایستاده مقام
خواری است وبالجملة کنایت از خواری خود است فا

سکت بتشدید تا صیغهٔ متکلم است لم ینطق عنی
احد پس اکر ساکت شوم از جانب من کسی که هیچ نکوید
واز شفعت از باب منع ودر نسخه تشفعت واین اظهر است
فلست باهل الشفاعة واکر کسی را شفاعة طلبم شفاعت
نکند چرا که لایق آن نیستم که شفاعت اللهم صل علی
محمد وآله وشفع ودر نسخه لی فی خطایای کرمك خدایا
رحمت بکن بر محمد وآلش ودر کناهان من شفیع
ساز کرم ترا ودر نسخه واشفع بکرمك فی خطایای
شفیع شو وعدك علی سیئاتی بعفوك وبمهربانی ولطف
نظر عفو بر کناهان من بکن ولا تجزنی جزائی من عقوبتك
وجزا مده مرا بجزائی که مستحقانم از عقوبة تو بلکه بفضل
خود عمل کن وابسط علی طولك بفتح طا وبکشا وپهن
کن بر من سعة رحمة وفضل ترا وجللنی بسترك وبپوشان
مرا به پوششی که از رحمت تست وافعل بی فعل عزیز

تضرع

تضرع الیه عبد ذلیل فرحمه وبکن با من کار صاحب عزتی
که بدرکاه او تضرع وزاری کرد بنده خواری پس آن عزیز
رحم بران ذلیل کرد او غنی عطفست بر عزیز تعرض لی
عبد فقیر فنعشه از باب منع یا بکن با من مثل فعل مالدا
نزد او التجا برد بنده فقیری پس جبر فقر او کرد اللهم
لا خفیر لی منك خدایا کسی که مرا خلاص کند از عذاب
تو نیست فلیخفرنی از باب افعال است ودر نسخه
از باب نصر ودر نسخه از باب ضرب عزك پس باید یعنی
امیدوارم که بزرکی ذات تو خلاص کند ولا شفیع
لی الیك فلیشفع لی فضلك وشفاعت کننده مرا بدرکاه
تو نیست پس شفاعت من کند فضل تو وقد اوجلتنی
خطایای بتحقیق مرا ترسانده اند کناهان من فلیؤمنی
عفوك پس مرا در امان خود بدارد عفو تو فما کل ما
نطقت به پس هر چه کفتم از قبایح خود از اول دعا تا اینجا

عن جهل خبر کان است یعنی بسوء اثری نیست ذکر آن
ناشی از جهل من بفتح افعال من کر از بی عقلی آنها را حسن
دانسته ذکر کرده باشم ولا نسیان لما سبق من ذمیم
فعلی و نیست ذکر آن ناشی از نسیان افعال بد که من بتر
کرده ام و آنچه گفتم همه حسن دانسته ذکر کرده باشم
لکن لتسمع سماوٰتک ومن فیها وارضک ومن علیها
بلکه فعل مذکورات را دیده و دانسته ذکر کردم تا آسمان
تو و هر که در او ست و زمین تو و هر که بر روی آن ساکن
است بشنوند ما اظهرت لک من الندم ولجأت
الیک فیه من التوبة ندامتی را که پیش تو اظهار کردم
و تعبیر را که در حصول آن بتو التجا بردم فلعل بعضهم
برحمتک برحمتی رحمة رقة قلب است و رحمة الهی مجاز
است از اثر رقة قلب یعنی انعام و رحمة عباد اگرچه رقت
قلب است اما تا بمنا کله با رحمة الهی مراد همان انعام است

پس تذکر که الرقة تأسیس باشد نه تاکید یعنی پس ذکر اینها
از این جهة کردم که شاید که بعضی از اهل سما و ارض بوسیله
انعام و رأفة تو بر من انعام کند او تذکر که الرقة علی
لسوء حالی یاد دل او نرم شود و ترحم کند بر من بسبب بد
حالی من فینالنی منه بنصب لام در جواب ترجی بعد
و فا و این بیان انعام است بسبب بیرحمی و متضرع است
بر تذکر که الرقة بدعوة هی اسمع لدیک من دعائی یا برساند
بمن دعا را یا برساند بمن دعا را یعنی تا در حق من آنجنان
دعائی بکند که آن دعا مسموع تر و مقبول تر باشد نزد تو
از دعا من او شفاعة او که بضم دال خبر مبتدا المحذوف
بتقدیر هی او که و در نسخه بفتح دال الصفة شفاعة است
چه اکه غیر منصرف است عندک من شفاعتی یا در حق من
شفاعتی کند که موکدتر و موثرتر باشد از شفاعت من
در حق من نکون بها النجاة من غضبک آنچنان شفاعتی که

بوسیلهٔ آن نجات من شود از غضب تو و فوز تی و در نسخه
شهید و فوزی برضاك و باشد آن شفاعت سبب
رسیدن من برضاء تو اللهم ان یکون الندم توبة
الیك فانا اندم النادمین خدایا اکر ندامت و پشیمانی
توبه است نزد تو پس من پشیمان ترین پشیمانانم از آنچه
کرده ام وان یکن الترك لمعصیتك انابة فانا اول المنیبین
واکر ترك کناه تو رجوع باشد بدرکاه تو پس من اول
رجوع باشد بدرکاه تو کنندکانم یعنی ترك کردم و اولیت
بر سبیل مبالغه است در سرعة ترك وان یکن الاستغفار
حطة للذنوب فانی لك من المستغفرین واکر باشد طلب
بخشایش باعث اسقاط کناهان پس بدرستی که من از جملهٔ
طالبان بخششم از تو اللهم فکما امرت بالتوبة وضمنت
القبول خدایا پس چنانچه فرمودی که توبه کنیم و ضامن
من قبول آن شدهٔ یعنی وعدهٔ قبول کردی بمقتضای کریمه

امن یجیب

امن یجیب المضطر اذا دعاه و حثثت علی الدعاء و وعدت
الاجابة و ترغیب و تخصیص ما کردی بر دعا و وعدهٔ قبول
آن نمودی بمقتضای کریمه ادعونی استجب لکم فصل علی محمد
و آله واقبل توبتی پس رحمت بکن بر محمد و آلش و قبول بکن
توبه مرا ولا ترجعنی رجع سعدی آمده مرجع بمعنی مصدر
میمی است الخیبة من رحمتك و مرا باز مکردان همچو باز
کشتن کسی که خایب از رحمت تو باشد که نرسم برحمتی که
خواهم انك انت التواب علی المذنبین بدرستی که تویی
بسیار قبول کنندهٔ توبه را از کناه کاران والرحیم للخاطئین
المنیبین و تویی رحم کننده بر خطای کنندکانی که بدرکاه
تو رجوع آرند و بتو باز کشت نمایند اللهم صل علی
محمد و آله کما هدیتنا به خدایا رحمت کن بر محمد و آلش
چنانچه ما را بوسیله او راه راست بدین حق نمودهٔ
وصل علی محمد و آله کما استنقذتنا به و رحمت بکن بر محمد

و آلش چنانچه ما را نجات دادی از کفر و ضلالت بوسیله
آن سرور و صل علی محمد و آله صلوة تشفع لنا یوم القیمة
و یوم الفاقة الیك و رحمة بکن بر محمد و آلش آنچنان
رحمتی که شفاعت کند آن رحمت یعنی سبب شفاعة
ما شود روز قیامت و روز احتیاج شوانده کردم مکر
بامر تو و چون صلوة رحمة و غفران بسوی تو که هیچکس
دیکر دفع احتیاج نتواند کرد مکر بامر تو و چون صلوة
رحمة و انعام است و از جمله نعم رخصت شفاعة
است پس صلوة سبب شفاعة شود انك علی كل شیء
قدیر و علیك یسیر بدرستی که تو بر همه چیز قادری و
همه چیز بر تو آسان است دعا بعد از نماز تهجد در
اغراق بکاهان اللهم یا ذا الملك المتأبد بالخلود و
السلطان ای خدای من ای صاحب ملك ابدی بدوام
و سلطنة و در حین فناء عالم نیز قدرت بر اعاده هست

کدکم

که آن هم سلطنتی است یا مراد از ملك ابدی ملك آخرویست
که فناء ندارد و بهتر اینست که متأبد بباء مثناة تحتیه
باشد یعنی ملك او تقویت داده شد و تائید کرده شد
بدوام و بب[illegible]ة و در نسخه بباء موحده و بفتح دال
پس صفة اسم اشارة باشد و بریں تقدیر لفظ الممتنع
نیز بفتح عین باید خواند و هر کدام ازین دو فقره دو
سجع دار د الممتنع بغیر جنود و اعوان ای آنکه عزیز
است و نفسه بی لشکر و مدد کاران که در هیچ کاری
محتاج بمدد نیست بلك اسباب هر شیء نیز بایجاد او
و مخفی نماند که در همه نسخ الممتنع بکسر عین است پس صفة
ملك باشد حال آنکه او صفة خداست و محتمل که مراد
این باشد که ملك او عزیز و غالب است بی لشکر و
اعوان والله اعلم والعز عطفست بر ملك الباقی علی
مر الدهور و خالی الاعوام ای صاحب عزتی که آن عزة

باقی است تا مرور ازمنه و تا سالهای گذران و مواضی
الازمان والایام و تا زمانها و روزها گذران واین
عطف تفسیری فقرهٔ سابقه است عز سلطانک غالب
است پادشاهی تو عز الاحد له باولیة یعنی چنین غلبه که
طرفی ندارد آن غلبه در جانب مبدا یعنی او را اول
و ابتدائی نیست ولا منتهی له باخریة و در جانب انتهی
و در جانب انتهی طرفی ندارد یعنی آخر و منتهی ندارد و
استعلی ملکک علوا سقطت الاشیاء دون بلوغ
امده و عالی است ملک تو آنچنان علو که اشیا افتاده اند
پیش از رسیدن بنهایت آن چرا که ملک او نهایت ندارد
ولا یبلغ ادنی ما استاثرت به من ذلک اقصی نعت
الناعتین یعنی هرچند کسی مداحی و تعریف و بیان صفات
باکمل مراتب رسیده باشد نتواند از روی واقع بیان صفة
ادنی مرتبه ملکی کند که تو برای خود اختیار کرده ضلت

فیک الصفات

فیک الصفات جمع صفت است بمعنی وصف که مصدر
نوع است یعنی راه گم کرد در توصیف تو انواع تعریف
کردن یعنی هیچکس پی بکنه ذات و صفات تو نتواند
برد تفسخت دون النعوت و سست شدن نزد
توصیف تو انواع تعریفات و توصیفات و در نسخه
اللغات وحارت فی کبریائک لطایف الاوهام حیران
شد در تصور بزرگی تو اوهام لطیفه دقیق بین کذلک
انت الله الاول فی اولیتک اینچنین تو که گفتم ای خدا
کرد در اولیت خود اولی یعنی بر همه چیز مقدمی و مرتبه
کامله تقدم داری و تواند بود که فی متعلق باشد
بکذلک یعنی تو اینچنین و متصف بصفات مذکور
در اولیة تو آن خدائی که اولی و مقدمی بر همه و ملاذ
اینست فقرهٔ ثالثه و علی ذلک انت دائم لا تزول و بر
همین صفات تو همیشه و تغیر نمی شوی و انا العبد

الضعيف عملا الجسيم أملا ومن بنده ضعيفم از روی عمل
وبزرگم از روی آرزوی یعنی عمل من کم است وآرزوی
من بسیار خرجت من یدی در نسخه بتشدید یا و ثانی
اسباب الوصلات بضمتین در نسخها است لیکن در
قاموس کالوصلة بالضم الاتصال وکل ما اتصل بشی فما بینهما
وصلة جمعه کصرد پس ظاهر فتح صاد است الا اما و صله
رحمتك ودر نسخه شهید الا وصلة رحمتك بوزن
تذرم یعنی برآمده اند ست من علل اموری که میان من
علل اموری که میان من و تو در آیند و واصل سازند
مرا بدرگاه تو مگر وصله رحمت تو یعنی مگر آنکه رحمت تو
میان ما و تو آمده بدرگاه تو برساند وتقطعت عنی
عصم بوزن عنب الامال الا ما انا معتصم به من عفوك
وبریده شد از من چیزی که بآن تمسك نموده با آرزوهای
خود بسبب مگر عفو تو که من تمسك بآن نموده ام قل عندی

ما اعتذر

ما اعتذر به من طاعتك کم است نزد آنچنان طاعتی
تو که آنرا معتذر بردارم وکثر علی ودر نسخه شهید عندی
ما ابوء به من معصیتك وبسیار است بر من یا نزد
من از جنس گناهان تو که اقرار بآن میکنم ولن یضیق
علیك عفوك عن عبادك وان اساء فاعف عنی وهرگز بر
تو تنك و مشکل نیست عفو کردن تو از بنده تو واگر
چه گناه بسیار داشته باشد پس عفو کن از من
اللهم وقد اشرف علی خفایا الاعمال علمك خدایا بتحقیق
مشرف و مطلع است علم تو و اعمال خفیه تمام عالم
وانکشف کل مستور دون خبرك بوزن تفعل ومنکشف
وظاهر است نزد دانش تو هر چه مستور و مخفی است
بر عالم ولا تنطوی عنك دقائق الامور و پیچیده نمیشود
از تو امور دقیقه بلکه همه نزد تو کشوده و واضح است
ولا تعزب عنك غیبات السرائر ودر نسخه غائبات

ودر نسخه خیبات وغایب نمیشود از تو امری که بسیا
غایب اند از علم مردم وقد استحوذ علی عدوک الذی استنظر
لغوایتی ودر نسخه لاغوائی فانظرته وتحقیق غالب است
برمن دشمن تو که طلب مهلت تا قیامت از تو کرد بجهة
گمراه کردن من پس تو او را مهلت دادی وامهلک الی
یوم الدین ولاضلالی فامهلته واز تو مهلت طلبید
تا روز جزا برای گمراه کردن من پس تو او را مهلت داد
واین عطف تفسیری فقره سابقه است فاو تعنی درقا
متعدی مذکور نیست ما کفتن اوقع بینهم بالغ فی قتالهم
وشاید که بتضمین محاربه باشد یعنی پس او محاربه کرد با
درحالی که مبالغه نمود در جنگ من وقد هربت الیک
من صغائر ذنوب موبقة وکبائر اعمال مردیة وبتحقیق که
پناه بدرگاه تو آورده ام از گناهان صغیره که دور کند
اینکس را از درگاه تو واز گناهان کبیره که موجب هلاک

وعذاب

وعذاب اخروی باشد حتی اذا قارفت معصیتک
تا آنکه چون کردم گناه ترا واستوجبت بسوء سعیی
ودر نسخه لسوء فعلی سخطک ومستحق غضب تو شد
بسبب سعی من در کار بد فنل عنی عذاره ودر نسخه عنان
غدره بحیله شیطان از من روی غدر وحیله خود
دور کرفت که مراد خلی نیست تو خود کردی وتلقانی
بکلمة کفره وبسخن کفر خود با من ملاقات کرد یعنی انکار
او از ایقاع من در معاصی نیز از توابع کفر اوست وباعث
او بران انکار کفر اوست وتولی البراءة منی ودر نسخه
بالبراءة منی واستبدلا در اظهار بیزاری از من نمود
وادبر مولیا عنی وپشت داد بمن درحالتی که روی کرد
بود از من واین حال موکده است فاصحرنی لغضبک
فریدا پس آورد وظاهر کرد مرا در صحرای غضب تو
بر من درحالی که من تنهایم ومعینی در آن صحرا ندارم

وَأَخْرِجْنِي إِلَى فِنَاءِ نِقْمَتِكَ طَرِيداً و برآورد مرا بسوی
پیشگاه عقوبة تو در حالی که من رانده شده ام از درگاه
تو لا شفیع بضم و شوین و در نسخه بفتح و همچنین در خفیر
وحصن و ملاذ یشفع لی إلیك در حالی که نیست مرا
در آن صحرا و فنا شفیعی که شفاعت من نزد تو کند و لا
خفیر یؤمننی علیك و نیست خلاصی کننده که مرا د[ر]
امن دارد در امن دار در دار عقاب تو و در تعذیب بعلی
تأمل باید کرد و لا حصن یحجبنی عنك و نیست قلعه
که حاجب شود مرا از تو و لا ملاذ ملاذ نیز بمعنی قلعه است
پس عطف تفسیری خفزم سابق باشد الجأ منك و نیست
قلعه که التجا بآن برم و به پوشد مرا از تو فهذا مقام العائذ
بك و محل المعترف لك و هرگاه حال من اینست پس این
جای که من ایستاده ام جای که ایستاده ام جای ایستادن
کسی است که پناه بتو برد و جای که بودن کسی است که

پیش تو اعتراف بتقصیر خود نماید فلا یضیقن عنی
فضلك و لا یقصرن و در نسخه بی نون ثقیله دونی
عفوك پس البته تنگ نیست از من فضل تو و قاصر نیست
نزد من عفو تو بلکه سعة فضل تو و کمال عفو تو بمرتبه
ایست که شامل من هم شود و لا اکن و در نسخه و لا اکونن
اخیب عبادك التائبین و نباشم من محروم ترین بنده های
تو که توبه کنند کانند که من بمطلب نرسم و توبه من
قبول نشود و از آنها قبول شود و لا اقنط وفودك الآملین
و نباشم نا امید ترین جمعی که بدرگاه تو آیند بامیدها
واغفر لی انك خیر الغافرین و بیامرز مرا بدرستی که
تو بهترین بخشندگانی اللهم انك امرتنی فترکت و
نهیتنی فرکبت خدایا بدرستی که تو مرا امر بعبادت کردی
پس من نکردم و منع از معاصی کردی پس من کردم و
سول لی الخطأ خاطر السوء ففرطت و خطرات بدکه

در دل من آمد ندا آنها زینت داد تدبیر من امری را که
خطا بود پس من تقصیر کردم و عمل بخطا کردم ولا
استشهد علی صیامی نهارا و گواه نمی کنم هیچ روزی را به
روزه داشتن من یعنی روزه نگرفتم در روزی تا آن
روز گواهی بدهد و این بر سبیل کسر نفس و مبالغه است
یعنی صومی که لایق کبریاء الهی باشد از من نشده و همچنین
ولا استجیر بتهجدی لیلا و طلب اعانه و خلاصی نمی
کنم از هیچ شیء بسبب خوابی و عبادت و نماز شب
یعنی تهجد لایق درگاه الهی در شبی نکردم تا آن شب مرا
خلاص کند و پناه دهد از عذاب که روز قیامت گواهی
دهد ولا تثنی علی باحیائها سنة و نیکی یاد نکند مرا
سنتی از سنن مصطفویه بسبب احیاء من آن سنت
را یعنی هیچ سنتی را ترویج ندارم تا آن سنت روز قیامت
مدح من کند حاشا فروضک که اصل است و فتح نسخه

است یعنی منزه است فرضها و تو از آنکه کسی احیاء آن
نکند التی ضیعها هلك آنچنان فروضی که هر کس تضییع آنها
کند و بعمل نیارد روز قیامت هلاك شود یعنی بعذاب
ولست اتوسل الیك بفضل نافلة مع کثیر ما اغفلت من
وظائف فروضك و بسیار از نوافل که بجا آوردم آنها را
وسیله بدرگاه تو نمی آرم با آنکه بسیاری از فرضهای ترا که
وظیفه ما کرده من ترك آن کرده ام یعنی هرگاه ترك واجبات
از من شده باشد من چگونه توسل نمایم بنوافلی که کرده
ام و چون اولیا محفوظ اند خصوصا ائمه هدی خصوصا
بعد ذکر حاشا فروضك و حسنات ابرار سیئات مقربین
است مراد بفرض متروك فرض ابرار باشد که سوای فروض
است عام است یا مراد بوظائف فروض آداب مکمله
آنست مثل طمانینه و تعهد اول وقت والله اعلم و همچنین
وتعدیة عن مقامات حدودك الی حرمات انتهکتها

وگذشتم من از جاهای که منتهای احکام تست یعنی مقرر
نموده که از ان تجاوز نباید کرد و رسیدم بامور که
واجب بود قیام بآن وحرام بود تقصیر در ان وخوار
داشتم آنرا و زبون وضایع کردم آنرا یعنی تقصیر در آن
کردم وقیام بآنچه واجب بود در ان نکردم وکبایر ذنوب
اجترحتها کانت عافیتک لی من فضایحها سترا ورسیدم
بگناهان کبیره که ارتکاب آنها نمودم آنچنان گناهانی که بود
است حفظ تو مرا از رسوائیها آنها پوششی واگر حفظ
نمی کردی وبحفظ خود مرا نمی پوشیدی فضیحت می
شدم وهذا مقام من استحیی لنفسه منک وسخط
علیها ورضی عنک واین جای که من ایستاده ام جای
ایستادن کسی است که بشومی نفس خود از تو شرمنده
است وغضب دارد بر نفس خود وراضی است از تو
یعنی من آن کسم که چنین باشد فتلقاک ودر نسخه تهید

وتلقاک بنفس خاشعة ورقبة خاضعة وظهر مثقل
اسم مفعول از باب افعال من الخطایا وبتو روی آوردیا نفسی
ساکن ومتذلل ومتواضع وباگردن ساکن متطامن
کرده زیر افکنده است وباپشتی گران بار از گناهانی
در قاموس است که خشوع در بدن ودیدن وآواز است
وخضوع مخصوص بدن است واقفا بین الرغبة الیک
والرهبة منک در حالتی که آنکس ایستاده است میان
رغبت بتو بامید رحمت میان ترس از تو بخوف از عقاب
چه مقتضای ایمان اینست که میان خوف ورجا باشد
وانت اولی من رجاه واحق من خشیه واتقاه وازجمله
جمعی که بآنها امیدوار است تویی اولی بامید ولا
تری بآنکه از تو امیدوار باشند وازجمله جماعه که از
آنها میترسد تو سزاوارتری بترسیدن که از تو باید ترسید
مجملاً رحمت تو اتم وعقاب تو اعظم است فاعطنی یا رب

ما رجوت پس بده بمن ای پروردگار من آنچه از تو امید
میدارم از عفو وانعام وامنی ما ودر نسخه مما احذر
ودر امن دار مرا از آنچه میترسم وعد علی بعائدة رحمتك
وانعام بده مرا بتبعة رحمة تو انك اکرم المسئولین بده
که تو کریمترین جمعی که از آنها سوال وطلب کنند اللهم
واذ سترتنی بعفوك وتغمدتنی ودر نسخه غمرتنی بفضلك
فی دار الفناء بحضرة الاکفاء خدایا چون پوشیدی
مرا بعفو خود ودر نیام فضل خود محافظت نمودی و
تفضیح نکردی در خانه فنا یعنی در دنیا حضور همسران
فاجرنی من فضیحات دار البقاء عند مواقف الاشهاد
من الملائکة المقربین والرسل المکرمین از باب تفعیل
ودر نسخه از باب افعال والشهداء الصالحین پس خلاص
ده مرا از فضایح خانه بقاء یعنی در آخرت در جای ایستادن
حاضران از ملائکه مقرب وپیغمبران معزز وشهیدان

ونیکوکاران

ونیکوکاران یعنی در حضور این جماعه مرا فضیحت
مکن من جارٍ کنت اکاتمه سیئاتی بیان صالحین را
ودر نسخه وکم من جار واین اظهر است یعنی چندین
همسایه بودند که گناهان خود از آنها می پوشیدم و
من ذی رحم کنت احتشم منه فی سریراتی ودر نسخه
خفیاتی وچندین خویشان نزدیك بودند که شرم
میکردم از اظهار اسرار خود نزد آنها لم اثق بهم رب
فی الستر بفتح سین ودر نسخه بکسر علی ووثقت بك
رب فی المغفرة لی اعتماد نکردم بر آن همسایها وخویشان
ای پروردگار من در پوشیدن گناه مرا بپوشند بنابر آن
از آنها پوشیدم اما از تو پوشیدن محالست واعتماد
بر تو داشتم ای پروردگار من در بخشیدن گناه من
بنابر آن جرات کردم وانت اولی من وثقت به وتو بهترین
کسانی که اعتماد بر آنها کرده شده واعطی من رغب الیه

ودهنده ترین کسانی که رغبت بآنها وطلب از آنها کرده
شده وا رءوف ودر نسخه احمد ثنی وا رءوف ودر نسخه
ارق من اسنرحم ومهربان ترین کسانی که طلب رحمة
از آنها کرده شده فارحمنی چون چنینی پس من رحمة
کن اللهم وانت حمد ثنی ودر نسخه احمد ثنی ماء
مهینا من صلب متضائق العظام حرج بوزن کتف
المسالك خدایا وتو منجمد ساختی در حالی که آب خوار
چرکین بودم یعنی منی را فرود آوردی از میان مهرها
پشت که استخوانهای آن باهم متصل است وفرج میان
آنها تنك است وراهها میان آن نیز تنك الی رحم
متعلق است بحد ثنی ضیقة ستر لها ودر نسخه بباء
موحده ومعنی ظاهری ندارد بالحجب یعنی منجمد ساختی
بسوی زهدان تنکی که پوشیده اورا ابر دها تصرفنی
ودر نسخه فیها حالا منصوب است بنزع خافض یعنی

الی حال

الی حال عن حال در حالی میکردانیدی مرا از صفتی بصفتی
دیکر وتغییر بمضارع حکایة حال ماضیه است حتی انتهت
بی الی تمام الصورة تا آنکه رسانیدی مرا در آخر باتمام
صورة من واثبت فی الجوارح وایجاد کردی در من
اعضا را کما نعت فی کتابك چنانچه وصف کرده وتبیین
ذکر کرده در قرآن مجید کما نعت فی کتابك چنانچه وصف
کرده الی نطفة ثم علقة ثم مضغة ثم عظما ودر نسخه عظاما
ثم کسوت العظام لحما در حالی که بودم من نطفه یعنی منی
پس خونی بسته شدم پس پاره گوشتی شدم پس ایجاد
استخوانها کردی بگوشت پوشانیدی ثم انشأتنی خلقا
آخر پس ایجاد کردی ایجاد دیکر که نفس ناطقه را ببدن
متعلق ساختی وایها تفصیل ما نعت فی کتابك است
کما شئت هر کس را چنانچه خواستی خلق کردی خوش
روی وخوش خلق وسعید یا بر عکس آنها حتی اذا

احتجت بصیغهٔ متکلم الی رزقک ولم استغن عن غیاث
فضلک تا آنکه چون بعد از نفخ روح و تعلق نفس
ببدن محتاج شدم برزق تو و مستغنی نشدم از فریادرسی
فضل تو جعلت لی قوتا من فضل طعام وشراب اجریته
لامتک التی سکنتنی جوفها واودعتنی قرار رحمها گردانیدی
مقرر برای من قوتی که بآن غذا بگیرم از فضل طعام و آبی که
رزق کنیز خود بآن روا کردی آنچنان کنیزی که مرا در میان
شکم او ساکن کردی و امانت گذاشتی در رحمش که جای
قرار چنین است یعنی مادر آن زیادة بر قوتی ضروری
آنها دادی تا قدری زاید بران قوت من شود در رحم
ولو تکلنی و در بعضی نسخ بسکون لام و این غیر ظاهر است
چه لو جزم نکند یا رب فی تلک الحالات الی حولی و تضطرنی
الی قوتی و در نسخه ولو وکلتنی فی تلک الحالات الی نفسی
واضطرتنی الی قوتی واگر حواله میکردی مرا ای پروردگار

من

من در آن حالات سابقه بسوی شدت و قوت من و
مضطر می ساختی مرا بسوی قوت من لکان الحول عنی
معتزلا و لکانت القوة منی بعیدة هر آینه در آن حالات
می بود شده از من دور گزینند و می بود قوت از من
دور شوند در آن حالات اصلا شدتی و قوتی نبود
فغذوتنی بفضلک غذاء البر اللطیف هر آینه در آن حالات
بفتح با و در نسخه بکسر پس غذا من کردی در آن حالات
بفضل تو آنچنان غذائی که نیکوکار صاحب لطف بکسی
غذا دهد تفعل حکایة حال ماضیه است ذلک بی تطولا
علی الی غایتی هذه واین تغذیه و عنایت را کردی بمن از
روی احسان و کرم برمن تا این غایة که باین عمر رسیدم
لا اعدم از باب علم برک در حالی که هرگز خوبی و احسان
تو معدوم نشد از من یعنی آنچنان نشد که نیابم آنرا
واحسان تو بمن در پی رسید ولا یبطئ بی حسن صنیعک

ودر نسخه صنعك ودر حالی کرد زنك نکرد در رسیدن
بمن فعل جمیل واحسان نیك تو بلکه بسرعت رسید
ولا اشاكه مع ذلك ثقتی وبا وجود علم من بتحقیق این احسانها
از ابتداء خلقت در رحم تا حال اعتماد من بوصول رزق
قوی نمیشود واوقات عبادات را نیز صرف در تحصیل آن
میکنم فانفرغ بنصب بعد فادر جواب نفی لما هو احظی لی
من عندك تا آنکه فارغ شوم برای تحصیل آنچه از نصیب و
رزق من رتبه ومکانه آن بیشتر است نزد تو یعنی اگر
اعتماد من بوصول رزق قوی می بود صرف اوقات در
عبادات میکردم وحظ وافر از ثواب آن می یافتم فذلك
الشیطان عنانی فی سوء الظن وضعف الیقین بتحقیق
شیطان مالك عنان من شد وبطرف بدگمانی وضعف
یقین بحصول رزق میکشد یا آنکه اکتفا بقدر ضرورت
در طلب رزق نمیکنم بلکه صرف عمر در طلب آن میکنم

وبرای

وبرای عبادات فارغ نمی شوم فانا اشکو سوء مجاورته
لی وطاعة نفسی له پس من شکایت بدرگاه تو میکنم از بدی
مجاورت شیطان مرا واز اطاعت کردن نفس من اورا
واستعصمك من ملکته واز تو طلب عصمت وحفظ می
کنم از مالك شدن او مرا واتضرع الیك فی ان تسهل و
در نسخه الیك فی صرف کیده عنی واسالك ان تسهل
الی رزقی سبیلا ودر نسخه سبیلی وزاری میکنم بدرگاه تو
درین باب که آسان کنی بسوی رزق من راه را که بسهولت
بمن برسد فلك الحمد ودر نسخه فلك اللهم الحمد علی ابتدائك
بالنعم الجسام بکرم پس مر تراست سپاس بر ابتدا
کردن تو بنعمتهای بلند رتبه والهامك الشکر علی الاحسان
والانعام وبر انداختن تو در دل من شکر کردن بر احسان
وانعام تو فصل علی محمد وآله وسهل علی رزقی پس رحمت
بکن بر محمد وآلش وآسان بکن بر من رزق مرا وان

تقنعنی عطف است بر رزقنی یا مفعول فعل محذوف
تقدیرش واسالك ودر نسخه واقنعنی پس عطفست
وسهل بتقدیرك لی وآسان بکن بر من اینکه قانع کنی
مرا برزقی که مقدر ساخته برای من یا سوال میکنم از تو
آنکه قانع کنی مرا یا قانع کن مرا بآن رزق وهمچنین وان
ترضینی ودر نسخه وارضنی بحصتی فیما قسمت لی وآسان
کن بر من اینکه راضی کنی مرا بحصه من در آنچه قسمت من
کرده یا سوال میکنم از تو آنرا وهمچنین وان تجعل ودر نسخه
واجعل ما ذهب من جسمی وعمری فی سبیل طاعتك
وآسان کن بر من اینکه آنچه رفته از جسم من وعمر من صرف
کنی آنرا در راه بندگی تو یا سوال میکنم آن صرف را یا صرف
بکن آنرا ومراد بذهب فعل مضارع است وتعبیر بماضی
برای تحقق وقوع است یا برای استدعاء آنست که سیئات
مرا عفو کن ودر عوض آن بفضل خود حسنات بده

انك خیر الرازقین بدرستی که بهترین رزق دهندهای
توئی واگرچه رزق دهندهای توئی واگرچه رزق دهنده
منحصر در حق تعالی است لیکن اسباب رزق را نیز
تغلیبا للرزق اعتبار نموده صیغه جمع استعمال کرده
اللهم انی اعوذ بك من نار تغلظت بها علی
من عصاك خدایا بدرستی که من پناه می برم بتو از آتشی
که غلظت ودرشتی کنی بوسیله آن آتش بر کسی که گناه
کرده یعنی آن آتش را بر عاصی غلیظ ومشکل ساختی و
در نسخه تعاقب بها من عصاك وتوعدت بها ودر
نسخه تعاقب بها من عصاك وتوعد بها من صدف
عن رضاك ووعید نمود بآن آتش کسانی را که از رضا
تو اعراض نموده اند ومن نار نورها ظلمة وهینها
الیم وبعیدها قریب واز آتشی که روشنی آن تاریکی است
وضعیفه تر وفرده تر آن بسیار الم کننده است ودو

آن حکم نزدیک دارد ومن نار یاکل بعضها بعض ود
نسخه بعضها بعضا ویصول بعضها علی بعض وپناه می
برم بتو از آتشی که میخورد بعضی از آن بعضی دیگر را و
حمله میکند بعضی بر بعضی ومن نار تهذ العظام و
واز آتشی که استخوانها را می پوساند وخاک میکند و
تسقی اهلها حمیما ومیخوراند اهل آن نار را یعنی دوزخ
آب گرم مثل زرد آبی که از قروح برآید ونسبت سقی بنار
مجازی است ومن نار لاتبقی علی من تضرع الیها واز آتشی
که رحم نمیکند وکسی که پیش او تضرع وزاری کند ولا ترحم
من استعطفها ورحم نمیکند بر کسی که طلب مهربانی
از او کند واین عطف تفسیری فقره سابقه است ولا
تقدر علی التخفیف عمن خشع لها واستسلم الیها وقادر
نیست آن آتش بر تخفیف در سوختن کسی که نزد او
خشوع وتذلل وجزع کند ومنقاد او شود ونلقی سکانها

باحر ما لدیها من الیم النکال وشدید الوبال ملاقات
با ساکنان او که اهل جهنم اند بگرم ترین آنچه دارد از
عذاب قوی الم دهند که هر که بر بند برسد وتفسیر
بزنجیر آتش هم کرده اند از شدة تام وثقل شدید و
اعوذ بك من اقارها الفاغرة افواهها وپناه می برم
بتو از کژدمهاء آن نار که کشوده است دهن آنها
چه فغر لازم است ودر نسخه بفتح ها چه فغر متعدی
نیز آمده ودر نسخه بافواهها که متعدی باشد و
حیاتها الصالقة بانیابها وازمارهاء آن نار که فریاد
شدید کننده اند در حالی که ملتبس اند به نیشهاء خود
یعنی نیش کشوده فریاد شدید مهیب میکنند ودر نسخه
شهید بغین معجمه یعنی دندان نیش او بر آمده ونمودار
شد وشرابها الذی یقطع امعاء وافئدة سکانها
چون امعاء نیز مضافست بسکان حذف تنوین

از وشان هرچند که فاصله بمضاف دیگر شده نظیرش
قول شاعر بین ذراعی وجبهة الاسد واضافهٔ آب
بسوی چیزی که دور دارد کسی را از نار بر سبیل مجاز است
یعنی پناه می برم بتو از آب جهنم که ریان پاره میکند
رودهاء دوزخیان او دلهای آنها را وینزع قلوبهم
واز جای میکند دلها ایشان او استهدیك لما باعد
عنها واخر عنها وطلب میکنم از تو هدایت بسوی چیزی
که دور دارد کسی را ازان نار تا باو نرسد چه تاخیر
مستلزم دوریست ازان اللهم صل علی محمد وآله واجرنی
منها بفضل رحمتك خدایا رحمت کن بر محمد وآلش و
خلاص کن مرا ازان آتش بفضل رحمت تو واقلنی عثرتی
بحسن اقالتك ونسخ بکن لغزش مرا یعنی اعتبار آن
مکن و ببخش ببخشش نیك تو ولا تخذلنی یا خیر المجیرین
وخوار مکن مرا ای بهترین خلاص کنندها یا بهترین زنه

دهندها

دهندهای انك تقی الکریهة وتعطی الحسنة بدرستی که
تو محافظت میکنی از امر مکروه ومیدهی نعمت خوب
ودر نسخه الجسیمة وتفعل ما تشاء وانت علی کل شیء قدیر
ومیکنی هرچه خواهی وتو بر همه چیز قادری اللهم صل
علی محمد وآله اذا ذکر الابرار خدایا رحمت بکن بر محمد
وآلش وقتی که ذکر نیکان شود همیشه هست پس صلوة
نیز همیشه هست پس صلوة نیز همیشه باشد
در فقرهٔ تالیه است وصل علی محمد وآله ما اختلف اللیل
والنهار ورحمت بکن بر محمد وآلش مادامی که خلیفه
شود هر کدام از شب وروز دیگری را اگر چون یکی برود
دیگری بیاید همیشه صلوة لا ینقطع مددها ولا یحصی
عددها آنچنان صلوتی که منقطع نشود مدد او وکثرت
ودائمی باشد ونتوان شمرد عدد آن را از جهة عدم تناهی
صلوة تشحن الهواء وتملأ الارض والسماء آنچنان

صلوتی که پر کند هوا و زمین و آسمان را صلی الله علیه
وآله حتی یرضی رحمة کند خدای برو و بر آلش تا آنکه او
راضی شود وصلی الله علیه وآله بعد الرضا و رحمة بر محمد
وآلش بعد الرضا نیز صلوة لاحد لها ولا منتهی صلوتی که
حد و نهایت ندارد یا ارحم الراحمین ای رحم‌ترین رحم
کنندها دعاء وقت استخاره اللهم انی استخیرک
[illegible] خدایا من درین کار طلب ارشاد بخیر از تو میکنم
بسبب علم تو بعاقبت امور و در بعضی نسخ واستجیرک
بقدرتک فصل علی محمد وآله واقض لی بالخیرة بکسر خا
وسکون یا و در نسخ بفتح هر دو والهمنا معرفة الاختیار
و در دل ما القا بکن دانستن اختیار آنچه خیر است واجعل
ذلک ذریعة الی الرضا بما قضیت لنا والتسلیم لما حکمت
وبکن آن الهام را وسیله راضی شدن ما آنچه حکم کردی و
اختیار آن نمودی برای ما و سبب انقیاد حکمی که کردی فاز

عنا

عنا ریب الارتیاب پس دور کن از ما تهمت شک در خوبی
آنچه تو اختیار کنی و ارشاد بآن نمائی که متهم بشک نیز نشویم
چه جای تحقق شک واید نا بیقین المخلصین و تقویت بکن
ما را بیقینی که مخلصان تو دارند ولا تسمنا بعجز المعرفة عما
تخیرت در قاموس است سام فلانا الامر کلفه ایاه واکثر
ما یستعمل فی العذاب والشر و سوم الفرس جعل علیه سمة
ای علامة و کیا و تکلیف مکن ما را بعاجز بودن دانش
ادراک آنچه تو اختیار کرده برای ما یعنی عاجز مکن ما را
از معرفة آن بلکه بفهمان ما را هر چه خیر ما در آنست تا آنکه
داغ عدم معرفة بر ما نشد فنغمط از باب ضرب و علم در قاموس
است غمط الناس استحقرهم وغمط العافیة لم یشکرها
والنعمة بطرها و بطر طغیان بنعمة است قدرک بسکون
دال یعنی هر گاه عاجز باشیم از معرفة آنچه مختار تست و ندانیم
بهبود خود را ناچار بخواهیم دانست قدر ترا یا رتبه و منزلة

ترا و ظاهر اسراد قدر نعمة باشد یا مقدار آنچه مقدر کرده
نصیب ما لیکن در قاموس معنی اخیر را بفتح دال گفته
محلا اگر بفتح است پس معنی نغمط این باشد که راضی نشویم
بآنچه مقدر کرده و شکر آن بجا نیاریم و اگر بسکون است
پس معنی آنکه وفا بحق اجلال و تعظیم او نکنیم پس گویا محقر
دانسته ام العیاذ بالله تعالی منه والله اعلم و تکون موضع
[illegible]ک و مکروه ما خواهد بود آنچه مرضی تو باشد
العیاذ بالله منه یعنی پس سوم بعجز معرفة مکن تا باین بلا
مبتلا نشویم و نجنح الی التی هی ابعد من حسن العاقبة
و میل خواهیم کرد بسوی حالتی که دورتر است از خوبی عاقبة
ما و اقربه الی ضد العافیة و نزدیکتر است بضد عافیه
یعنی دفع بلیات پس ما را ادا نا کن بآنچه خیر ما است تا از
بلیات نجات باشد و حبب الینا ما نکره من قضائک
و محبوب ما کن آنچه مکروه ما باشد از جمله احکام تو تا راضی

بقضاء

بقضاء تو باشیم و سهل علینا ما نستصعب من حکمک و
آسان گردان بر ما آنچه از احکام تو بر ما مشکل نماید تا بطیب
خاطر بآن عمل نمائیم و راضی باشیم و الهمنا الانقیاد لما اوردت
علینا من مشیتک و در دل ما انداز که اطاعت کنیم چیزیرا
که بر ما وارد کنی از مراد تو حتی لا نحب تاخیر ما عجلت و لا
تعجیل ما اخرت تا آنکه دوست نداریم تاخیر آنچه تو تعجیل
آن نموده بر ما ایراد کنی و نه تعجیل آنچه تو تاخیر آن کنی [illegible]
محبوب ما شود هر چه کنی از تعجیل و تاخیر و لا نکره ما احببت
و لا نتخیر ما کرهت و مکروه ما نشود آنچه مرضی تست
و نیک ندانیم آنچه مکروه تست بلکه رضاء ما منحصر در
رضاء تو باشد و اختم لنا بالتی هی احمد عاقبة و اکرم مصیرا
و ختم کن کار ما را بآنچه عاقبة آن بهتر باشد و بآنچه بازگشت
آن بعزیزترین احوال باشد انک تفید الکریمة و تعطی
الجسیمة بدرستی که تو افاده می کنی و انعام میکنی چیزیرا

کرمکوم وخوبست ومیدهی نعمتی راکه بزرگ است و
تفعل ما ترید وانت علی کل شیٔ قدیر ومیکنی آنچه خواهی
وتو بر همه چیز قدرة کامله داری دعاء وقتی که برپند
کسی را ابتلا بلیه وبفضیحتی ودر نسخه بگاهی
اللهم لک الحمد علی سترک بکسر سین ودر نسخه بفتح بعد
علمک خدایا مر تراست سپاس بر پوشانیدن تو معاصی
گناهان بندها بعد از علم تو بآن یعنی دیدن ودانسته
می پوشی ومعافاتک بعد خبرک بوزن فعل بر دفع
کردن تو از ما علل وبلیات را یا آنکه بر دفع کردن تو
بلیات مردم را از ما وبلیات ما را از مردم بعد از دانش
تو یعنی دانسته معافاة میکنی ومراد بعدیة ظاهری
نیست که مستلزم تاخیر علم باشد چه علم او ازلی است
فکلنا قد اقترف العائبة یا ودر نسخه بهمزة فلم تشهره
پس هر کدام ما بتحقیق کرده است گناهی وفعلی را که موجب

عیب اوست پس تو آنرا نساختی وپوشیدی وارتکب
الفاحشة فلم تفضحه ومرتکب شد اموری را که نهی کرده
وبسیار قبیح است پس تو اورا فضیحت ورسوا نکردی
وتستر بالمساوی وبدیهار الباس خود کرد وخود را با آن
پوشید ومغمور گناهان شد یا آنکه گناهان را مخفی
داشت ونخواست که کسی بداند فلم تدلل علیه بفک ادغام
وایشم لغة عرب هست پس تو دلالت مردم بر آن نکردی
ومخفی داشتی که کسی پی بآن نبرد که نهی ودر نسخه شهید
کم نهیا وهیچنین ولم اوسیئة وخطیئة پس کم اشتهای
باشد گویا آنقدر بسیار است که عدد آن نمیداند واستفسار
واستفهام از آن میکند ودر اکثر نسخ بجر است پس کم خبریه
باشد لک قد اتیناه چندین کار بد بود که تو منع از آن
کرده بودی وما بتحقیق کردیم آنرا وامر قد وقفتنا ودر نسخه
شهیدا وقفتنا وهر دو بیک معنی است علیه فتعدینا

وچندین کارنیک که تو فرمودی وبتحقیق دانانند
مارا بوسیله شارع ومطلع ساختی مارا بران پس
ما ازان کار گذشتیم ونجا نیاوردیم وسیئة اکتسبناها
وخطیئة ارتکبناها وچندین بدیها کسب کردیم و
خطاها ارتکاب نمودیم کنت المطلع علیها علانها فوق
القادرین وبودی تو قادر بر علانیه کردن وشهرت
دادن آن بیشتر از همه قادران کانت عافیتك لنا حجابا
دون ابصارهم که بوده است حجاب ما از اطلاع مردم
بر فضایح ما حفظ تو یا آنکه عافیت تو حجاب ما بود نزد
دیدنهای آنها یعنی هرگاه آنها قصد دیدن کردن تو محافظت
کردی مارا از اطلاع آنها نه ابصار آنها چه قوت باصره
ودانش آنها بسیار بود لیکن بفضل تو خود از نظر آنها
پوشیدی وردما دون اسماعهم ردما محکم بستن سوراخ
است وبودعافیة تو سبب بستن راه شنیدن مردم فضایح

مارا

مارا نه قوای سامعه آنها چه سامعه آنها قوی بود یا آنکه
نزد اراده کردن آنها فضایح ما سوراخ گوش آنها را انباشتی
واین کنایة است از مخفی داشتن فضایح بنهجی که مردم نشنوند
یعنی کسی مطلع نشود تا نزد مردم بگوید پس نشنوند فاجعل
ما ستر من العورة پس بگردان آنچه پوشیده از عورات
ما یعنی از اموری که اطلاع غیر بران عیب است واخفیت
من الدخیلة وآنچه مخفی داشته از خیانت ما در نظر
چه دخلت الامر بضم معنی باطن امر است واعظا لنا
وزاجرا عن سوء الخلق بوزن عنق وقفل یك معنی است
لیکن اینجا مروی است وافتراق الخطیئة یعنی آن ستر
واخفارا بگردان واعظ ما ومنع کنندهٔ ما از بد خلقی
واز ارتکاب گناهان ودر نسخه سوء الخلوق واسرار الحنثة
معنی توفیق ترك بدی تا محتاج باسرار نشویم والا پنهان
داشتن معاصی مستحسن است ودر نسخه کفعمی اینجا

الخطيئة ازثاهت الهامة اذا رفعت راسها وسعياً الى
التوبة الماحية ودر نسخه شهيد الناجية پس مجاز است
از نجات دهنده چه او لازم است از نجات عذاب اليم وتخفى
الشجرة بمعنى قطعها نيز آمده پس مجاز است از قطع وعفو
گناهان والطريق المحمودة طريق مونث سماعى نيز آمده بنابر
صفة او مونث مذكور شد يعنى بگردان آن ستر واخفا را
باعث سعى ما بسوى توبه كه محو كننده است گناهان ما را
وبسوى راه حق كه ستوده ونيك است وقرّب الوقت
فيه ضمير راجع بتوبه است بتاويل مذكور ونزديك بكن
وقت ما را بتوبه كه درنگ در توبه نكنيم ولا تسمنا الغفلة
عنك ومدار ما را بغفلت از خود وغافل از خود مكن يا
داغ غفلت بر ما منه انا اليك راغبون ومن الذنوب
تائبون بدرستى كه ما بسوى تو رغبت كنندگانيم واز گناهان
توبه كنندگانيم وصلّ على خيرتك بوزن عنبة اللهم من

خلقت

خلقت محمد وعترته ورحمته بكن خدايا على برگزيده كه مختا
تست واو را از خلق وگزيده محبوب ولى خود كرده يعنى
محمد وفرزندان ونسل وعشيرهٔ نزديك او والصفوة
بتثليث صاد آنچه صافى برآيد از چيزى ومروى كسر صاد
است ودر اكثر نسخ بفتح من بريتك الطاهرين آنجناب محمد
وعترهٔ او كه خلاصهٔ خلق اند وپاك اند از عيوب بمقتضاى
آية تطهير واجعلنا لهم سامعين ومطيعين ودر نسخه
شهيد واو نيست كما امرت يا رب العالمين وبگردان ما را
شنونده واطاعت كننده آنچه محمد وعترهٔ او بما گفته اند
چنانچه تو امر كرده باطاعت آنها اى پروردگار عالميان ودر
نسخه انك سميع الدعاء غفور رحيم دعاء در رضامندى
از حق تعالى وقتى كه با اهل دنيا نظر مى كردند الحمد لله رضى
بحكم الله سپاس مر خداى را از روى رضا بحكم خدا شهدت
ان الله قسم معايش عباده بالعدل شهادت ميدهيم بانكه

حق تعالی قسمت کرده معیشتها بندهاء خود را بعداك
واخذ علی جمیع خلقه بالفضل میگویند اخذتم بید الفضل
واضافه ید بفضل بیانیه است یا اضافه مشبه بمشبه
است ومفعول اخذ وفست بقرینه مقام تقدیرش
اخذتم یدی یعنی دستگیری من کردید بدرستی که آن فضل
است یا بفضلی که همچو دست است یا استعاره مکنیه و
تخییل است پس درما نحن فیه بالفضل متعلق است یا [خذ]
ومفعول محذوفست بقرینه جمیع خلقه وتعلق علی باخذ
بتضمین معنی استیلا وغلبه است یعنی وگرفت دست همه
مخلوقات ودستگیری همه کرد بفضل خود که مشبه بدست
است درحالی که مستولی وغالب بود بر همه مخلوقات خود
ویحتمل که علی متعلق بفضل باشد ومفعول اخذ محذوفست
یعنی گرفت دست همه مخلوقات را بفضل خود بر همه آنها
ویحتمل که اخذ بمعنی شرع باشد یعنی شروع کرد بفضل بر همه

مخلوقات

مخلوقات ودر نسخه شهید بصاد مهمله است بمعنی جدا
حق از باطل یعنی داد بهر کس آنچه لایق آن بود والله اعلم
اللهم صل علی محمد وآله ولا تفتنی بما اعطیتهم ولا تفتنهم [بحیم]
بما منعتنی خدایا رحمت کن بر محمد وآلش ومرا مفتون مکن با[نچه]
داده بسایر مخلوقات که نظر من در آن باشد وطلب آن
کنم ومفتون مساز آنها را بآنچه از من منع کردی ونداد[ی]
که آنها بر من افتخار نمایند ومرا خوار دارند فاحسد
خلقك واغمط بفتح میم وبکسر میم هر دو مرویست حکمك
این متعلق است بلا تفتنی یعنی اگر مفتون شوم بنظر د[ر]
نعمه خلق تو حسد خواهم کرد بر ایشان وحقیر خواهم دانست
آنچه داده بمن وراضی بحکم تو در معیشت که محض عدالت
نخواهم شد پس فتنه طمع زیادتی از دل من دور کن ووا[ضی]
دار مرا بآنچه داده تا حسد نکنم وآنچه داده آنرا حقیر
نشمرم وآنچه متعلق است وبلا تفتنهم مترو کشت ولا نغاام

معلوم یعنی تا آنها بتکبر و عجب و فخر کرفتار نشوند و مرا
خوار ندارند اللهم صل علی محمد وآله وطیب بقضائک
نفسی خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش بکن و خوش کن بقضاء
تو نفس مرا کر راضی و خوشحال باشم بقضا ووسع بمواقع
حکمک صدری و فراخ کن بجاهای وقوع حکم تو سینه
مرا یعنی در سینه من برای هر حکم تو جای باشد و بنا جا
سینه وسیع باشد و این کنایت است از انقیاد دل بجمیع
احکام الهی که آنچنان نباشد که بعضی را دل نپذیرد
وهب لی الثقة و بخش مرا اعتماد باآنکه هرچه قضاء
تست خیر محض است و متضمن حکم جلیة یا خفیه است
لاقر معها تا آنکه با آن اعتماد یعنی بسبب آن اعتماد اقرار کنم بان
قضائک لم یجر الا بالخیرة بآنکه حکم تو جاری نشده مکر
بآنچه خیر است و خیره بسکون یا و بفتح نیز مرویست
واجعل شکری لک علی ما زویت عنی و بکردان شکر کردن

من ترا

من ترا بر هرچه از من دور کردی خواه چیزی که بحسب
ظاهر موذی بود یا آنچه بحسب ظاهر نعمت بود که البته
در دور کردن آن نیز حکمت بالغه بود خواهد بود
اوفر من شکری ایاک علی ما خولتنی زیادة بر شکر من
ترا بر آنچه بمن دادی چرا که آنچه دور کرده البتة مخالف
مصلحت کل بوده و دفع شر اهم است از جلب نفع پس
شکر بر اول اتم باید واعصمنی من ان اظن بذی عدم
خساسة و محافظت من بکن از اینکه بشخصی که چیزی نداشته
باشد کمان خسته کنم یعنی و را در نظر خوار دارم و او را
بنظر اهانت ببینم که فقیر است او اظن بصاحب ثروة
فضلا یا کمان فضل کنم بمالداری و از جهة مالکه او را
او را عزت کنم و عزت دهم بر فقیر فان الشریف من شرفته
طاعتک چراکه بدرستی شرف دهد نه ثروت وجاه
والعزیز من عزته عبادتک والعزیز من عزته عبادتک

وعزيز كسى است كه عزت دهد او را عبادت تو فصلّ
على محمد وآله ومتّعنا بثروة لا تنفد خدايا رحمت بكن بر محمد
وآلش وبهره مند ساز ما را بمالى كه آخر نشود يعنى توفيق
ايمان وعبادت بده كه نعيم اخروى ابدى نصيب شود
وأيّدنا بعزّ لا يفقد وتقويه ما بكن بعزتى فانى نشود كه
آن رضاء الهى وحسن عاقبة است والا جميع امور دنيوى
فانى است واسرحنا از باب فتح ودر نسخه از باب افعال
فى ملك الابد وبفرست وبگذار ما را در ملكى كه ابدى
است يعنى در بهشت اگر چه دوزخ نيز ابدى است اما
مسلمانان در آن ابدى نباشند پس مراد بهشت است
انك الواحد بدرستى كه تو يكى وشريك ندارى الاحد كه
اجزا ندارى الصمد مرجع خلايق الذى لم تلد اين خبر ان
است يعنى بدرستى كه تو آنچنان كسى كه فرزند ندارى
وخطاب در صلة الذى باعتبار خطاب در اسم آن است

ولم تولد

ولم تولد وپدر ومادر ندارى ولم يكن له كفوا احد
ونيست براى تو هيچكس مثلى دعاء وقت ديدن ابر و
برق وشنيدن آواز رعد اللهم ان هذين خدايا بدرستى
كه اين مرئى ومسموع آيتان من آياتك دو علامت ودليلند
از علامات ودلايل تو وهذين عونان من اعوانك
واين هر دو اعانت كنندهاء خلقند از جمله چيزهاى كه
تو آنها را معين خلق كرده واين قضيه مطلقه عامه است
يعنى فى الجملة بلكه اكثر اعانت كنند يا مراد بعون خدمت
تست بهر نهجى كه خواهى از نفع وضر وبروايت كفعمى آيتين
وعونين پس هر دو خائند از هذا وخبر ان يبدران
طاعتك برحمة نافعة او نقمة بوزن سرقة ونشدة
ضارة شتاب ميكنند در طاعت تو برحمتى كه بندگان ترا
نفع كند يا بعذابى كه ضرر كند چه باران كه نتيجه آنهاست
گاهى نفع كند وگاهى ضرر بمقتضاى مشيت الهى فلا تمطرنا

مطر السوء بوزن فلس پس بارانی که بسبب اینها بر ما
ببارد مکن آن باران را باران بد که ضرر بکند در نهایة
وغریب الحدیث گفته بارانی که از غضب باشد آنجا
امطرت مستعمل است ودر باران رحمة مطرت ولکن
تعدیة او بعلی است ولا تلبسنا بهما لباس البلاء و می
پوشان مرا بسبب این هردو لباس بلا اللهم صل علی محمد
وآله وانزل علینا نفع هذه السحاب وبرکتها سحاب اسم
جنس است واحد آن سحابة است بنا بران تانیث اسماء
اشارت وضمائر شد خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش
ونازل کن بر ما نفع این ابرها وبرکت اینها را واصرف عنا
اذاها ومضرتها ودور کن از ما اذیة وضرر آنرا ولا
تصبنا فیها بآفة ومرسان بما در این ابرها آفت ولا ترسل
علی معایشنا عاهة ومفرست بسبب این ابرها بر وجه
معیشت ما که اقسام غلات است بلا را یعنی باعث ضایع

شدن

شدن غلات نشوند فان در نسخه وان کنت بعثتها
نقمة نقمة تمیز است یا مفعول له وهمچنین سخطة پس کر
برانگیخته باشی آن ابرها را از روی غضب کردن ومحنة
دادن تو ما را اعلی ارسلتها سخطة وفرستاده باشی آنرا از
روی غضب یا بجهة غضب واین جمله عطف تفسیری جمله
سابقه است فانا نستجیرک ودر نسخه نستجیر بک من
غضبک این جزاء آنست پس بدرستی که ما پناه بنو می
بریم از غضب تو ونبتهل الیک فی سؤال عفوک ونضرع
میکنیم بدرگاه تو در طلب عفو تو فمل بالغضب الی المشرکین
پس مائل کن غضب خود را بسوی مشرکان وادر رحی
نقمتک بوزن سرقة یا نشدة علی الملحدین وبگردان آسیا
عقوبة تر ابر ملحدان واین کنایة از اضمحلال آنهاست
اللهم اذهب محل بوزن فلس بلادنا بسقیاک خدایا
دور کن قحطی بی بارانی شهرهاء ما را باب دادن تو

باران رحمت فرستی واخرج دختر نیماینین بوزن فرس و
فلس صدورنا بر رزقک ودور کن غش وحقد وشدة
غضب ووساوس سینهاء ما ابرزق تو چه هرگاه همه در
سعة رزق باشیم این صفات کم شود وبعضی بالمرة نباشد
ولا تشغلنا عنک بغیرک ومشغول مکن ما را از تو بغیر تو
که محتاج غیر نشویم ولا تقطع عن کافتنا مادة برک وبرو
قطع مکن از همه ما یان مادهٔ احسان تر افان الغنی من
اغنیت پس بدرستی توانگر کسی است که تو او را بی نیاز کنی و
ان السالم من وقیت وبدرستی که سلامتی یابنده از بلیات
کسی است که تو محافظت او کنی ما الحد عند دونک دفاع
نیست نزد هیچکس غیر از تو دفع بلیه از ما یعنی دیگری دفع
نتواند کرد واگر بکند باعانت تست ولا باحد باء ملابسة
است یا بمعنی مع است عن سطوتک عن متعلق است
بقولش امتناع ونیست با هیچکس باز داشتن خود از سطو

تو یعنی اگر تو حمله بر کسی کنی نتواند خود را از آن محافظت
نمود ویحتمل که امتناع مشتق باشد از منع بمعنی جاه وعز
وغلبه تحکم بما شئت علی من شئت حکم میکنی بهر چه خواهی
بر هر که خواهی وتقضی بما اردت فیمن اردت وحکم
کنی بآنچه اراده نمائی در حق هر که خواهی واین عطف تفسیر
فقرهٔ سابقه است فلک الحمد علی ما وقیتنا من البلاء
پس مر تر است سپاس مر محافظت کردن تو ما را از بلاء
ولک الشکر علی ما خولتنا من النعمة ومر تر است شکر بر
که بما دادهٔ حمدا یخلف حمد الحامدین وراء آنچنان حمدی
که در پس خود افکند حمد جمیع حمد کنندگان حمدا یملاء
ارضه وسماءه آنچنان حمدی که پر کند زمین وآسمان او را
انک المنان بجسیم المنن الوهاب لعظیم النعم بدرستی که تو
منت نهندهٔ بر خلق بمنتهای کلان یعنی نعم عظیمه میدهی
که موجب امتنان منعم علیه است وتو بخشندهٔ نعمتهای

عظیم را پس عطف تفسیری باشد القائل الیسیر الحمد الشکور
قلیل الشکر تو قبول کننده سپاس کم را نیز و قبول کننده
و جزا دهنده بر شکر نیز المحسن الجمل ذو الطول و در نسخه
ذو الفضل لا اله الا انت الیک المصیر تو نیکو احسان کننده
و فعل جمیل کننده که صاحب قدرم است و نیست
معبود بحق مگر تو و بسوی تست بازگشت همه دعا
نزد اعتراف بتقصیر در شکر اللهم ان احدا لا یبلغ
من شکرک غایة الا حصل علیه من احسانک ما یلزمه
شکرا خدایا بدرستی که هیچ کس نرسد در باب شکر تو
بنهایتی مگر آنکه دران مدت شکر نیز باو برسد از احسان
تو آن قدری که او را لازم سازد شکری دیگر چه نعم
الهی شیأ فشیأ فایض است پس هنوز از ادای شکر نعمتی
فارغ نشده که نعمت دیگر برسد پس تسلسل لازم آید
پس عهده شکر بالتمام نتوان بر آمد چنانچه شاعر گفته

اذا کان

اذا کان شکری نعمة الله نعمة تجدده کیف السبیل الی
الشکر و در مصرع اول مراد بکلمه ما سایر نعم متوالیه است
و در ثانی مراد توفیق شکر است و این بر تقدیری است
که یلزمه از باب افعال باشد و شکرا مفعول ثانی و مراد
بالزام ایجاب و اگر از باب علم باشد پس مراد بما عبادتی
است که درین مقام شکر کنند و مراد بلزوم وجوب
و شکرا تمیز یا مفعول و لا یبلغ مبلغا من طاعتک و ان
اجتهد الا کان مقصرا دون استحقاقک و هیچ کس
نرسد بمرتبه کامله از طاعت تو هر چند جهد کند مگر
آنکه مقصر باشد نزد استحقاق تو یعنی هیچ کس بقدر
استحقاق تو عبادت نتواند کرد بفضلک یعنی آن مرتبه
قلیلی که با وجود تقصیر بفعل آوردن بفضل تست فاشکر
عبادک عاجز عن شکرک پس شاکرترین بندها تو عاجز
است از شکر تو و اعبدهم مقصر عن طاعتک و عابدترین

بندگان تو مقصر است از طاعت تو لا یجب لاحد ان تغفر
له باستحقاقه واجب نیست از برای هیچکس اینکه بخشی
او را بسبب استحقاق و بخشش را چرا که همه عاجز اند
از شکر و مقصر اند در طاعت چنانچه گذشت ولا ان
ترضی عنه باستیجابه واجب نیست برای هیچکس
اینکه راضی شوی ازو بسبب امری که ازو صادر شود که
موجب رضا باشد فمن غفرت له فبطولك ومن رضیت
عنه فبفضلك پس هر کرا ببخشی بمحض فضل و قدرت
و غنی و سعه رحمة تست و هر که ازو راضی شوی از
محض فضل تست تشکر یسیر ما شکرته قبول میکنی اندك
شکر اندك توکه کند و در نسخه شهید تشکر بصیغه
مجهول و این اظهر است از روی معنی و انسب است بما
بعد وتثیب علی قلیل ما تطاع فیه و ثواب میدهی بر عمل
قلیلی که دران عمل اطاعة تو کرده شود حتی بعضی از

قدماء

قدماء عظام بر لفظ حتی قلم زده اند کان شکر عبادك
الذی اوجبت علیه ثوابهم تا آنکه گویا شکر کردن بندهاء
تو که بمحض فضل خود واجب ساخته بران شکر ثواب دادن
را و اعظمت عنه جزاءهم و عظیم ساخته از آن شکر
جزاء ایشانرا چه نعم دنیوی در جنب ثواب اخروی
قدری ندارد امر خبر کان است ملکوا استطاعة الامتناع
منه دونك فکافیتهم و جزا دادن آنرا آنچنان لازم ساختی
که گویا شکر کردن آنها امریست که آنها مالك اند قدرت را
بر نکردن آن شکر نه آنکه تو مالك آنی پس ناچار مکافات
فعل ایشان کردی و حال آنکه ایشان مالك این قدرت
نیستند بلکه قدرت بر شکر نیز تو داده پس لزوم جزا
نیز بمحض فضلست و باستیجاب و استحقاق نیست
او لم یکن سببه بیدك فجازیتهم یا آنچنان لازم ساخته
جزا را که گویا سبب آن شکر یعنی قدرت بر آن بدست

تو نبود و مستقل بودند در شکر پس تو جزا دادی
حال آنکه همه اسباب بدست تست و این عطف تفسیری
سابق است و کلمه او بمنزلة و عبارة اخری است و در نسخه
تکن بتاء خطاب و ضمیر اسم تکن و خبرش جمله سببیه
بیدك بیان آن ضمیر است بل ملکت یا الهی امرهم و نه چنانست
که آنها مالك استطاعت بودند و سبب بدست تو نبود
بلکه تو مالك همه کارهای ایشانی ای خدای من قبل ان
یملکوا عبادتك پیش از آنکه ایشان مالك عبادت
تو شوند یعنی عبادت تو کنند و اعددت ثوابهم قبل ان
یفیضوا فی طاعتك و آماده ساختی ثواب ایشان از پیش
از آنکه طاعت تو کنند و ذلك ان بتقدیر لان سنتك
الافضال و این آماده کردن ثواب قبل از عمل بواسطه
آنست که طریقه تو تفضل و انعام است و عادتك الاحسان
و عادت تو احسان است و سبیلك العفو و راه و روش

توعفو

تو عفو کردن است فکل و در نسخه و کل البریة معترفة و در
نسخه معترف باعتبار لفظ کل بانك غیر ظالم لمن عاقبت
پس تمام خلق معترفند باین که تو هر کرا عقاب کنی ظالم
نیستی در آن و شاهدة در نسخه کفعمی و او بسر خی نوشته
و در نسخه و شاهدة بانك متفضل علی من عافیت
و همه کواهند برین که تو از هر کس دفع بلیة کنی و نجات
اخروی دهی محض فضل تست و کل مقر علی نفسه
بالتقصیر عما استوجبت و هر کس اقرار میکند در حق
خود بتقصیر در آنچه تو مستحق آنی فلولا ان الشیطان
یختدعهم عن طاعتك ما عصاك عاص و چون همه
معترفند بتقصیر پس اگر مخلی بالطبع می بودند و شیطان
مکر و حیله نمیکرد و بندها را از اطاعت تو باز نمیداشت
هیچکس عصیان نمی کرد و لولا انه صور و در نسخه
یصور لهم الباطل فی مثال الحق ما ضل عن طریقك

ضالّ واگر شیطان باطل را بصورت حق در نظر ایشان
تصور نمیکرد هیچکس گمراه نمی شد واز راه تو که حق است
بدر نمی رفت فسبحانك پس منزه میدانم ترا خدایا از
جمیع معایب ما أبْیَنَ این صیغه تعجب است کرمك
فی معاملة من اطاعك او عصاك چه ظاهر است کرم تو
در معاملهٔ تو با هر که اطاعت تو کرد چرا که طاعت تو موجب
نعم نیست ومع ذلك بکرم خود آنچنان نعیم ابدی
میدهی وچه ظاهر است کرم تو در معامله شروعست
در بیان وجه ظهور تشکر للمطیع ما انت تولیته او قبول
شکر میکنی از مطیع شاکر یا انعام میکنی مطیع را و ثناء
جمیل میکنی وجزا خیر میدهی کسی را که اطاعت تو کند
در مقابل آنچه تو خود متولی فعل آن شده چه بنده
بی اقدار و تمکین الهی وبی تهیهٔ اسباب من الله هیچ کاری
نتواند کرد و تملی العاصی فیما تملك معاجلته فیه و مهلت

میدهی گناه کاری کار را در عقوبتی که مالك وقادری بر
شتاب کردن در عقاب او اعطیت کلاً منهما ما لم
یجب له دادی هر کدام از مطیع وعاصی چیزی که واجب
نبود دادن آن چیز را یعنی نعیم جنة وعفو گناه و تفضلت
علی کل منهما بما یقصر عمله عنه و تفضل واحسان کردی
بر هر کدام از مطیع وعاصی بآنچه قاصر است عملش از آن
چرا که عمل دنیوی در جنب نعم جنة قدری ندارد و توبه
در مقابل عفو وخلاصی از دوزخ رتبه ندارد پس
تقصیر از باب نصر باشد وعمله فاعلش وضمیر عنه راجع
بما ومراد بما عطیهٔ الهیة که بر سبیل تفضل است وگفته
اند که بروایة شهید از باب تفعیل است پس اگر عمله مرفوع
باشد فاعل است وعنه بمعنی فیه واگر منصوب مفعول لیه
باشد معنی چنین است که یجعل عمل قاصراً عنه وهر دو معنی
جزالت ندارند ولو کافات المطیع علی ما انت تولیته

لا وشك ان يفقد ثوابك وان تزول عنه نعمتك
واكر مكافات ميكردى يعنى مساوى عمل او جزا ميدادى
در افعالى كه تو متولى صدور آن شده هر اينه نزديك
بودكه آن مطيع ثواب ترا نيابد و نعمة تو از وى زايل شود
چراكه آن قدرى كه مطيع را دران دخل است بمنزله معدوم
است و بجز اقدار و تمكين و تهيه اسباب از دركاه الهى
صدور فعل از عبد ممتنع است پس حقيقت ثواب
تفضل است و چون فى الجملة عبد را نيز مدخل هست
لاوشك كفت و نكفت لفقد ولكنك بكرمك جازيته
على المدة القصيرة بالمدة الطويلة الخالدة وليكن تو بكرم
خود ان مطيع را بر عمل در مدت كوتاه فانى دنيوى دادى
بثواب و نعمت در مدت دراز دائمى اخروى وعلى
الغاية القريبة الزائلة بالغاية المديدة الباقية غاية
بمعنى مسافة است تشبيه داده زمان را بآن و چون

منتهى زمان قريب نزديك است كل آن زمان را غرض
كفته مجازا يعنى تو بفضل خود بر عمل در زمان قليل
زائل داده ثواب در زمان دراز باقى پس اين فقره
عطف تفسيرى سابق است ثم لم تسمه القصاص فيما اكل
من رزقك پس تراو را تكليف نكردى بقصاص يعنى
تقاص يعنى عوض كرفتن آنچه او خورده است و تحتمل
كه اين در شان جمعى باشد كه صرف بعضى رزق در
غير طاعت كند الذى يقوى به على طاعتك آنچنان
رزقى كه شان آن رزق ولائق بآن رزق اينست كه
قوت بكيرد بآن رزق اينست كه قوت بكيرد بآن بر طاعت
تو و تعبير بمضارع بجهة حكايت حال ماضيه است و
در نسخه تقوى بصيغه ماضى از باب تفعل است و اين
اظهر است ولم تحملة على المناقشات فى الالات التى
تسبب باستعمالها الى مغفرتك و بازى نكردى او را بر

مناقشات یعنی اورا بین نیاوردی که مناقشه کنی یا
او در آلات یعنی ندهی او را آلاتی که استعمال آنها را سبب
مغفرة تو کرده مثل زبان و سایر اعضا و توفیق توبه
اکر این آلات را نمیدادی و ندر دادن آنها مناقشه
کردی بمغفرة تو نمیرسید یا بعد از دادن آلات مناقشه
در طلب عوض آنها عوض نکردی ولو فعلت ذلك بی لذهب
بجمیع ما کدحی له و جملة ما سعی فیه و اکر میکردی و
نمیدادی هر اینه می برد آن ندادن جمیع اعمالی را که
سعی در تحصیل آن کرده و تمام آنچه سعی در و کرده
یعنی همیشه مشقتها و هبا می شد چرا که هیچ عمل او
موافق مرضی الهی و سبب مغفرة نمیشد چرا او است مسبب
الاسباب یا اکر مناقشه میکردی و طلب عوض آلات
میکردی جزاء له مفعول له است و عامل او کدحی الصغر
من ایادیك و منتك آن کدح و سعی را کرده بود بجهة

تلافی

تلافی ادنی از نعم تو و احسانهاء تو یعنی آنچه در
برابر ادنی فضل تو کرده بود آن همه هدر میشد
در جای اعظم انعامات تو و لبقی رهینا بین یدیك
بسائر نعمتك و هر اینه می ماند پیش تو در کرو و
جمیع نعم تو و اولی اینست که جزاء تمیز باشد یا حال
مثل و اما الزهد فیذهب جفاء یعنی اکر حمل میکردی
بر مناقشه هر آینه می برد این حمل و مناقشه جمیع اعمال
او را امر از روی جزا بودن یا در حالتی که جمیع اعمال
جزا ادنی نعم الهی باشد و می بود در کرو و باقی نعم
الهی پس در محل اول ثانی بمعنی جمیع است و در ثانی
بمعنی باقی فمتی کان یستحق شیئا من ثوابك پس کی مستحق
می بود چیزی از ثواب تو یعنی مستحق هیچ قدر از ثواب
تو نمی بود و اکر چه متی استفهام انکاری است اما
چون ظاهر آن صورت استفهام دارد فرمود لا متی

یعنی این جای گفتن متی نیست چه آن جای گویند که
احتمال حصول آن شیء در یک وقتی باشد و او خود
هرگز استحقاق ندارد و در حل دعاء اول گذشت که این
بر سبیل حکایت است و گفته اند وقف بر ثوابک کلمه لا
و بر کلمه متی هر سه مروی است و کفعمی بر هر سه علامت
گذاشته و ازین معلوم می شود که هر کدام کلام مستقل
اند پس معنی لا چنین باشد که مستحق ثواب نمی بود و معنی
متی این که کی می بود پس هر کدام تاکید متی کان یستحق است
و این از باب اکتفا است و ایتم است نیز در دعا اول
از صحیفه کریمه گذشته هذا یا الهی حال من اطاعک
ای خدای من اینست حال کسی که اطاعت تو کند و سبیل
من تعبدک و اینست راه کسی که بندگی کند ترا فاما
العاصی امرک والمواقع نهیک و اما نسیان کند امر تو
واقع شوند در نهی تو یعنی آنکه در نهی تو افتد فلم تعاجله

بنقمتک

بنقمتک بو من سرقه و در نسخه بو زن نشده و در نسخه
صحیحه بو زن رحمة و هر سه بیک معنی است پس تو
شتاب نکردی باو در رسانیدن عذاب باو لکن استبدل
بحاله فی معصیته حال الانابة الی طاعتک و این تاخیر
و عدم تعجیل بجهة آنست که تا حال باز گشت بطاعت را
بدل کند بحال معصیت یعنی معصیت را دور کند و
بدل آن انابت کند و تحتمل که این عبارت محمول بر قلب
باشد و لقد کان یستحق و در نسخه یا الهی فی اول ما هم
بعصیانک کل ما اعددت بجمیع خلقک من عقوبتک
و هر آینه بتحقیق او در اول وقتی که قصد گناه تو کرده
بوده است مستحق هر جنس از عقوبة تو که اماده
کرده برای جمیع مخلوقات تو چه گناه بزرگان هر چند
کوچک است لیکن بزرگ است فجمیع ما اخرت عنه
من العذاب و ابطات به علیه من سطوات النقمة

والعقاب ترك خرجميع است من حقك ورضى بدون

واجبك پس عذابهای که تاخیر کردی در ایصال آن بعاصی

وحملهاء غضب وعقابی که درنك کردی در رسانید

آنها باو جمیع آن ترك حق تست وراضی شدن تست

بغیر آنچه واجبست یا بکمتر از آنچه واجب بود یعنی

حق تو تعجیل در عذاب بود ترك آن نمودی وراضی شدی

بغیر آن یا بکمتر از آن چه تاخیر قسمی از کمی است ودر نسخه

شهید فترکت من حقك ورضیت بدون واجبك

فمن اکرم منك یا الهی پس کیست کریم تر از تو خدای من

ومن اشقی هالك علیك تعلق علی بهالك بتضمین بغی

برطغیان است والا در قاموس تعدیه بعلی مذکور نیست

یعنی وکیست شقی تر از کسی که هلاك شد بلیه عصیان

درحالی که طاغی وباغی بود بر تو که مخالف امر تو کرد یا

تضمین دخول یا وفود یا ورود است ای من اشقی ممن

هالك

هلك دخیلا علیه لانه نزیل بابك وملتجی الی حمالك

او حال کونه طریدا او معاندا علیك ای عند الموت یا کلمه علی

علی بمعنی مع است مثل اضله الله علی علم ای هلك معك

مع ما انت علیه من العنایة البالغة والرحمة الواسعة

ویا علی بمعنی فی است بمعنی در معرفت تو که چرا که کمان بود

که امید وار او خایب وسائلی از در او مردود کردد

وشاید که کناه عظیم را در سعة عفو تو کنجایش نباشد

ودر مطالب بندها مطلبی عظیمی باشد که وجود تو

قاصر از اعطا آن باشد استغفر الله منها واینچنین کسی

ناچار هالك است وشقی تر از وی کسی نیست وبعضی کفته

اند که هلك بمعنی خاب است علی بمعنی من یعنی کسی که از

درکاه تو خایب برکردد واین معنی ابعد از همه است

لامن از باب لامتی است یعنی اینجا کنجایش من کفتن

نیست چه آن جای کویند که احتمال وجود آن باشد و

اینجا احتمال وجود شفیعی نیست و وقف بر کلمتین
محتمل است یعنی نیست کسی که اشقی از آن هالك باشد
و کیست که از و اشقی باشد فتبارکت ان بتقدیر من
ان توصف الا بالاحسان مقدسی و منزهی از آنکه
وصف تو کنند مگر باحسان و خوبی و کرمت از تقدیر
من ان یخاف منك الا العدل و مکرم و معززتری
از آنکه از تو بترسند بهیچ وجهی مگر از عدل تو که بشومی
اعمال قبیحه ما عدل بجای ترس است لا یخشی جورك
علی من عصاك ترسیده نشود از جور تو بر عاصیان
تو چه نکنی با آنها مگر عدل و چون جور نشود پس خوف
از جور چرا باشد و لا یخاف اغفالك ثواب من ارضاك
و ترسیده نشود از تغافل کردن تو در دادن کسی که
ترا راضی کرده باشد بعمل نیك یعنی بمقتضای عدالت
و وعده خود البته ثواب مطیع بدهی و هرگاه تغافل نکنی

پس چگونه از تغافل بترسند فصل علی محمد و آله و هب
لی اصلی پس رحمت بکن بر محمد و آلش و ببخش بمن آنچه
آرزوی منست از مغفرت و جنت و رضا و غیر آن
از نعم و زدنی من هداك ما اصل به الی التوفیق فی
عملی و زیاده بکن در حق من آن قدری از هدایت تو که
برسم بآن قدر بسوی توفیق در عمل صالح من انك منان
کریم بدرستی که تو منت نهنده بانعام بسیار و کریم
کننده دعا در عذر گفتن از گناهی که در حق بندگان
الهی کرده باشد و از تقصیر در حقوق آنها و در خلاصی
و گشودن بند کردن از عذاب آتش اللهم انی اعتذر
الیك من مظلوم ظلم بحضرتی فلم انصره خدایا من
عذر خواهی میکنم از این که در حضور من بر شخصی ظلم
کردند و من نصرت آن مظلوم نکردم و من معروف
اسدی الی ای اعطی او وصل الی و در نسخه شهید از ل

بمعنی اسدی در حدیث است من ازل الله نعمة فلیشکرها
وگویند فلان ازل الی حقه یعنی حق مرا داد و ازین باب است
زله یعنی توشه که از مائده برداشته برای دوستی
ببرند در قاموس است که این لفظ عراقی یا عامی حال
آنکه مجازی است و اصلش ذلیل است ابن اثیر گفته
ذلیل انتقال جسم است از مکان استعاره کردند
برای انتقال نعمت از منعم علیه گوید زلت منه الی
نعمة و ازلها الی فلم اشکره و اذکار نیکی شخصی بمن بطریق
احسان کرده باشد و من شکر آن نکرده باشم ومن
مسیء اعتذر الی فلم اعذره و ازین که شخصی بمن بدی
کرده باشد و عذرخواهی کند و من او را معذور ندارم
ومن ذی فاقة سألنی فلم اوثره و ازین که فقیری صاحب
فاقه از من سؤال کرده باشد و من ایثار او نکردم یعنی
آنچه میسر بود او را بر خود ترجیح نکردم و ندارم

ومن حق

ومن حق ذی حق لزمنی لمؤمن فلم اوفره و ازین که مؤمنی
حقی بر ذمه من داشت و من حق او را بتمام نرسانید
ام بار و در نسخه ومن حق لزمنی بدانکه حق دو معنی
دارد یکی امر ثابت متحقق در نفس الامر دوم آنچه
مستحق باشد آن از ذو حقی شرعا یا عقلا پس ذی حق
احتراز از معنی اول است چه معنی ثانی مراد است پس
ذی حق بمنزله من حقوق الناس است گویا گفته ومن
حق حقوق الناس لزمنی حال کونه لمؤمن پس لمؤمن
بدل نباشد از حق حال آنکه لام مانع است از بدلیة
و بروایة کفعمی ومن حق ذی حق لزمنی فلم اوفره بدانکه
ضمیر لم اوفره راجع است بحق اول و ظرف که صله فعل است
و بمنزله مفعول ثانی است مقدر است ای لم اوفره
علیه ای ما وفیته حقه و در مغرب است وفرت علی فلان
حقه فاستوفره مثل وفیته ایاه فاستوفاه پس قول او داماس

البلاغ است وفرت علیه حقه فاستوفرم مثل و
فاستوفاه پس قول جوهری وفرت علیه حقه توفیرا او
استوفرم ای استوفاه این معنی ندارد که وفرم واستوفرم
هر دو معنی استوفاه است بلکه ای استوفاه تفسیر است
وفره است پس مرادش آنکه وفر علیه بمعنی دادن تمام
حق است واستوفرم بمعنی گرفتن تمام حق است واستوفرم
نهایتش تفسیر وفر نکرد وبظهور گذاشت ونقلهای
مذکور شاهد عدل بر این اراده وصاحب قاموس
حمل کلام جوهری بر ظاهرش کرده کفای استوفاه تفسیر
هر دو باشد وتوهم کرده که هر دو بیک معنی اند لهذا گفت
استوفر علیه حقه استوفاه کوفر وچون معلوم
شد که کلام قاموس غلط است ومبنی است بر توهمی که
از کلام جوهری کرده پس وارد نشود که قلم او وفرم بر قانون
لغت نیست چه معنی آن بمقتضای قاموس این میشود

کرمن حق

کر من حق خود بتمام نگرفتم وصحیح مذهب اساس وخفیف
صحاح ناطق است باین که معنی قلم او وفرم با تقدیر علی این است
که حق او را بتمام ندارم ومراد همین است وحق است پس
اعتراض باطلست ودر نسخه ومن شیخ موصی عاشرته
قلم او قرم ومن عیب موص ظهر لی فلم استرم وایزن کلم
هر گاهی که ظاهر شد وپیش من آمد ومن ترک آن نکردم
وبعمل آوردم اعتذر الیک یا الهی منهن ونظائرهن
عذر میخواهم پیش تو ای خدای من از امور مذکوره و
از آنچه امثال آن امور باشند اعتذار ندامة یکون واعظا
لما بین یدی من اشباههن آنچنان عذر خواهی کردن
که از روی پشیمانی باشد وآن عذر خواهی باشد نصیحت
کننده من در باب سایر اموری که مثل آن تقصیرات
پیش من باشد یعنی دیگر نکنم مثل آن تقصیرات را
فصل علی محمد وآله واجعل ندامتی علی ما وقعت فیه من

الزلات پس رحمة بکن بر محمد و آلش و بگردان پشیمانی
مرا بر لغزشهای که از من شده و عزمی و در نسخه شهید
وعزمتی علی ما ترك ما یعرض لی و در نسخه و اعراضی عما
یعرض لی من السیئات و عزم مرا بر ترك آنچه پیش
من آید از گناهان توبة مفعول ثانی اجعل توجب لی
محبتك اضافة مصدر بسوی فاعلست بقرینه یا
محب التوابین یعنی بگردان آن ندامة و عزم را آن چنان
توبه که موجب تو شود بمن ای دوست دارنده کسانی
که بسیار توبه کنند **دعا در طلب عفو و رحمة** اللهم
صل علی محمد واکسر شهوتی عن کل محرم خدایا رحمة کن
بر محمد و آلش و بشکن شهوت و خواهش مرا از هر چیز
حرام کرده و ازو حرصی عن کل مأثم و دور کن حرص
مرا از هر گناهی و امنعنی عن اذی کل مؤمن و مؤمنة
و مسلم و مسلمة و منع کن مرا و باز دار از ایذاء هر مؤمنی

ومس

ومسلمی خواه مرد خواه زن اللهم و ایما عبد نال منی
ما حظرت علیه وانتهك منی ما حجرت علیه خدایا
هر بنده که یافته باشد از من یعنی کرده باشد بمن آنچه
منع کرده او را ازان و ضایع کرده باشد از من حالی را
که او را منع کرده از تصرف در آن فمضی بظلامتی
بضم ظا میتا پس بمرد با خود آن ظلمی که بر من کرده بود
در حالی که مرده است و حصلت لی قبله حیا یا حاصل
شد برای من آن ظلامة از جانب آن عبد حال آنکه
و الحال زنده است فاغفر له ما الم به منی پس بخش او را
هر جنایتی که بر من کرده و پشت کردانید از من یعنی مقیم
بر آن نبود کرد و گذشت ولا تقفه علی ما ارتکب فی
و او را روز قیامت واقف مکن بر آن تقصیری که در حق
من کرده میان خلائق منفعل نشود ولا تکشفه عما
اکتسب بی و رسوا مکن او را در آنچه کرده بمن و اجعل

ما سمحت به من العفو عنهم چون مراد بکلمه ایما یک کس
نیست بلکه بمعنی هر کس است پس در معنی آن تکثر و تعدد
هست باین اعتبار ضمیر جمیع آورده و در نسخه عنده بملاحظه
لفظ ای و بکردان عفو کردن مرا از ایشان که باین عفو
مسامحه بآن کردم و تبرعت به من الصدقة علیهم و دادم
بطریق تفضل آنچه بر من واجب نبود و این بخشش
تقصیرات که بر آنها صدقه کردم یعنی عطیه کردم در راه
خدا ازکی مفعول ثانی اجعل صدقات المتصدقین یعنی
بکردان این عطیه مرا انمو کننده ترین عطایائی که مردم آن
عطیه در راه خدا کنند که نفع آن بمن بسیار رسد چنانچه
نبات که نمو کند نفع آن زیاده شود و در نسخه فی ازکی
یعنی داخل کن در جمله و اعلی صلات المقربین و بکردان
این عطیه مرا بلندترین اموری که بآن وصول نمایند
بدرگاه تو جمعی که تقرب بدرگاه تو نمایند و عوضنی

من عفوی

من عفوی عنهم عفوک و در عوض آنکه من عفو کردم از آنها
تقصیری که در حق من کرده اند تو عفو کن تقصیرات مرا
و من دعائی لهم رحمتک و عوض دعاء خیر که من آنها را
کردم تو بر من رحمت کن حتی یسعد کل واحد منا بفضلک
تا آنکه کار ما آسان شود و غنی و سعادتمند شویم بفضل
تو هر کدام از من و آنکه بمن بدی کرده که او از تبعه من
خلاص شود و گناه من بخشیده شود و ینجو کل منا بمنک
و نجات یابند هر کدام از من و او بعطا و انعام تو اللهم و
و ایما عبد من عبیدک خدایا هر بنده از بندهاء تو ادرکه
منی درک که رسیده است باو از جانب من تبعه یعنی اثمی
و تقصیر در حق او و مسه من ناحیتی اذی یا رسیده
باو از جانب من آزاری او لحقه بی او بسببی ظلم یا رسیده
یا رسیده باو ظلمی از من بلا واسطه یا بواسطه ففته
بحقه گویند فاته الامر ای ذهب عنه و ذهب لازمه

بمعنی رفت چون متعدی بیا شود و کرمی ذهب بحقه
یا بمعنی شود که برد حق او را همچنین فات زید عمرا که متعدی
بیک مفعول است بمعنی رفت زید از عمرو و گذشت
ازو و چون متعدی بمفعول ثانی بیا شود یا بمعنی شود
که برد زید حق عمرو را پس مراد اینست که پس مردم من
حق آن بنده ترا او سبقته بمظلمته بفتح لام چنانچه نقل
کرده جوهری را بر قتیبه و در نسخه بمظلمته لام و کسر لام
ثانی چنانچه در قاموس است و مشهور اینست و این
عطف تفسیری فقره سابقه است و مظلمة نام چیز است
که ظالم از کسی بگیرد و آنکس ازو طلب کند و سبقه
بمعنی پیش رفتم ازو و چون متعدی شود بمفعول ثانی
بیا و گفتی بمظلمته باین معنی شد که پیش بردم بحق او را
بظلم و هر گاه آن شخص پس ماند و حقش پیش رود پس او
بحق خود نرسد و یحتمل که مراد بسبق بردن ظالم پیش

از مظلوم

از مظلوم باشد که بدرگاه الهی پیش رفته و در دنیا
میسر نشد که رد مظلمه کند و مظلوم را راضی سازد
فصل علی محمد و آله و ارضه عنی این خبر ایا است و چون
ای متضمن معنی شرطست در خبر او فا در آمده و اسناد
این خبر بآن مبتدا بملاحظه و ارضه است پس رحمة
بکن بر محمد و آلش و راضی کن آن عبد مظلوم را از من
من وجدک بوزن نقل گویند وجد المال وجدا
بفتح و کسر و ضم واو بمعنی مستغنی شد یعنی از غنی تو
و از مالی که داری در خزانه استغناء تو بآن مظلوم
بده و او را از من راضی ساز و اوفه حقه من عندک و حق
او را بتمام بده از پیش تو ثم قنی ما یوجب له و در نسخه
ما یوجبه حکمک پس حفظ من بکن از آنچه واجب
کند بسبب آن ظلم حکم تو یعنی حکم تو اینست که بسبب
ظلم داخل نار نشوند مرا از آن محفوظ دار چه ظلم

چنانچه حق غیراست حق خدا ایز هست وخلصنی مما
یحکم به عدلك وخلاص کن مرا از آنچه حکم کند
بآن عدل تو فان قوتی لا تستقل بنقمتك بوزن بر قدر
وغلبه چرا که بدرستی که قوت من نمیتواند برداشت
عقاب ترا وان طاقتی لا تنهض بسخطك بوزن
سرقه ورحمة ونشدة وبدرستی که طاقت من قیام
بغضب تو نمیتواند کرد یعنی تحمل غضب تو نمیتواند کرد
فانك ان تكافنی بالحق تهلكنی پس بدرستی که تو اگر
مکافات کنی مرا بآنچه حق وعدل است هلاک
کنی مرا وان لا تغمدنی اصلش تتغمدنی برحمتك
توبقنی واگر رحمت خود در اغلاف من نکنی ومرا بان
احاطه نکنی بجوبس وکاکار هلاک کنی اللهم انی
استوهبك یا الهی ما لا ینقصك بذله خدایا بدرستی که
من طلب میکنم از تو ای خدای من آنکه بخشی مرا چیزی که

نقصان

نقصان نکند بتو بخشیدن آن واستحملك ما لا
یبهظك حمله واز تو طلب برداشت چیزی میکنم که
برداشتن آن بر تو گران نیست استوهبك ودر نسخه
واستوهبك یا الهی نفسی التی لم تخلقها لتمتنع بها من
سوء از تو میطلبم ای خدای من نفس مرا که آنرا ایمن
بخشی وکرفت برو نکنی آنچنان نفسی که آنرا برای این
خلق نکرده که باز داری بآن نفس خود را از بدی یعنی
چنانچه دیگران در محافظت از مضار محتاجند
بمردم تو نیستی ودر هیچ چیز از ان نیستی او لتطرق اصل آن
لتتطرق بها الی نفع یا برای این کار خلق نکرده که
بوسیله آن نفعی بتو برسد ولکن انشأتها اثباتا
لقدرتك علی مثلها ولكن ایجاد نفس من کردی بجهت
اثبات قدرت تو بر ایجاد مثل تو نفس من واحتجاجا
بها علی شکلها وبجهت اقامت حجة برین که مثل این

خلق مى تو اثر كرد واستحملك من ذنوبي ما قد بهظني
حمله وازتو ميطلبم آنكه بردارى گناهانى كه دركثرت
بمرتبه اند كه مرا تاب برداشت آن نيست وبرداشتن
الهى كناية از عفو است واستعين بك على ما قد فدحنى
ثقله وازتو مدد ميطلبم بر تقصيراتى كه بتحقيق مرا سنگين
ساخته است بار گران آنها فصل على محمد وآله وهب
لنفسي على ظلمها نفسي تعلق على هب بتضمين استيلا است
ونفسى مفعول به هب يعني بخش مر نفس مرا در حالى كه
مستولى است آن نفس بر ظلم حاصل آنكه ظلم آنرا ببخش
يا آنكه نفسي مفعول به ظلم است يعني ظلمي كه نفس من بر من
كرده است با وجود كثرت ظلم آن را بنفس من ببخش و
وكل الى رحمتك باحتمال اصرى ووكيل بكن رحمت خود را
ببرداشتن بار من يعني عفو بكن برحمت خود فكم قد لحقت
رحمتك بالمسيئين پس بسيار است آنكه بتحقيق رسيده است

رحمة تو بگناهكاران وكم قد شمل از باب فرح مرويست
واز باب نصر نيز آمده عفوك الظالمين وبسيار است
آنكه بتحقيق شامل شده است عفو تو بر ظالمان فصل
على محمد وآل محمد واجعلني اسوة بضم همزه وبكسر نيز آمده
وهر دو بمعنى مقتدى است من قد انهضته بتجاوزك
عن مصارع الخاطئين بسوى رحمة بكن بر محمد وآلش
وبگردان مرا قدوت وپيش رو كسى كه بفضل وگذشتن
تو او را برخيزانده از جاهاى افتادن خطا كنندگان
يعنى مرا بيشتر از دستگيرى بكن ومگذار كه بر روى افتم
وبرهان مرا وخلصته بتوفيقك من ورطات جمع ورطه
بمعنى كوى كه در زمين باشد مثل چاه وغيره ومضاف
محذوف است تقديرش من وقوع ورطات المجرمين و
مرا قدر كسى بكن كه بتوفيق تو خلاص كرده او را از افتادن
درجاهاى كه مجرمان در آن مى افتند فاصبح طليق

عفوك پس آنكس كه برخاسته وخلاص كشته آزاد كرده
عفو تو شده من اسار سخطك از بند غضب تو وعتيق
صنعك من وثاق بفتح واو ودر نسخه بكسر هداك و
شده است آزاد كرده فعل جميل وانعام تو از بند و
زندان عدل تو وچون من استدعا نمودم كه اسوه
اين طليق وعتيق باشم پس بطريق اولى مرا طليق
وعتيق بكن انك ان تفعل ذلك يا الهى بدرستى كه اگر
مرا طليق وعتيق كنى اى خداى من تفعله بمن لا يجد
استحقاقه عقوبتك كرده باشى اين اطلاق وعتق را
بكسى كه منكر استحقاق از عقوبة تو ميدانم وطاغى نيستم
طالب عفوم ولا يبرأ نفسه من استيجاب نقمتك و
كه خود از براى نميداند از مستوجب بودن عذا
وعفو براى اينچنين مردم است پس مرا عفو كن تفعل
ذلك يا الهى بمن خوفه منك اكثر من طمعه فيك وبمن يأسه

من النجاة

من النجاة اوكد من رجائه للخلاص يعنى اگر مرا طلاق
وعتق كنى كرده باشى آنرا اى خداى من بكسى كه خوف او
از تو بيش از طمع تو در عفو تست وكسى كه يأس او
از نجات قوى تر است از اميد خلاص يعنى جهة خوف
ويأس من زياده است از جهة طمع ورجا وچون يأس
وغرم بودن خوب نيست خوب نيست دفع آن كرده
فرمود لا ان حرف جر مقدر است بقرينه بل تقدير
لا لان يكون يأسه قنوطا او ان يكون طمعه اغترارا
يعنى خوف او نه از ين جهة باشد كه يأس او بمرتبه نا اميد
رسيده بلكه شرمندگى گناه خود باشد وآنرا موجب
عقاب داند ورجاء او نه از ين جهة كه باشد طمع او
غرم كى رسيده كه تكيه بر آن كرده مغرور شود ولى يا گا
گاه كند وآنرا سهل داند بل لقلة حسناته بين سيئاته بلكه
اين خوف او بجهة كمى نيكيهاى او باشد ميان بديها

وضعف جهده فی جمیع تبعاته وبجهت سستی دلایل و
ونقصان اغذار اوست در جرات بر همه گناهان
فاما انت یا الهی فاهل ان لا یغتر بک الصدیقون و
لا ییاس منک المجرمون پس اما تو ای خدای من سزاواری
که بتو غره نشوند صدیقان که رسیده کامل از ایمان دانند
ومقربان الهی اند چه جای دیگران که بطریق اولی باید
که غره نشوند و نیز تو سزاواری که مایوس نشوند از
تو گناهکاران لانک الرب العظیم الذی لا یمنع احدا
فضله ولا یستقصی من احد حقه غره و مایوس نشوند
برای آنکه بحسب تو پروردگار بزرگی آنچنان مرتبه
که از هیچکس منع نکند و بتمام از کسی باز نستاند پس چرا
مجرمان مایوس شوند تعالی ذکرک عن المذکورین
بلند مرتبه است ذکر تو از ذکر هر که مذکور شود و
تقدست اسماؤک عن المنسوبین و پاکست نامهای
تو

تو از نامهای که جمعی که نسبت نامی با آنها کرده شود و
نعمتک فی جمیع المخلوقین و منتشر شد نعمة تو در جمیع
عالم که مخلوق تواند فلک الحمد علی ذلک یا رب العالمین
پس مر تراست سپاس مر تراست سپاس وصفات
ونعم تو ای پروردگار اصناف عالم **دعای وقتی که**
خبر موت کسی داده شد یا ذکر موت کرده شد
اللهم صل علی محمد وآله واکفنا طول الامل وقصره
عنا بصدق العمل و در نسخه الخذ خدایا رحمت بکن بر محمد
وآلش و کفایت کن از ما طول امل را که آرزوهای
دراز نکنیم و کوتاه کن آرزوها دراز نکنیم و کوتاه کن
آرزوها را بعمل صادق که نیت خالص عمل خیر کنیم یا برسیم
صادق غیر مشوب با غرار عمل کنیم و از طول امل باز مانیم
حتی لا نامل استتمام ساعة بعد ساعة تا آنکه آرزو
نکنیم تمام کردن ساعتی را بعد از ساعتی که در آئیم

یعنی آرزوی حیوة ساعة دیگر نکنیم ولا استیفاء
یوم بعد یوم وامیدوار تمام روزی بعد ازین
بقادر روز دیگر عمل امروز را بفردا نیندازیم
آنکه از درگاه الهی طول عمر نخواهیم ولا ایصال نفس
بنفس وآرزو نکنیم رسیدن بکسی که آنقدر زیم
کر فرزندان را بر بینیم یا بفلانی برسیم ونخواهیم ولا
لحوق قدم بقدم ونه رسیدن پا بپا یعنی
شخصی بشخصی واین عطف تفسیری فقره سابقه است
وسلمنا من غروره وبسلامت دار ما را از مغروری
بطول امل وانصب الموت بین ایدینا نصبا وبرپا
کن موت را در پیش ما نصب کردن بطریق علم که
همیشه در نظر ما حاضر باشد ولا تجعل ذکرنا له غبا
ومکن ذکر کردن ما موت را یک روز در میان
بلکه همیشه ما را بیاد موت بدار واجعلنا من صالح

الاعمال

الاعمال عملا نستبطئ معه المصیر الیک وتوفیق بده
ما را بعملی از اعمال نیک که بوسیلهٔ آن عمل دیر دانیم
رسیدن بدرگاه تو یا همیشه آرزوی موت داشته
باشیم که بجوار رحمت تو برسیم ونحرص له علی وشك
اللحاق بك وحرص کنیم بسبب آن عمل بر قرب لحوق
بدرگاه تو حتی یکون الموت مأنسنا الذی نانس به
تا آنکه شود موت انس ما که بآن انس گیریم ومألفنا
الذی نشتاق الیه ومحل الفت ما که مشتاق بآن باشیم
وحامّتنا الذی تحب الدنو منها وعزیز خاصان ما که
بجای فرزند وعیال دانسته دوست داریم نزدیکی
او فاذا اوردته علینا وانزلته بنا فاسعدنا
بآن زائرا وانسنا به قادما پس وقتی که موت
را بر ما وارد کنی وفرود آری آن را پیش ما پس سعادتمند
کردان ما را بآن موت در حالتی که زیارت ما کرده

وانس بده مارا با او در حالتی که او غیر یاریت ما کرده قدوم
نمود یعنی چنانچه مهمان نیك با اینکس نیکی میرسد
موت نیز بسبب نیکی وحسن عاقبة ما شود ولا
تشقنا بضیافته ولا تخزنا او در نسخه از باب تفعیل بزیارته
وشقی مکن ما را بمهمان شدن موت وخوار مکن ما را
بزیارة کردن موت ما را که بعذاب مبتلا نشویم و
اجعله بابا من ابواب مغفرتك ومفتاحا من مفاتیح
رحمتك وبگردان موت را از درها بخشش تو و
کلیدی از کلیدها رحمت تو امتنا مهتدین غیر ضالین
طایعین غیر مستکرهین ودر نسخه بفتح را ودر نسخه
مستکرهین بمیران ما را در حالتی که براه راست تو رفته
باشیم نه گمراه باشیم ودر حالتی که مطیع تو باشیم ودر
موت نه کراهت داشته باشیم از موت تائبین غیر
عاصین ولا مصرین ودر حالتی که براه راست تو رفته

باشیم

باشیم از گناهان نه گناه کار ونه مصر بر گناه که اگر احیانا من
تقصیری شده باشد بران اصرار نکرده باشیم یا ضامن
جزاء المحسنین ومستصلح ودر نسخه ومصلح عمل المفسدین
ای ضامن جزاء نیك نیکوکاران وطلب نیك ساختن
عمل بدکاران **دعا در طلب پوشیدن تقصیرات**
ومحافظت از آن اللهم صل علی محمد وآله وافرشنی
مهاد کرامتك خدایا رحمت کن بر محمد وآلش وبرای م رحمتك
من فرش کن در مهد کرم تو واوردنی مشارع
ومرا وارد کن بر سر چشمها رحمت تو واحللنی بحبوحة
جنتك ودرآر مرا در وسط جنة تو ولا تسمنی
بالرد منك وتکلیف مکن مرا ببلیه مردودی درگاه
یا آنکه داغ رد بر من وعلی التقدیرین مراد اینست که
مردود مکن ولا تحرمنی ودر نسخه ولا تخزنی بالخیبة
منك ومحروم مکن مرا از خود بنارسیدن بمطلب زتو

ولا تقاصني بما اجترحت و تقاص مکن از من بسبب
گناهی که کردم یعنی عوض آن عذاب مکن ولا تناقشني
بما اکتسبت و مناقشه و نزاع مکن ستر پوشیده مرا
ولا تکشف مستوري و مکشا از احوال من آنچه پوشیده
است واین عطف تفسیری است ولا تحمل علی میزان
الانصاف ودر نسخه العدل عملي و حمل کن بر ترازوی
انصاف و عدالت عمل مرا بلکه بتر از وی فضل بسنج چرا که
طاقت عدالت کراست ولا تعلن علی عیون الملا
خبري و علانیه و آشکارا مکن در پیش چشمهای ملا
خبر مرا یعنی باحوال قبیحه مرا اظهار مکن و کرام کاتبین
اگر چه دانند اما در اعلان پیش همه تشنیع تام است
اخف استیناف بیانی است و در نسخه واخف عنهم ما
یکون نشره علی عارا و مخفی دار از ملائکه آنچه پراکنده کردن
واظهار آن بر من عار باشد واطو عنهم ما یلحقني عنده

شنار گوی بپیچ ودرهم نورد یعنی مخفی کن از ایشان آنچه
بمن برساند عیب را یعنی آنچه دانی که عیب من است
آن را ظاهر مکن شرف ودر نسخه شهید اشرف درجتي
برضوانك بلند و شریف ساز مرتبه مرا برضامندی
تو از من یعنی بفضل خود از من راضی شو واکمل کرامتي
بغفرانك وکامل کن احسان خود را بر من بسبب بخشش
تو مرا وانظمني في اصحاب اليمين ومراد در رشته
اصحاب دست راست که تا جیانند بکش و در سلك آنها
منتظم ساز و وجهني في مسالك الآمنين وبفرست
مرا براهها و جماعة که در امن اند بفضل تو از سوء عاقبت
واجعلني في فوج الفائزين و داخل کن مرا در فوج جمعی که
بمطلب رسیده اند واعمر بي مجالس الصالحين ومعمور
بکن بمن مجلسهای نیکوکاران را یعنی توفیق صلاح اعمال
بده آمین رب العالمین قبول بکن دعاء مرا ای پروردگار

اصناف عالم دعا نزد ختم قرآن اللهم انت اعنتنی
علی ختم کتابک خدایا تو مدد کردی مرا بر خواندن
تمام کتاب تو الذی انزلته نورا آنچنان کتابی که نازل
کردهٔ آنرا در حالتی که آن کتاب نور است که بآن هدایت
یابند مومنان چنانچه بروشنی راه یابند روندگان
وجعلته مهیمنا علی کل کتاب انزلته وگردانیدی این
کتاب را حافظ هر کتابی که فرستادهٔ پیش قرآن مجید مشتمل است
بر جمیع آنچه در سایر کتب الهی است وفضلته علی کل
حدیث قصصته وتفضیل داری آنرا بر هر سخنی که
بیان کردی یعنی بر جمیع کتب فرقانا حالست از ضمیر
فضلته فرقت به بین حلالک وحرامک صفة
کاشفة فرقان است یعنی در حالی که این کتاب فرقان
است آنچنان فرقانی که فرق کردهٔ بآن میان حلال تو و
حرام تو وقرآنا اعربت به عن شرایع احکامک ودر

حالی

حالی که این کتاب قرآنست یعنی مقروست وهمه کس
می خواند آنچنان قرآنی که اظهار کردهٔ بآن هر چه از احکام
خود را که در شرع مقرر ومعین ساخته از حلال و
حرام وکتابا فصلته لعبادک تفصیلا ودر حالی که آن
کتابی است که تفصیل وتبیین آن کردهٔ تفصیل کردنی
موافق ارادهٔ خود ووحیا انزلته علی نبیک محمد
صلوتک علیه وآله تنزیلا ودر حالی که این کتاب وحی بود
که بوسیلهٔ جبرئیل ع نازل کردی آن وحی را بر نبی تو محمد
که رحمتهای تو باد بر آن محمد وآلش نازل کردنی چنانچه
خواستی وجعلته نورا نهتدی من ظلم الضلالة و
الجهالة باتباعه وگردانیدی آن کتاب را بمنزلهٔ نوری که
بتبعیة آن راه راست بیابیم واز ظلمة گمراهی وجهل
نجات یابیم وشفاء لمن انصت بفهم بوزن فرس و
در نسخهٔ شهید بوزن فلس واول افصح است بمعنی معرفة

قلبیه لتصدیق اضافة بیانی است الی استماعه متعلق
بانصت بتضمین توجه وگردانیدی آنرا استفاده هند
کسی که سکوت کرد در حالی که متوجه شده بشنیدن
آن کتاب بعرفه تصدیق یعنی هر که بشنود آنرا و بفهمد
وتصدیق کند و شفاد هد اورا از ضلالت و بیزان
قسط لایحیف عن الحق بتضمین میل لسانه وگردانید
آن کتاب را ترازوی عدالتی که ظلم نکند و میل از حق
ننماید زبان آن ترازو و نعوت هدگی وگردانیدی اورا
نوری که بآن هدایت یابند لا یطفاء از باب علم گویند
طفیت النار یعنی زبانه او بر طرف گشت و خاموش شد
و فرو نشست و چون متضمن معنی ذهاب است
متعلق شد با وعن الشاهدین برهانه فاعل لا یطفا
بصیغه معلوم چه او لازم است و در نسخه بصیغه
مجهول پس برهان نایب فاعل باشد تشبیه داده برهان

را بزبانه

را بزبانه آتش ولا یطفاء تخییل است یعنی آنچنان
نوری که برهان او که بمنزله زبان آتش است فرو نمی
نشیند و علم بوء من فرس نجاة لا یضل من امه بمعنی
قصد قصد بمعنی استقامة طریق واضافة بسوی سنته
بعد از تجرید است و در نسخه بصیغه جمع و قصد
مصدر است بمعنی فاعل و اضافه صفت بموصوفست
و قصد بمعنی اعتماد نیز آمده پس اضافه لادنی ملابسة
باشد بمعنی علی سنته یعنی گردانید قرآنرا نشان نجات
که گمراه نشود هر که قصد طریق مستقیم او کند یا هر که
قصد اعتماد بر طریق او کند ولا تنال ایدی الهلکات
من تعلق بعروة عصمته و نرسد دستهای انواع هلاک
بآن کسی که دست زده باشد بحلقه عصمة آن کتاب
اللهم فاذ و در نسخه فاذ افدتنا المعونة علی تلاوته
خدایا پس چون اعانت ما کردی بر خواندن آن و بهلت

جواسی السنتنا اضافة صفة بموصوفست بحسن
عبارت ونرم کردی زبانها سخن مارا بخوبی عبارت
او چه هرگاه عبارت سلیس وفصیح باشد زبان
بتکلم آن خوب جاری شود فاجعلنا ممن یرعاه حق
رعایته پس کردان مارا از جماعة که رعایة قرآن کنند
چنانچه حق رعایة اوست یعنی عمل بآن بکنند ویدین
لک باعتقاد التسلیم لمحکمه ودر نسخه بمحکم آیاته وخضوع
نماید وعمل کند واطاعت تو کند باین اعتقاد که تسلیم
نماید مضمون آیاتی که احتمال معنی دیگر نداشته باشد
ومنسوخ نباشند ویفزع الی الاقرار بمتشابهه والتجا
برد بسوی اقرار بآنچه از آیات قرآنی متشابهه اند
که محتمل معانی متعدده اند که سامع را اشتباه شود
یا منسوخ اند پس بآن اقرار نماید که کلام حق تعالی است
اگرچه مراد مفهوم نیست وموضحات بصیغه مفعول

ولها[illegible]

واضافة بسوی بینات بیانیه است ودر نسخه شهید
بصیغه فاعل واقرار کنیم بآیات بینه واضحه او یا ظاهرهم
ظاهر کننده او یعنی بهمه اقرار کنیم خواه متشابه خواه
ظاهر که محکم باشد اللهم انک انزلته علی نبیک محمد
صلی الله علیه وآله مجملا خدایا بدرستی که تو بپیغمبر تو که
محمد است رحمت تو برو وبر آلش باد نازل کرده قرآن را
بر سبیل اجمال چه تفصیل آن از احادیث معلوم شود
والهمته علم عجائبه مکملا وملهم ساخته پیغمبر ترا
بدانستن تفصیل تمام امور عجیبه که در قرآن مندرج
است ودر نسخه شهید مکملا مفصلا وورثتنا علمه
مفسرا وما را وارث علم او کردی در حالتی که تفسیر
وبیان کرده شده بنقل از پیغمبر صلی الله علیه وآله
وفضلتنا علی من جهل وفضل دادی ما را بر کسی که جاهل
بود بتفسیر قرآن وقویتنا علیه لترفعنا فوق من

من لم يطق حمله وتقويه دادی ما را بدانستن آن برای
جاهل تا بلند کنی رتبه ما را بر کسی که طاقت برداشت
معانی قرآن نداشت وجاهل ماند اللهم فكما جعلت
قلوبنا له متعلق است بقولش حملة وعرفتنا برحمتک
شرفه وفضله خدایا پس چنانچه دلهاء ما را حامل
قرآن کرده وبرحمة خود دانا نندم بما شرف وفضل
قرآن افصل على محمد الخطيب به وعلى آله الخزان له
پس رحمت بکن بر محمدی که خوب خواند بر منبر وتبلیغ
آن بر وجه لایق نمود وبر آلش که خزینه داران قرآن
اند که معانی آن آنها کما ینبغی دادند واجعلنا ممن یعترف
بانه من عندك وبگردان ما را از جمله جمعی که اعتراف
کنند بانکه قرآن از نزد نازل شده وافراد ضمیر یعترف
بملاحظه افراد لفظ من است حتی لا یعارضنا ودر نسخه
لا یعترضنا الشک فی تصدیقه تا آنکه شک مانع نکند

ما را

ما را در تصدیق بانکه قرآن من عند الله است یا این
شک بهم نرسد تا سد راه نکند ومانع شود ولا
یختلجنا عن زیغ عن قصد طریقه وخلجان نکند در رد
ما میل از راه مستقیم قرآنی اللهم صل على محمد وآله
واجعلنا ممن یعتصم به بحبله خدایا رحمت کن بر محمد
وآلش وبگردان ما را از جمله جماعة چنگ زده اند
بریسمان قرآن که دست بآن زده بمرتبه رفیعه رسند
وافراد این ضمیر وضمائر آتیه همه بملاحظه لفظ من است
ویأوی من المتشابهات بتضمین معنی خوف الى حرز
معقله بودن منزل یعنی از خوف غلط کردن در
متشابهات قرآنی ماوی ومنزل کنند وساکن شوند
در موضع مستحکم قرآنی که بمنزله قلعه است ویلجأ
ترسنده کانستظاهر امراد بآن حرز محکمات قرآنی است
که هر کس بآن عمل کند ببرکت آن از لغزش محفوظ ماند

ویسکن فی ظل جناحه وساکن شوند در سایه بازوی
قرآن ویهتدی بضوء صباحه وهدایت یابند بروشنی
صبح قرآنی ویقتدی بتبلّج ودر نسخه شهید ببلج اسفاره
واقتدا کنند بوضوح روشنی قرآن ویستصبح بمصابیحه
وروشن کنند خانهٔ دین خود را بچراغ قرآنی ولا یلتمس
الهدی فی غیره وطلب کنند هدایت از غیر قرآن که
مخالف قرآن باشد اللهم وکما ودر نسخه فکما نصبت به
محمدا ودر نسخه صلی الله علیه وآله علما للدلالة
علیك خدایا چنانچه برپا کردی محمد را اول اعلم کردی
برای راه نمائی بسوی تو بوسیله قرآن که باعجاز خود
اثبات نبوت کرد آن سرور را علی اعتبار کرد چنانچه بدین
علم مردم هدایت یافته بسر دار لشکر پیوستند همچنین
بتصدیق آن سرور از راه حق بخدا رسند وانهجت
باله ودر نسخه وعلیهم السلام سبل الرضا ودر نسخه الی ضوء

الیك

الیك وواضح ساختی بآلش راههای بسوی تو که بآن راه
برضاء تو رسند یعنی هر کس بآن راه رود وتو از وی راضی
فصلّ علی محمّدٍ وآله واجعل القرآن وسیلة لنا الی اشرف
منازل الکرامة یعنی چنانچه نصب وانهاج کردی
پس اینهم بکن که رحمت بکن بر محمد وآلش وقرآن را وسیله
ما بکن که برساند ما را بشریف ترین منازل کرامت
در بهشت وسلما نعرج فیه الی محل السلامة وقرآن را
نردبانی بکن که بوسیله آن رجوع کنیم بمحل سلامتی که
بهشت است وسببا سبب هر امری که چیزیست که بواسطه
آن چیز رسند بآن امر نجزی بصیغه مجهول ودر نسخه
به النجاة مفعول ثانی نجزی فی عرصة القیامة و
بگردان قرآن را سبب آنکه جزا داده شویم نجاه در پیشگاه
قیامت وذریعةً نقدم بها علی نعیم دار المقامة
ووسیله که بآن وسیله قدوم کنیم بر نعمتهای خانه

کجای مقام یعنی اللهم صل علی محمد وآله واحطط
بالقرآن عنا ثقل الاوزار خدایا رحمت کن بر محمد وآلش
وبینداز از ما بار گناهان واوهب لنا حسن شمائل
الابرار وببخش ما را نیکی خصلتهای نیکان واقف
ودر نسخه واتبع بنا آثار الذین قاموا لک به آناء اللیل
واطراف النهار وما را تابع آثار جماعة بکن که قیام
بکن که قیام بقرآن نموده اند یعنی عمل بآن کرده اند
از برای تو در ساعات شب واطراف روز یعنی
صبح وشام حتی تطهرنا من کل دنس بتطهیره تا آنکه پاک
سازی ما را از هر چرکنی بیان کردن قرآن یعنی
قرآن سبب پاکی ما کنی وتقفو بنا آثار الذین استضاؤا
بنوره وما را تابع آثار جمعی کنی که طلب روشنی کرده
اند بنور قرآن ولم یلههم بکسر میم ودر نسخه بضم میم
الامل عن العمل فیقطعهم بنصب عین در جواب نفی

تخدع

تخدع غرورم وغافل نساخت آنها را آرزو واز عمل کردن
تا طول عمل قطع کند ومانع شود آنها را از بندگی وباز
دهد بجدعها ومکرهاء خود ومغرور سازد یعنی
ما را تابع جمعی کن که از حیلها وطول امل بازی نخورند
ومغرور نشوند وعمل کنند اللهم صل علی محمد وآله
واجعل القرآن لنا فی ظلم اللیالی مونسا خدایا رحمت
کن بر محمد وآلش وبگردان قرآن برای ما در تاریکی
شبها انس دهنده ومن نزغات الشیطان ودر نسخه
الشیاطین وخطرات الوساوس حارسا وبگردان
قرآن را حارس وحافظ ما از انواع افساد واز خطرها
بدکه در دل ما اندازد ولاقدامنا عن نقلها عن
الی المعاصی حابسا وبگردان قرآن را حبس کننده قدمها
ما از نقل وحرکت کردن بسوی گناهان ولالسنتنا
عن الخوض فی الباطل من غیر ما کلمة ما زایده است

برای مبالغه و تحسین کلام آفة مخرسا و بگردان
قرآن را گنگ سازنده زبانهای ما از دخول در سخنان
باطل نه هیچ آفتی یعنی به بیماری گنگ مکن لیکن حفظ
کن از تکلم بکلام بد ولجوارحنا عن اقتراف الاثام زاجرا و
بکن قرآن را زجر و منع کننده جمیع اعضاهای ما از کردن
گناهان ولما طوت الغفلة عنا من تصفح الاعتبار
ناشرا و بکن قرآن را پراکنده کننده و کشاینده آنچه غفلت
آن را در هم نوردیده و پیچیده است و مخفی کرده از نظر ما
و از آن غافل ساخته که آن تتبع عبرت گرفتن است یعنی
می باید که ما تفحص و تتبع اموری کنیم که موجب عبرت
ما باشد و غفلت ما را از تفحص آن باز داشته و در
نظر ما آنها را پیچیده و مخفی ساخته خدایا تو آنچنان
را ببرکت قرآن پراکنده کن و از پیچیدگی برآور در نظر
ما ظاهر کن تا عبرت گرفته از بدیها اجتناب کنیم و از آنها

عبور کرده بنی نحق بربم حتی توصل الی قلوبنا فهم بوزن
فلس و فرس وعجائبه وزواجر امثاله اضافة صفة
بموصوفست التی ضعفت الجبال الرواسی علی صلابتها
عن احتماله تا آنکه برسانی بدلهای ما فهمیدن عجائب
را که در قرآن مجید مندرج است یعنی بفهمانی
از عجایب را و مثلهای قرآنی را که زجر و منع کننده
اند از آنچه نباید کرد آنچنان عجایب و امثال که کوهها
که لنگر انداخته اند و قوی اند با آن همه صلابت
ضعیف اند از برداشتن آن عجایب و امثال اللهم
صل علی محمد و آله وادم بالقرآن صلاح ظاهرنا خدایا
رحمت کن بر محمد و آلش و بوسیله قرآن همیشه ظاهر
ما را بصلاح آراسته دار واحجب به خطرات
الوساوس عن صحة ضمائرنا و بوسیله قرآن میان
دلهای ما و میان خطرهای بد حجابی بکن کرده

بصحت رساند وبفکرهای باطل نیفتند واغسل به درن
ودر نسخه رین بمعنی پردهٔ چرکین قلوبنا وعلایق
اوزارنا وبشوی برکت قرآن چرك دلهای مارا
وعلاقهای گناهان مارا واجمع به منتشر امورنا
وجمع بکن بوسیله قرآن مجید احوال پراکنده مارا
وارو به فی موقف العرض علیك ظماهو اجرنا وروی
کن ازما بوسیله قرآن مجید درجای عرض اعمال بندگان
بر تو یعنی در عرصات قیامت تشنگی هوا کرم نیم
روزی را واکسنا به حلل الامان یوم الفزع الاکبر فی
نشورنا وبپوشان مارا برکت قرآن حلهاء امن از
عذاب در روز خوف بزرگ تر یعنی روز قیامت در
وقت برآوردن ما از قبور وزنده کردن ما اللهم
صل علی محمد وآله واجبر بالقرآن خلتنا من عدم الاملاق
خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش ودرست کن وبه

بند

بنده برکت قرآن رخنهٔ راکه در احوال ما شده از
ناداری که بسبب فقیر است پس اضافه بادنی ملابسه
است نیز بمعنی رفع املاق وسق الینا رغد العیش
وخصب بوزن حبر چنانچه در نسخه شهید است
سعة الارزاق وراند بیار بسوی ما برکت قرآن
معیشة خوب فراخ وفراوانی فراخی رزقها وجنبنا
به الضرائب المذمومة ومدانی ودر نسخه ومذامة
الاخلاق ودور دار از ما برکت قرآن طبایع وصفات
مذمومه را واخلاق دنیه را واعصمنا به من هوة
الکفر ودواعی النفاق وحفظ کن مارا بوسیله قرآن
مجید از گو عمیق کفر واز اموری که بنفاق رساند وبآن
دعوت کند یا از اموری که نفاق بآنها داعی شود حتی یکون
لنا فی القیمة الی رضوانك وجنانك قائدا تا آنکه باشد
قرآن در قیامت برای ما قائد راننده برساند

برضامندی تو از ما و به بهشتها تو ولنا فی الدنیا عن
سخطک بوزن قفل و در نسخه بوزن فرس وتعدی
حدودک زایدا و در نسخه طا و داو باشد در دنیا
برای ما مانع از غضب تو و از تجاوز نمودن ما از حدود
شرعیه تو و لما متعلق است بیکون و در نسخه لنا
پس متعلق است بشاهدا عندک صفة ما بتحلیل حلاله
متعلق است بشاهدا و مراد بتحلیل اعتقاد بحلیت است
ولا آنچه خدا حلال کرده بنده را در حلیت آن چه دخل
و همچنین وتحریم حرامه شاهدا و تا آنکه باشد قرآن
درباب آنچه نزد تست از احکام گواه ما یعنی گواهی
دهد با آنکه ما اعتقاد کردیم بحلیت آنچه در قرآن
حلال است وبحرمة آنچه در قرآن حرامست اللهم
صل علی محمد وآله وهون بالقرآن عند الموت علی انفسنا
کرب السیاق خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش و بعد

قرآن

قرآن نزد موت آسان کن بر ما محنت پیش رفتن راکه
پیش رفتن راکه پیش از جمعی دیگر قبض روح شود
وجهد الانین و آسان کن مشقت گریه و زاری و
موت را وترادف الحشارج جمع حشرجه بمعنی غرغره
که وقت خروج روح میشود و آسان کن پی در پی شدن
غرغرها اذا بلغت النفوس التراقی جمع ترقوه بمعنی استخوان
که بر گرد حلق است وقتی که قطع علاقه نفس از ساخت
کردن شود و لحظه دیگر از باقی نیز قطع شود چه اکثر
اینچنین است که حس و حرکه از اسافل میرود و در سر
کردن اثر حیات ظاهر می شود وقیل من راق و گفته
شود که کیست افسون کنند که از هوش خلاص کند
وتجلی ملک الموت لقبضها من حجب الغیوب و ظاهر
شد عزرائیل برای قبض نفوس از پردهای غیبها
ورماها عن قوس المنایا باسهم وحشة الفراق تیر

اندازی کرد برای نفوس از کمان بلیتها و موتها بتیر
وحشة جدائی از خویشان و دوستان و در نسخه
وداف لها عن زعاق مرارة الموت کاسا مسمومة
المذاق یعنی از برای نفس زهر موت را اثر کرده و
تلخی و تندی و شوری موت را حل کرده کاسه پر کرده
زهر آلوده که مزه زهر دارد ناسنا الی الآخرة رحیل و
انطلاق و نزدیک شد از ما رحلت کردن و رفتن
بسوی آخرت وصارت الاعمال قلائد فی الاعناق
و کشتند عملها شنیع ما غلها در گردنها و کانت
القبور هی الماوی الی میقات یوم التلاق و کشتند
قبرها جای بودن تا وقت معین که روز ملاقات
با یکدیگر است در قیامت یا روز ملاقات اهل زمین
است با اهل سموات یا روز ملاقات الهی است در حشر
اللهم صل علی محمد و آله و بارک لنا فی حلول دار

البلی

البلی خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و برکت بکن برای
ما در حلول این خانه که در آن خانه کهنگی و پوسیدن
ابدا نیست یعنی در قبر عذاب مکن و آن را روضه از جنت
بکن و طول المقامة بضم میم اول است بین اطباق
الثری و در کثرت بودن میان طبقات خاک تا روز
نشر و برکت در این نیز بمعنی رحمت است و اجعل
القبور بعد فراق الدنیا خیر منازلنا و بگردان گورها
ها را بعد از جدائی دنیا بهترین خانهای ما که روضه
جنت باشد و افسح بجاء مهملة لنا رحمتک فی ضیق
بوزن خبر یا فلس ملاحدنا جمع لحد است و لحدات
فراخی کن برای ما برحمت تو در تنگی لحدها ما و لا
تفضحنا فی حاضر القیمة اضافه بیانی است بموبقات
آثامنا و تفضیح مکن ما را بگناهان عظیمه ما که موجب
هلاک ما اند در روز قیامت که حاضر است و مخفی

نخواهد بود یا آنکه چون همه مردم در و حاضر شوند
او را حاضر گفته مجازا یا حاضر اسم جنس است ولهذا فی
بمعنی فی مثل ضرب الیوم یعنی در میان جمعی که در روز
قیامت شوند واحتمال بعید دارد که لفظ حاضری
باشد و اسقاط یا سهو کاتب است وارحم بالقرآن
فی موقف العرض علیك ذل مقامنا یعنی برکت قرآن
عظیم در حالتی که مردم ایستاده کرده عرض اعمال آنها
بر تو کنند آنجا تو رحم کن بر خواری ایستادن ما
وثبت به عند اضطراب جسر جهنم یوم المجاز علیها
زلل اقدامنا و ثابت بدار پاهای ما را از لغزش
ببرکت قرآن مجید نزد اضطراب مردم روزی که
بگذرند بر صراط که پلی است بالای دوزخ پس تعلق
ثبت بزلل مجاز است و مراد ثبات اقدامست از
لثبات زلل و در نسخه و نقر قبل البعث سدف

قبورنا

قبورنا والبسنا به حلل الامان یوم الفزع الاکبر
فی قبورنا وسدف جمع سدفه است بمعنی ظلمه و مراد
بیوم الفزع روز دفن در قبر است بقرینه فی قبورنا
اگرچه سابق مراد قیامت بود بقرینه نشورنا والله
اعلم ونجنا به من کل کرب یوم القیمة ونجاة بده ما را
از هر محنتی در روز قیامت وشدائد اهوال یوم
الطامة واز شدتهاء هولهای روز قیامت که غالب است
بر همه چیز چه طم بمعنی غلبه و کثرت است وبیض وجوهنا
یوم تسود وجوه الظلمة فی یوم الحسرة والندامة
وسفید و روشن کن رویهای ما را روزی که سیاه
شوند رویهای ظالمان در روزی که حسرت کنند
وپشیمان شوند کفار و فساق واجعل لنا فی صدور
المؤمنین ودا و بکن برای ما در سینهای مؤمنان محبت
را که مؤمنان ما را دوست دارند ولا تجعل الحیوة

علینا نکدا بوزرك کنف وفلس وممکن حیوة دایما
مشکل وشوم کرعاقبتنا وعقاب باشد اللهم صل
علی محمد عبدك ورسولك کما بلغ رسالتك خدایا رحمت
کن بر محمد که بندهٔ خاص ورسول تست چنانچه او
رسانید بخلق رسالت ترا وصدع بامرك ونصح لعبادك
واظهار کرد حکم ترا باتم وضوح ونصیحت بندهای
تو اللهم اجعل نبینا صلوتك علیه وآله یوم القیمة
اقرب النبیین منك مجلسا خدایا پیغمبر ما را که رحمتهاء
تو باد بر او وبر آلش در روز قیامت بکن نزدیکتر
ومقربترین انبیا از مجلس تو ومراد قرب معنوی است
وامکنهم منك شفاعة وپیغمبر ما را قادرترین پیغمبران
بر شفاعة عاصیان پیش تو باذن تو واجلهم عندك
قدرا واوجههم عندك جاها وبزرکتر از همه نزد تو
از روی قدر ومنزلة وشریف تر از همه نزد تو از روی

جاه اللهم صل علی محمد وآل محمد ودر نسخه وآله و
شرف بنیانه خدایا رحمت بکن بر محمد وآل محمد
وبلند بکن پایه او واعظم برهانه وثقل میزانه و
تقبل شفاعته وبزرك کن دلیل وحجة او را بر خلق
ومیزان اعمال نیك او را سنکین ساز وقبول کن شفاعة
او را در حق عاصیان وقرب وسیلته ونزدیك کن
بخود درجه ومنزلة ومرتبه او را وبیض وجهه واتمم
نوره وارفع درجته وسفید کن روی او را وتمام کن
نور او را وبلند کن درجه ومرتبه او را واحینا علی
سنته وزنده بدار ما را بر طریقه مسلوکه او وتوفنا
علی ملته ودر نسخه طریقته وبمیران ما را بر دین او
وخذ بنا منهاجه واسلك بنا سبیله وبکیر با ما طریق
او را چنانچه کویند برای ما این راه پیش کیر یعنی ما را
بر منهاج او بدار وببر ما را براه او واجعلنا من طاعته

واحشرنا فی زمرته وبگردان ما را از جمعی که اطاعت
امر او کردند وجمع کن ما را روز قیامت در فوج و
جماعت او واوردنا حوضه واسقنا بکاسه که آن
سرور وبنوشان ما را بکاسه که آن سرور رخصت
دهد که بان کاسه دهد که بان کاسه آب بدهند وصل
اللهم علی محمد وآل محمد صلوة تبلغه بها افضل ما یأمل
من خیرک وفضلک وکرامتک ورحمت بکن خدایا بر محمد
وآلش آنچنان رحمتی که برسانی آن سرور را بسبب آن
رحمت بهترین آنچه او آرزوی آن دارد از خیر و فضل
وانعام تو انک ذو رحمة واسعة وفضل کریم بدرستی
که تو صاحب رحمت شامله وفضلی که آن فضل عزیز
ومکرم است اللهم اجزه بما بلغ من رسالاتک واد
من آیاتک خدایا جزا بده او را در مقابل آنکه تبلیغ
کرد رسالتهای ترا او رسانید آیات ترا از قرآن مجید

ونصح

ونصح لعبادک وجاهد فی سبیلک ونصیحت بندهای
تو کرد وجنگ با کفار کرد در راه تو یعنی بجهت اعلاء
حکم تو افضل مفعول ثانی اجز است یا صفت مفعول
مطلق محذوف تقدیرش جزاء افضل ما جزیت
ما مصدریه است یا موصوله وعائد محذوف یعنی
احدًا من ملائکتک المقربین وانبیائک المرسلین
المصطفین آنچنان جزاء بده که بهترین جزاهای
باشد که بکسی داده از ملائکه مقرب وپیغمبران مرسل
برگزیده والسلام علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین
ورحمة الله وبرکاته واز همه بدیها سلامتی باد بر آن سرور
انبیا بر آل او که نیک اند وپاک اند از عیوب وگناهان
ورحمت الهی وبرکات نیز باد بر ایشان منقول است از شهید
که چون ترا حاجتی باشد ختم قرآن بکن بعد از نماز عصر
ومصحف به دو دست بگیر وبگشا اوراق او وآنرا اول

تا آخر و دو سه بار اهر قدر توانی بلند کن و بگو اللهم
انی اتوجه الیک بالقرآن العظیم من فاتحته الی خاتمته
و فیه اسمک الاکبر و کلماتک التامات و اسألک بما فیه
مما نخاف و نرجو یا سامع کل صوت و یا باری النفوس
بعد الموت یا من لا تغشاه الظلمات و لا تشتبه
علیه الاصوات اسألک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان
تعطی محمدا افضل ما سئلت له و افضل ما انت مسئول له
الی یوم القیمة یا ذا الجلال و الاکرام و ان تغفر لی و
ترحمنی و ترزقنی الجنة **دعا وقتی که نظر بهلال کند** ماه
را تا سه شب هلال گویند بعد از آن قمر گویند ابن بابویه
در کتاب هدایه از صادق علیه السلام نقل کند که چون
ببینی هلال رمضان را با انگشت اشارت باو مکن بلکه
استقبال قبله کرده هر دو دست بسوی آسمان بر داشته
خطاب بهلال کرده بگوی ربی و ربک الله رب العالمین

اللهم

اللهم اهله علینا بالامن و الایمان و السلامة و الاسلام
و المسارعة الی ما تحب و ترضی اللهم بارک لنا فی
شهرنا هذا و ارزقنا عونه و خیره و اصرف عنا ضره و
شره و بلاءه و فتنته ایها الخلق المطیع الدائب و
نسخه الدایم السریع ای مخلوقی که مطیعی امر الهی را و جد و سعی
کننده و تعب کشنده و شتاب کننده در آنچه بآن مامور
المتردد فی منازل التقدیر تردد کننده در بیست و
هشت منزلی که برای او اندازه کرده شده و فلک را بآنها
قسمت کرده شده مطابق کریمه و القمر قدرناه منازل
که قمر هر روزی در منزلی باشد مثل مسافران المتصرف
فی فلک التدبیر تصرف کننده در ما تحت فلک خود یا بودن
خود در فلک اول که فلک تدبیر است چه قمر در فلک اول
بوده تدبیر اول عنصریات کند آمنت بمن نور بک الظلم
ایمان آوردم بکسی که نورانی و روشن کرده بتو ظلمتها را

واین کنایه است از تبدیل ظلمة بنور واوضح بك البهم
واضح کرده بتو آنچه مخفی وغیر ظاهر بود وجعلك آیة
من آیات ملکه وکردانید ترا علامتی از علامات ملك
خود وعلامة من علامات سلطانه ونشانه از نشانهای
بادشاهی خود واین عطف تفسیری فقرهٔ سابقه است
وامتهنك بالزیادة والنقصان واستعمال نمود ترا در خدمت
خود کرده بزیادتی وکمی که آن هم نوعی از خدمت وطاعت
الهی است والطلول والافول والانارة والکسوف
وبطلوع وغروب وروشنی وکرفتکی واکرچه استعمال
کسوف در کرفتن شمس است اما کرفتکی قمر را نیز کسوف
میکویند واکثر از اخسوف کویند فی کل ذلك انت له
ضمیر راجع است بکلمه من مطیع والی ارادته بمعنی مراد
است چه مصدر بمعنی مفعول است سریع در جمیع
منکوره شد تو آنکس را مطیعی وبسوی مراد او سرعت

کنند

کننده سبحانه ما اعجب ما دبر فی امرك منزه می دانم
خدای را از همه معایب چه عجیب است آن تدبیری که
حق تعالی کرده در کار تو ای هلال ما الطف ما صنع
فی شانك وچه لطیف است آنچه حق تعالی کرده است
در باب تو جعلك مفتاح شهر حادث لامر حادث
کردانیده است خدای تعالی ترا کلید ماه نو از برای
کار نو فاسئل الله ربی وربك وخالقی وخالقك و
مقدری ومقدرك ومصوری ومصورك پس
سوال میکنم از خدای که پروردکار من وتست وخلق
کننده من وتست واندازه کننده وتقدیر کننده و
صورت دهنده من وتست ان یصلی مفعول ثانی
اسال علی محمد وآله وان یجعلك هلال برکة لا تمحقها
الایام یعنی میطلبم اینکه رحمت بکند بر محمد وآلش
وبکند ترا هلالی که بوسیله تو برکت در کارها شود

آن چنان برکتی که محو و ابطال آن برکت نتوانند کرد در
تعزیز کار و طهارة لا تدنسها الآثام و بگردان تو این هلال
طهارتی که گناهان آن را چرکین نکند یعنی حق تعالی ما را
درین ماه محافظت نماید از گناهان هلال امن من الآفات
وسلامة من السیئات بگردان تو این هلال این که درین
سی روز یکه بتو تعلق دارد ما در امن باشیم از بلیات
وسلامت مانیم از گناهان هلال سعد لا نحس فیه و بگردان
تو هلال سعادتی که هیچ نحوست در و نباشد و یمن لا
نکد معه و هلال برکتی و یمنی که هیچ قسم شآمتی با او نباشد
و یسر لا یمازجه عسر و هلال آسانی که ممزوج نباشد با آن
تنگی و اشکالی و خیر لا یشوبه شر و هلال خوبی که شایبه
بدی نباشد هلال امن و ایمان و نعمة و احسان و سلامة
و اسلام و بگردان تو هلال امن و ایمان و نعمت و احسان
و سلامتی و مسلمانی اللهم صل علی محمد و آله و اجعلنا

منارضي

من ارضی بمعنی فاعل یا مفعول من طلع علیه خدایا رحمت
بکن بر محمد و آلش و بگردان ما را از جمله راضی ترین جماعت
که این هلال بر آنها طلوع کرده و مراد رضا بقضاء
الهی است یا مراد اینست که تو از آنها راضی ترین و از کی
من نظر الیه و اسعد من تعبّد لک فیه و بگردان ما را
از جمله پاکترین کسانی که نظر باین هلال کرده اند و سعادتمند
ترین کسانی که بندگی تو کرده اند درین ماه و ضمیر الیه
راجع است بسوی ماه بمعنی هلال و ضمیر فیه بسوی
ماه بمعنی سی روز پس درین کلام شبه استخدام است
و وفقنا فیه للتوبة و اعصمنا فیه من الحوبة و توفیق
بده ما را درین ماه از برای توبه کردن و محفوظ دار
ما را درین ماه از هم و گناه و احتیاج و احفظنا فیه
من مباشرة معصیتک و محفوظ دار ما را
از کردن گناه و اوزعنا فیه شکر نعمتک و ملهم ساز

مارا درین ماه بشکر کردن نعمة تو والبسنا فيه جنن
العافية وبپوشان مارا درین ماه سپرهاء عافیة
واتمم علینا باستکمال طاعتك فيه المنة مفعول اتمم
وتمام کن بر ما منت وانعام خودرا بکامل کردن طاعة
تو درین ماه یعنی توفیق بده باکمال الطاعة واین توفیق دادن
منت را بر ما تمام کن انك المنان الحميد بدرستی که تو
بسیار انعام کننده که همه ممنون تواند وستایش تو می کنند
وصلی الله علی محمد وآله الطيبين الطاهرين ورحمة
خدایا باد بر ان سرور وآل که نیکند وپاکند **دعاء دخول**
ماه رمضان الحمد لله الذي هدانا لحمده وجعلنا من
اهله سپاس مر خدایرا که مارا نمود راه حمد خود و
کردانید مارا از اهل حمد که اگر توفیق نمیداد کی حمل می کردیم
لنكون لاحسانه من الشاكرين وليجزينا على ذلك جزاء
المحسنين تا آنکه شکر احسان او کرده داخل شاکران

شویم

شویم وتا آنکه جزا دهد مارا بر ان حمد آنچنان جزای که
نیکوکاران را می دهد والحمد لله الذي حبانا بدينه
وسپاس مر خدایرا که داد مارا بی جزا وبی منت دین خود
را یا آنکه دین خود را مخصوص ما ساخت وما را بان
ممتاز کرد پس واختصنا بملته عطف تفسيري باشد
یعنی ملة خود را خاصه ما کرد چه با دخل است بر مقصود
وسبلنا في سبل احسانه وروان کرد مارا در راههاء
احسان خود لنسلكها بمنه الى رضوانه تا برویم از آن
راه بمحض فضل او به بهشت او ویا برسیم از ان راه برضامندی
او حمدا يتقبله منا ويرضى به عنا آنچنان سپاسی که قبول
کند خدای تعالی آن سپاس را از ما وراضی شود با آن
حمد از ما والحمد لله الذي جعل من تلك السبل شهره
شهر رمضان وشهر الصيام وشهر الاسلام وشهر
الطهور وشهر التمحيص وشهر القيام وسپاس مر خدایرا که

گردانید از جملهٔ راههای احسان خود ماهی را که بخود نسبت
کرده که آن ماه رمضان است چه او را شهر الله گویند
و آن ماهی است که در روز روزه گیرند و ماهی است که
امور مسلمانان در وی بسیار شود و ماه پاکی از گناهان
است و ماه تنقیص گناهان است و ماه شب زنده داری
است الذی انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات
من الهدی والفرقان آنچنان ماهی که در وی نازل گردانیده
شده قرآن که از قرآن هدایت کنندهٔ مردم است و بجهة
مبالغه در هادی بودن قرآن آن را نفس هدی گفته
و آن قرآن دلایل بینه قوی تر است از هدایت و از فرق
کردن میان حق و باطل فابان فضیلته علی سایر الشهور
بما جعل له من الحرمات الموفورة والفضایل المشهورة
الحرمة ما لا یحل انتهاکه ویجب تعظیمه والقیام به پس
ظاهر کرده حق تعالی مزیة این ماه را بر سایر ماهها

باین وجه که

باین وجه که مقرر کرده است برای این ماه امور بسیار
قیام بآن باید نمود و ترک آن حلال نیست و مقرر کرد
فضایل مشهوره آن الحرم فیه ما احل فی غیره اعظاما
بیان حرمات است پس حرام کرد درین ماه آنچه
حلال کرده بود در غیر این ماه از طعام و شراب و
نکاح بسبب تعظیم این ماه وحجر فیه المطاعم والمنا
کح اما عطف تفسیری فقرهٔ سابقه است یعنی منع کرد
در روزهای این ماه طعامها و آبها بجهة اکرام این ما
ه وجعل له وقتا بینا لا یجیز جل وعز ان یقدم قبله
ولا یقبل ان یؤخر عنه و گردانید برای آنچه مذکو
ر شد از تحریم و حجر و اعظام و تکریم وقتی را که واضح
و ظاهر است که حق تعالی تجویز نمیکند که پیش از آن وقت
تعظیم این حرمات نمایند و قبول نمیکند حق تعالی
که از آن وقت تاخیر کنند چه روزهٔ شعبان و شوال

بجای روزه واجبه رمضان نباشد واگر ضمیر راجع
بشهر باشد پس ارتکاب تجوری باید کرد ثم فضل لیلة
واحدة من لیالیه علی لیالی الف شهر وسماها لیلة
القدر پس تفضیل دادیک شب رمضان را بر شبهاء
هزار ماه دیگر وآن شب را شب قدر نام کرده یعنی
شبی که صاحب قدر وعزت است تنزل اصل او
تتنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم فرود
می آید درین شب ملائکه وجبرئیل باذن پروردگار
ایشان من کل امر سلام از همه چیز بد سلامتی است
یعنی درین شب یا خبر مبتدا محذوفست تقدیرش
هی وموید اینست دائم البرکة الی طلوع الفجر واین
شب برکتش از اولست تا طلوع فجر علی من یشاء
من عباده بما حکم من قضائه واین برکت نازل است
وهر که حق تعالی میخواهد از بندها او بآنچه کرده

الحکام

از احکام که در ازل مقدر کرد اللهم صل علی محمد
وآله والهمنا معرفة فضله خدایا رحمت بکن بر محمد
وآلش ودر دل ما بینداز دانستن فضیلت این
ماه را واجلال حرمته عطفست بر معرفة ودر دل
ما بینداز بزرگ داشتن حرمت این ماه را کر تعظیم
حرمات الهی درین ماه بکنیم یعنی عمل بآن بکنیم و
انتهاک آن از حرام دانیم والتحفظ عطف است ومعر
مما حظرت فیه ودر دل ما انداز محافظت خود
از آنچه تو منع از آن در این ماه واعنا علی صیامه بکف
الجوارح عن معاصیک ودر نسخه معصیتک و
استعمالها فیه بما یرضیك واعانت کن ما را بر روزه
داشتن درین ماه با منع کردن جمیع اعضا از کناهان
تو وبکار داشتن آن اعضا درین ماه بآنچه موجب
رضا تو باشد از ما حتی لا نصغی باسماعنا الی لغو تا آنکه

کوش نیندازیم بشنیدن سخن لغو ولا نسرع بابصارنا
الی لهو وشتاب نکنیم بدیدن بازی ودر نسخه ولا
نسرح بابصارنا فی لهو وحتی لا نبسط ایدینا الی محظور
وتا آنکه دستهاء خود دراز نکنیم بسوی چیزی که ممنوعست
ولا نخطو باقدامنا الی محجور ونرویم بپاهای خود وکام
برنداریم بسوی آنچه ممنوعست وحتی لا تعی بطوننا
الا ما احللت وتا آنکه در شکمهای ما جای نکیرد مکر آنچه
آنرا حلال کردهٔ ولا تنطق السنتنا الا بما مثلت یقدر
بر یا کویند مثل بر تمثیل اداء حدث ومثل له صور له
حتی کانه ینظر الیه یعنی وتکلم نکند زبانهاء ما مکر بآنچه
تو حدیث آنرا کردهٔ وکفتن یا آنکه آنچنان تصویر و
توضیح آن کردهٔ که کویا می بینیم آنرا ولا نتکلف الا ما یدنی
من ثوابک وتکلف ومبالغه نکنیم در تحصیل چیزی
مکر آنچه نزدیک سازد ما را بثواب تو ولا نتعاطی

الا الذی یقی من عقابک ونکنیم مکر چیزی که ما را نکا
دارد از عقاب تو ثم خلص ذلک کله عطفست بر اهمنا
من ریاء المرائین پس آنچه مذکور شد از اعمال آنرا خالص
کن که از ریائی که مرائیان میکنند وسمعة المسمعین
ودر نسخه المستمعین وسمعه بوزن قدرم آنچه بلند
ذکر کنند وشهرت دهند تا مردم بدانند یعنی خالص
کن اعمال ما را از سمعه که مسمعان کنند تا ما اعمال را
برای شهرت نکنیم لا نشرک از باب ضرب ودر نسخه
شهید از باب افعال به ودر نسخه فیه احدا دونک در
حالی که شریک نکنیم بآن عبادت کسی را که غیر تست
ولا نبتغی فیه ودر نسخه به مرادا سواک ونخواهیم
درین عبادت مطلبی را سوای قرب درکاه تو
اللهم صل علی محمد وآله وقفنا فیه در قاموس است
وقف دام قائما ووقفته انا فعلت به ما وقف کو

واوقفنه پس وقف مشعری نیز آمده علی مواقیت
الصلوات الخمس خدایا رحمة بکن بر محمد وآلش و
ایستاده بکن ما را درین ماه رمضان بر وقتها
نمازهاء پنجگانه که از آن وقتها تجاوز نکنیم ودر
نسخه ووقفنا بتشدید ون بمعنی یاآنکه مطلع
کن ما را درین ماه رمضان بر وقتهاء نماز یومیه
پنجگانه بحدودها التی حددت وفروضها التی
فرضت با حدود نمازها که تعیین کرده وبا فرضهای نمازها
که فرض کرده ووظایفها التی وظفت وبا وظیفهای آن
نمازها که تو وظیفه کرده واوقاتها التی وقت وبا اوقات
نمازهای که تو تعیین کرده وقرار داده وانزلنا فیه
منزلة المصیبین لمنازلها ونازل کن ما را درین ماه
بمنزله جمعی که منازل ومراتب نمازها را یافته اند
الحافظین لارکانها المودین لها فی اوقاتها آنچنان

جمعی که

جمعی که حافظ ارکان صلوتند وبفعل می آرند نمازها را
در وقتهاء آنها علی ما سنة عبدك ورسولك وصلوا
علیه وآله واداء نماز بطریقی کنند که بآن طریقه مقرر
نموده بنده ورسول تو رحمتهاء تو باد بر وی وبر آلش
واعاده جار نزد عطف وضمیر مجرور اگر چه نزد بسیاری
لازم است اما ابن مالک گفته وعود خافض لدی
عطف علی "ضمیر خفض لازما قد جعلا" ولیس عندی
لازما اذ قد اتی "فی النظم والنثر الصحیح مثبتا" ومذهب
محققین نیز همین است واین دعا شاهد عظیم است
فی رکوعها وسجودها وجمیع فواضلها یعنی قرار داده
آنحضرت در رکوع وسجودش ودر جمیع اموری که در
نماز فاضلتر وبهتر است علی اتم الطهور بضم طا ودر نسخه
بفتح واول اظهر است با تمامترین طهارت واسبغه
عطف تفسیری اتم است چه هر دو بیک معنی است وابین

الخشوع وابلغه وباظاهر شین خشوعها وبنهایت رسید
ترین خشوعها ومراد ظهور بر خلق نیست بلکه مراد
تحقق کمال الخشوع است هر وانف با اخفاء از خلق وبودن
آن بحیثیتی که هر کس بیند بر وظاهر شود ونفعنا فیه
لان نصل ارحامنا بالبر والصلة وتوفیق بده ما را ابصله
رحم ما که امداد خویشان بنیکی واحسان کنیم وان
نتعاهد جیراننا بالافضال والعطیة وخبر گیریم از احوال
همسایها باحسان وعطیة وان تخلص اموالنا من
التبعات ودر نسخه الشبهات وخالص کنیم مالهای
خود را از مال حرام وشبهه ناک که بآن مخلوط نماید
وحقوق مردم را جدا کرده بدهیم وان نطهرها باخراج
الزکوات وپاک کنیم مالهای بجدا کردن زکوة ودادن
آن بمستحقین تا برکت در باقی شود وان نراجع من
هاجرنا وباز کشت نمائیم وربط کنیم بنیکی با کسی که ما را

برید ونیکی کرد وان ننصف من ظلمنا وانصاف کنیم
با کسی که بر ما ظلم کرد زیاده بر آنچه شرعا جائز است بر آن
ظالم نکنیم یا آنکه در مقابل ظلم او احسان کنیم وان نسالم
من عادانا ودوستی کنیم با کسی که با ما عداوت کرد حاشا
من عودی فیک مگر آنکسی که با او دشمنی کرده شود برای
رضای تو مثل کفار وفساق ودر نسخه ولک فانه
العدو الذی لا نوالیه زیرا که او عدو یست که هرگز با
او دوستی نکنیم ولحرب از باب مبالغه است نحو زید عدل
الذی لا نصافیه واو محاربی است که ما با وبرادری نکنیم
وان نتقرب الیک فیه من الاعمال الزاکیة بیان کلمه
ما است مقدم بر آن شد بما نطهرنا به من الذنوب
وتوفیق بده ما را باین که نزدیک معنوی بدرگاه تو شویم
درین رمضان بوسیله اعمال پاکیزه که پاک کنی ما را
ازگناه بمقتضای کریمه ان الحسنات یذهبن السیئات

وتعصمنا برفع میم عطف بر تطهرنا پس عائد محذوفست
بقرینه سابق یعنی به ودر نسخه شهید بنصب پس عطف
است بر نتقرب فیه مما ودر نسخه تعصمنا فیما تشانف
من العیوب وحفظ کن ما را درین ماه رمضان از
عیبهای که تازه میکنیم یعنی گناهان حتی لایورد علیک
احد من ملئکتک الادون ما نورد در نسخه بصیغه
متکلم آمده شد واحتمال غیبة اقوی است والله اعلم
من ابواب الطاعة لک وانواع القربة الیک تا آنکه هیچ
یک از ملائکه نویسندگان اعمال بدرگاه تو عرض نکنند
از گناهان ما مگر کمتر از قسام طاعت وانواع عبادات
که موجب قرب معنوی بدرگاه تو شود جد خلو از تقصیر
بنده ها بعید است اللهم انی اسالک بحق هذا الشهر
وبحق من تعبدلک فیه ابتداء الی وقت فنائه خدایا
من سوال میکنم بحق این ماه بزرگ وبحق کسانی که عبادت

توکنند

توکنند درین ماه از ابتداء ما تا وقت انتهاء او ودرین
عبارت تجوز است من ملک بیان ما تعبد است قربته
او نبی ارسلته او عبد صالح اختصصته از فرشته
که او را مقرب درگاه خود کرده یا پیغمبری که فرستاده
یا بنده صالحی که مخصوص بعنایت خود ساخته ان تصلی
مفعول ثانی اسالک است علی محمد واهله واهلنا
فیه لما وعدت اولیائک من کرامتک یعنی از تو
طلبیم اینکه رحمة بکن بر محمد وآلش وبگردان ما را
درین ماه سزاوار اکرام واحسانهاء تو که بآن وعده
کرده دوستان را واوجب لنا مما ودر نسخه ما
اوجبت لاهل المبالغة فی طاعتک وواجب ولازم
کن برای ما از جنس آنچه واجب ولازم کرده برای
جمعی که مبالغه در طاعت تو کنند واجعلنا فی نظم
من استحق الرفیع الاعلی برحمتک وبکن ما را داخل

جمعی که مستحق مرتبه بلند اند برحمة تو اللهم صل علی
محمد وآله وجنبنا الالحاد فی توحیدك خدایا رحمة
بکن بر محمد وآلش ودور دار ما را از میل وتجاوز از
حق در باب اعتقاد بوحدانیة تو والتقصیر عطف است
بر الحاد فی تمجیدك والشك فی دینك والعمی عن
سبیلك ودور دار ما را از تقصیر کردن در بزرگ داشتن
تو واز شك در دین تو واز کوری در راه تو یعنی توفیق
بده برا اعتقاد بزرگی تو ویقین بدین تو وهدایت براه
حق تو والاغفال لحرمتك والانخداع لعدوك الشیطان
الرجیم ودور دار ما را از ترك کردن وسهو کردن در تعظیم
انتهاك آنچه حرام کرده بر ما یا در عزت احکام که احکام
ترا خوار ندانیم وعزت بداریم وعمل بآن کنیم از اوامر
ونواهی ودور دار ما را از بازی خوردن از دشمن تو
که شیطان مردود درگاه تست اللهم صل علی محمد

وآله

وآله واذا کان لك فی کل لیلة من لیالی شهرنا هذا رقاب
یعتقها عفوك او یهبها صفحك فاجعل رقابنا من
تلك الرقاب خدایا رحمة کن بر محمد وآلش وچون مر ترا
در شبی از شبهاء این ماه رمضان هستند بندها که
عفو تو آزاد کرده آنها را وگردن آنها را از بند گناهان
خلاص کرده وگذشتن تو از گناهان آن بندها را
بخشیده پس بگردان گردنهای ما را از جمله گردنهای که
آزاد کنی وبخشی واجعلنا لشهرنا من خیر اهل واصحاب
وبگردان ما را از بهترین اهل این ماه واز بهترین اصحاب
این ماه اللهم صل علی محمد وآله والحق ذنوبنا مع
امحاق بتشدید میم اصل وامتحاق ودر نسخه شهید
محاق بود یعنی غلام هلال که خدایا رحمة کن بر محمد وآلش
وباطل کن گناهان ما را که گناه نکنیم یا ببخشی نزد باطل
شدن هلال این ماه ومراد باین هلال قمر است ومراد

ببطلان قرد خول او در محاق و ببطلان نور اوست
یعنی چون ماه تمام شود گاه در ما نماند واسلخ عنا
بتمامه انسلاخ ایامه سلخ کند پوست و
جامه است یعنی بکن و دور کن از ما گناهان ما را نزد
تمام شدن روزهای این ماه حتی ینقضی عنا وقد صفیتنا
فیه من الخطیئات تا آنکه تمام شود این ماه و بگذرد
از ما حال آنکه بتحقیق پاک و صاف کرده باشی تو ما را در
ماه از گناهان اللهم صل علی محمد وآله وان ملنا
فیه فعدلنا وان زغنا فیه فقومنا خدایا رحمت بکن
بر محمد و آلش و اگر ما تجاوز کنیم از حق و تقصیری بکنیم
در این ماه پس تو ما را براه راست بیار و اگر میل کنیم از
صواب پس تو مستقیم کن وان اشتمل علینا عدوک
الشیطان فاستنقذنا منه و اگر احاطه کند بما یعنی
غلبه کند بر ما دشمن تو که شیطان است پس خلاص کن

ما را

ما را از و اللهم اشحنه بعبادتنا ایاک وزین اوقاته
بطاعتنا لک خدایا پر کن این ماه را بعبادت کردن
ما ترا و زینت بده هر جزوی از اجزای این ماه را بطاعت
کردن ما مر ترا واعنا فی نهاره علی صیامه واعانت بکن
ما را در روز رمضان بر روزه داشتن بر آن وفی
لیله علی الصلوة والتضرع الیک والخشوع لک والذلة
بین یدیک و در شب رمضان اعانت بکن بر نماز و تضرع
بدرگاه تو و خشوع برای تو و خواری پیش تو حتی لا
یشهد نهاره علینا بغفلة ولا لیله بتفریط تا آنکه
روز قیامت گواهی ندهد روز رمضان بر ما بغفلت
از آینان بضروریات صوم و گواهی ندهد شب رمضان
بتقصیر در عبادت و باتیان معاصی اللهم واجعلنا
فی سائر الشهور والایام کذلک ما عمرتنا خدایا بگردان
ما را در باقی ماهها نیز و در تمام ایام سال آنچنان که مذکور

ازعبادة شبان روزی وترك گناهان ساد امی کرما را
زنده داری واجعلنا من عبادك الصالحين الذين
يرثون الفردوس هم فيها خالدون ويگردان مارا
از بندهاء نيكوكار خود آنچنان بندهای که فردوس
بطريق ميراث بايشان برسد وايشان در وهميشه
بمانند وفردوس نام باغی است که جامع انواع شجر
وثمر باشد ومراد بعضی از جنة است واستحقاق آن
را تشبيه بميراث داده والذين يؤتون ما آتوا و
قلوبهم وجلة انهم وآنچنان بندگانی که میکنند از عبادات
وحال آنکه دلهای ایشان میترسد از ین که ایشان بدرگاه
پروردگار خود بازگشت نمایند که مباد عبادات
ما مردود شود ولایق درگاه الهی نباشد وچون رجوع
شود بآن درگاه عالی بدو نرخ بندچه مؤمن همیشه
میان خوف ورجا باشد وغره باعمال خود نشود

وترك عمل هم نكند ومن الذين عطف است بر من عبادان
يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون ويگردان
مارا از جمله جماعة که شتاب کنند در اعمال خير وايشان
سبقت کنند بخيرات بر ديگران اللهم صل على محمد وآله
في كل وقت وكل اوان وعلى كل حال عدد ما صليت على
من صليت عليه واضعاف ذلك كله خدايا رحمت كن
بر محمد وآلش در هر وقتی ودر هر آنی از آنات وبر همه
حال بعدد آن رحمتی که باز عدد رحمة كرده بر هر که رحمة
كرده تو چندين برابر همه آن رحمتها بالاضعاف التي
لا يحصيها غيرك انك فعال لما تريد بچندين برابری كه
غيري تو جمع وحساب آن نداند بدرستی که تو بيا گ
كننده چيزی كه خواهی

دعاء وداع ماه رمضان

يا من لا يرغب في الجزاء ولا يندم على العطاء ای آنکس که راغب
نيست در اين که عوض انعام خود چيزی بگيرد وپشيمان

نشود از آنچه بدهد و یا من لا یکافی عبده علی السوء و ای
آنکسی که مکافات نکند بندهٔ خود را بمثل عمل او بلکه
زیاده میدهد منتک و در نسخه بصیغهٔ جمع ابتدا
وعفوک تفضل انعام تو بر سبیل ابتدا است که سابقه
عمل نخواهی شل ایجاد که مسبوق بعمل نیست وعفو تو
محض فضل است چه توبه نیز موجب عفو نیست و
عقوبتک عدل و قضاؤک خیر بسکون یا و بفتح نیز
نسخه است عقوبت کنی عدالت است چه بی گناه و زیادة
بر آن نباشد و حکم و تقدیر تو برگزیده و برچیده است
یعنی آنچه بهتر است بآن حکم کنی ان اعطیت لم تشب عطا
ئک بمن اگر بدهی خلط نکنی دادن را بشائبهٔ از منت چه
منت کسی نهد که توقع امری از منعم علیه داشته باشد
و آنکه در ادعیه لفظ منت آمده بمعنی احسان و انعام
است که موجب ممنونی منعم علیه است و ان منعت لم

یکن

یکن منعک تعدیا و تجاوز از حق نباشد چه همه ملک
تست تشکر من شکرک و انت الهمته شکرک جزای خیر
میدهی کسی را که شکر تو کند حال آنکه تو تعلیم کردی باو حمد ترا
و تستر علی من لو شئت فضحته و می پوشی فضایح کسی را
که اگر خواهی میتوانی او را فضیحت کرد و تجود علی من
لو شئت منعته و انعام و بخشش میکنی بر کسی اگر خواهی
ندهی و کلاهما اهل منک للفضیحة و المنع و هر دو سزاوار
آن بودند که تفضیح و منع کنی و این لف و نشر مرتب است یعنی
آنکه بر فضایح او ستر کردی مستحق تفضیح بود و آنکه
بر وجود کردی لایق منع بود غیر انک بنیت افعالک
علی التفضل لیکن تو بنای کارهای خود بر تفضل و احسان
نهاده پس مستحق تفضیح و منع را تفضیح و منع نکنی
و اجریت قدرتک علی التجاوز و جاری ساخته قدرت
خود را بر گذشتن از تقصیرات و تلقیت من عصاک

بالحكم وتلقى نموده كسى را اگر گناه تو كرد بزعمى وامهلت
من قصد لنفسه ودر نسخه نفسه بالظلم ومهلت
دادى كسى را اگر قصد كرد مر نفس خود را بظلم يعنى
كسى كه بر خود كرد بعصيان تستنظرهم بأناتك الى
الانابة در قاموس است النظرة كفرحة التاخر واستنظره
طلب النظرة منه واين معنى مناسب مقام نيست وبمعنى
تمهلهم مذكور نيست واگر مجاز باشد از تدعوهم
معنى چنين باشد كه بسبب تأنى در عقوبت دعوت عصاة
كنى بسوى بازگشت وتوبه ودر نسخه تستنظرهم و
تترك معاجلتهم الى التوبة وميگذارى شتاب كردن را
با ايشان در عقوبت گناه تا زمان توبه وتأمل در فقرتين
ضرور است لكيلا يهلك عليك بتضمين اعتمادها الكهم
ولا يشقى بنعمتك شقيهم الا عن طول الاعذار وبعد
ترادف الحجة عليه واين مهلت دادن براى آنست كه

كسى

كسى اعتماد بر تو كرده وبا وجود نعمت تو شقى شده وقدر
نعمت تو ندانسته وشكر آن بجا نياورده اينچنين كسان
هلاكى وشقاوت ايشان نباشد مگر بعد از عذر
بسيار وبعد از اقامة حجة بر ايشان پى در پى چه
فضل الهى مقتضى آنست كه كسى را هلاك نكند وشقى
نكند مگر بعد از اتمام حجة از اعطاء عقل وقدرت
وارسال رسل وامهال در اعقاب بانتظار انابت كرما
من عفوك يا كريم وعائدة من عطفك يا حليم در حالى كه
اين امهال محض كرمى است كه ناشى است از عفو تو اى
كرم كننده ومتفعى است كه ميرسد به بندگان از مهربانى
تو اى حلم كننده با عاصيان انت الذى فتحت لعبادك
بابا الى عفوك توئى آنكسى كه گشوده براى بندهاى تو
درى بسوى عفو تو وسميته التوبة وآن در از توبه
نام كرده وجعلت على ذلك الباب متعلق است بقولش

دلیلا یا مفعول ثانی جعل و متعلق بکاینا من وجه
وکرد ایدی آیه قرآنی را کرد دلیل ما برین کم توبه باب
عفو است لعلا یضلوا عنه تا کمراه نشوند ازین در و
توبه بکنند فقلت تبارك اسمك بیان دلیل روحی
است پس کفتی تو که مبرك است نام تو توبوا الی الله مقول
قولست توبة نصوحا بروزن صبور و در نسخه شهید
بوزن دخول توبه بکنید بدرکاه الهی آنچنان توبهٔ که
خالص است از شائبه میل بکناه عسی ربکم ان یکفر عنکم
سیاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار شاید
پروردکار شما بسبب این توبه بخشد کناهان شما و در آرد
شما را در باغهای بهشت که جاری است جویها از زیر
درختان آن باغها یوم متعلق است بید خلکم لا یخزی
الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم
وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك

علی کل

علی کل شیء قدیر در روزی خوار نکند خدای تعالی پیغمبر
خود را و کسانی را که ایمان آورده اند به پیغمبر در حالتی
که نور ایشان میرود پیش ایشان و بجانب دست راست
ایشان در حالتی که میکویند ای پروردکار ما تمام کن
از برای ما نور ما را و بخش ما را بدرستی که تو بر همه
چیز قادری فما اغدر من اغفل دخول ذلك المنزل بعد
فتح الباب واقامة الدلیل و در نسخه علیه پس چیست
غدر کسی که سهو نمود در در آمدن بمنزل عفو بعد از
کشودن در او که توبه است و بعد از اقامة دلیل
بران که آیه سابقه است وانت الذی زدت فی السوم
علی نفسك لعبادك تریدن بحهم فی متاجرتهم لك و
فوزهم بالوفادة علیك والزیادة منك توئی آنکه زیاده
کردی برای بندها نرخ متاعی که آنها بتو فروشند
یعنی نرخ عبادت آنها بسی کران است و تو در عوض نعیم

ابدی میدهی و مقصود تو ازین نرخ زیاده کردن آنست
که درین سودائی که با تو میکنند نفع بایشان رسد
و چون مهمان تو می‌شوند بنعمة فائز شوند و از تو
زیادتی احسان و انعام بایشان شود فقلت تبارک
اسمک و تعالیت بیان زیادتی نرخ است پس گفتنی
تو که بزرگ است نام تو و برتر کی تو من جاء بالحسنة
مقوله تو لست فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة
فلا یجزی الا مثلها هر گاه بدرگاه الهی بیاید روز قیامت
با یک نیکی پس او راست ده برابر آن از نعیم بهشت
و هر که بیاید با گناه پس جزا نه دهد مگر مثل آن گناه
و قلت انهم بیان زیادتی نرخ است و نیز گفته تو
مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل
حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
والله یضاعف لمن یشاء حال کسانی که در راه خدا

مال خود

مال خود مستحقین نفقه دهند از زکوات و صدقات
همچو حال دانه ایست که چون بکارند هفت خوشه
بر آرد و در هر خوشه صد دانه باشد که از یک دانه
هفتصد دانه بهم رسد و خدای تعالی زیاده برین نیز
میدهد هر کسی را که خواهد و قلت من ذا الذی
یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة و
گفته که کیست آن کسی قرض دهد بحق قرض نیک که عمل
نیک کند پس حق تعالی در عوض آن بدهد او را چندین
برابر آن عمل که بقرض داده پس در آیة اولی ده برابر
گفت و در ثانیه هفتصد برابر و در ثالثه توصیف
بکثرة کرده همه بیان زیادتی نرخ و ایصال نفع بعبادة
است و ما انزلت من نظائرهن فی القرآن من تضاعف
الحسنات و گفته آنچه نازل کرده در قرآن مجید از آیات
که نظائر آیات سابقه اند در باب زیادتی حسنات

وانت الذی د للتهم بقولك من غیبك ودر نسخه من
عندك وترغیبك عطف است بر قولك الذی فیه
حظهم علی متعلق است بد للتهم ما لو سترته عنهم لم
تدرکهم ابصارهم ولم تعه اسماعهم ولم تلحقه
اوهامهم وتوفی آنکه دلالت ورهنمائی کردی بندها را
بکفتن خود از امر غیبی که دیکری نداند وبترغیب
کردن بندها بر آنچه درو نفع آنها باشد آنچنان
قول وترغیبی که در وست نصیب ونفع ایشان
وباین قول وترغیب دلالت کردی بر چیزی که اکر
مخفی داشتی آن چیز را از ایشان ودلالت بر آن
نمی کردی نمی دید آنچیز را قوای باصره آنها ونمی شنید
آنرا قوای سامعه آنها ونمیرسید بآن وهمهای آنها
نیز فقلت بیان دلالت وترغیب است پس کفتی تو
اذکرونی اذکرکم ذکر من بکنید تا من ذکر شما کنم واکر

حق تعالی نمیکفت چون میدانستیم که ذکر ما خدا را با
ذکر خدا است مارا در حدیث قدسی که من ذکرنی فی
ملاء ذکرته فی ملاء اعلی منه هر که مرا ذکر کند در میان
جمعی ذکر او کنم در میان جمعی که بلندتر وافضل از آن
جماعه چه ذاکر در همه جمعی داخل آن جمع است وجمعی که
حق تعالی در آن داخل باشد بلندتر وافضلست از
جمعی که درو حق تعالی داخل نباشد هر چند پیغمبران
داخل باشند پس لازم نیاید ترجیح ملائکه بر انبیا
یا مراد با علی تفضیل نیست بلکه علو مکانی است که
جای ملائکه است وذکر الهی کسی را بخوبی نهایت
اعزاز واکرام است واشکروالی ولا تکفرون اصلا
تکفرونی وشکر نعم من بکنید وکفران نعم من مکنید
یا من کافر نشوید وقلت لئن لام موطئه قسم است
شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید وکفر

کروا الله اگر شکر نعم من بکنید هر آئینه زیاده بدهم نعمة
بشما و با کفران نعمة بکنید یا کافر شوید بدرستی که عذاب
عذاب من هر آئینه عظیم و قوی است وقال ادعونی
استجب لکم و کفتی دعا کنید و طلب مدعیان از من
کنید من قبول دعاء شما بکنیم ان الذین یستکبرون
عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین بدرستی کسانی
که تکبر کنند از دعاء که عین عبادت من است و ترک دعا
نمایند زود باشد که در آید در جهنم در حالتی که حقیراند
و خوارند فسمیت دعاءک عبادة پس دعا را و طلب
کردن مطالب را از درگاه تو عبادت نام کردی که کفتی
عن عبادتی یعنی از دعاء من و ترک استکبار او ترک
دعارا تکبر نام کردی که کفتی یستکبرون و توعدت علی ترکه دخول
جهنم داخرین و وعید کردی بر ترک دعا دخول دوزخ را
حالة خواری فذکروک بمنک چون دلالت کردی بر ایشو

پس بندها

پس بندها ذکر تو کردند بانعام تو که اگر توفیق بر ذکر نمی دادی
که ذکر می کردند و شکروک بفضلک و شکر تو کردند بمحض
فضل تو و دعوک بامرک و طلب کردند و خواستند ان
تو آنچه خواهند بامر تو که کفتی ادعونی و تصدقوا لک
طلبا لمزیدک و صدقه دادند بفقرا در شکر نعمة تو بجهة
طلب مزید نعمة تو بمقتضای کریمة لئن شکرتم لازیدنکم
وفیها کانت نجاتهم وفوزهم برضاک و در این ذکر و شکر
و تصدق بوده است نجاة بندها و رسیدن ایشان
برضاء تو که اکبر نعم است ولو دل مخلوق مخلوقا من
نفسه علی مثله دللت علیه عبادک منک کان محمودا
و اگر بنده بنده دیگر را از خود دلالت کند بر مثل آنچه
تو دلالت کرده از خود بندهاء خود را آن بنده مستحق
ستایش شود یعنی اگر بنده بدیگری کوید که تو اگر بدرم
بدهی بنید من بتو ده درهم بدهم آن کوینده ستایش

کنند پس تو که خالق همه و بمحض کرم عام خود اینچنین ولطفا
این کفته راهنمائی کرده بطریق او ولی محمود باشی فلك الحمد ما
وجد فی حمدك مذهب پس مر تراست ستایش مادا
کی یافته شود در ستایش تو راهی یعنی همیشه و ما یبقی
للحمد لفظ تحدیه ومعنی مضر فا الیه و مادامی که باقی باشد
از برای حمد لفظی که بآن لفظ حمد کرده شود تراو مادامی
که باقی باشد معنی که رجوع بحمد تو کند یا من تحمد الی
عباده بالاحسان والفضل ای آنکسی که محمود شده نزد
بندها باحسان وبفضل چه هر کس احسان کند بمردم
مردم او را دوست دارند وستایش او کنند وعمهم
بالمن والطول و پوشیده است همه را بانعام وفضل
ما افنی فینا نعمتك چه بسیار است در حق ما نعمت تو
واسبغ علینا منتك وچه تمام است بر ما منت تو و
اختصنا ببرك وچه ممتاز کرد ما را باحسان تو پس بیان نعمت

واحسان کرد

واحسان کرد و کفت هدیتنا لدینك الذی اصطفیت
هدایت کردی ما را بدینی که آنرا بر کزیدی بر همه ادیان
وملتك التی ارتضیت و بملتی که مختار و مرضی تست و
سبیلك الذی سهلت و براهی که آنرا آسان کرده و بصرتنا
الزلفة لدیك و نمودی ومعلوم ما کردی قرب ومنزله
را بدرکاه تو با آنچه باعث قرب باشد بکنیم والوصول
الی کرمك و رسیدن را باحسان تو اللهم وانت جعلت
من صفایا تلك الوظایف خدایا و تو کردانیدی از جمله خالص
ومختار آن وظائفی که مذکور شد مثل ذکر و حمد شکر و دعا و
ودین و صلة و راه حق و قرب وغیرها و خصایص تلك
الفروض و از جملة فاضل آن فرضها شهر رمضان ماه
رمضان را مفعول اول جعلت الذی اخصصته من
سائر الشهور آن رمضانی که آنرا مخصوص و ممتاز کردی
از میان همه ماهها بعبادت تو و بخیرته جمیع الازمنة

والدهور واختيار كردى اين ماه را از ميان جميع زمانها
ودهرها واثرته على كل اوقات السنة بما انزلت فيه
من القرآن والنور واختيار كردى وترجيح دادى آنرا بر
بقيه ايام سال باينكه نازل كردى درو قرآن را ونور عطف
تفسيرى قرآنست چه نور از اسامى قرآنست وبقرآن
هدايت شود چنانچه بنور وضاعفت فيه من الايمان
ودو چندان كردى درو ايمان او اگرچه ايمان تصديق
است اما اعمال سبب تقويت آن تصديق هستند وفرضت
فيه من الصيام وفرض كردى درين ماه روزه داشتن را
ورغبت فيه من القيام وترغيب كردى بقيام وبيدارى
وعبادت در شب واجللت فيه من ليلة القدر التى
هى خير من الف شهر وجليل وبزرگ ساختى درين ماه
شب قدر را كه بهتر است از هزار ماه ثم آثرتنا به على سائر
الامم واصطفيتنا بفضله دون اهل الملل پس ترجيح

دادى

دادى ما را باين رمضان بر باقى امتها وبرگزيدى ما را
بفضيلت اين ماه بر صاحبان ملتها كه ما را حكم بعبادت
درين ماه فرمودى وبيان فضل او كردى وبامم سابقه
نفرمودى واين عنايت را مخصوص ما كردى فصمنا
بامرك نهاره وقمنا بعونك ليله پس روزه داشتيم بفرمودهء
تو روزهاء اين ماه را وشب زنده داشتيم بمدد تو
شبهاء آنرا متعرضين بصيامه وقيامه لما عرضتنا له
من رحمتك در حالتى كه بروزه داشتن وبشب زنده
داشتن اين ماه متعرض شديم رحمة ترا كه تو ما را
معرض آن رحمة داشته كه بوسيله اين صيام وقيام
برحمة تو برسيم وتسببنا عطف است بر صمنا ودر نسخه
ندبتنا پس عطف است بر عرضتنا اليه من مثوبتك
واين صيام وقيام را سبب وصول بثواب تو كرديم متعرضين
شديم ثواب ترا كه خوانده ما را بآن ثواب وانت

الملیء بما رغب فیه الیک والجواد بما سئلت من فضلک
القریب الی من حاول من قربک و تو نیکو کاری بسبب آنچه
رغبت کرده شود در و بسوی تو یعنی هر چیزی که بوسیله
آن بتو رغبت کنند تو در برابر آن حسن قضا کنی و بخشند
هر چه طلبند از فضل تو و نزدیکی هر که قصد نزدیکی تو کند
وقد اقام فینا هذا الشهر مقام حمد و بتحقیق ماند این ماه
میان ما در جای سپاس یعنی باعث خوبی ما شد وصحبنا
صحبة مبرور باضافة و در نسخه صحبت مبرور و مصاحب
باشد همچون صحبت کسی که نیکوکار و محسن باشد وربحنا
افضل ارباح العالمین و سودمند ساخت ما را به بهترین
سودهاء عالمیان که فضل و رحمت الهی باشد ثم قد فارقنا
عند تمام وقته پس بتحقیق جدا شد از ما نزد تمام شدن
زمان او و در اضافة تجوز است وانقطاع مدته ووفاء
عدده و نزد منقطع شدن مدت او و تمام شدن عدد

ایام

ع

ایام او فنحن مودعوه وداع من عز فراقه علینا پس ما وداع
کننده ایم این ماه را همچو وداع کردن کسی که شدید و
شاق باشد جدائی او بر ما وغمنا واوحشنا انصرافه
عنا و مغموم سازد و در ان وحشت آرد رفتن او ما را
از پیش ما ولزمنا له الذمام المحفوظ والحرمة المرعیة و
الحق المقضی و لازم شود ما را وفا بعهد و پیمان او و حفظ
آن ضروری است و حرمة و عزة او واجب الرعایة است
و حق او واجب الاداست فنحن قائلون السلام
علیک یا شهر الله الاکبر و یا عید اولیائه الا ای ماه پس
ما در وداع او میگوئیم سلام الهی بر تو باد ای ماه بزرگ
حق تعالی و ای عید دوستان او که او روشن است
السلام علیک یا اکرم مصحوب من الاوقات و یا خیر
شهر فی الایام والساعات سلام بر تو باد ای مکرم ترین
وقتهای که با ما بودند و ای بهترین ماهها در میان روزها

وساعتها ومراد از منه است السلام علیك من شهر
قربت فیه الاعمال ونشرت قربت فیه الامال ونشرت
فیه الاعمال سلام بر تو باد ماهی که در وی نزدیك شوند
آرزوها یعنی ادعیه مستجاب شوند وبراکنده وبسیار
شوند در وی عملهای نیك السلام علیك من قرین جل قدره
موجودا وافجع ودر نسخه وفجع فقده مفقودا ومرجوا
الم فراقه سلام بر تو باد ای هم صحبتی ومقارنی که بزرگ است
قدر او در وقتی که باشد ودرد کند نبودن در وقتی که
او باشد ودرد کند نبودن او در وقتی که نباشد وای
آنچیزی که امید بآن کنند وجود او را خواهند وفراق
او موجب الم شود السلام علیك من الیف آنس مقبلا فسر
واوحش منقضیا ودر نسخه مدبرا فغض وسلام بر تو ای
آنچنان الفت گیرنده که موجب انس شد در حال آمدن پس
مسرور ساخت وموجب وحشت شد در حال تمام شدن

وگذشتن

وگذشتن پس دل را محزون ساخت پس مقبلا اسم فاعل
از باب افعال باشد وبعضی تجویز فتح با نموده اند که مصدر
میمی باشد وبنصب بتقدیر افعل اقبالا حال گونه مونسا
مثل ادخلنی مدخل صدق ای ادخال صدق وآن بسیار
بعید است السلام علیك من مجاور رقت فیه القلوب
وقلت فیه الذنوب سلام بر تو ای همسایه که نرم شد
در وی دلها وکم شد در وی گناهان وچون مراد بمجاور وقت
است فیه کفت السلام علیك من ناصر اعان علی الشیطان
وصاحب سهل سبل الاحسان سلام بر تو ای نصرت دهنده
که مدد ما کرد در غلبه بر شیطان وصاحب آسان کرده
بر ما راههای نیکی را السلام علیك ما اکثر عتقاء الله فیك
وما اسعد من رعی حرمتك بك متعلق است باسعد است
سلام بر تو چه بسیار اند آزاد کردهای الهی از بند گناهان
در تو ای ماه رمضان وچه سعادتمند شده بوجود تو

کسی که رعایت حرمت تو کرده السلام علیک ما کان لفظ
کان زائد است بجهة تحسین کلام واین در کلام عرب
بسیار است واصل ما امحاك للذنوب واسترك لانواع
العیوب سلام بر تو چه محو کنندهٔ تو گناهان را و پوشنده
تو انواع عیبها را یعنی گناهان را زیرا که بعد از محو گناهان
مستور شوند یا روزه باعث غفران گناه باشد چنانچه مشعر
است السلام علیک ما کان اطولك على المجرمين واهيبك
فی صدور المؤمنین سلام بر تو چه احسان تست بر گناه
کاران وچه هیبت تست در سینهٔ مومنان السلام
علیک من شهر لا تنافسه الایام سلام بر تو ای ماهی که
معارضه و دعواهای مساواة در خوبیهای تو نتواند کرد
با او سایر ایام السلام علیک من شهر هو من کل امر سلام
سلام بر تو ای ماهی که او هر چیز موجب سلامتی است
السلام علیک غیر کریه المصاحبة ولا ذمیم الملابسة

سلام بر تو آنکه مصاحبة تو مکروه نیست یا مراد آنکه در حالی
که مصاحبة تو مکروه نیست وملابسة تو مذموم نیست
واین حال مؤکده است السلام علیک کما وفدت علینا بالبرکات
وغسلت عنا دنس الخطیئات سلام بر تو چنانچه مهمان ما
شدی بر ما با برکات وشستی از ما چرك گناهان را السلام
علیک غیر مودع برما بوزن فرس سلام بر تو ای آنکه وداع
تو کرده نشد از روی دلتنگی و آزار تو ولا متروك صیامه
سأما ای آنکه ترك کرده روزه داشتن آن از روی ملال
بلکه چون ایام آن تمام شد ناچار ترك روزه نمودیم بحکم
الهی السلام علیک من مطلوب قبل وقته ومحزون علیه قبل فوته
سلام بر تو که مطلوب نیکانی پیش از وقت آمدن تو که
هم خواهش آمدن تو دارند وحزن کرده شد بر تو
قبل از اتمام تو هرگاه که اتمام آن نزدیک شود نیکان از
قرب زوال آن غمناك شوند ودر نسخه بعد قوته السلام

علیک کم من سوء صرف بک عنا سلام بر تو که چندین
بدیها دفع کرده شد از ما بوسیلهٔ تو وکم من خیر افیض
بک علینا و چندین خوبیها رسیده بما وسیلهٔ تو السلام
علیک وعلی لیلة القدر التی هی خیر من الف شهر سلام بر
تو وبر شب قدری که بهتر است از هزار ماه السلام علیک
ما کان لفظ ما کان زائد است احرصنا بالامس علیک
سلام بر تو چه حریص بودیم دیروز بر صحبت تو واشد
عطفست بر احرص یعنی ما اشد شوقنا غدا الیک وچه
شدید است شوق ما بتو فردا اگر شروع شوال شود
السلام علیک وعلی فضلک الذی حرمناه سلام بر تو
وبر فضل تو که از آن محروم شدیم وعلی ماض من برکاتک
سلبناه وبر آنچه گذشته است از برکتهای ایام سالفه
که از ما کشیده شد بسبب مضی آن ایام وعدم بقاء آنها
یا بسبب عدم توفیق عمل در آن ایام اللهم انا اهل هذا

الشهر

الشهر الذی شرفتنا به خدایا بدرستی که ما اهل این ماهیم
که مشرف ساخته ما را باین ماه وبام دیگر مرحمت نشد
ووفقتنا بمنک له حین جهل الاشقیاء وقته وحرموا
لشقائهم فضله وتوفیق دادی ما را بمحض عطیه وانعام
خود برای ادراک فضل این ماه در هنگامی که اشقیا نشناختند
وقت آن را وادراک آن نکردند ومحروم شدند از فضیلت
آن بسبب شقاوت ایشان انت ولی ما آثرتنا به من
معرفته توئی متولی آنچه ما را ترجیح دادی بآن بر غیر از
معرفت این ماه یعنی تو دانا ندی ما را وهدیتنا له من
سنته ومتولی آنچه هدایت کردی بآن از طریقه عمل در این
ماه ودر نسخه بصیغه جمع وقد تولینا بتوفیقک صیامه
وقیامه علی تقصیر وتحقیق متولی شدیم بروزه داشتن
در آن ماه وبشب زنده داشتن آن یعنی عمل کردیم
بتوفیق تو لیکن با وجود آن مقصریم در اداء حق عمل در آن

ماه وادینا فیه قلیلا من کثیر و کردیم درین ماه از عمل
نیک اندکی از بسیار که بایست کرد اللهم فلك الحمد
اقرارا بالاساءة واعترافا بالاضاعة خدایا پس تراست
سپاس بر آنچه عمل شد در حال اقرار به بدی خود بسبب
تقصیر و در حال اعتراف بضایع کردن وقت بغفلت یا
از روی اقرار و اعتراف ولك من قلوبنا عقد الندم
ومن السنتنا صدق الاعتذار و مر تراست از دلهای
ما اعتقاد بندامت و توبه از اساءة و ندامة اضاعة
ومر تراست از زبانهاء ما عذر خواهی صادق بی شائبه کذب
وغش فاجرنا بضم جیم یا بکسر از باب نصر یا ضرب علی ما
اصبنا فیه من التفریط اجرا نستدرك به الفضل المرغوب
فیه پس اجر بده ما را بر مصیبتی که بما رسید از تقصیر
و محرومی از عمل آنچنان اجری که بآن تلافی شود و بیابیم
بوسیله آن اجر فضیلتی را که مطلوبست درین ماه

ونعتاض

ونعتاض به من انواع الذخر المحروص علیه و عوض آن
محرومی بیابیم از انواع ذخیره که همه کس حرص بر حصول
آن دارند و در نسخه شهید بحاء مهمله و ضاد معجمه است
یعنی تحریض بر تحصیل آن ذخر شده و بعضی بخاء
معجمه و صاد مهمله تصحیح نموده گفته اند که از خرص
بمعنی حزر و تخمین است و در آن تنبیه است برین
که آن ذخر معتاض بر سبیل تقدیر و تخمین است چنانچه
شان آرزومندانست و بطریق استحقاق نیست و
لفظ علیه ملایم این معنی نیست واوجب لنا عذرك
علی ما قصرنا فیه من حقك و واجب کن برای معذور
داشتن تو ما را در آنچه تقصیر کرده ایم ما در آن از حق تو
وابلغ باعمارنا ما بین ایدینا من شهر رمضان المقبل
و برسان عمر ما را بآنچه پیش ماست از ماه رمضان
آینده که آن قدر عمر بده که در رمضان آینده عمل خیر

بکنیم فاذا ابلغتناه فاعنا علی تناوله ما انت اهله من العباده
چون برسانی عمر ما را برمضان آینده پس اعانت بکن
ما را بر کردن آنچنان عبادة لایق درگاه تو باشد و
ادنا الی القیام بما یستحقه بصیغة غیبة من الطاعة
و برسان ما را بکردن طاعتی که رمضان مستحق آنست
و در نسخه شهید بصیغه خطاب واجرلنا من صالح
العمل ما یکون درکا لحظك فی الشهرین من شهور الدهر
و جاری کن برای ما یعنی توفیق بده ما را بر عملی صالحی که
سبب تدارک و وصول بعبادتی باشد که حق تست در
رمضان حاضر و در رمضان آینده از جمله ماههای دهر
اللهم و ما الممنا به فی شهرنا هذا من لمم خدایا آنچه را ان
نزول کرده باشیم یعنی عمل کرده باشیم بآن درین ماه از
جنس گناهان صغیره و اثم یا گناهان کبیره بقرینه مقابله
او واقعنا فیه مجاز است یعنی صدور من ذنب و

اکتسبنا

اکتسبنا فیه من خطیئة این عطف تفسیری سابقه است
یا صادر شود از ما گناهی و کسب کردیم درین ماه از گناهی
علی تعمد منا او علی نسیان ظلمنا فیه انفسنا او انتهکنا
فیه حرمة من غیرنا بر سبیل عمد از ما یعنی دانسته کردیم
یا بر سبیل نسیان و نادانستگی که ظلم کردیم در آن عمل
بر نفس خود در حقوق الهیه یا مبالغه کردیم در شکستن
عرضی دیگر که آنچه حرام بود در حق غیر کردیم فصل علی محمد
و آله و استرنا بسترك بکسر سین و در نسخه بفتح واعف
عنا بعفوك پس رحمت بکن بر محمد و آلش و بپوش آن گناه
را به پوشیدن تو و عفو کن ما را بعفو تو و لا تنصبنا
فیه لاعین الشامتین و مکن ما را نصب عین شماتت
کنندگان یعنی ما را مبتلا ببلیة مکن که دشمنان بدیدن
آن خوشحال شوند و لا تبسط علینا السن الطاغین
و دراز و گشاده مکن بر ما زبانهای جمعی که از حد تجاوز

کنند و رفعة و علو طلبند و در نسخه الطاعین و
استعملنا بما یکون حطة و کفارة لما انکرت منا فیه
برافتك التی لا تنفد و فضلك الذی لا ینقص و بدار ما را
کاری کر باشد سبب که دفع و ریختن گناهان و باشد
کفارت تقصیری که آنرا از ما انکار کرده و بد دانسته
و بکن این شفقت بما برحمة غیر متناهی تو که فانی و آخر
نشود و بفضل تو که نقصان نپذیرد اللّهم صلّ
علی محمد و آله و اجبر مصیبنا بشهرنا و بارك لنا فی
یوم عیدنا و فطرنا عطف تفسیری عید است و مصیبة
و غم را تشبیه شکستن ما را یعنی ثواب ده بر غمی که
در جدائی این ماه بما رسید یا مراد مصیبة تقصیراتی
است که سابق شد یعنی برکت این ماه این مصیبت
را تلافی آن یکن و ببخش و برکت کن بر ما در روز
عید ما و در روز افطار ما و اجعله من خیر یوم مرّ

علینا

علینا اجلبه لعفو و امحاه لذنب و بکن این روز عید
عید را آن بهترین ایامی که بر ما گذشته که عفو را بیشتر
بجانب ما بکشد یعنی سبب عفو اثم شود و محو گناهان
ما بیشتر بکند و اغفر لنا ما خفی من ذنوبنا و ما علن
و بخش همه گناهان ما را چه گناهان مخفی و چه ظاهر
و علانیه اللّهم اسلخنا از باب فتح و در نسخه شهید
از باب نصر بانسلاخ هذا الشهر من خطایانا ا سلخ
یا سلخنا خدایا دور کن و بر آر از ما گناهان ما را ابر
آوردن این ماه که چون ماه بسلخ رسد و تمام شود
گناهان در ما نماند چنانچه پوست از بدن دور کنند
و اخرجنا بخروجه من سیآتنا و بر آر ما را از گناهان
ما بر آمدن این ماه یعنی بآخر شدن آن و اجعلنا
من اسعد اهله به و اجزلهم قسما فیه و اوفرهم
حظا مند و بگردان ما را از سعادتمندترین اهل

ویکردان ما را از سعادتمندترین اهل این ماه باین ما
کہ نفع اخروی او بما بیشتر برسد و بکن قسمت ما را
از دین و دنیا درین ماه بهتر و حصه و نصیب ما ازین ماه
کاملتر از قسمت و نصیب دیگران اللهم و من حق
رعی حق هذا الشهر حق رعایته ضمیر راجع است بشهر
بحق شهر و حفظ حرمته حق حفظها خدایا و کسی کہ
رعایة حق این ماه کرد از عبادات و ترک معاصی
کرد آنچنان کہ حق رعایة این ماه بود یا حق رعایة آن
حق بود و حفظ حرمتش بود کہ آنچه حرام بود نکرد
وقام بحدوده حق قیامها واتقی ذنوبه حق تقاتها
و قیام بحدود آن کرد چنانکہ حق قیام بحدود آن
بود کہ از حدود آن تجاوز نکرد و ترسید از گناهان
خود آنچنان کہ حق ترسیدن است او تقرب الیك
بقربة اوجب رضاك له و عطف بصیغه خطاب

عطف است بر رعی یا بر واجبست پس عاید موصوف
محذوفست تقدیرش بسببها رحمتك علیه یا کسی کہ
بدرگاه تو نزدیکی جست بسبب کار نیکی کہ موجب رضای
تو از و شد و تو رحمة خود برو سایل کردی و در نسخه
برحمتك یعنی تو مهربان شدی برو بسبب رحمة تو
فهب خبر من رعی است لنا مثله من وجدك بوزن
ثقل واعطنا اضعافه من فضلك پس مثل آنچه بآن
کس داده ما را نیز بده از استغناء و بی نیازی خود
و بده ما را از فضل خود اضعاف آنچه باو داده چه
عطاء تو سبب نمی خواهد و مقتضای ذات جلیل تست
فان فضلك لا یغیض چرا کہ بدرستی کہ فضل تو کم نمیشود
وان خزائنك لا تنقص بل تفیض و بدرستی کہ خزینهاء
رحمة تو نقصان پذیر نیست بلکه زیاده و سرشار میشود
و در اکثر نسخ یفیض بصیغه غایب مذکر است و وجهش

ظاهر بلیت ولن معادن احسانك لا تفنی وبدرستی
که معدنهای احسانی فوقانی نمیشود ولا عطاؤك
لا العطاء ودر نسخ للعطاء است واین خلاف رسم خط است
المهناء بهمزه واسم مفعول است از تفعیل وبدرستی که
عطیة تو هر آینه انجنان عطیه ایست که بی مشقت
آید اللهم صل علی محمد وآله واکتب لنا مثل اجور من
صامه او تعبد لك فیه الی یوم القیمة متعلق است
از صیام و تعبد خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و حکم
بکن برای ما بمثل ثواب کسی تا روز قیامت روزه
گرفته یا عبادت دیگر کرده در رمضان بهر کدام
از صیام اللهم انا نتوب الیك فی یوم فطرنا الذی
جعلته للمؤمنین عیدا و سرورا کرده ولاهل ملتك
مجمعا و محتشدا عطف تفسیری مجمعا است خدایا
بدرستی که ما توبه میکنیم بدرگاه تو در این روز که افطار
آن واجب کرده و آنرا برای مؤمنین عید و سرور
کرده و برای صاحبان ملة و دین تو روز جمعیت
کرده من کل ذنب اذنبناه او سوء متعلق است بنتوب
اسلفناه او خاطر شر اضمرناه از هر گناه که کرده ایم یا کار
بدی که پیش ازین کرده ایم یا بنیت بدی که در دل پنهان
کرده ایم توبة من لا ینطوی علی رجوع الی ذنب همچو توبه
کردن کسی که در دل او اراده رجوع بگناه نباشد ولا
یعود بعدها فی خطیئة وعود نکند بعد ازین بهیچ
کاهی توبة نصوحا مفعول مطلق نتوب است خلصت
صفة کاشفه نصوحا است من الشك والارتیاب
همچو توبه که خالص است از شك و ریب فتقبلها
منا وارض عنا وثبتنا علیه پس قبول کن آن توبه را
از ما و راضی شو از ما و ثابت دار ما را بر آن توبه اللهم
ارزقنا خوف عقاب الوعید وشوق ثواب الموعود

خدایا نصیب ما بکن نرسیدن از عقابی که نسبت بوعد
فساق دارد یعنی متفرعست بر وعید پس اضافه موصوف
بصفت است یا مراد بموعود مجاز افعل نیک است که وعده
بثواب آن فعل شده پس اضافه لامیه باشد حتی بخورد
لذت مانند عوکب ورکابت ما نستجیرک تا بیابیم لذت آنچه
طلب حصول آن میکنیم از تو یعنی ثواب موعود و بیابیم
خوف آنچه طلب پناه میکنیم از و یعنی عقاب وعید
و در نسخه نستجیر بک منه واجعلنا عندک من التوابین
الذین اوجبت لهم محبتک وقبلت منهم مراجعة طاعتک
یا اعدل العادلین و بگردان ما را نزد خود از جمله بسیار
توبه کنندهائی که بمقتضای کریمه ان الله یحب التوابین
تو بر خود لازم کرده بفضل خود محبت داشتن تو ایشان را
وقبول کرده از آنها باز گشت بطاعت تو ای عادل ترین
عادلان اللهم تجاوز عن آبائنا وامهاتنا واهل دیننا

جمیعا من سلف منهم ومن غبر الی یوم القیمة خدایا تجاوز
بکن از گناهان پدران ومادران ما وهمه اهل دین ما
چه آنها که گذشته اند وچه آنها که باقی مانده اند وخواهند
بود تا روز قیامت اللهم صل علی محمد نبینا وآله کما صلیت
علی ملائکتک المقربین خدایا رحمت کن و بر پیغمبر ما که
محمد است و بر آلش چنانچه رحمت کرده بر فرشتهای ملک
مقرب درگاه خود وصل علیه وآله کما صلیت علی انبیائک
المرسلین ورحمة بکن بر ان پیغمبر ما محمد و بر آلش چنانچه
رحمت کرده بر پیغمبران مرسل تو که مبعوث اند بخلق
یا دینی وصل علیه وآله کما صلیت علی عبادک الصالحین
ورحمة بکن بر پیغمبر ما و بر آلش چنانچه رحمت کرده بر
بندهای صالح تو ومشبه به در همه فقرات اقوی است
از جهه سبقت در قدر چنانچه گفته وافضل من ذلک
یا رب العالمین وآنچنان رحمتی بکن که افضل از رحمت

بر آنها باشد ای پروردگار انواع عالم صلوة تبلغها
برکتها وینالنا نفعها آنچنان رحمتی که برسید بما برکت
ونفع آن رحمة ویستجاب لها ودر نسخه بها دعاونا و
قبول کرده شود بجهة برکت آن رحمة دعاء ما انك اکرم
من رغب الیه بدرستی که تو کریم ترین کسانی که رغبت
بدرگاه آنها کرده شده بجهت طلب حاجات واکفی من
توکل علیه وکفایت کننده ترین کسانی که توکل بر آنها کرده
واعطی من سئل عن فضله ودهنده ترین کسانی که
از فضل آنها سوال وطلب کرده شده وچون مراد من
جماعة است پس افراد ضمیر درین فقرات باعتبار لفظ
من است وانت علی کل شیء قدیر وتو بر همه چیز قادری

دعا بعد از نماز عید و نماز جمعه مستقبل قبله ایستاده

یا من یرحم من لا یرحمه العباد ویقبل من لا تقبله البلاد
بجانب است از اهل بلاد ای آنکسی که رحم کند بر کسی که رحم

نکند

نکنند بر وی بندها وقبول کند کسی را که قبول نکنند او را
اهل شهرها ویا من لا یحتقر اهل الحاجة الیه ویا من لا
یخیب الملحین علیه ای آنکسی که تحقیر نکند محتاجان
درگاه او را وخایب نکند کسانی را که الحاح بدرگاه او کنند
بلکه بمطلوب برساند ویا من لا یجبه بالرد اهل الدالة
علیه وای آنکه دست نزند بر جبهه کسانی که نازی در
درگاه الهی کنند وآنها را رد ود در درگاه خود نکند یعنی دست
رد بر کسی نمی نهد وناز برداری کند که گناه کنند و دفعة
عذاب کند وچون توبه کند قبول کند ویا من یجتبی
صغیر ما یتحف به ویشکر یسیر ما یعمل له وای آنکسی که
اختیار کند وقبول می نماید اندک چیزی را که بدرگاه او تحفه
بیارند از اعمال نیک طلبی یا بدنی وثناء جمیل می کند بر
طاعت کم وجزاء نیک بسیار میدهد ویا من یدنوا الی
من دنا منه وای آنکه نزدیک شود ویا من یدعوا الی

نفسه من ادبر عنه ای آنکه میخواند بخود کسی را که پشت
باو کند و یا من لا یغیر النعمة وای آنکه تغییر نعمت نکند
از کسی مگر آنکه او تغییر اعتقاد کند بمقتضای کریمهٔ ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و لا یبادر بالنقمة
وشتاب نکند بعذاب بلکه مهلت دهد و یا من یثمر
الحسنة حتی ینمیها ای آنکه حسنه را ببار می آرد تا حد
که آن حسنه را نمو دهد که بار آن بسیار شود بمقتضای کریمهٔ
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة و ثمرة
بمعنی شجره نیز آمده و یحتمل که ثمر از آن مشتق باشد یعنی
حسنه را بمنزلهٔ درختی میکند پس آنرا نمو میدهد تا بکمال
رسد و یتجاوز عن السیئة حتی یعفیها و تجاوز میکند از
کناه از کناه و می بخشد تا آنکه آنرا مندرس میسازد که بمنزلهٔ
معدوم شود انصرفت الآمال دون مدی کرمک بالحاجات
متعلق است بانصرفت یعنی آرزوهای مردم ادراک مطالب

نموده برگشتند تا رسید بغایت و نهایت کرم تو یعنی
ادنی کرم تو کافی است برای تحصیل حاجات کل و امثال
بفیض جودک اوعیة الطلبات و پر شدند سرشاری
ایشان و بخشش تو ظرفهای مطالبه و تفسخت دون
بلوغ نعتک الصفات و نقصان پذیرفت توصیف کردن
های مردم نا رسیده بتوصیف تو و بصفات جلیله تو
فلک العلو الاعلی فوق کل عال و الجلال الامجد فوق کل جلال
پس مر تراست بلندی رتبه که بلندترین رتبه ها است
نسبت بهر که علو رتبه دارد و مر تراست رفیع ترین عظمتها
نسبت بهر عظمتی که هست در عالم کل جلیل عندک صغیر
هر بزرگی نزد بزرگی تو خرد است بحسب رتبه و کل
شریف فی جنب شرفک حقیر و هر صاحب شرفی در جنب شرف
تو حقیر است خاب الوافدون علی غیرک و خسر المتعرضون
تعرض بمعنی تصدی و ازین بابست تعرضوا لنفحات رحمة الله

الا لك ناامید بر کشتن و بمطلب نرسیدند کسی که
مهمان غیر تو شدند و نقصان نکردند کسانی که
متصدی نفع از کسی شدند مکر از تو وضاع الملوك
الا بك وضایع شدند جمعی که نزول بجای کردند مکر
انکه نزول بدرکاه تو کردند و بتو التجا آورده اند و
اجدب المنتجعون الا من انتجع فضلك و بقحطی افتادند
طالبان فراخی سال و احسان مکر کسی فضل ترا طلب
کرد بابك مفتوح للراغبین ووجودك مباح للسائلین
واغاثتك قریبة من المستغیثین در تو کشوده است
برای هر که بدرکاه تو رغبت کند و بخشش تو حلال است
مر سائلانرا یعنی بی منع میرسد و فریادرسی تو نزدیك
است بدادخواهان لا تخیب منك الاملون ولا ییئس
من عطایاك المتعرضون و محروم نشوند از تو امیدواران
و مایوس نشوند از بخششهای تو کسانی که تعرض بآن

نمایند

نمایند یعنی طلب احسان از تو کنند ولا یشقی بنقمتك
بوزن سرقه ورحمة المستغفرون و شقی و خوار نشوند
بعذاب تو کسانی که طلب مغفرة از تو نمایند و توبه کنند
رزقك مبسوط لمن عصاك وحلمك معترض لمن ناواك
رزق تو کشاده است برای کسی که کناه تو کرده که بسبب
کناه منع رزق از و نکنی و حلم تو رسنده است بکسی که از
تو دوری و عداوت نمود بکناه عادتك الاحسان
الی المسیئین وسنتك الابقاء علی المعتدین عادت
تو احسان است بکناه کاران و طریقه مسلوکه تو ترحم
است بر جمعی که تجاوز از حد خود نمایند و کناه کنند
حتی لقد غرهم اناتك بقصر و در نسخه آناتك بمد عن
الرجوع وصدهم امهالك عن النزوع بحدی است
احسان و ترحم تو که حلم و درنك کردن تو در عقاب
کناه کاران مغرور ساخته آنهارا از رجوع کردن بدرکاه

نهار را
توکه تقصیر در توبه و انابت کند و مهلت دادن تو آ
مانع شده از باز داشتن خود از معاصی و انما تانیت
بهم لیفیئوا الی امرك و امهلهم ثقة بدوام ملكك و
تانی در عقوبت آنها نکرده مگر بجهت آنکه بر گردند بسو
حکم تو و انابه بدرگاه تو کنند و مهلت داده مگر
بجهة اعتماد بر همیشگی ملک تو جد سرعة کسی کند که
ترسد از فوت فرصت داده باشد فمن کان اهل السعادة
ختمت له بها و من کان من اهل الشقاوة خذلته لها
پس کسی که باشد از اهل سعادت یعنی در ازل مقدر کرده باشی
سعادت او را ختم میکنی برای او بسعادت که از دنیا
مغفور برود و کسی که تقدیر شقاوت او شده باشد
خوار میکنی او را بسبب آن شقاوت که بدوزخ برد
کلهم صائرون الی حکمك و امورهم آئلة الی امرك همه
عالم کرده اند بسوی حکم تو و کارهای آنها راجع است

بار تو هرچه خواهی کنی لم یهن علی طول مدتهم سلطانك
و لم یدحض لترك معاجلتهم برهانك سست و ضعیف
نشد باد رازی مدة ایشان پادشاهی و تسلط و باطل
نشد بسبب ترک کردن تو شتاب را در عقاب آنها
دلیل تو بر وجوب ایشان حجتك قائمة و سلطانك
سلطنت
ثابت لا یزول حجت تو بر پا است یعنی تام است و
تو ثابت است که زوال پذیر نیست فالویل الدائم لمن
جنح عنك و الخیبة الخاذلة لمن خاب منك و الشقا
میل
لمن اغتر بك پس عذاب همیشگی است مر کسی را که از
کرده گا فر شد و نا رسید کی بمطلب و محروم تام مر خوا
طلب
کنند مر کسی را است که بتو مغرور شد یعنی بطمع با
فریب از شیطان خورد و غافل شد از پاس تو ما اکثر
تصرفه فی عذابك و ما اطول تردده فی عقابك چه بسیا
چه
است تصرف و بودن آن شقی مغرور در عذاب تو و

درازاست تردد او در عقاب تو وما ابعد غاية
من الفرج وما اقنط من سهولة المخرج وچه دوراست
نهاية او از فرج بطريق اولى باشد وچه نا اميد است
او از آسانى برآمدن از بلا عدلا من قضائك لا تجوز
فيه وانصافا من حكمك لا تحيف عليه واين قيل و
وغير آن از روى عدالت حكم ازلى تست كه جور وظلم
در وى نيست واز روى انصاف حكم تست كه ظلم نكند
بلكه هر كس بجزاى عمل خود برسد با نهايت رحم ومهلت
وتعلق عليه بتحيف بضمير استيلا است وضمير راجع
بحكم تقدير ش لا نظلم حال كونك مستوليا وقادرا
على الحكم وتحتمل كه ضمير راجع باشد بمن جنح پس معنوظ كاهم
است فقد دليل عدم جور وحيف است ظاهرت
الحجج اگر بتحقيق حجت بسيار اقامت كرده كه آنها ظهير و
ممد ومعاون يكديگراند وابليت الاعذار گويند ابلا

عذرا باو وعذر خواهى كرد پس او قبول كرد ورسانيدى
عذرها را بايشان وآنچه حق عذر خواهى كرد پس او قبول
كرد ورسانيدى عذرها را بايشان وآنچه حق عذر خواهى
بود بجا آوردى چنانچه آنها را جاى انكار نماند وقد
تقدمت بالوعيد وتلطفت فى الترغيب وعيد اخبار است
ايقاع مكروه بر تقدير مخالفت حكم يعنى حال آنكه پيشتر
وعيد كردى واعلام نمودى وترسانيدى وتلطف
وترمى ترغيب بنيكو كردى وضربت الامثال وضرب
مثلها كردى كه ارفع است در تنبيه واطلت الامهال
واخرت ودراز كردى مهلت دادن را وتاخير كردى
در عقاب وانت مستطيع للمعاجلة وحال آنكه تو قادرى
بر شتاب در عذاب وتانيت وانت ملى بالمبادرة
وتانى نمودى وحال آنكه نيكو قادر بودى بر شتاب
لم تكن اناتك بقصر در جميع نسخ عجزا ولا امهالك وهنا

نبوده درنگ کردن تو از روی عجز و نه مهلت دادن
تو از روی سستی ولا امساکك غفلة ولا انظارك
مداراة ونبوده نگاهداشتن حق تعالی خود را از
تعجیل عذاب آنها از روی غفلت و یا نگهداشتن عذاب
از آنها و نبوده مهلت دادن و انتظار انابت آنها از
روی مدارا و انفاق چنانچه شان عاجزین است که بخوف
مکافات شتاب در آزار کسی نکند بل لتکون حجتك
ابلغ وکرمك اکمل واحسانك اوفی ونعمتك اتم بلکه
این تانی و امهال بجهة این بود که باشد حجت تو بر خلق
رسیده تر و بر نتیجه و کرم تو کامل تر و احسان تو وافی
تر و نعمة تو تمام کل ذلك کان ولم تزل هو حجت وکرم
واحسان و نعمة بوده در ازل و تو نیز همیشه بوده
وهو کائن ولا تزال وهم آنها باشند و تو همیشه
باشی حجتك اجل من ان توصف بکلها ومجدك ارفع

من ان تحد بکنهه حجت تو بزرگتر از ان است که ذکر صفت
همه آن حجت توان کرد و بزرگی رتبه تو بلندتر از ان است
که توان کنه آن ادا نمود ونعمتك اکثر من ان تحصی بالسرها
واحسانك اکثر من ان تشکر علی اقله و نعمه تو بیشتر
از ان است که همه آن را بشمار آورده شود و احاطه نموده
شود و احسان تو زیاده از آنست که بوا دنی احسان تو
شکر توان کرد وقد قصر بی السکوت عن تحمیدك متعلق
بقصر است و تحقیق مقصر ساخته مرا در حمد گفتن تو
ساکت شدن من یعنی ساکت شدم و این سکوت
سبب سکوت تقصیر شد و سکوت بعد از ین خواهد
گفت وفههنی الامساك عن تمجیدك متعلق است
بفهنی وفها هم کرفتکی زبان است از تکلم وامساك
من از سخن کردن باعث گرفتکی زبان من شده از ذکر
صفات عظمت تو وامساك من از سخن کردن باعث

کرفتکی زبان من شد ازذکر صفات عظمت تو و
سبب امساك بباید وقصار رای الاقرار بالحصور
لا رغبة یا الهی بل عجزا این بیان سبب سکوت ولسان
است ونهایت کار من اقرار است بکلال وانقطاع
از تکلم واین انقطاع از تکلم واین انقطاع ای خدای
من نه نسبت بغیر است از درکاه تو وکردانید
از تو بلکه بسبب عجز است از تحمید وتمجید تو فها
انا اذا اؤمك بالوفادة واسالك حسن الرفادة پس
من اینك قصد میکنم که مهمان تو شوم واز تو طلب
خوبی انعام واحسان را فصل علی محمد وآله واسمع
نجوای واستجب دعائی پس رحمت بکن بر محمد وآلش
وبشنو رازی که بدرکاه تو عرض کنم ومستجاب کن
دعای مرا ولا تختم یومی بخیبتی وختم مکن امروز
مرا بنارسیدن بمطلب ولا تجبهنی بالرد فی مسئلتی

ودست

ودست ودر پیشانی من مزن در بابی سوالی کرا از تو
میکنم واکرمنی من عندك شغلی است بقولش نصر فی
واکرام بکن یعنی غرق بده برکشتن مرا از پیش تو که
مردود بر نکردم والیك منقلبی عطف است ومن
عندك وعزت بده بازکشت مرا بسوی تو که قبول
انا بزکی انك غیر ضائق بما ترید بدرستی که تو تنك
آینده نیستی بآنچه خواهی یعنی بر تو مشکل نیست یا آنکه
بخیل نیستی بخلاف عباد که بسیار چیز هست که
خواهند بکنند وبواسطه بخل نمیکنند ولا عاجز
عما تسال ونه عاجزی از دادن آنچه طلبند وانت
علی کل شیء قدیر وتو بر همه چیز قدرت داری ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم ونیست قدرت بر
تصرف ونه قوت بر فعلی مکر باعانت خدای که بلند
رتبه است وعقول احاطه بکنه او نمیکنند دعاء روز

عرفه الحمد لله رب العالمین سپاس مر خدای را که پروردگار
انواع عالم است اللهم لك الحمد بدیع السموات والارض
ذو الجلال والاکرام خدایا مر تراست سپاس ای پیدا
کنندهٔ آسمان و زمین آنچنان پیدا کننده که خود
صاحب عظمة است و عظمة دهنده است دیگران را
رب الارباب واله کل مالوه پرورنده جمیع پرورندها
و معبود هر بنده که عبادت کند و خالق کل مخلوق
و وارث کل شیء و خلق کننده هر چه خلق شده و
وارث همه چیز است چه همه فانی شوند و او باقی ماند
لیس کمثله شیء مشهور اینست کاف زائد است یعنی
نیست مثل او هیچ چیز و لا یعزب عنه علم شیء و دور نیست
از وی دانستن چیزی و هو بکل شیء محیط و علم او بهمه
چیز احاطه کرده و هو علی کل شیء رقیب و او حافظ
همه چیز است و هو بکل شیء محیط و علم او بهمه چیز

احاطه کرده

احاطه کرده و هو علی کل شیء رقیب و او حافظ همه
چیز است انت الله لا اله الا انت جمله معترضه است
تویی خدای معبود بحق نیست معبود بحق مگر تو
الاحد المتوحد صفة الله و همچنین ما بعد یا مبالغه است
در وحدت ذات و صفات در قاموس است جل
احد و متوحد منفرد و یحتمل که مراد باحد منفرد
بذات باشد که شریک در ماهیة ندارد و مراد بمتوحد
منفرد در صفات یا مبالغه است در صفات وحدة
ذات و صفات والله اعلم الفرد آنکه نظیر ندارد المتفرد
مبالغه است در عدم نظیر یا مراد تفرد بجلال ذات است
وانت الله لا اله الا انت الکریم و تو خدائی نیست
معبود بحق مگر تو آنچنان خدائی که کریم است المکرم
مبالغه است در کریم و بمعنی منزه از عیوب نیز آمده
العظیم المتعظم الکبیر المتکبر تاکید ما قبل است و لا اله

الا انت العلی المتعال بحذف یا در وقف اصل او متعالی
بمعنی مرتفع القدر الشدید المحال بکسر میم بمعنی تدبیر
وقدرت وعقاب ولا اله الا انت الرحمن روزی
دهندهٔ مومن وکافر در دنیا الرحیم بخشندهٔ
مومن در آخرت العلیم دانا الحکیم عادل دانا
بحقائق اشیاء وانت الله لا اله الا انت السمیع البصیر
شنوا وبینا بی حاسه سمع وبصر القدیم الخبیر سبوق
عدم نیست ودانا است وانت الله لا اله الا انت
الکریم الاکرم کریم تر همه کریمان الدائم الادوم
مبالغه است در دوام بجهة دفع توهم حمل دائم بر
کثیر الزمان وانت الله لا اله الا انت الاول قبل کل
احد مقدم بر همه چیز والاخر بعد کل عدد وباقی بعد
فناء هرچه بشمار آید وانت الله لا اله الا انت الدانی
فی علوه نزدیکی با وجود رفعة خود العالی فی دنوه

بلند

بلند رتبه با وجود نزدیکی خود بما وانت الله لا اله
الا انت الدانی فی علوه ذو البهاء والمجد صاحب شرف
وبزرگی والکبریاء والحمد وصاحب عظمة وتجبر وستایش
که همه ستایش او کنند وانت الله لا اله الا انت الذی
انشأت الاشیاء من غیر سنخ ایجاد اشیا کردی بی اصلی
ومادهٔ وصورت ما صورت من غیر مثال وصورت
دادی آنچه تصویر کردی بی آنکه مثل او سابق باشد
وابدعت المبتدعات بفتح دال بلا احتذاء واختراع
کردی آنچه تو بیدا شد بی اقتداء بدیگری وانت الذی
قدرت کل شیء تقدیرا توئی که اندازه کردهٔ هر چیزی
را اندازه کردنی یا در ازل تعیین کردهٔ وجود او وتیسرت
کل شیء تیسیرا وآسان کردهٔ هر چیزی آسان کردنی
که مقتضای حکمت تست ودبرت ما دونك ودبرت نسخه
ما دبرت تدبیرا وتدبیر کردهٔ حال همه چیز که در تحت

حکم تو هستند تدبیر کردنی چنانچه خواهی انت الذی
لم یعنک علی خلقک شریک تویی آنکه مدد تو کرده
در خلق کردن تو مخلوقات را هیچ شریکی و لم یوازرک
فی امرک وزیر و برنداشته ثقل کارهای ترا هیچ بردارنده
چه بر تو هیچ کاری ثقیل نیست تا دیگری معاونت کند
و چون وزیر پادشاه بار تدبیر ملک بردارد و اعانت
پادشاه کند او را وزیر گویند و لم یکن لک مشاهد
و در نسخه مشابه و لا نظیر و نبود مر ترا معاینه کننده
و شبیهی انت الذی اردت فکان حتما ما اردت تویی
آنکه خواستی امری را پس بود واجب آنچه خواستی که
توقف در مراد تو نیست بمقتضای کریمه کن فیکون و
قضیت فکان عدلا ما قضیت و حکم کردی پس بود عین
عدالت آنچه حکم کردی و حکمت فکان نصفا بوزن حبر
ما حکمت این فقره عطف تفسیری سابقه است و حکم کردی

پس بود

پس بود انصاف محض آنچه حکم کردی انت الذی لا یحویک
مکان تویی آنکه احاطه نکند ترا جای و این سلام آنست
که مکان سطح باطن حاوی باشد و لم یقم لسلطانک سلطان
و برپا نشد برای پادشاهی تو هیچ پادشاهی که مقابل و مخالف
تو شود و لم یعیک برهان و لا بیان و ماندن نکرد ترا
هیچ دلیلی و بیانی که کسی اقامت حجت بر تو تواند کرد و تو
مانده و ملزم شوی انت الذی احصیت کل شیء عددا
تویی آنکه احاطه عدد هر چیز کرده و هیچ چیز از علم تو بیرون
نیست وجعلت لکل شیء امدا و قدرت کل شیء تقدیرا گردانیدی
برای هر چیز منتهای و غایتی و مقدر ساختی و اندازه هر
چیز معین کرده مقدر کردنی بر وفق حکمت تو انت
الذی قصرت الاوهام عن ذاتیتک تویی آنکه قاصر اند و
همها از علم بذات تو و عجزت الافهام عن کیفیتک و عاجزند
فهمها از فهمیدن چگونگی تو و لم تدرک الابصار موضع

اینک وادراک نکند قوی باصره جای بودن ترا
چرا که مکانی نیستی انت الذی لا تحد فتکون محدودا
تو انکه جدی ترا احاطه نکند تا محاط بحدود شوی
ولم تمثل فتکون موجودا
وجدا المطلوب ادراکه یعنی تصور تو کرده نشود تا یافته
شود که ترا علم پس علم بتو بوجه ما باشد نه بمنزله باشد
که کو یا می بیند چنانچه لا ازیده علم بکنه است ولم تلد
فتکون مولودا این عبارت مشکل است وظاهر ایراد
اینست که اکثر اینست که هر چه می زاید دیگری او را
زاییده است وچون فرزند نداری پیش مادر پدر نیز نداری
واکر نه معلوم یعنی تو لد آمده باشد معنی واضح میشود
والله اعلم انت الذی لا ضد معک فیعاندک تو انکه
ضدی نداری تا با تو عناد ومخاصمه کند ولا عدل یوازن
حبر ودر نسخه شهید یوزن فلسک فیکاثرک و کسی

برابر

وهمسر تو نیست با تو مغالبه و برابری در کثرت حشم بکند و
اراده غلبه نماید ولا ندّ یوزن حبرک فیعارضک و
مثل تو کسی نیست تا معارضه با تو کند انت الذی ابتداء
واخترع واستحدث وابتدع تو آنکه ابتداء خلق
عالم کرده وایجاد عالم نموده بی مثلی سابق وازکتم عدم
برآورده وایجاد کرده بی ماده واحسن صنع ما صنع
وتو آنکه هر چه کرده خوب کرده سبحانک من ع
ذات
دائم ترا واستعمال این در جای تعجب میکنند ما اجل شا
نعل تعجب است یعنی چه بزرگ است رتبه وحال تو
واسنی فی الاماکن مکانک وچه بلند وشریف است
در میان جاهای تو واطلاق مکان بر مرتبه معنویه
بطریق مجاز است چه گذشت لا یحویک مکان واصدع
بالحق فرقانک وچه اظهار کرده است حق را قرآن مجید
تو که فارق است میان حق وباطل سبحانک من لطیف

ما الطفك منزه ای راد دهنده ونفع رساننده خلق
برفق ومنزه تا چه نفع رساننده بمرتبه کامله که جای
تعجب است ومروف ما ارؤفك بعلو ودر نسخه شهید
ما ادوفك بمنزه وای مهربانی که چه مرتبه کامله از مهربانی
داری وحکیم ما اعرفك وعالم بحقایق اشیا چه دانائی
تو سبحانك من مليك ما امنعك منزه آن بدیهای مالك
اشیا چه صاحب منعه وعزت وجاهی وجوادٍ ما اوسعك
ورفیع ما ارفعك وبخشنده چه وسیع است قدرت
وخزائنه تو وبلند مرتبه چه رفیع است مرتبه تو وچون
همه این امور جای تعجب است فعل تعجب ذکر شده ذوالبهاء
والمجد والکبریاء والحمد صاحب شرف وبزرگی وتجبر
وستایش واین فقره سابقا نیز گذشته سبحانك بسطت
بالخیرات یدك منزه کشودی بخیرات دست خود را
وعرفت الهدایة من عندك ودانسته شد راه نمائی از

پیش

از پیش تو یعنی تو تعلیم آن کردی فمن التمسك لدین او دنیا
بقصر بلا تنوین ودر نسخه بتنوین وجدك پس کسی که ترا
طلبید برای دین خود یا برای دنیای حق ترا یافت سبحانك
خضع لك من جری فی علمك منزه وخضوع کرده مر ترا
هر که در علم تست وخشع لعظمتك ما دون عرشك
وخشوع نمود برای عظمت تو هر چه تحت عرش تست
وانقاد للتسلیم لك کل خلقك ومنقاد شد برای رضا مندی
از تو همه مخلوقات تو سبحانك لاتحس [illegible] منزهی
تو ادراك تو بحواس نتوان کرد ولا تجس بجیم ولمس تو
نمی توان کرد ولا تمس ومس تو نتوان کرد ولا تکاد
وبا تو کید ومکر وحیله نتوان کرد ولا تماط ودور نتوان
کرد ولا تنازع ولا تجاری وبا تو نزاع ومغالبه نتوان
کرد ولا تماری ولا تخادع ولا تماکر وبا تو مراء وجدل وخدع
ومکر نتوان کرد سبحانك سبیلك جدد وامرك رشد

وانت حی صمد منزه می دانم ترا و بر آهی که بتو رساند بر این
آن هموار نیست که پای فرو نرود و حکم تو استقامت بر طریق
حق است و تو منزه و مرجوع همه تست سبحانک فوق الک
حکم و قضائك حتم و ارادتك عظم منزه و که نیست توحکم را
و آنچه در ازل حکم کرده واجب الحصول است و اراده تو عزم
است که تخلف در آن ممکن نیست سبحانك لا راد لمشیتك
ولا مبدل لکلماتك پاکی تو و نیست رد کننده مر خواسته
ترا و نیست تبدیل کننده سخنان ترا سبحانك با اهل
الآیات فاطر السموات بارئ النسمات منزه و پاکی ای
آنکه علامات و دلایل او ظاهر و روشن است ای خلق
کننده آسمانها منزهی ای خالق هر ذی روحی لك الحمد حمدا
یدوم و یزید و امك مر تراست سپاسی که دائم ماند و دوام
تو یعنی تا تو هستی حمد نیز باشد پس ابدی باشد و لك الحمد
حمدا خالدا بنعمتك و مر تراست سپاسی که برابر نیکو احسان

ست و لك الحمد حمدا یزید علی رضاك و مر تراست سپاسی
که زیاده است زیاده است بر رضامندی تو از ما چه چند
حق تعالی بفضل خود راضی شود بعمل قلیل و حمد الهی
بیشتر بهتر و لك الحمد حمدا مع حمد کل حامد و مر تراست
سپاسی با سپاس هر که سپاس کند است و شکر مفعول
مطلق حمدا از غیر لفظ فعلش مثل قعدت جلوسا و چون
آدمی از نعم الهی خالی نیست پس هر حمد او شکر باشد
یقصر عنه شکر کل شاکر و مر تراست شکری که ناقص است
از وی شکر هر شکر کننده حمدا لا ینبغی الا لك و لا یتقرب
الا الیك و مر تراست آنچنان حمدی که سزاوار نیست
آن حمد مگر برای تو و نزدیکی نتوان کرد بآن حمد مگر
بدرگاه تو حمدا یستدام به الاول و یستدعی به دوام الآخر
آنچنان حمدی که بوسیلهٔ او محافظت کرده شود و دائم داشته
شود نعمتی که اول بود تا زائل نشود نعمت دنیوی و طلب

کرده نشود بآن حمد دوام نعمتی که در آخر است که نعیم
اخروی دائمی نصیب شود حمداً یتضاعف علی کرور الا زمنه
حمدی که هرچند زمان بگذرد حمد نیز اضعاف سابق شود
و یتزاید اضعافا مزادفة و همیشه در زیادتی باشد
پی در پی که چندین برابر شود حمداً یعجز عن احصاءه
الحفظة آنچنان حمدی که عاجز شوند از جمع و شمار آن
فرشتهای که حافظ و کاتب اعمال اند و یزید علی ما الحفظة
فی کتابك الکتبة و زیاده آید بر آنچه جمع کرده و نوشته
اند آنرا کاتبان اعمال در کتابی که بدرگاه تو اعمال ایشان را نویسند
و اگرچه آنها یك ذره از اعمال بندها را غافل نشوند اما مراد
اینست که مرتبه است اینچنین حمدی و حمد الهی که لایق شان
او باشد که نتوانند فرشتها احصا نمودن زانکه از من این چنین
حمد صادر شد که کرام کاتبین نتوانند نوشت حمداً
یوازن عرشك المجید و یعادل کرسیك الرفیع آنچنان

حمدی که

حمدی که برابر و همسنك باعرش تو که عظیم و شریف است
و برابر باشد با کرسی تو که رفیع مرتبه است حمداً یکمل لدیك
ثوابه و یستغرق کل جزاء جزاءه و حمدی که کامل شود
نزد تو ثواب آن و هر جزائی که در برابر اعمال نیك است
داخل باشد در جزاء این حمد حمداً ظاهره وفق لباطنه
و باطنه وفق لصدق النیة فیه آنچنان حمدی که ظاهر اوست
موافق باطن اوست که بی شائبه و ریااست و باطن او
موافق نیت صادقه در آن حمد است حمداً لم یحمد خلق
مثله آنچنان حمدی که هیچ مخلوقی کرده باشد مثل آن
حمد و لایعرف احد سواك فضله و نداند هیچ کسی غیر تو
فضل آن را حمداً یعان من اجتهد فی تعدیده آنچنان حمدی
که اعانت کرده شود کسی که سعی کند در شمار او یعنی هر چند
کسی جهد و سعی کند نتواند شمرد و محتاج باشد باعانت
تو در شمردن آن و یؤید در اکثر نسخ بصیغه معلوم است

ودر نسخه بصیغه مجهول است واین ظاهر است من اغترف
نی عاقی توفیقه گویند اغرق النازع فی القوس یعنی استیفا
کشش آن کرد وخوب کشید تشبیه داده سعی در اکمال
حمد را بکشیدن کمان یعنی آنچنان حمدی که تائید واعانت
کرده شود کسی را که سعی وجهد تمام کند در تکمیل آن حمد
وتوفیق الهی اعانت او کند ومحروم از توفیق حمد نشود
حمداً یجمع ما خلقت من الحمد آنچنان حمدی که جمع کند وشامل
باشد جمیع حمدها را که تو خلق کرده ویُنتظم گویند نظم
فی سلک فانتظم یعنی در آورد دانه را در رشته وجمع
کرد او را باسایر دانها که در آن رشته است پس آن دانه
در آمد درمیان آنها پس ینتظم لازم ومطلوبست
پس معنی مقدر است ما انت خالقه من بعد آنچنان
حمدی که با آن جمع شوند ودر یک رشته در آیند جمیع
حمدهای که بعد ازین خلق کنی وینتظم را متعدی اعتبار

نمودن

نمودن بمعنی شکافتن وگذشتن مستحسن وضروری نیست
حمداً لا حمد اقرب الی قوالک منه آنچنان حمدی که هیچ حمدی
بآنچه تو گفته قریب تو از آن حمد نباشد ولا احد ممن
یحمدک به ودر نسخه شهید تحمدک بصیغه ماضی از باب
تفعیل آنچنان حمدی که هیچ حامدی در درگاه تو تحمید
تو نباشد از کسی باین حد حمد تو کرده باشد حمداً یوجب
بکومک المزید بوفور آنچنان حمدی که بمحض کرم تو
موجب زیادتی عنایت تو باشد بسبب کثرت این حمد
وتصله بمزید بعد مزید طولاً منک وزیادتی احسان
ترا برساند بزیادتی دیگر که باعث تتالی وتوالی زیادتی
احسان کردد از قدرت ونعمت تو حمداً یجب لکرم
وجهک ویقابل عز جلالک آنچنان حمدی که واجب
ولائق وکرامت روی تست واطلاق وجه مجاز
است ومقابل باشد باعزت بزرگی تو وبعد از اتمام

حمد شروع در صلوات نموده فرمود رب صلّ علی محمد
وآل محمد المنتجب المصطفی المکرم المقرب افضل صلواتک
ای پروردگار من رحمة بکن بر محمد وآل محمد آنچنان
محمدی که مختار وبرگزیده واعزاز کرده شده ونزدیک
ساخته درگاه تست بهترین رحمتهای تو وبارک علیه
اتم برکاتک وترحم علیه امتع رحماتک وبرکت کن
بر محمد وآل محمد با تو برکتهای تو وتعطف ومغفرت
بکن بر محمد با رفع وافضل رحمتهای تو رب صلّ علی محمد
وآله محمد صلوة زاکیة لاتکون صلوة ازکی منها ای پروردگار
من رحمة کن بر محمد وآلش رحمتی تو کنند وزیاده شوند
که هیچ رحمتی نمو کنند تر وزیاده شوند تر از آن رحمة
نباشد یا بر رحمتی پاکیزه پاکیزه تر از آن رحمة نباشد و
تقدیر اول اما بعد تاکید ما قبلس وبر ثانی تاسیس
وصلّ علیه صلوة نامیة لاتکون صلوة انمی منها ورحمة

بکن بر او آنچنان رحمتی که نباشد هیچ رحمة نمو کنند
تر از آن رحمة وصلّ علیه صلوة راضیة بمعنی مرضیة
مثل عیشة راضیة لاتکون صلوة فوقها ورحمة کن بر محمد
آنچنان رحمتی که مرضی تست یا مرضی آن سرورست
که نباشد هیچ رحمتی فوق آن رحمتی که رب صلّ علی
محمد وآله صلوة ترضیه وتزید علی رضاه پروردگار
من رحمة کن بر محمد وآلش آنچنان رحمتی که موجب
رضای آن سرور باشد وزیاده بر رضاء او نیز باشد
وصلّ علیه صلوة ترضیک وتزید علی رضاک له درین
عبارت تامل باید کرد وگویا تقدیر چنین است که
ترضیک عنا وتزید علی رضاک منا لر یعنی رحمة بکن بر
محمد رحمتی که موجب رضاء تو باشد از ما وزایده باشد
بر رضامندی تو از ما برای آن سرور حاصل آنکه قدر
از صلوات که مقدور ما باشد حق تعالی بان قدر از ما

راضی میشود لیکن آنچه لایق شان آن سرور است
زیاده از آنست وصل علیه صلوة لا ترضی لها الا بها
ولا تری غیرها لها اهلا و رحمة بکن بر محمد آنچنان رحمتی
که راضی نباشی در حق آن سرور مگر بآن رحمة وغیر اورا
لایق آن رحمت ندانی رب صل علی محمد وآله صلوة
تجاوز رضوانک ویصل اتصالها ببقائک واین عبارت
نیز محل تاملست وگویا مراد اینست که ای پروردگار
من رحمة بکن بر محمد وآلش آنچنان رحمتی که بگذرد
از بهشت ومحض بهشت اکتفا مکن پس مراد برضوان
بهشت باشد وآنچنان رحمتی بکن که اتصال وتوالی
افراد آن متصل باشد ببقاء تو بدانکه اتصال افراد
رحمة ببقاء الهی مستلزم آن نیست که در ما بین افراد
فاصلها نباشد وپی در پی وبا همدیگر متصل باشند
بنابران گفته که اتصال آنها متصل ببقا باشد یعنی متوالی

ودائمی

ودائمی باشند ولا ینفد کما لا تنفد کلماتک مخلوقات
خدا را کلمات الله گویند چه همه کائن اند بکلمهٔ کن یعنی
وفانی نشود اتصال آن صلوة ببقاء تو چنانچه نشوند
مخلوقات الهیه مثل بهشت وملائکه وفناء فی الجمله
باعود مستلزم فناء بالمره نیست رب صل علی محمد
وآله صلوة تنتظم کویند انتظم الرمح یعنی شکافت واز
وگذشت صلوات ملائکتک وانبیائک ورسلک
واهل طاعتک پروردگار من رحمت بکن بر محمد
وآلش آنچنان رحمتی که بشکافد وبگذرد از رحمتهای
ملائکه تو وانبیاء تو ورسولان تو واهل طاعت تو
که از همه زیاده باشد وانتظام بمعنی جمع در رشته
بودن وشمول متعدی نیامده وتقدیر معه اینجا موافق سیاق
بکار نیاید چرا که صلوات در نسخ بکسر تا است که مفعول
تنتظم باشد وتشتمل علی صلوات بتقدیر مثل عباد

من جنك وانسك واهل اجابتك وشامل باشد بر مثل
رحمتهای که کنی بر بندهای خود از جن وآدمیان جماعت
که اجابت دعوت تو کردند از نیکان وتجمع علی صلوة اجتماع
مجاز است از اشتمال کل من ذوات وبرات هر دو
بمعنی خلقت است من اصناف خلقك ومشتمل باشد آن
صلوات بر رحمتهای که کرده بر هر که او را خلق کرده از
اصناف مخلوقات تعرب صل علیه وآله صلوة تحیط
بکل صلوة سالفة ومستانفة صلیت علیه وعلی آله
ك ولمن دونك پروردگارا من صلوة بفرست بر آن سرور
وآلش آنچنان صلوتی که محیط باشد بهر صلوتی که کرده شده
است وبالحال ایجاد کرده شده که آن صلوات فرستاده
شده بر آن سرور وبر آلش خواه تو صلوة فرستاده باشی
خواه کسی که غیر تست اینچنین است در بعض از نسخ مصححه
قدیمه لیکن در اکثر نسخ بعد از لفظ مستانفه اینچنین

است

است وصل علیه وعلی آل آله ولمن دونك وچون
معنی این معلوم نمیشود در بسیاری از نسخ در حاشیه
نوشته اند صلوة مرضیة لك ولمن دونك وکلمه صح
نوشته داخل کتاب اعتبار نموده اند ودر بسیاری از
نسخ صلوة مرضیه نیست وهر نسخه دارد این کلمه در
حاشیه آنست وتنشئ مع ذلك صلوات تضاعف صلوة
معها تلك الصلوات وایجاد بکنی با آنچه مذکور شد از
محیط بر سالف ومستانف صلواتهای که دو چندان
کنی با آن صلوات این صلواتها را عددها در نسخ هست
ومعنی ظاهر نمیشود وتزیدها علی کرور الایام زیادة
فی تضاعیف لا یعدها غیرك وزیادت آن صلوتها را
بمرور ایام آنچنان زیادتی در تضعیفات که شمار آنرا
غیر تو نتواند کرد رب صل علی اطائب اهل بیته الذین اخترتهم
لامرك پروردگارا من رحمت بکن بر بهتران از جمله اهل بیت

آن سرور آنهائی کہ اختیار آن کردۂ برای کار دین تو
وجعلتهم خزنة علمك وحفظة دينك وکردانیدۂ
ایشانرا خزینه داران علم تو و حافظان دین تو و
خلفائك في أرضك وحججك على عبادك وخلیفهای
تو و حجتهای تو بر بندهای تو وطهرتهم من الرجس و
الدنس تطهيرا بارادتك وبمقتضاء پاک کردی ایشانرا
از گناهان و چرکینی اخلاق بد پاک کردنی بارادهٔ تو
کہ اهل بیت را نیز در این تطهیر دخل نیست و محض
فضل الهی است وجعلتهم الوسيلة اليك والمسلك
الى جنتك وکردانیدی ایشانرا وسیلهٔ وصول خلق
بدرکاه تو وکردانیدی ایشانرا راه بسوی جنت تو که
توسل بآنها بجنت میرسانند رب صل على محمد وآله
صلوة تجزل لهم بها من نحلك ودر نسخه نحلتك وکرامتك
پروردکار من رحمة کن بر محمد وآلش آنچنان رحمتی که

عظیم

عظیم و کثیر سازی برای اهل بیت بسبب آن رحمه بخششها
نرا وتكمل در نسخه شهید بها لهم الاشياء من عطاياك
ونوافلك وبكمال رسانی برای اهل بیت بسبب آن صلوة
اموری را کہ بایشان عنایت کردۂ از عطیات مشترکه
میان خلق وایشان وآنچه زیادة بر ما بایشان هبه
کردۂ وتوفر عاید بموصوف محذوف است یعنی بها
عليهم الحظ من عوائدك وفوائدك و وافر بسیار
کن بسبب آن صلوة بر ایشان نصیب ایشانرا از انعام تو
و از فایدهای تو رب صل عليه وعليهم صلوة لا أمد
في أولها ولا غاية لأمدها در قاموس است الامد الغاية
والغاية المدى والمدى الغاية وازین محصلی معلوم می
شود لیکن کفته اند کہ من برای ابتداء غایة است و الی
برای انتهاء غایة پس معلوم شد کہ لیکن کفته اند کہ من
برای ابتداء غایة است والی برای انتهاء غایة پس

معلوم شد که غایة بمعنی مسافة است ومثل مسافر از
زمان وغایة بمعنی منتهی نیز آمده وهر طرف امر ممتد که
از وشروع کنی طرف دیکر غایة وآمد وَلَیْسَ نهایتی
مر زمان آنرا ولانهایة لاجرها منتهی باشد ای پروردکار
من رحمة بکن بر محمد وبر آلش آنچنان رحمتی که نیست
غایة وحد در اولش که ازلی باشد ونیست نهایتی
مر زمان آنرا ولانهایة لاجرها ونیست نهایتی مر آخر
او را اکر ابدی باشد ومراد باخر نقطه آخر نیست چه
آن عین نهایة است بلکه مراد زمانی است که جانب دوام
باشد واین عطف تفسیری سابق است رب صل علیهم
زنة عرشك ومادونه پروردکار من رحمة کن بر محمد
وآلش آنقدر که باشد هم وزن عرش تو وآنچه عرش را تحت است
یعنی سنك تمام عالم وملاء بوزن حبر آنچه پر کند
ظرف را سماواتك ومافوقهن یعنی رحمة آن قدر

باشد که پر کند آسمانها ترا وآنچه بالای آسمانهاست وعدد
ارضیك وماتحتهن ومابینهن وبعدد زمینهای
تو وآنچه زیر زمینهاست وآنچه میان آنهاست صلوة
تقربهم منك زلفی بمعنی قربت ومنزلة مفعول مطلق
نوعی است از غیر لفظ فعل یعنی آنچنان صلوتی که نزدیک
سازد ایشانرا بدرکاه تو نزدیک کردنی از جنس منزلة
ومرتبه وتکون لك ولهم رضا وباشد برای تو
وایشان موجب رضا ومتصله در نسخ مرفوع است وکو یا
خبر مبتدا محذوفست وتقدیرش وهی متصلة یعنی
وحال آنکه آن صلوة متصل باشد بامثال آن وهمیشه
باشد که منقطع نشود اللهم انك ایدت دینك فی کل
اوان بامام اقمته علما لعبادك خدایا بدرستی که تو
تقویت دین خود کرده در هر زمانی بوجود امامی و پیشوایی
که او را علم کردی برای بندها که او را دیده بجانب او رفته

بیروی او کنند ومنار اجای نور وجای اذان فی بلادک
وگردانیدی او را منار در شهرهای تو که بنور او هدا[یت]
یابند واقامت احکام دین بتعلیم او کنند بعد از وصلت
حبله بحبلک بعد از آن که بستی ریسمان او را بریسمان
خود یعنی ربط تمام کردی میان خود و او بجدی که اطاعت
او طاعت تست وجعلته الذریعة الی رضوانک و
کردی او را وسیله وصول برضامندی تو وافترضت
طاعته وحذرت معصیته وامرت بامتثال اوامره
ودر نسخه امره والانتهاء عند نهیه وفرض کردی طاعت
او وترسانیدی از معصیت او وامر کردی بامتثال
آنچه فرماید وبباز داشتن خود نزد آنچه نهی کند بمقتضای
کریمه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
وان لا یتقدمه متقدم ولا یتاخر عنه متاخر ومؤدی
که کسی که از وی پیش نرود واز وی پس نماند یعنی فرمودی که

اطاعت

اطاعت تو کند فهو عصمة اللائذین پس اوست محافظت
کنندهٔ کسانی که باو التجا برند وکهف المؤمنین وملجأ
مؤمنانست وعروة المتمسکین وحلقه ایست که بندها
دست بآن زده بخدا برسند وبهاء العالمین وباعث
شرف وزینت انواع عالمند واین فقرات مناسب
حدیث متفق علیه است که من مات ولم یعرف امام زمانه
مات میتة جاهلیة وآنچه مشهور است که در هر زمانی
قطبی است که بقاء عالم باوست مراد همین امام باشد
اللهم فاوزع لولیک شکر ما انعمت به علینا خدایا پس
الهام بکن ولی خود را که امام مذکور است تا شکر کند در
برابر این که او را امام ما کرده واین نعمت را بما داده ودر
جا دو نعمت است یکی در حق امام که او را مقتدای عالم
کرد پس او را شکر این نعمت باید کرد دوم در حق ما که چنین
راهنمائی بما داد پس در شکر این نعمت کوش واوزعنا

مثله فیه والهام بکن بما نیز مثل آن الهام که با امام کنی تا
نیز شکر نعمت وجود امام بجا آریم وآته من لدنک سلطانا
نصیرا وبده آن امام را از درگاه تو سلطنت وقدرتی
که نصرت دهد واعانت کند قدرت او را بر اجرای احکام
تو وافتح له فتحا یسیرا وفتح بکن برای او فتح آسان واعنه
برکنک الاعز یکی بمن عزت آمدن واعانت کن او را وقو
عضده وقوی کن بازوی او را وارعه بعینک ومراعات
ومحافظت او بکن بچشم تو که خواب نکند ومراد بچشم بصا
نی حاسه است واحمه بحفظک وانصره بملئکتک وحمایت
بکن بحفظ کردن تو او را ونصرت او بکن بملائکه تو و
امدده بجندک الاغلب ومدد او بکن بلشکر تو که غالب
ترند از همه غالبان واین فقره در بعضی نسخ نیست واقم
به کتابک وحدودک وشرایعک وبوجود او بر پا دار
کتاب ترا که قرآن مجید است وحدود واحکام شرعیه

را وسنن رسولک صلواتک اللهم علیه وآله وسنتها
رسول ترا رحمتهاء تو باد خدایا بر آن سرور وآلش
واحی به ما اماته الظالمون من معالم دینک معلم
الشیء کمقعد مظنته وما یستدل به علیه وزنده
بکن بوجود آن امام آنچه آنرا میرانیده اند ظالمان
از دلائل دین تو واجل به صدء الجور عن طریقتک
وجلا یده وروشن کن باو زنگ جور را از طریقه و
روش ودین تو وابن به الضراء عن سبیلک ودور
کن باو آنچه ضرر کند براه تو وازل ودر نسخه واذل
به الناکبین عن صراطک وزائل کن بوجود او کسانی
را که عدول کنند از راه تو وامحق به بغاة قصدک
عوجا ومحو وباطل کن بوجود او کسانی را که خواهند
در راه مستقیم تو کجی روند یا کسانی یاغی شوند برمیان
روی از روی کجی والن جانبه لاولیائک وابسط یده

على اعداءك ونرم كن دل اورا براى دوستان تو كه با ايشان
نرمى صرفوق نمايد وكشاده كن دست اورا بر اعداء تو كه
مقهور سازد وهب لنا رافته ورحمته وتعطفه و بخننه
وبخش براى ما محبت اورا بما وترحم اورا بر ما ومهربانى
وشفقت اورا بما واجعلنا له سامعين مطيعين وفى
رضاه ساعين وبكردان ما را شنوندهٔ آنچه او بكويد
واطاعت كنندهٔ احكام او وسعى كنند در رضاء او واليه
نصرته والمدافعة عنه مكتفنين اكفه يعنى اعانه پس
تعلق الى باو بنضمين شل وشوق است وبكردان ما را
معين او در حالتى كه مايل ومشتاق باشيم بنصرت او و
بدفع دشمن از وو اليك والى رسولك صلواتك اللهم
عليه واله بذلك متقربين وبكردان ما را بوسيلهٔ سمع
وطاعة ونصرت او تقرب كننده بتو وبرسول تو برحمتهاى
تو باد خدايا بر آن رسول وآلش اللهم وصل على اولياء

المعترفين

المعترفين بمقامهم المتبعين منهجهم خدايا رحمة كن بر دوستان
ايشان كه معترفند بمقام ايشان كه ولايت است وتابع اند
طريقه ايشان المقتفين آثارهم المستمسكين بعروتهم
وپيروند آثار واخبارى را كه از ايشان منقولست و
دست زده اند بحلقه محبت ايشان المتمسكين بولايتهم
ودر نسخه بفتح را والموتمين بامامتهم وتمسك نموده اند
بمحبت ايشان واقتدا نموده اند بر پيشوائى ايشان يعنى
اعتقاد به پيشوائى ايشان دارند المسلمين لامرهم ارباب
افعال واحتمال تفعيل نيز دارد لامرهم المجتهدين فى طاعتهم
ومنقاد اند فرمودهٔ ايشان را وجهد وسعى ميكنند
در طاعت ايشان المنتظرين ايامهم المادين اليهم
اعينهم ومنتظرند ايام غلبه ايشان را وچشم بجانب ايشان
دارند الصلوات مفعول مطلق صل على اوليائهم
المباركات الزاكيات رحمتهاى كه مبارك اند وپاكيزه

وسلم علیهم وعلی ارواحهم واجمع علی التقوی امرهم
وسلام بکن بر دوستان آن سرور وبر ارواح ایشان
یعنی از عذاب اخروی ودنیوی بسلامت دار وجمع
کن کار همه را وتقوی وصلاح واصلح لهم شؤونهم ف
علیهم وکارهای ایشان بصلاح آر وقبول کن توبه ایشان را
انك انت التواب الرحیم بدرستی تو بسیار قبول کننده توبه
را ورحم کننده وخیر الغافرین وبهترین بخشندگانی
واجعلنا معهم فی دار السلام وبگردان ما را با آن دوستانی
که مذکور شدند در جنت که جای سلامتی است برحمتك
یا ارحم الراحمین برحمة تو ای رحیم ترین رحم کنندها
اللهم هذا یوم عرفه خدایا این روز عرفه است یعنی نهم
ذی الحجة وعرفه نام عرفات است وچون درین روز
حاجیان در عرفه جمع شوند این روز را روز عرفه گویند
یوم شرفته وکرمته وعظمته خبر بعد خبر هذا است

واین

واین روزی است که آنرا شرف داده ومکرم ومعظم
کرده شرف بیان تشریف وتعظیم است لهذا نشرت
عطف شد فیه رحمتك ومننت فیه بعفوك پراگنده
کرده بر خلق درین روز رحمت ترا وممنون ساخته
خلق را درین روز بعفو کردن تو گناهان آنرا واجزلت
فیه عطیتك وبسیار کرده درین روز دادودهشهای ترا
وتفضلت به علی عبادك وتفضل کرده باین روز بر بندگان
تو اللهم وانا عبدك الذی انعمت علیه قبل خلقك له
وبعد خلقك ایاه خدایا ومن بنده توام آن بنده که
انعام کردی برو قبل از خلق کردن تو او را بخلق آباء وامهات
وتربیت نطفه در رحم وتقدیر ایمان وغیره وبعد از
خلق کردن تو او را فجعلته ممن هدیته لدینك ووفقته
لحقك پس گردانیدی او را از جمله کسانی که هدایت کردی
آنها را بدین تو وتوفیق دادی آنها را باعتقاد بآنچه

نزد تو حق است وعصمته بحبلك وادخلته في حزبك
و محافظت او کردی بریسمان تو چنانچه ریسمان بدست
گرفته میان چاه روند و محفوظ بمانند و داخل کردی
او را در جماعت منسوبین بتو وارشدته لموالاة اولیائك
ومعاداة اعدائك ورهنمائی کردی او را بدوست داشتن
دوستان تو و دشمن داشتن دشمنان تو ثم امرته فلم یأتمر
وزجرته فلم یزدجر یعنی با آنها همه احسان امر بطاعتی کردی
پس آن امر را بفعل نیاورد و نهی و زجر از بدی کردی پس
منزجر نشد ونهیته عن معصیتك فخالف امرك الی
نهیك بتصمیم میل و منع کردی او را از گناه تو پس خلاف
امر تو کرد و میل نمود بآنچه نهی کرده بودی لا معاندة لك
ولا استکبارا علیك و این مخالفت نه از روی عناد یا
ونه از روی بزرگی بر تو بل دعاه هواه الی ما زیلته وبعد
عنه ای فرقته عنه و در نسخه زینته پس فعلش هواه ا

والی ما

والی ما حذرته بتقدیر عنه بلکه هوا و خواهش نفس
اماره او باعث شد او را بسوی آنچه تو او را نفیر تو جدا
کردی از آن یعنی منع کردی و بسوی آنچه ترسانیدی و زجر و
کردی از آن واعانه علی ذلك عدوك وعدوه و معین او
شد بر این گناه عدوی تو وعدو او یعنی شیطان فاقدم
علیه عارفا بوعیدك وراجیا لعفوك وواثقا بتجاوزك
پس اقدام کرد بر گناه در حالتی که دانا بود بوعید تو که فرموده
هر که گناه کند بدوزخ رود و در حالتی که امیدوار عفو تو
بود و اعتماد داشت بگذشتن تو از گناه وکان احق عبادك
مع ما مننت علیه ان لا یفعل و بسبب آن همه عنایات که
برو کرده بود او سزاوارترین بندهای تو باین که نکند
گناه را فها انا ذا بین یدیك صاغرا ذلیلا خاضعا خاشعا
خائفا پس اینك من حاضرم در پیش تو در حالتی که خوارم
و ذلیل و خضوع و خشوع کننده و ترسنده ام معترفا

بعظیم من الذنوب تحملته و جلیل من الخطایا اجترمته
و در حالتی که معترفم بگناه عظیمی که برداشتم آنرا یعنی کردم
و بخطیه جلیل بزرگی که مرتکب آن شدم مستجیرا بصفحک
در حالی که پناه برنده‌ام بعفو تو طلب جوار ذمه کننده‌ام
یا طلب خلاصی کننده‌ام از تو بوسیله عفو تو لائذا برحمتک
موقنا انه لا یجیرنی منک مجیر و لا یمنعنی منک مانع در حالی
که بقلعه رحمت تو التجا برنده‌ام و بیقین که خلاص نمیکند
مرا از عذاب تو هیچ خلاص کننده یا در ذمه خود نمیکرد
کسی و منع نمیکند مرا از سخط تو هیچ منع کننده فعد علی
بما تعود به علی من اقترف من تغمدک بیان ما است پس مهربانی
و احسان بکن بر من بپوشیدن و عفو کردنی که با آن
پوشیدن و عفو و احسان و مهربانی میکنی بر کسی که
گناه کرده و جد علی بما تجود به و در نسخه تخد بر اخذ
تمعی عنی از وجدان علی من الغنی در قاموس است رجل

ملغی

ملغی یستعمل فی الخیر و الشر و الثانی اکثر بیده الیک بتضمین
الالتجا من عفوک بیان ما است وجود و بخشش بکن بر من
بعفوی که با آن عفو بخشش میکنی بر کسی که بداست خود
و باختیار خود خود را در معاصی و بلیها انداخته حال
آنکه التجا بدرگاه تو آورده و امنن علی بما لا یتعاظمک
ان تمن به علی من امّلک من غفرانک بیان ما است و
منت بنه بر من بمغفرتی که بر تو عظیم نیست که منت بنهی
بآن مغفرت بر کسی که قصد درگاه تو کند و بتو التجا برد
و اجعل لی فی هذا الیوم نصیبا انال به حظا من رضوانک
و بگردان برای من درین روز نصیبی و حصه که بوسیله
آن نصیب بیابم بهره از بهشت یا رضامندی تو و لا تردنی
صفرا مما ینقلب به المتعبدون لک من عبادک و باز مگردان
مرا دست خالی از آن ثوابی که بندها و متعبد تو بآن رسید
از درگاه تو بیابند یعنی چون عبادت کنند حکم شود

کراجر آن روز قیامت بدهند وانی وان ودر نسخه شهید
ان لی واولم اقدم ما قدموه من الصالحات فقد قدمت
توحیدك ونفی الاضداد والانداد والاشباه عنك
بدرستی که من اگرچه پیش نفرستاده ام آنچه متعبدین
فرستاده اند از اعمال نیك لیکن بتحقیق پیش فرستادم
ام اعتقاد را بوحدانیت تو وبعدم امکان ضد ومثل
ومقابل کوب ومطلق شبیه مر ترا واتیتك من الابواب
التی امرتنی ان تؤتی منها وآمده ام بدرگاه تو از آن
درهائی که امر کرده تو بآنکه آمده شود بدرگاه تو از آن
درهائی که متابعت پیغمبر ودوستان اوست وتقربت
الیك بما لا یقرب ودر نسخه شهید به احد منك
الا بالقرب به ونزدیکی جستم بدرگاه تو بچیزی که نشود
کسی نزدیك بدرگاه تو شد مگر بوسیله آن چیز مثل
اعتقاد خیر وعمل صالح ثم اتبعت ذلك بالانابة الیك

والتذلل

والتذلل والاستکانة لك وحسن الظن بك والثقة
بما عندك پس در عقب آنچه مذکور شد از توحید
وغیره کردم وای استرضاء تو لانابت یعنی توبه ورجوع
بدرگاه تو وخواری وخشوع وگمان نیك بتو که
احسان کنی واعتماد بر آنچه نزد تست از نعم ولطائف
وتفضل وشفقت برجاءك الذی قل ما یخیب علیه راجیه
وضم کردم بآنچه مذکور شد از توحید وغیره امید
را از تو آنچنان امیدی که کم است که ناامید شود وبمطلب
نرسد امیدوار تو باز امید وسألتك مسئلة الحقیر
الذلیل البائس الفقیر الخائف المستجیر واز تو سوال کردم
سوال کردن کسی که حقیر است وخوار وشدید الاحتیاج
وفقیر وترسنده وطلب خلاصی از ذمه ومع ذلك
خیفة گویا مفعول مطلق فعل محذوفست تقدیرش
خاف خیفة وبین قیاس تضرعا وتعوذا وتلوذا

و با آنچه گذشت می ترسم و تضرع میکنم و پناه بخدا می
برم و در عصمت قلعهٔ الهی در می آیم لا مستطیلاً
استطال ارتفع بتفضل متکبر المتکبرین ولا متعالیاً
بدالة المطیعین ولا مستطیلاً بشفاعة الشافعین
نه ارتفاع جوینده ام بتکبر متکبران و نه بزرگی و علو
کننده ام بآنچه مطیعان بآن ناز کنند و نه دعوی
فضل دارم بسبب شفاعة شفاعة کنندها بلکه خوار
و زارم بهیچ وجه مگر فضل تو دستگیر شود و انا بعد
اقل الاقلین و اذل الاذلین و مثل الذرة و در نسخه
شهید بدون واو است او دونها او بمعنی یا است
و من هنوز کمترین کمترانم و خوارترین خوارترانم
و مانند یک مورچهٔ کوچکم که صد از آن مورچه
برابر نحوی است بلکه کمتر از آن مورچه ام فیا من
لم یعاجل المسیئین ولا ینده المترفین بصیغهٔ مفعول

پس ای آنکه

پس ای آنکه شتاب نکرده در عذاب گناهکاران و
زجر نکرده کسانی را که کثرت نعمت آنها را طاغی کرده
و یا من یمن باقالة العاثرین و ای آنکه ممنون کند بفسخ
و ازالهٔ تقصیر لغزندها و یتفضل بانظار الخاطئین و
تفضل و احسان کند بمهلت دادن گناهکاران انا
المسیء المعترف الخاطیء العاثر منم گناهکار معترف بتقصیر
و خطا کننده و لغزنده انا الذی اقدم علیک مجتریا انا
الذی عصاک متعمدا منم آنکه جرأة کرده اقدام بر تو نموده
مخالفت امر تو کرده منم آنکه دیده و دانسته گناه تو کرده
انا الذی استخفی من عبادک و بارزک انا الذی هاب عبادک
و امنک منم آنکه حال خود را مخفی داشت از بندهاء تو
و پیش تو ظاهر کرد اعمال شنیعهٔ خود را یا بجنگ تو آمد
منم آنکه ترسید از بندهاء تو و از من تو در امن شد
انا الذی لم یرهب سطوتک و لم یخف باسک منم آنکه

نترسید از غلبه تو و از عذاب تو وانا الجانی علی نفسه
وانا المرتهن ببلیته منم تعدی کننده بر نفس خود منم
در گرو بلیه خود از تقصیرات انا القلیل الحیا انا الطویل
الغنا منم کم شرم منم دراز رنج کرده در آخرت عذاب
بسیار کند مگر بفضل الهی دستگیر شود بحق من انجبت
من خلقك وبمن اصطفيته لنفسك بحق کسی که
اختیار کردهٔ از خلق تو و بکسی که برگزیدهٔ او را برای خود
بحق من اخترت من بریتك ومن اجتبيت و در
نسخه شهید اجتبیت لشانك بحق کسی که اختیار او کردهٔ
از مخلوقات تو و کسی که اختیار کرده او را برای کار خود
واین دو فقره تاکید دو فقره سابقه است وبحق من
وصلت طاعته بطاعتك ومن جعلت معصيته
كمعصيتك وبحق کسی که طاعت او را بطاعت خود وصل
کردهٔ و کسی که معصیت او را همچو معصیت خود کردهٔ

بحق من قرنت موالاته بموالاتك ومن نطت معاداته
بمعاداتك بحق کسی که موالاة خود ساخته و کسی که
دشمنی او را متعلق بدشمنی خود کردهٔ تغمدنی فی
یومی هذا بما تتغمد به من جار اليك متنصلا بپوش
مرا امروز بآنچه می پوشی کسی را که رفع صوت بدعا
کرد و تضرع واستغاثه نمود در حالتی که تبری از گنا
میکرد و از آن بری آمد وعاذ باستغفارك تائبا و
التجا آورد و پناه برد بطلب مغفرت از تو در حالی که
تائب بود وتولني بما تتولى به اهل طاعتك والزلفى لديك
والمكانة منك ومتولی کار من شو بآنچه متولی
میشوی کار اهل طاعت و قرب و منزلت و عزت
را وتوحدنی بما تتوحد به من وفى بعهدك واتعب
نفسه فی ذاتك واجهدها فی مرضاتك در قاموس
است توحده الله بعصمته عصمه ولم يكله الى غيره

کسی که وفا نمود بعهد تو که در عالم ذر از کرده بود در نفس
خود را در آنچه مرضی تست چنانچه تو بذات خود
متعهد کار آنکس می شوی و حواله بغیر خود نمیکنی
همچنین متعهد کار من شو و حواله بغیر خود مکن
و چون من غیر تو ام حواله بمن هم مکن و بفضل خود
مرا بر مرضیات خود بدار و لا تؤاخذنی بتفریطی فی
جنبك و گرفت مکن بر من بتقصیر کردن من در طاعت
تو و تعدّی و بروایة شهید و عن تعدّی طوری فی
حدودك و تجاوز کردن من از حدّ من در احکام تو
و تجاوزی فی احکامك و تجاوز کردن من احکام ترا و
این عطف تفسیری سابق است و لا تستدرجنی باملاء
لی استدراج من منعنی خیر ما عنده ولم یشرکك فی حلول
نعمته بی دیگو مرا اندك اندك بمهلت دادن تو مرا که
بتدریج هلاك کنی هیچو کرنش توانده اندك و بمهلت

وبتدریج

و بتدریج کسی را که بهتر من آنچه داشت بمن نداد و نعمت
سهلی که بوسیله او بمن رسید خود را در آن مستقبل
دانست و ترا در دادن آن نعمت من شریك خود
ندانست و نبّهنی من رقدة الغافلین و سنة المسرفین
و نعسة المخذولین و بیدار کن مرا از خواب غافلان
و از سنة گناهکاران و سنة فتوری است که از پیش
از خواب بهم رسد و از پینکی مخذولان فساق و خبیث قلبی
الی ما استعملت به القانتین و استعبدت به المتعبّدین
و ببر دل مرا بسوی طاعت و دعائی که بر آن داشته
طاعت و دعا کنندهها را و بسوی عبادتی که بر آن داشته
عبادت کنندهها را و استنقذت به المتهاونین و بسوی
کاری که بوسیله آن کار خلاص کرده جمعی را که در عبادت
تو سستی کنند چه بسا باشد که از ایشان یك فعلی صادر شود
که ثلاثی تهاون بکند و اعذنی مما یباعدنی عنك و یحول

بینی وبین حظی منك ویصد فی عما احاول لدیك و
در پناه خود بدار مرا از آنچه دور کردن از درگاه تو
وحائل شود میان من ومیان نصیب من از انعام تو و
منع کند مرا از آنچه طلب میکنم از تو وسهل لی مسالك
الخیرات الیك واسان کن بر من سلوك راه خوبهای
که بدرگاه تست والسابقة بنصب عطف بر مسالك ودر
نسخه شهید بکسر عطف بر خیرات الیها من حیث امرت
وآسان کن بر من سبقت گرفتن را بر دیگران بسوی
خیرات از جهتی که امر بآن کردیا راه مسابقه را وهمچنین
قولش والمشاحة بنصب ودر نسخه شهید بکسر فیها علی
ما اردت وآسان کن بر من سعی ومبالغه ومدافعه
یکدیگر بجهة کردن کاری که مراد تست که خواهم از من وقوع
نشود ولا تمحنی فیمن تمحق من المستخفین بما اوعدت
ومحو وخوار مکن مرا در میان جمعی که محو وخوار کنی

آنهارا اگر آنها استخفاف نمایند بوعید تو وسهل انکارند
آنرا وبناگاهان جراءت کنند ولا تهلکنی مع من تهلك
من المتعرضین لمقتك وهلاك مکن مرا با جمعی که هلاك
کنی آنهارا اگر آنها متعرض کاری شوند که موجب غضب تو
شود ولا تتبرنی فیمن تتبر من المنحرفین عن سبلك
ودر نسخه شهید ولا تبرنی فیمن تبیر من المنحرفین و
هلاك وبی خیر مرا با جمعی که هلاك وبی خیر کنی آنهارا که
انحراف نموده باشند از راههای مستقیمی که بدرگاه تست
ونجنی من غمرات الفتنة ونجات ده مرا از شدتهای
عذاب وحیرت بر گناه وکفر وفضیحت وگمراهی وخلصنی
من لهوات البلوی لهات گوشت پاره که در حلق او نجته
جمع ولهوات ومراد حلق است که موضع بلع است تشبیه
داده بلیه را بسبعی که فرو برد فریسه را یعنی خلاص کن
مرا از دهن بلیه که مرا فرو نبرد وهلاك نکند واجرنی

من اخذ الاملاء وخلاص کن مرا از کرفتنی که بعد از مهلت
دادن باشد که یکبارکی بشدت میکرد وحل بینی وبین
عدو یضلنی وهوی یوبقنی ومنقصة ترهقنی وحایل
شو میان من ومیان دشمنی که کمراه میکند مرا یعنی شیطان
ومیان هوای نفس اماره که هلاک میکند مرا واز عیبی
ونقصی که میرسد بمن ودر نسخه شهید ترهقنی ازباب
افعال یعنی میدارد مرا بر آنچه طاقت آن ندارم ولا تعرض
عنی اعراض من اضافة یا دنی ملابسه است یعنی اعراض مکن
ومن لا ترضی عنه بعد غضبک واز من روی مکردان
همچو روی کردانیدن تو از کسی که راضی نشوی ازو بعد
از غضب کردن بر و فلا تؤیسنی من الامل فیک فیغلب
متفرع است بر منفی علی القنوط من رحمتک ومایوس مکن
مرا از امید بتو تا آنکه چون مایوس کنی غالب شود بر من
ناامیدی از رحمت تو پس مایوس مکن تا امیدوار رحمت

تو باشم ودر اکثر نسخ علی القنوط بحرف جر است پس متفرع
بر نفی وضمیر یغلب راجع باملست یعنی هرکاه مایوس
نشوم غالب شود امید من بر ناامیدی ولا تمتحنی بما لا
طاقة لی فتبهظنی مما تحملنیه ومده مرا امری که مرا طاقت
آن نباشد پس در مشقت اندازی از برداشتن آن بارکرا
مرا تکلیف برداشتن آن کنی ودر نسخه شهید ولا تمحنی
واین اظهر است ودر نسخه ولا تمحقنی من فضل محبتک
متعلق است بلا تمحقنی ومن تعلیل است یعنی از روی
دوستی وعنایت بسیار تو بمن اینچنین مکن که مده من چنین
کطاقت آن نباشد ودر نسخه شهید تحنّنک بنون پس من
بیان ما است ولا ترسلنی من یدک ارسال من لا خیر فیه و
لا حاجة بک الیه ولا انابة له واز دست مکذار مرا همچو
از دست کذاشتن تو کسی را که خیری در و نباشد و ترا
کاری باو نباشد یعنی نخواهی او را واز نظر خود بیندازی

واورا رجوع و بازگشت بتو باشد که شقاوت او مانع از
تو بر شود ولا ترم بی نرمی من سقط من عین رعایتک و ا
میندازه و هیچ و انداختن کسی که از نظر رعایة تو ساقط شد
باشد کمن بعد رعایة او نکنی العیاذ بالله تعالی منه و من شمل
علیه الخزی من عندک و هیچ و انداختن کسی که از درگاه تو
بلیه و خواری و فضیحت شامل او شد بل خذ بیدی
من سقطة المتردین بلکه دستگیری من بکن از افتادن
درچاه و وهلة المتعسفین و از فزع و ضعف حال کسی که
بیراه برود و زلة المغرورین و از لغزش کسانی که مغرورند
بدنیا و ورطة الهالکین آنچه نجات از و مشکل باشد ورطه
گویند و هلاک از این ورطه گویند یعنی و از بلیه مشکلی
هلاک شوند ها در آن افتند و عافنی مما ابتلیت به طبقات
عبیدک و امائک و دفع من از مکروهات و بده عافیة
از علل که مبتلا کرده بآن اصناف بندها و ترا از غلامان

تو و کنیزان تو و بلغنی تمنا ابتلیت به طبقات عبیدی الی بالغ
من غنیت به بصیغه مجهول ای اهتمت بر حاجته و انعمت
علیه و رضیت عنه فاعشه حمیدا و توفیته سعیدا
و برسان مرا بجاهائی که برسد بآنجاها کسی که تو اهتمام بحال
او داری و نعمت باو دادی و راضی شدی از و پس زنده
داشتی او را در حالی که محمود بود که همه ستایش او کنند
و میراندی او را در حالی که سعادتمند بود که با ایمان و
صلاح رفت و بهشت و رضای تو نصیب او شد و طوقنی
طوق الاقلاع عما یحیط از باب افعال و در نسخه شهید
شیخ زین الدین از باب ضرب الحسنات یذهبن السیات
و یذهب بالبرکات و در کردن من بکن طوق باز داشتن
نفس از آنچه موجب بطالن نیکیها باشد و برکتها برد
واشعر قلبی الانزجار عن قبایح السیات و فواضح الحوبات
و در دل من انداز منزجر شدن را از بدیهائی که قبیح اند

وازگناهانی که فضیحت کنند یا الهی اوبرما ولا تشغلنی بما لا
ادرکه الا بک عما لا یرضیک عنی غیره یعنی هرچه ادراک آن
کنم وبآن برسم وبکنم نیست مگر باقتدار وتمکین تو پس مرا
مشغول مکن یعنی غافل مکن از چیزی که راضی نشوی از من
بغیر آن چیز ومشغول بغیر آن مکن وانزع من قلبی حب
دنیا بقصر نی تنوین دنیة تنهی عما عندک نزع بمعنی کندن
مثل جام است یعنی بکن ودورکن از دل من محبت دنیای
زبون وخواری که مانع میشود مرا از وصول بنعمتهای که
نزد تست وتصد عن ابتغاء الوسیلة الیک ومانع
شود از طلب وسیله بدرگاه تو وتذهل عن التقرب منک
وغافل میکند از تقرب بدرگاه تو وزین لی التفرد بمناجاتک
باللیل والنهار وزینت بده پیش من تنهائی را برای گفتن با تو
در شب وروز وهب لی عصمة تدنینی من خشیتک و
بده مرا الحافظی که نزدیک کند مرا بترسیدن از تو وتقطعنی

عن رکوب محارمک وببرد وبازدارد مرا از ارتکاب آنچه
حرام کردهٔ وتفککنی من اسر العظائم وبگشاید کردن مرا
از ابتدا اسیری گناهان عظیم وهب لی التطهیر من دنس
العصیان وبده مرا پاکیزگی از چرک گناهان واذهب عنی
درن الخطایا ودورکن از من کثافت خطیئات را وسربلنی
بسربال عافیتک وبپوشان مرا لباس عافیت یعنی دفع کردن
تو بلیات را از من وردنی رداء معافاتک وبپوشان
مرا در چادر معافاة تو که روز قیامت جنایتی که من برکسی
کرده باشم من او را بخشم وجللنی سوابغ نعمائک واحاطه
بکن مرا بنعمتهای بسیار تو وظاهر امر استار مفاعله
لدیک فضلک وطولک گوینده ظاهر شد یعنی اهالی طابق و
گوید ظهر علی اعانتی یعنی انواع فضل وانواع انعام خود را
برمن مطابق یکدیگر بکن یا معین یکدیگر بکن که تاش
همه بمن برسد والله اعلم وایدنی بتوفیقک وتسدیدک

وتقوية من بكن بر عمل نيك بتوفيق دادن تو مرا وبس
واستقامة داشتن تو مرا واعني على صالح النية ومرضي
القول ومستحسن العمل ومدد من بكن مرا بر نيت من
نيك وبر قولى كه مرضى همه باشد وبر عملى كه خوب باشد
ولا تكلني الى حولي وقوتي دون حولك وقوتك وحوالم
قدرت تو
مكن مرا بقدرت من بر تصرف وبقوت من بدون
قوت تو ولا تخزني يوم تبعثني للقائك ولا تفضحني بين
يدي اوليائك وخوار مكن مرا روزى كه بر مى انگيزى
مرا از زير خاك براى ملاقات تو بملاقات معنوى يعنى
روز قيامت وفضيحت مكن مرا پيش دوستان تو ولا
تنسني ذكرك ولا تذهب عني شكرك وذكر ترا از دل من
دور مكن تا فراموش نكنم ذكر ترا و هميشه بياد تو باشم
ودور مكن از من شكر ترا يعنى هميشه مشغول بشكر
خود بدار بل الزمنيه في احوال السهو عند غفلات

الجاهلين

الجاهلين لآلائك بلكه لازم كن براى من شكر ترا
در احوال سهو كردن نزد غافل شدن جاهلان بنعمتهاى
تو از شكر آنها واوزعني ان اثني بما اوليتنيه واعترف
بما اسديته الي ودر دل من القا بكن آنكه ثناء تو بگويم
بسبب آنچه مرا والى آن ساخته يعنى مالك بآن شده ام
واعتراف بكنم باحسان كه بمن كردى واجعل رغبتي اليك
فوق رغبة الراغبين وحمدي اياك فوق حمد الحامدين
وبگردان رغبة مرا بسوى تو بالاى رغبة رغبت كنندگان
يعنى زيادة بر آن وبگردان ستايش كردن من ترا بالاى
ستايش كردن ستايش كنندها ولا تخذلني عند فاقتي
اليك و مرا خوار مكن نزد احتياج من بدرگاه تو گويا
مراد روز قيامت است ولا تهلكني بما اسديته اليك
اسدى اليه بمعنى احسن اليه است اينجا تجريد از خوبى
شده يعنى وهلاك مكن مرا بسبب اعمال بدى كه آورده ام

بدرکاه تو و لا تجبهني بما جبهت به المعاندين لك و دست
رد مزن و پیشانی من بسبب اعمال شنیعهٔ من چنانچه
دست رد زده بپیشانی معاندان تو بسبب اعمال بد آنها
فانی لك مسلم از باب افعال و در نسخهٔ شهید از باب تفعیل
پس بدرستی که تو منقادم اعلم ان الحجة لك و انك اولى بالفضل
و اعود بالاحسان و اهل التقوى و اهل المغفرة میدانم که
حجت و برهان تو تمام است و تو اولی بفضلی که انعام کنی و معتاد
تری باحسان و سزاوار آنی که مردم از تو بترسند و سزاوار
آنی که بندگان ببخشائی و انك بان تعفو اولى منك بان
تعاقب و انك بان تستر اقرب منك بان تشهر و سزاوار
که تو بعفو کردن اولی هستی از تو بعقاب کردن و تو بپوشانیدن
فضایح نزدیك تر از تو بشهرت دادن فاحيني حيوة
طيبة تنتظم بما اريد پس زنده بدار مرا بزندگی خوشی
که بلم اداث من در یك رشته منتظم شود و تبلغ ما احب

من حیث

من حيث لا اتي ما اكره و لا ارتكب ما نهيت عنه و برسد
آن زندگی بآنچه دوست دارم ما نحيثيتي که نکنم آنچه
مکروه تست و مرتکب نشوم آنچه از آن نهی فرموده
و امتني ميتة و در نسخهٔ شهید بکسر میم من يسعى نوره
بين يديه و عن يمينه و بمیران مرا همچو مردن کسی که برود
نور او پیش او و دست راست او و ذللني بين يديك و
اعزني عند خلقك و خوار کن مرا در پیش تو و عزت
بده مرا پیش مخلوقات تو وضعني اذا خلوت بك و ارفعني
بين عبادك و پست کن مرا چون با تو خلوت کنم و رتبه
مرا رفیع ساز میان بندهای تو و اغنني عمن هو غني
عني و بی نیاز و مستغنی ساز مرا از کسی که او بی نیاز و
مستغنی است از من و زدني اليك فاقة و فقرا و احتیاج
و فقر مرا بخود زیاده کن و اعذني من شماتة الاعداء و
من حلول البلاء و من الذل و العناء و در پناه خود

بدار مرا از شماتت اعداء یعنی از خوشحالی شدن آنها بدید
خرابی حال من و از رسیدن بلا بمن و از خواری نزد
خلق و از رنج تعمدنی فیما اطلعت علیه منی بما یشتمدنی به
القادر علی البطش لولا حلمه والاخذ علی الجریرة لولا اناته
بپوش مرا بعفو خود در باب تقصیرات من که تو میدانی
بآنچه می پوشد کسی که قدرت بقهر و غلبه دارد اگر حلم
نمی بود و کسی که می تواند گرفت کرد بر گناه اگر تانی و صبر او
نمی بود یعنی مانع از قهر و گرفت تو حلم و صبر تست و اذا اردت
بقوم فتنة او سوءً فنجنی منها لواذا بک و چون خواهی
که بجماعة فتنة بکنی یا بلا مبتلا کنی پس مرا از فتنه نجات ده
از روی التجا بدرگاه تو و اذا لم تقمنی مقام بضم میم اول
در نسخه بفتح فضیحة فی دنیاک فلا تقمنی مثله فی آخرتک
و چون مرا نداشتی در جای فضیحتی در دنیا پس همچنین
مدار در جای فضیحتی در آخرت یعنی چنانچه در دنیا

رسوا نکردی و سستی کردی در آخرت مرد نیز رسوا مکن
واشفع و در نسخه شهید وشفع لی اوایل منک باواخرها
وقدیم فوایدک بحوادثها و جمع کن برای من نعم سابقه
را با نعم که اخیرم که همیشه ممنون نعم تو باشم و جمع کن فوا
قدیم ترا که با فواید که الحال بر سانی ولا تمدد لی مدا
یقسو معه قلبی مد بسط رید و قدرتا ست یعنی کثرت
مال و عمر و نعم که باعث قساوت دل من شوند آن را مده
ولا تقرعنی از باب فتح و در نسخه شهید از باب تفعیل و در
نسخه شیخ زین الدین از باب افعال قارعة و در نسخه شهید
بقارعة و بر نسخه اصل منصوب است بنزع خافض و قارعة
بمعنی بلیه و داهیه است و قوع بمعنی کوفتن یذهب لها
بهائی و مکوب و مبتلا مکن مرا ببلائی که بسبب آن خوبی
من برود و در نظرها خوار شوم ولا تسمنی خسیسة در قاموس
است که سامه فلانا الامر او لاه ایاه واکثر ما یستعمل فی الشر

یصغر لها قدری و مرا مشغول بکن و مدار مرا بر کار خسیسی
که بسبب آن قدر کم شود و لا نقیضة یجهل من اجلها
مکانی و مرا مشغول به صفة نقصانی بکن که بسبب آن ضعف
رتبة من مجهول شود و کم عزت شوم و در نسخه از آن
و لا یقتضب بجهل بقاف و ضاد معجمه افتعال است بمعنی
قطع و در نسخه و لا یعضب بعین مهمله و ضاد معجمه از
بمعنی قطعه و معنی هر دو نسخه ظاهر نیست و لا تُرعنی
روعة ابلس بصیغه مجهول فیها و مترسان مرا از ترسا
کردن دل که در آن ترسانیدن مایوس شوم و لا تخفنی او
بصیغه معلوم دو تنها و مترسان مرا از ترسانیدنی که در دل
فزع افتد نزد آن ترساندن اجعل هیبتی فی وعیدک بکردان
ترسیدن مرا در وعید تو یعنی در اعلام تو بعذاب و
حذری من اعذارک اضافه مصدر بمفعول است و بکردان
خوف مرا از عذر کفتن من نزد تو روز قیامت یعنی ابخا

بکن که در عذر کفتن من نزد تو روز قیامت و بترسم و
انذارک اضافه مصدر بفاعل است و از ترسانیدن تو بتو
پیغمبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ احکام و رهبتی عند
تلاوة آیاتک و بکن خوف مرا از نزد خواندن آیات تو که
قرآنست و اعمر لیلی بایقاظی فیه لعبادتک و تفردی بالتهجد
لک و معمور کن شب مرا به بیدار کردن من در آن شب
برای عبادت تو و بر تنها شدن من به بیداری برای تو
و بنماز شب که دیگر در آن وقت با من شریک نباشد و
بسکونی الیک و شب مرا معمور کن بر مجرد شدن من و انقطا
من بقرار کرفتن و مطمئن شدن بمناجات تو و انزال
حوائجی بک و بفرود آوردن حاجتهای مرا بتو که از تو
طلبم و منازلتی ایاک فی فکاک رقبتی من نارک منازلة
در لغة بمعنی فا الست و اینجا مراد مجرد سعی و اجتهاد
است و شب مرا معمور کن بسعی کردن من در خلا

کردن من از آتش دوزخ واجرنی مما فیه اهلها من عذاب
ودر خلاصی من از آنچه دران گرفتار شد اهل نار از عذاب
تو ولا تذرنی فی طغیانی عامها مرا حیرانی در اسراف کردن
من در معاصی بلکه راه نجات بنما ولا فی غمرتی ساهیا حتی
حین ومگذار مرا در شدت وبدحالی خود سهو کننده
تا مرتی بلکه بنودی از من سهو وشدت برآر ولا تجعلنی
عظة لمن اتعظ ومکن مرا بسبب بند گرفتن دیگران که
چون آنها که مرا در معاصی ببینند توبه نمایند ولا نکالا
لمن اعتبر ومکن مرا سبب عذاب کسی که عبرت گیرد وعبور
کند از حال من بحال خود وچون مرا مبتلا ببیند آزار
کشید وسبب عبرت او شود ولا فتنة لمن نظر ومکن مرا باعث
حیرت وگمراهی کسی که تامل در حال کند یا حال مرا مشاهده
کند ولا تمکر بی فیمن تمکر به ودرمیان کسانی که جزاء
خدعه وتقصیر ایشان میدهی جزاء خدعه وتقصیر من

بده وببخش ولا تستبدل بی غیری خادمی را که نخواهند
دور کرده دیگری بدل او بگیرند پس با من چنین مکن
ومراد در خادمان خود درج کن وبسبب تقصیر من
از من مرنج ودیگری بدل من اختیار مکن ولا تغیر لی
اسما ونام مرا تغیر مده که نام دوزخی نشود ولا تبدل لی جسما
وبدن مرا تبدیل مکن یعنی مسوزان ولا تتخذنی هزوا
لخلقک ومرا مسخره خلق تو مکن که من استهزا کنند ولا
سخریا لک ومکن مرا مسخره در کار تو که بر من روز قیامت
بخندند ولا تبعا الا لمرضاتک ومکن مرا تابع چیزی
مگر اموری که مرضی تو باشند ولا ممتهنا الا بالانتقام
لک واستعمال من در خدمت وعملی مکن مگر بجهة انتقام
برای تو که جهاد با کفار وظالمین بکنم واوجدنی برد
عفوک گویند اوجد فلانا مطلوبه ای اظفره به وظفر ده
مرا یعنی نصیب من کن سردی عفو تو را وآتشی که در دل دارم

از ترس گناهان بسردی بدل کن فرو حك ونصیب
من بکن سردی رزق دادن تو یا مراد اقسام کالهاء
بهشت است وجنة نعیمك وسردی دل را بهشت
تو که همه نعمة است واذقنی طعم الفراغ لما تحب و بچشان
مرا لذة فارغ شدن از کارهاء دیگر و مشغولی بآنچه
تو آنرا دوست داری از عبادت واخلاص لسبعه
من بیعتك متعلقست باذقنی یعنی بچشان بسبب حمیتی
از رحمتهای تو که شامل عالمست یا بکثرت عطاء تو والاجتهاد
فیما یزلف لدیك وعندك و بچشان لذة سعی در کاری
که سبب نزدیکی تو باشد واتحفنی بتحفة ازهری وابن
اثیر وصاحب قاموس گفته اند اصل تحفه وحفه است
ومعتل فاء است من تحفاتك بضم تا وحا اما فتح حا چنانچه
در بعضی نسخ است غیر ظاهر است چراکه فعل بضم مثل
قربه وشبهه وظلمه وصله وتحفه واگرچه جمعش

بوزن

بوزن فعل بفتح عین است اما جمع الجمع بضمتین است
مثل ظلم وظلمات وتحف از تحفهای تو ممتر بده واجعل
تجارتی رابحة وبکردان سوداء مرا نفع کننده وگردان تجارتی
غیر خاسرة وحاله من مادولت من زیان کننده نباشد و
بجد وسعی وجهد است واخفنی مقامك وبترسان مرا
از مرتبه خود وشوقنی لقاءك ومرا مشتاق لقاء خود بکن
وتب علی توبة نصوحا لا تبق صیغه سی صفة واثم شده
بتاویل مقول فی حقه معها ذنوبا صغیرة ولا کبیرة
وتوبه فرما او قبول کن از آنچنان توبه که گفته شود
حق آن توبه که گفته شود در حق آن توبه که نگذاری با آن
توبه هیچ گناهی را بس نه صغیره نه کبیره ولا تذر معها
علانیة ولا سریة وبا آن توبه مگذار نه گناهی را که آشکارا
باشد ونه گناهی که مخفی باشد ودر نسخه شهید لا تضیع
بضم راه که صیغه نفی باشد واین تقاضا کند که سابق لا

باشد وانزع بفتح زای ودر نسخه شهید بکسر الغل صدری
للمؤمنین ودور کن کینه مؤمنان از دل من واعطف
بقلبی علی الخاشعین ومائل ومهربان کن دل مرا بر خشوع
کنندگان وکن لی کما تکون للصالحین وباش برای من
چنانچه می باشی برای صالحان وحلنی حلیة المتقین وزینت
بکن مرا بزیور متقیان واجعل لی لسان صدق فی
الغابرین وبکن برای من زبان خوش در باقی ماندگان
که مرا بنیکی یاد کنند جمعی که بعد از من باقی مانند یا
بیایند وذکرا نامیا ودر نسخه باقیا فی الآخرین بکسر خا
وبکن برای من ذکری که نمو کند در جمعی که آخر بیایند که
روز بروز ذکر خوبی من زیاده کند ووافِ بی عرصة
الاولین وبسیار کن بمن عرصه پیشینیان گویا مراد
کثرة اولاد باشد یا تمام کن بمن که من آخر آنها باشم یا توفیق
بده مرا باستیفاء حقوق پیشینیان ودر نسخه الاوابین

نرعی

یعنی جمعی که بسیار رجوع کنند بدرگاه تو وتمم سبوغ نعمتک
علی وتمام کن کثرت نعمت ترا بر من وظاهر بصیغه تثنیه
امر کرامتها الذی ومطابق با یکدیگر خوبیهاء نعمت ترا
نزد من که همه نعمت خوبیده هی املاء من فوائدک یدی ودر
نسخه بصیغه تثنیه واین انسب است واین انسب است
بسیح پر کن بفایدهای تو دست مرا وسق کرائم مواهبک الی
متعلق است بسق ومرانده نزد من بیاز بهترین بخششهای
خود را وجاورنی الاطیبین من اولیائک فی الجنان التی
زینتها لاصفیائک وهمسایه من بکن جمعی را که بهتراند وازجمله
دوستان تواند در بهشتهای تو که زینت داده آنها را برای
پاکان ونیکان تو وجللنی شرائف نحلک فی المقامات المعدة
لاحبائک وبپوشان مرا بعطیات نیک تو در جاهای که
اماده کرده برای دوستان تو در بهشت واجعله مرجع
ضمیر غیر ظاهر است ودر نسخه واجعل واین ظاهر است

لی عندك مقیلا جای قیلوله واین کنایت از استراحت است
آوی الیه مطمئنا ومعین کن برای من نزد تو جائی که
استراحت کنم وقرار کیرم دران دل بخاطر جمع بی خوف عذاب
ومثابة ابتوءها وافرعینا بتقدیر بوینهای ومعین کن
برای من جائی که بآن رجوع نمایم ومسکن ومقر خود سازم
وچشم من بدیدن آن سرد شود واین کنایت از سرورست
ولهذا گفته اند که دمعة السرور باردة وفرزند را قرة
العین کویند ولا تقایسنی بها ویا در نسخه بهمزه ومعنی
ظاهر نیست لیکن بمعنی قیسخ شده آمده پس معنی چنین
باشد که بر من شدت مکن بعظیمات الجرائر بسبب کناهان
بزرك تو کردم ودر نسخه شهید ولا تفاتشنی بمعنی تفتیش
من مکن که بلکه مسامحه بکن ولا تهلکنی یوم تبلی السرائر
وهلاك مکن مرا روزی که خبر کرفته شود از اسرار عالم وازل
عنی کل شك وشبهة ودور کن از من هر شك وشبهه را

واجعل لی

واجعل لی وزریا فی الحق واجعل طریقا من کل رحمة
ودر نسخه وجهة واین اظهر است وبکردان برای من
در امر حق راهی از هر رحمه یا از هر جهة واجزل لی قسم
بوزن عنب ودر نسخه بوزن حبر المواهب من نوالك
وبسیار بکن بر من نصیبهای احسان از انعام وافضال
تو واجعل قلبی واثقا بما عندك وهمی مستفرغا لما هو لك
وبکردان دل مرا اعتماد کننده بآنچه نزد تست که البته
عنایت خواهی کرد وبکردان همت مرا سعی کننده وبذل الجهد
نماینده در آنچه برای تست واستعملنی بما تستعمل به خاصتك
وبدار مرا بهر کاری که میداری بر آن کار آنهائی را که خاصان
تواند واشرب قلبی عند ذهول العقول طاعتك کویند اشرب
فلان حب فلان یعنی بادل او مخلوط شده محبت او وطاعت
خود را با دل من مخلوط سازند فراموش کردن وذاهل
شدن عقلهاء مردم از طاعة تو ودر نسخه شهید الغفول

بغين معجمة وفاء وبالاى آن نوشته بنظر يعنى تامل در معنى
اين بايد كرد وگويا مراد اينست كه نزد ذهولى كه ناشى است
از غفلت واجمع لى الغنا والعفاف والدعة والمعافاة
والصحة والسعة والطمانينة ودر نسخه بهمزه والعافية
وجمع كن براى من بى نيازى را از خلق وعفت از گناه وآسودگى
وبخشش خبايات يكديگر وصحة وسعت رزق واطمينان
دل ودفع بليات را ولا تحبط حسناتى بما يشوبها من
معصيتك وباطل مكن طاعات مرا بآنچه مخلوط شود
بآن از معصية تو كه آنرا با اين برابر كند ودر بلية حسنات
چيزى نماند ولا تخلوات بما يعرض لى من نزغات فتنتك
وباطل مكن خلوتهاى مرا كه با تو داشته ام بآنچه عارض
شود مرا از وسوسها وفسادهائى كه ناشى باشد از گناه و
گمراهى وتوضيح تو مرا وصن وجهى عن الطلب الى احد من
العالمين وحفظ روى من بكن از طلب كردن چيزى از اهل

عالم ودينى بكسر دال وعطف بر وجهى عن التماس ما
عند الفاسقين وحفظ كن دين مرا از طلب آنچه نزد فاسقان
است از عقايد باطله وبدعتها بلكه مال وجاه در حديث
است ما انضعضع احد لآخر يريد عرض الدنيا الا ذهب
ثلثا دينه ودر نسخه شهيد وذبنى بذال معجمه وباء موحده
مشدده بدل ودينى يعنى رفع كن وباز دار مرا ودر نسخه
وزدنى بضم زاى از زود بمعنى منع وبرين هر دو نسخه
عطف جمله بر جمله است يا واو استيناف است ولا تجعلنى
للظالمين ظهيرا ومگردان مرا مددكار واعانت كننده
ظالمان ولا لهم على محو كتابك يدا ونصيرا ومگردان
مرا يارى دهنده ظالمان بر محو احكام كتاب تو وحطنى
من حيث لا اعلم حياطة تقينى بها واحاطه كن مرا برحمت از
جهتى كه من ندانم آنچنان احاطه كردنى كه حفظ من كنى بآن
احاطه از ذنوب وبليات وافتح لى ابواب توبتك و

رحمتك ورأفتك ورزقك الواسع انی اليك من الراغبين

وبكشای برای من درهای توبه ورحمة ومهربانی ورزق

ترا كه شامل عالمست چراكه بدرستی من از جمله رغبت

كنندگانم بسوی تو پس محروم مكن واتمم لی نعامك انك

خير المنعمين وتمام كن برای من انعام واحسان ترا چراكه

بدرستی تو بهترين نعمت دهندهائی واجعل باقی عمری

فی الحج والعمرة ابتغاء وجهك يارب العالمين وبگردان

باقی عمر مرا مصروف در حج وعمره بجهت وخواهش تو ای

پروردگار اقسام عالم وصلی الله علی محمد وآله الطيبين

الطاهرين ورحمت كند خدای تعالی بر محمد وآلش كه همه خوب

وپاك اند والسلام عليه وعليهم ابد الابدين وسلامتی

از درگاه الهی باد بر آن سرور وبر آلش هميشه دعاء روز عيد

اضحی در روز جمعه اللهم هذا يوم مبارك والمسلمون فيه

مجتمعون فی اقطار ارضك خدايا اين روزيست مبارك

ومسلمانان

ومسلمانان درين روز در شهرها جمعند در اطراف

زمين تو يشهد السائل منهم والطالب والراغب والراهب

حاضر می شوند درين روز در مسجد هر كه از تو سوالی و

حاجتی دارد وطالب نست ورغبت بدرگاه تو دارد

واز تو می ترسد ودر نسخه عميد الرؤسا انت تشهد بصيغه

خطاب وفتح سايل ومن بعده من مفعوليه تشهد و

انت الناظر فی حوائجهم ودر نسخه شهيد واو نيست وتو

نظر كنندۀ در مطالب آنها فاسالك بجودك وكرمك و

هوان ما سالتك عليه ان تصلی علی محمد وآله پس سوال

ميكنم بسبب جود وكرم تو وآسان بودن نزد تو آنچه از تو

سوال كرده ام بر آن آنچه يعنی طلبيدم از تو اين كه رحمت

بكنی بر محمد وآلش واينجا مطلوب محض صلوتست وآنرا

وسيله طلب امر ديگر نكرده واسالك اللهم ربنا بان

لك الملك ولك الحمد وسوال ميكنم از تو خدايا ای پروردگار

ما بسبب آنکه مرتراست ملك و مرتراست ستایش لا اله
الا انت الحلیم خبر مبتدا محذوفست تقدیرش انت الحکیم
چرمضمر موصوف نشود الکریم الحنان المنان ذو الجلال
والاکرام بدیع السموات والارض نیست معبود بحق مکر
تو و تو حلم داری و کریمی و رحیمی و منت نهنده صاحب
جلال و اکرامی تو ایجاد کننده آسمانها و زمینی مهما شروعست
دربیان آنچه میطلبد و ما قبل جمله معترضه است قسمت
بین عبادك المؤمنین من خیر او عافیة او برکة او هدی او عمل
بطاعتك او خیر تمن به علیهم هرکاه میان بندهای مؤمن
تو قسمت کنی خیری را یا دفع بلیه کنی یا برکتی را یا هدایت را
یا عمل بطاعت ترا یا امر نیکی را از جانب تو که منت نهی بآن امر
بر بندها یعنی بدهی بآنها و ممنون سازی تهدیهم به الیك
بیان سبب خیریت آن امر است و تفصیل وجه ممنونیت
لهذا از لطف نمودن هدایت کنی عباد را بسبب آن امر خیر

بسوی تو او ترفع لهم به شقدیر به عندك درجة یا رتبة
آنها را بسبب آن امر نیك خیر نیك دیکر از خوبی دنیا و آخرة تو
ان توفرحظی و نصیبی منه مفعول اسالك است یعنی از
این میطلبم که هرکاه بندهای خود این عنایتها بکنی حصه و
نصیب من از آن عنایتها بیشتر کنی و این عبارت دو اکثر
نسخ نیست پس مفعول اسالك ظاهر نیست و تقدیر باید
کرد بقرینه مهما قسمت تا آخر کو یا گفته هرکاه قسمت این
امور کنی من هم میطلبم و معلوم است که مطلوب و مسئول
درین وقت از همین جنس است کو یا گفته اسالك الخیر و
العافیة و غیرهما مما قسمتها بین عبادك و اسالك اللهم
بان لك الملك و لك الحمد لا اله الا انت مثل این کذشته ان تصلی
علی محمد عبدك و رسولك و حبیبك و صفوتك و خیرتك
من خلقك و میطلبم از تو آنکه رحمت بکنی بر محمدی که بندهٔ
تو و رسول تو و محبوب تو و خلاصهٔ مخلوقات و برگزیده

تست از میان خلق تو وعلی آل محمد الابرار الطاهرین الاخیار
وبر آل محمد که نیکو کارانند و پاکند و بهترین خلق اند صلوة
لا یقوی علی احصائها الا انت آنقدر رحمتی که قادر نباشد
بر جمع وشمردن آن مگر تو وان تشرکنا فی صالح مرادیت
دعانیک است من دعاک ودر نسخه فی صالح دعاء من دعاک
فی هذا الیوم من عبادک المؤمنین یا رب العالمین ومی
طلبم آنکه ما را شریک سازی در دعانیک کسی که دعا کرده بندگان
تو درین روز از بندهاء مؤمن تو ای پروردگار عالمیان
ومراد بشرکت اینست که نفع دعای آنها بما نیز برسد وان تغفر
لنا ولهم وانک علی کل شیء قدیر و اینکه بخشی ما را و
ایشان را بدرستی که تو بر همه چیز قادری اللهم الیک تعمدت
بحاجتی خدایا قصداً وعمداً حاجة خود بسوی تو آوردم
وبک انزلت الیوم فقری وفاقتی ومسکنتی واحتیاج وفاقه
ومسکنت خود را امروز بدرگاه تو فرود آوردم یعنی عرض

احتیاج

احتیاج بتو کردم واز تو توقع انتفاع نمودم وانی
بمغفرتک ورحمتک اوثق منی بعملی وبدرستی که من
بمغفرت تو وبرحمة تو اعتماد بیشتر دارم از اعتماد
بر عمل من ولمغفرتک ورحمتک اوسع من ذنوبی
وهر آئینه مغفرت تو ورحمت تو شامل تر است
از گناهان من فصل علی محمد وآله وتول قضاء کل حاجة
هی لی بقدرتک علیها پس رحمت کن بر محمد وآلش و
تو خود متولی ومتکفل شو بر آوردن هر حاجتی را
که مرا باشد بواسطه قدرت تو بر آن حاجت من
وتیسیر ظاهر الاثر آمده ذلک علیک وبواسطه
آسان بودن قضاء هر حاجتی بر تو وبفقری وغناک
عنی وبواسطه احتیاج من بتو وبی نیازی تو از من
فانی لم اصب خیرا قط الا منک ولم یصرف عنی سوء قط
احد غیرک پس بدرستی که هرگز نرسیده ام بخیر مگر از

ودو نکرد ان من بدی را کسی غیر تو ولا ارجو لامر
آخرتی ودنیای سوالک وامید وار نیستم در کار آخرت
ودنیای من از غیر تو اللهم من تهیا خدایا هر که تهیئه
کند ومهیا شود وجزاء من محذوفست تقدیرش
فلیتهیا الی فد ذلک المخلوق وتعبی تعبیة بمعنی تهیه است
وهمچنین واعد واستعد پس عطف همه تفسیری
تهیا باشد لوفادة الی مخلوق هر که مستعد شود برای
مهمان شدن نزد مخلوقی رجاء رفده ونوافله بجهة امید
عطیة تو وبخششهای او وطلب نیله جائزته وبجهة
طلب عطیات او هر چهار یک معنی است فالیک فاء تعلیلی
است ومعلول که خبر باشد مقدر است یا مولای کانت
الیوم تهیئتی وتعبیتی واعدادی رجاء عفوک ورفدک
وطلب نیلک وجائزتک یعنی هر که مهیا شود برای
عطیة مخلوقی پس کو مهیا برای آن شود مرا بان کاری

نیست

نیست چرا که بسوی تو ای صاحب من امروز هست
تهیه واستعداد من بجهة امید عفو وعطیة تو وبجهة
طلب انعام تو اللهم فصل علی محمد وآل محمد ولا
تخیب الیوم ذلک من رجائی بیان ذلک خدایا چون
امید وار عفو توام پس رحمة بکن بر محمد وآلش وامیدم
امروز خایب مکن واگر چه خایب راجی است نه رجا
اما تعلق خیبة بر جا بجهت مبالغه است مجازا یا من
لا یحفیه سائل ای آنکسی که کم نکند مال او را سائلی که
هر چند بدهد نقصانی نشود گفته اند حفاوه مبالغه
استقصا در شئی است پس مراد اینست که کثرة سوال
نمیدارد ترا بر تکلف در عطا چه هر امر عظیم عسیر نزد
تو حقیر ویسیر است در حدیث است سالوا النبی
صلی الله علیه وآله حتی احفوه ابن اثیر گفته ای استقصوا
ای فی السوال ودر نسخه شهید یخیفه از اخافه ای حلم

علی الحیف والجور مثل اثارة حمله علی الزیارة یعنی صریخ
واستغاثه سایل ترا باعث نمیشود بظلم بر کسی که بلکه
اغاثه مظلوم کنی بعدل ولا یتغصه نایل عطف تفسیری
ماقبل است وکم نکند اورا یعنی مال اورا عطیة
فانی لم اتك ثقة منی بعمل صالح قدمته ولا شفاعة
عطف است بر عمل مخلوق رجوته الا شفاعة محمد واهل
بیته علیه وعلیهم سلامك پس بدرستی که من نامده ام
بدرگاه تو باعتماد عمل نیکی که پیش فرستاده ام وکرده ام
ونه باعتماد شفاعت مخلوقی که امید بشفاعت او داشته
باشم مگر شفاعت آن سرور واهل بیتش وبر آن سرور
وبر اهل بیتش وسلام تو باد اتیتك مقرا بالجرم و
الاساءة عطف تفسیری است الی ودر نسخه علی نفسی
آمدم بدرگاه تو در حالتی که مقرم بگناه وبدی کردن
بر نفس خود اتیتك ارجو عظیم عفوك الذی عفوت

به عن الخاطئین ثم لم یمنعك طول عکوفهم علی عظیم
الجرم ان بتقدیر من ان عدت علیهم والمغفرة بالرحمة
آمده ام بدرگاه بدرگاه تو در حالتی که امیدوارم
عفو عظیم ترا آنچنان عفوی که بخشیده بآن عفو خطا
کنندها را پس کثرة اقبال ومواظبت آنها بر گناه عظیم
منع کردش از عفو وباز بر آنها عنایت کردی برحمة
وبخشش فیا من رحمته واسعة وعفوه عظیم پس ای
آنکه رحمت او فراخ است وعفو او بزرگ است یا عظیم
یا عظیم یا کریم صل علی محمد وآل محمد وعد علی
برحمتك وتعطف علی بفضلك وتوسع علی بمغفرتك
ای بزرگ ای کریم رحمة بکن بر محمد وآلش وباز احسان
بکن بر من برحمة تو ومهربان بکن بر من بفضل تو
ورزق مرا وسیع کن ببخشایش تو جهت گناهان موجب
تغفیر اند پس توسعه مقتضای بخشیدن است اللهم

ان هذا المقام لخلفائك واصفيائك صفت مقام است
یا حال وخبر ان فذابزوها است خدایا بدرستی
این جای که برای خلفا و برکزیدهای تست کوبالاشان
بمقام اقامة جمعه است ومواضع امنا در نصب
عین است در اکثر نسخ وعطف است بر اسم ان یعنی
هذا وعطف تفسیری است ودر نسخه مواضع مرفوعست
پس خبر ان لخلفائك است ومواضع معطوفست
بر ان فی الدرجة حال یا صفت مواضع است الرفیعة التی
اختصصتهم بها یعنی بدرستی جاهای امینان توکه در مرتبه
از مراتب بلندی است که تو ممتاز ساخته آنهارا بان
مرتبه فذابزوها بتحقیق مقام خلفا وجاهای امینان
ترا کشیده کرفتند در مثل است من عز بز یعنی من
غلب سلب ولیس البز المسلوب ومراد تغلب بنی
امیه است ودر نسخه شهید بصیغه مجهولست وکفته اند

یکی

که پس ها حرف تثنیه است وضمیر نیست وکلمه
ابتز اکر مفرد است پس نایب فاعل ضمیر مقام است
واکر جمع است نایب ضمیر خلفا وامنا و این غریب است
وبعد اغماض از رکاکت توجیه اکر مفرد است پس
واو بی جا است وآنرا واو استینان کفتن رکیك است
واکر جمع است الف جمع باید وایضا مسلوب ثوب
است نه ذات خلفا وانت المقدر لذلك وتوئ
که در ازل مقدر ساخته این تغلب را لایغالب
بصیغه مجهول امرك غلبه کرده نشود بر حکم تو ولایجاوز
المحتوم من تدبیرك وتجاوز کرده نشود از تدبیر توکه
واجب شده ومقرر شده در ازل کیف شئت وانی
شئت بهر نهجی خواستی ودر هر مکانی که خواستی یعنی
همان شود وتبدیل نپذیرد ولما انت اعلم به وتجهة
حکمتی ومصلحتی که تو بآن دانا تری این بتدبیر کرده

ونه بجهة حکمتی و مصلحتی که تو بآن دانا تری این بنده
کردهٔ غیر برفع بتقدیر انت و در نسخهٔ شهید بنصب
پس حال است از انت المقدر یا از کاف تدبیرک چه او
معمول مضاف است منهم علی خلقک ولا ارادتک
اینچنین است در نسخهٔ شیخ زین الدین و در بسیاری
نسخ مصححه پس عطف است بر خلقک و در چند نسخه
ولا لارادتک است پس عطف است علی خلقک و علی
بنائید است بطریق تعلیل بدانکه چون کسی عالم بعواقب
امور نباشد و حکم و مصالح کار نداند او خطا کند و متهم
شود بخطا در عمل او و در ارادهٔ او و چون حق تعالی
عالم السر والخفیات و حکیم علی الاطلاق است خطا در
فعل و ارادهٔ او محالست پس کسی را نرسد که تهمت خطا
کند بر خلق کردن و بر ارادهٔ او پس او متهم بخطا نیست
در ایجاد و اراده یا متهم بخطا نیست در ایجاد و اراده

یامتهم

یا متهم نیست بخطا نه بجهة ایجاد و نه بجهة اراده زیرا چه
هرچه باراده خود ایجاد کرده اگرچه بحسب ظاهر خوب
ننماید اما همه مشتملست بر نظام کل و حکمت تامه پس این
سلب مقام نیز مبنی حکمت بالغه و بر رفعه درجات
خلفا باشد حتی عاد متعلق است باتبز و هما صفتی
بوتزن نشد و خلفائک مغلوبین مقهورین مبتزا
تا آنکه شدند برگزیدهای تو و خلیفهای تو مغلوب
و مقهور و مسلوب المرتبه بحسب ظاهر یرون حکمک
مبدلا در حالی که میبینند حکم ترا تبدیل یافته و کتابک
منبوذا و کتاب ترا انداخته شده بر عقب و این
کنایت است از عدم عمل بآن و فرائضک محرفة عن جهات
اشراعک و در نسخهٔ شرایعک و می‌پسند فرض کردهٔ
ترا گردانیده شده از جهات احکام شرعیه تو و سنن
نبیک متروکة و سنتهای پیغمبر ترا متروک می‌پسند اللهم

الغر اعدائهم من الاولين والآخرين خدایا لعنت بکن
جمعی را که دشمنان خلفا واصفیاء تواند خواه آنانکه
پیش گذشته اند خواه آنانکه آخر بیایند چه دشمن
خلفهای الهی ملعونست وایضا بنی امیه لعن اهل
بیت میکردند ایشان نیز کردند و من رضی بفعالهم
بفتح فا مفرد است وکسی را که راضی شد بکار از اعدا
واشیاعهم بفتح عین واتباعهم ونصرت دهنده های آن
اعدا را وتابعان آنها را اللهم صل علی محمد وآل محمد
انك حمید مجید این جمله معترضه است کصلواتك
وبركاتك وتحیاتك علی اصفیائك ابراهیم وآل ابراهیم
خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش بدرستی که تو ستایش
کرده شده وبزرگ همچو رحمتها وبرکتها وسلامهای
تو بر برگزیدهای تو که حضرت ابراهیم وآل ابراهیم اند
ودر نسخه اللهم صل علی محمد وآل محمد کافضل صلواتك

وبركاتك

وبركاتك وتحیاتك علی اصفیائك ابراهیم وآل ابراهیم
انك حمید مجید وعجل الفرج والروح والنصرة والتمکین
والتائید لهم وزود بگشا غم را یعنی دور کن آن را وزود
بده راحت را ومدد را در اعلاء کلمه حق وقادر کردن
را برای اعلاء وتقویت کردن مر آن خلفا را یعنی این
امور را زود کن باظهار مهدی علیه السلام ویر کردن
او عالم را بعدل چنانچه در شرع مقرر است باجماع
اللهم واجعلنی من اهل التوحید والایمان بك خدایا
بکن مرا از جمله جمعی که اعتقاد بوحدانیت تو دارند و
ایمان بتو آورده اند والتصدیق برسولك واز اهل
اذعان وتصدیق برسالت رسول تواند والائمة
الذین حتمت طاعتهم واز اهل تصدیق بمقتدایانی که
واجب ساختی اطاعت آنها را بمقتضای کریمه واطیعوا
الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ممن یجری

ذلك وعلى يديه از ان جماعه كه بوسيلهٔ آنها و بدست آنها
جاری شود آنچه مذکور شد از حکم و کتاب و سنن و
فرایض امین اسم فعلست بمعنی استجب رب العالمین
قبول کن دعاء مرا ای پرورد کار انواع عالم اللهم لیس
یرد غضبك الا حلمك ولا یرد الا غضبك الا حلمك
سخطك الا عفوك خدایا بر بکرداند غضب ترا مکر حلم
تو و نارضائی را مکر عفو تو ولا یجیر من عقابك
الا رحمتك وخلاص نمیکند از عقاب تو مکر رحمت تو
ولا یجی از باب افعال ودر نسخهٔ شهید از باب تفعیل
منك الا التضرع الیك وبین یدیك ونجات نمیدهد
مرا از عذاب تو مکر تضرع من بدرکاه تو و پیش تو فصل
علی محمد وآل محمد وهب لنا یا الهی من لدنك فرجا
بالقدرة التی بها تحیی اموات العباد پس رحمت بکن بر محمد
وآلش وببخش بما ای خدای من از درکاه تو فرح را یعنی

دفع

دفع غم را بقدرتی که بآن قدرت زنده میکنی در آخرت
بندهائی را که مرده اند وبها تنشر میت البلاد وبآن
قدرت پراکنده میکنی وبر می انکیزی شهرهای مرده را
یعنی بار رسال بارانها زمینها را سبز وخورم میکنی و
حبوب ومیوهای رویانی ولا تهلکنی یا الهی غما حتی
تستجیب لی وتعرفنی الاجابة فی دعائی وهلاك مکن
مرا ای خدای من بغم تا آنکه دعاء مرا مستجاب کنی وبفهمانی
مرا که دعاء من قبول شد یعنی موت مرا مقدم نکنی
بر قبول دعا واذقنی طعم العافیة الی منتهی اجلی وبچشان
مرا لذة دفع بلیات تا آخر عمر من یعنی تا زنده می دارے
بعافیة بدار وهیچ بلیه مبتلا مکن وچه نیکو کفته
کسی که خدایا از نعمی که بمن داده اول چیزی که از من بستانی
جان من باشد ولا تشمت بی عدوی وخرسند مکن
ببلیه دشمن مرا ولا تمکنه من عنقی ودشمن مرا قاد

سکن بر کردن و لا تسلط علی و مسلط مکن دشمن
را بر من و این تاکید فقره سابقه است الهی ان رفعتنی
فمن ذا الذی یضعنی و ان وضعتنی فمن ذا الذی یرفعنی
خدایا اگر تو رتبه مرا بلندی کنی پس کیست که رتبه مرا
پست کند و اگر تو اکرام کنی تو کیست که تواند اهانت
من کرد و اگر تو اهانت من کنی پس کیست که بر من رحم
کند یا اکرام من کرد و ان عذبتنی فمن ذا الذی یرحمنی
و اگر تو مرا عذاب کنی پس کیست که بر من رحم کند و ان
اهلکتنی فمن ذا الذی یعرض لک فی عبدک او یسأ
لک فی امره و اگر مرا تو مرا هلاک کنی پس کیست که در باب
بنده تو که منم بدرگاه تو عرض کند و دفع هلاکت من
نماید یا کیست که از تو بپرسد در باب من و قد علمت انه
لیس فی حکمک ظلم و لا فی نقمتک عجله و بتحقیق دانستم
که نیست در حکم تو هیچ نوعی از ظلم و نیست در عذاب

تو شتاب

تو شتاب بلکه در عذاب تانی کنی تا تائب نماید که
و انما یعجل من یخاف الفوت و انما یحتاج الی الظلم
الضعیف و شتاب نکند در کاری مگر کسی که بترسد
از گذشتن وقت آن کار و محتاج بظلم نشود مگر
کسی که ضعیف باشد و بترسد که مبادا آن مظلوم قوی
شود و نتوانم با او آسیبی که خواهم برسانم پس کسی که
همیشه قادر باشد بر هر چه خواهد چرا شتاب کند
و چرا ظلم کند و قد تعالیت یا الهی عن ذلک علوا کبیرا
و بتحقیق بسیار بلند رتبه ای خدای من از آن که
خوف فوت داشته باشی و ضعیف باشی اللهم صل
علی محمد و آل محمد و لا تجعلنی للبلاء غرضا خدایا رحمت
کن بر محمد و آلش و مرا هدف بلا مکن شهید دوم
کرده از ابن السکون که بعین معجمه و مهمله هر دو صحیح است
و لا تنصبنی نصبا بوزن فلس بمعنی علم مرفوع و مکن مرا

علم عقوبت تو یعنی میان خلق تفضیح و تشهیر بعقوبت
مکن و مهلنی و مهلت بده مرا و نفّسنی عطف تفسیر
و مهلنی است یا ازالة محن من بکن و اقلنی عثرتی در
شمس العلوم است که اقالة العثرة ای عفا عنه یعنی عفو
کن لغزش و تقصیر مرا و لا تبتلینی و در نسخه و لا تبتلنی
ببلاء علی اثر بلاء و در نسخه باثر بلاء و مبتلا مکن مرا
البته ببلائی عقب بلائی فقد تری ضعفی و قلة حیلتی
پس بتحقیق می بینی تو ضعف مرا و کمی تدبیر حیله مرا در
خلاصی از نهیبات و تضرعی الیک و می بینی تضرع مرا بدرگاه
تو اعوذ بک اللهم الیوم من غضبک فصل علی محمد و آله
واجرنی و پناه می برم بتو خدایا امروز از غضب تو پس
رحمت بکن بر محمد و آلش و پناه بده مرا و استجیر بک
الیوم من سخطک فصل علی محمد و آله واجرنی و پناه
می برم بتو از بی رضائی و غضب تو پس رحمت بکن بر محمد

وآلش

وآلش و مرا در پناه خود بگیر و اسالک امنا من عذابک
فصل علی محمد و آله و امنی و سوال میکنم از تو مرا از
عذاب تو در امن داری پس رحمت بکن بر محمد و آلش
و در امان خود بدار و استهدیک فصل علی محمد و آله
واهدنی و طلب هدایة از تو میکنم پس رحمت بکن
بر محمد و آلش و هدایت بکن مرا و استنصرک فصل علی
محمد و آله وانصرنی و از تو طلب مدد میکنم پس رحمة
بکن بر محمد و آلش و مدد بکن و استرحمک فصل علی
محمد و آله وارحمنی و طلب رحمت میکنم از تو پس رحمت
بکن بر محمد و آلش و رحمت بکن بر من و استکفیک
فصل علی محمد و آله واکفنی و از تو طلب می کنم کفایت
مهمات خود را پس رحمة بکن بر محمد و آلش و کفایت
مهمات من بکن و استرزقک فصل علی محمد و آله وارزقنی
و طلب رزق از تو میکنم پس رحمة بکن بر محمد و آلش و مرا

رزق بك واستغنيك فصل على محمد وآله واغنی وطلب
مدد از تو میکنم پس رحمت بکن بر محمد وآلش واعانت
من بکن واستغفرك لما سلف من ذنوبی فصل على
محمد وآله واغفر لی وطلب میکنم از تو بخشیدن گناهانی
را که گذشته ام وکرده ام پس رحمت بکن بر محمد وآلش
وببخش مرا واستعصمك فصل على محمد وآله واعصمنی
وطلب میکنم از تو عصمت را یعنی محافظت من از
گناهان پس رحمت بکن بر محمد وآلش ومحافظت من
از معاصی بکن فانی لن اعود لشیء کرهته منی ان شئت
ذلك پس بدرستی که تا اگر خواهی که بعد ازین نکنم امری
که مکروه تست من هرگز عود بآن امر نکنم پس حفظ
من منوط بمشیت تست یا رب یا رب یا حنان یا
منان یا ذو الجلال والاکرام ای پروردگار من ای
بسیار میل کننده بجانب عباد و مهربان بر آنها ای بیار

من

منت نهنده ای صاحب بزرگی وکرم کردن صل على محمد
محمد وآله واستجب لی جمیع ما سألتك رحمت بکن بر
وآلش وقبول ومستجاب کن هر سوالی که دعائی که کردم
وطلبت الیك ورغبت فیه الیك تعلق الی هر دو جا
بتضمین التجا است یعنی به هرچه طلبیدم وهرچه
رغبت در تحصیل آن کردم در حالتی که التجا بدرگاه تو
آورده وارده ام وقدره وآنچه از تو طلب کردم اراده ایجاد
آن بکن وتقدیر آن بکن یعنی در کتاب اثبات ومحو
اثبات آن بکن والا تقدیر ازلی است واقضه وحکم
بفضلی بوجود آن بکن وامضه وامضاء آن حکم
بکن ونافذ ساز آن او وخر لی فیما یقضی منه ودر آنچه
حکم کنی اختیار بکن هرچه بهتر باشد برای من وبارك لی
فی ذلك وبرکت کن در آنچه برای من حکم کنی واختیار
نمائی وتفضل علی به وقطع نظر از استحقاق من کرده

بمحض فضل خود بده بمن آنچه طلبیدم واسعدنی بما
تعطینی منه وسعادت مند بکن مرا بآنچه بدهی
بمن از آنچه اختیار کنی یعنی یمن وبرکت در آن بده
وزدنی من فضلك وسعة ما عندك وزیادة بکن
برای من از محض فضل تو واز انعام عامی که نزد تست
فانك واسع کریم پس بدرستی که رحمت تو شامل عالم است
وتو کرمی وسع وصل ذلك بخیر الآخرة ونعیمها و
متصل کن این خیر دنیا را باخوبی آخرت وبا نعمهای آخرت
با نعمت اصلی همان است یا ارحم الراحمین ای رحیم ترین
رحم کنندها اینجا دعا تمام شد پس گفته راوی که ثم تدعو
بما بدالك پس دعا کن بآنچه بخاطر تو برسد وخواهی
ودر کتابی که بخط عمید الرؤسا است تتمه عبارات
تا آخر دعا اینست ونصلی علی محمد وآله الف مرة وصلوات
بفرستی بر آن سرور وآلش هزار مرتبه واگر وقت تنگ

باشد

باشد بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد الف مرة چنانچه
در شان لا اله الا الله الف مرة وارد شده هکذا کان
یفعل علیه السلام اینچنین میکرد حضرت امام برو باد
سلام الهی ودر نسخه ونصلی رکعتین یعنی بعد از اتمام
دعا دو رکعت نماز نافله بکنی ونصلی علی محمد صلی الله علیه
وآله وسلم تسلیما الف مرة وصلوات بفرستی وآن سرور
وبر آلش هزار بار هکذا کان یفعل علیه السلام اینچنین
میکرد حضرت امام برو باد سلام خدای تعالی دعا در دفع
مکر وحیله دشمنان ورد خوف آنها الهی هدیتنی
فلهوت ووعظت فقسوت خدای من راهنمائی من
کردی پس من غافل شدم وببازی مشغول شدم ونصیحت
من کردی بلسان نبی خود پس سخت دل شدم وبنصیحت
عمل نکردم وابلیت الجمیل فعصیت ونیکی کردی بمن پس
من گناه ثوکردم ثم عرفت بصیغه متکلم ما اصدرت بصیغه

متکلم پس دانستم آن نیکیها و احسانها تو من کردی از
عرفتنیه وقتی که تو دادی و مطلع ساختی مرا بران
اعمال زشت من یا بر آن احسانهای خود فاستغفرت
بصیغه متکلم پس بر کشته گناه کردم فسترت طلب مغفرت
از تو کردم فاقلت بصیغه خطاب یعنی پس عفو کردی
فعدت بصیغه متکلم پس بر کشته گناه کردم فسترت
بصیغه خطاب پس پوشیدی و تفضیح من نکردی
فلك الهی الحمد پس مر تراست ای خدای من سپاس تقحمت
اودیة الهلاك در آمده ام در وادیهای هلاك یعنی
معاصی که هر کس آنجا در آید هلاك شود و حللت شعاب
تلف و حلول کردم در درهای تلف که هر کس در آنجا
حلول کند تلف شود و مراد بشعاب تلف اقسام معاصی
است تعرضت صفه شعاب است فیها السطوات متعرض
شدم دران درهای حملهای ترا و بحلولها معطوفست

بر فیها

بر فیها و باء سببیة است و متعلق است بتعرضت و فاعل
حلول متکلم است و ضمیر راجع است بشعاب و چون
شعاب که مرجع ضمیر است ظرفست پس تاویل چنین باشد
که بسبب حلولی فیها عقوباتك مفعول تعرضت است
یعنی و بسبب حلول من دران شعاب متعرض عقوبتهای
تو شدم و مستحق آن گشتم و وسیلتی الیك التوحید
و وسیله من بدرگاه تو اعتقاد منست بوحدانیة تو و
ذریعتی انی لم اشرك بك شیا و لم اتخذ معك الها و وسیله
من اینست که من هیچکس را شریك تو در وجوب وجود
نمی دانم و با وجود تو خدای دیگر نگرفتم و قد فررت
الیك بنفسی تحقیق گریختم بدرگاه تو با نفس خود یعنی
نفس خود را گریزانیده بدرگاه تو التجا آوردم و الیك
مفر مصدر میمی است المسیء و بسوی تست گریختن گناه
کار چه غیر تو کسی نیست که گناه را ببخشد و غیر درگاه تو گریز

كاه نيست ومفزع مصدر ميمى است المضيع لحظ نفسه
الملتجىء وپسوى درگاه تست التجا كسى كه ضايع كرده حصه
ونصيب خود را كه عبادت نكرده وبهره ازان نبرده بلكه
عصيان كرده والتجا بدرگاه تو آورده يعنى هركه بعد
تضيع حظ خود التجا بجاى بردان درگاه تست فكم من
عدو انتضى علىّ سيف عداوته پس چندين من دشمن كه
كشيده بودند از غلاف براى قتل من شمشير دشمنى
خود را وشحذ لى ظُبَة مُدْيَتِه وتيز كرده بود براى
كشتن من دم كارد كلان خود را وارهف لى شَبَا حَدِّه
وباريك كرده بود براى قهر من طرف غضب خود را يعنى
كار شمشير را تيز كند وباريك سازد بسنگ تشبيه
داده غضب را بشمشير براى او ثابت كرده طرف وتيق
واين كنايه است از سورة وشدة وغضب وداف لى قوا
سمومه اضافة صفة بموصوف است يعنى تر كرده براى

خشم ازن

خوراندن من زهرهاء خود را كه كشنده اند چه
هر كس زهر دهند آنرا با آب سلاير كنند وسدد نحوى
صوايب سهامه وراست كرد بجانب من تيرهاى خود را
كه رسنده اند بهدف ولم تنم عنى بنضمين غفلت عين
حراسته وخواب نكرد چشم پاسبانى او درحالى كه غافل
شود از من يعنى شب وروز در تفحص حال من بود
تشبيه دادم پاسبانى را بشخصى كه پاسبان باشد
براى او چشم وبى خوابى ثابت كرده ويحتمل كه مراد بعين
ديده بان وطليعه باشد پس اضافه بحراسه بيانيه
باشد واضمر ان يسومنى المكروه ودر دل خود قرار داده
كه مرا تكليف بامرى كند كه مكروه وبد باشد يعنى اسيبى
برساند قولا يا فعلا وتجرعنى زعاق بوزن غراب
براى وفاق مرارته وبنوشاند مرا زهر وآب تلخ غليظ
تلخى آن مكروه را تشبيه داده تلخى آن مكروه را بجفشه

که از انجا آب تلخ غلیظی بر آید و اثبات آب تلخ و تجریع
برای آن کرده و در نسخه شهید بدال و فا است بمعنی
زهر سریع القتل فنظرت بصیغه خطاب فنظرت بصیغه
خطاب یا الهی الی ضعفی عن احتمال الفوادح پس نظر کردی
ای خدای من بسوی ضعف من از بر داشتن بارهای
سنگ و محن ریزه کار و عجزی عن الانتصار ممن قصدنی
بمحاربته و نظر کردی بسوی عاجزی من در انتقام
از کسی که قصد جنگ من کرده و وحدتی فی کثیر عدد من
ناوانی و بسوی تنهائی من در میان جمع کثیر از مدد کاران
کسی که عداوت من داشت و از صدد لی عطف است
ناوانی بالبلاء و در نسخه شهید البلاء بنصب فیما لم اعمل
از باب افعال فیه فکری و کسی که استعداد و آماد کی
کرد برای مقهوری من ببلا در امری که من بیکار مرده
بودم در آن امر فکر خود را یعنی فکر نکرده بودم در

مرنی

طریق خلاصی از ان بلیه که او استعداد آن کرده بود
فابتداءتنی بنصره پس تو ابتدا کردی بمدد کردن تو
مرا و شد دت ازری بقوتک و محکم کردی و قوی
ساختی قوت مرا بقوت تو ثم فللت الی حده پس شکستی
برای من دم شمشیر او را و صیر تره من بعد جمع عدید جتن
و کردانیدی او را تنها که بعد از ان صاحب جمعیت
و مدد کاران شده بود و اعلیت کعبی علیه و بلند کردی
عظمت و رتبه مرا بر او و جعلت ما سدده مردودا علیه
و تیر هائی که راست کرده بجانب من بر کردانیدی آن تیر هارا
بجانب او و رددته لم یشف غیظه پس باز کردانیدی دشمن
مرا در حالتی که شفا نداده بود خشم خود را یعنی بر وفق
غضب خود نتوانست بمن اذیت رسانیدن و لم یسکن
غلیله و در حالتی که ساکن و منطفی نشده بود جوش دل
او و شدت عطش او در اذیت من و کینه او با من قد عض

علی شراه بفتح شین معجمه در اصل لغة بمعنی هین و مال
زبون استعمال شده و در آدمی بمعنی اطراف مثل دست
و پا و پوست و لب و سایر اعضائی که ازاله آن موجب
قتل نیست یعنی در حالتی که بتحقیق بدندان گرفته بود
دست ولی خود را و ادبر مولیا و پشت بمن کرده بود
در حالتی که برگردیده بود از من و این حال مو که است
قد اختلفت سراباه در حالتی که بتحقیق مختلف شده بود
لشکر او و اتفاقی که در ایذاء من داشته اند گذاشته
و در نسخه شیخ زین الدین چنین تفسیر کرده ای
اخطاءت فی قصدها یعنی راه متوسطی که در ایذاء من
اختیار نموده بودند در سلوک آن راه خطا کردند
و بمطلب نرسیدند لیکن در قاموس این معنی یافته نشد
و کم من باغ بغانی بمکایده و چندین ظالم که قصد من
کردند بحیل و مکرهاء خود که خواستند بمکر و حیله

بر من غلبه کنند و نصب لی شرک مصایده و برپا کردند
برای من دام صیدهاء خود را و وکل بی تفقده رعایته
تفقد بمعنی طلب است و گویند راعیته ای لاحظته
محسنًا الیه پس اینجا تجرید از احسان است یعنی آن عدو
باغی طلب ملاحظه احوال مرا بر من موکل ساخته بود
که هرگز غافل نمیشد از من بلکه لحظه لحظه تفقد حال من
میکرد تا آنکه چون غافل یابد مرا صید کند و اضباء ای
لیختل یعنی پنهان شد تا خدعه کند الی اظاهر الی بمعنی لام
است یعنی لی اضباء السبع لطریدته طریدة صیدی
است که او را سعی رانده بسیار دانتظار گامفعول له اضباء
است لانتهاز الفرصة انتهاز غنیمت دانستن فرصت
است لفریسته بوزن فلس بمعنی شکستن گردن صید
است و فریسه صیدی است که آن را سبع گرفته گردن
بشکند و مراد لافتراس فریسه است یعنی آن عدو پنهان

شد از من تا بمکر بر من غالب آید مثل پنهان شدن
دد از صیدی که او را انده سست کرده خود پنهان
شده باشد بجهة منتظر بودن فرصت یافتن شکستن
کردن آن صید و چون آن حیوان در شرف افتراس
است فریسه گفته مثل صیق فم الرکیة وهو یظهر لی
بشاشة الملق بوزن فرس و در نسخه بوزن کتف که
صفة مشبهه باشد و حال آنکه آن عدو در وقت
ملاقات اظهار میکند نزد من طلاقت وجه و خوش
زبانی و خنده گر ناشی است از ملق یعنی اظهار لطف
زبانی بر خلاف آنچه در دل است وینظر نی علی شدة
الحنق حنق شده غضب است پس اضافت شده باو بجهة
مبالغه است و نظر میکند بمن نهایت شدت غیظ
وغصه و گفته اند که ینظرنی از نظرة بمعنی انظرم را لازم
نظرة بمعنی انظره را نقبه ایانی علیه است وانظار

بمعنی

بمعنی مهلت دادن و نظرة تاخیر است و وجه دگر این
معانی ظاهر نیست فلما رایت بصیغه خطاب یا
الهی تبارکت و تعالیت مقدسی و منزهی از قبایح و این
جمله معترضه است و چون ذکر شناعت عمل عدوم
کرد ذکر تنزیه الهی نمود دغل مفعول رایت بمعنی فساد
کار سریة آنچه پنهان کنند و قبح ما انطوی علیه پس چون
دیدی ای خدای من فسادی را که عدو در باطن خود
مخفی ساخته و زشتی آنچیزی را که او پیچیده است برا
چیز و آن چیز مراد باطن خود مخفی داشته و خود
را بران پیچیده چنانچه بپارچه چیزی را به پیچند تا
مخفی شد ارکسته جزاء لما است گویند ارکسته بمعنی
رد ده مقلوبا بالامر اسه ظاهر لازم بمعنی علی است ولم
راس دماغ و غشائی که بالای دماغ است فی زبیته
بوزن قدره حفره را گویند که بجهة گرفتن شیر سازند

یعنی آن عدو را او اثر کونه انداختی برد ماغ او که سر بزمین
آمد و پایمال شد و افتاد در کوی که موجب کرفتاری
و هلاک او شد و رددته فی مهوی حفرته و برکرداننده
انداختی او را در کوی که موضع افتادن اوست و کویا
مراد اینست که آن کوی که از جهة انداختن من ساخته
بود حق تعالی او را در ان کو سرنکون انداخت فانقمع
کویند قمعه بمعنی قهره و ذلله بعد استطالته بمعنی
ارتفاع و عظمت ذلیلا حال موکده است از فاعل انقمع
فی ربق بوزن عنب جمع ربقه و آن حلقه ریسمانی است
که بآن بزهارا به بندد حبالته دام او التی کان یقدر
ان یرانی فیها پس آن عدو مقهور کشت بعد از انکه
عظمت و ترفع داشت در حالی که ذلیل و کرفتار شد
در حلقهای دام او آنچنان دامی که انداز نموده بود
که مرا در ان دام به بیند و قد کاد ان یحل بی لولا

رحمتك

رحمتك جزاء شرط مقدم شد بر شرط یا شرط مقدر
است و این دالست بران اکر تجویز تقدم جزا بر شرط
نکنیم ما حل فاعل یحل است بساحته و اکر رحمت تو
شامل حال من نمی بود بتحقیق که نزدیک بود که حلول
کند یعنی پیش آید مرا بلیه که حلول نمود در پیشگاه خانه
او و این کنایة است از وعده و عید یا تیر و وکم من حاسد
قد شرق در روایة شهید از شرق ثالسانه نیست و این
چنین است حاسد که بتحقیق قد وحرلی کویند شرق بریقه
یعنی حلق او کرفته شد چنانچه آب دهن نتوانست
فرو برد بی باء سببیة است بغصته متعلق است
بشرق و غصه چیزی را کویند که در حلق بند شود یعنی
چندین که حاسد که بتحقیق حلق او بغصه بند شد
و شجی منی من سببیه است بغیظه متعلق است بشجی
و بسبب وجود من بشورة غضب در حلق او کره شد

وحلق او را کرفت وسلقتنی بحد لسانه ومرا ایذا کرد
ومرا ایذا کرد با سوخت یا مبالغه دو عیب من کرد بحد
زبان خود یعنی بتیز زبانی مرا آزار کرد وحرنی در جمیع
نسخ بفتح حاء است لیکن در قاموس کفته وحر صدره
علی بحر ویوحر استضمر الحقد والغیظ والغش پس از باب
وموق یموق یا علم یعلم باشد ونیز معلوم شد که لازم است
پس تعدیه بتضمین مثل بعث باشد بقرف بوزن فلس
کویند قرف فلانا ای عابه پس اضافه بسوی عیوبه
بعد از تجرید قرف است از معنی عیب یعنی باعث شد
مرا بر پنهان داشتن کینه وغش وذکر معایبه او غایبانه
واکر قرف یعنی اقتراف وکسب باشد معنی چنین باشد که
باعث شد مرا بر اضمار غش بکسب وتفحص عیبهای او
وجعل عرضی غرض [illegible] یه کو یا جمع مرماة است بوزن
مفتاح تیری که بآن تیر اندازی یا دکیرند یعنی کردانید عرض

مرا

مرا هدف تیرهای خود که بینهما عرض وناموس مرا ببرد
وخلدنی خلالا لا الم تزل فیه ودر کردن من انداخت
قلاده صفات قبیحهٔ که همیشه در رو بود یعنی آنهارا
بمن نسبت کرد ووحرنی بمهملتین بمعنی سابق بکید ومرا
بحقد آورد بسبب حیلهای خود ودر نسخ شهید بمعجمتین
است بمعنی نیزه زدن یعنی زد مرا بنیزه مکر وحیله خود
وقصدنی بمکیدته وقصد مغلوبیة من کردن بحیله ومکر
خود فناديتك يا الهی مستغيثا بك پس ندا کردم بدرکاه
تو ای خدای من در حالتی که پناه بتو می برم وپیش از تو
فریاد آمدم واثقا بسرعة اجابتك در حالتی که اعتماد
داشتم بر قبول کردن فریاد من بزودی عالما انه لا
یضطهد بصیغه مجهول من اوی الی ظل کنفك در
حالتی که دانا بودم بآنکه مغلوب [illegible] مقهور نشود کسی
که جای کیرد در سایهٔ حرز وحراسة تو کویند اظلك قلان

۱۷۵

یعنی آنچنان بتو نزدیک که گویا سایه خود بر تو انداخته
ولا یفزع من لجاء الی معقل انتصارک و نمی ترسد کسی که
التجا برد بملجای که آن انتقام گرفتن تست از ظالم تحصنت
من باسه بقدرتک پس را انجا نظت کردی از ترس و
شدت او بقدرت تو وکم من سحاب مکروه جلیتها از باب
تفعیل عنی و چندین ابرهای که مکروه از ان بطریق باران
می بارید بتو دور کردی از من آن مکروهات را و
سحایب نعم امطرتها علی و چندین ابرهای پر نعمت که باراندی
آنها را بر من وجداول رحمة نشرتها و چندین جویهای
رحمت که پراکنده کردی بر عالم و در نسخه شهید نشرتها
بباء تحتانیه و سین مهمله از باب تفعیل یعنی میسر و آسان
کردی وعافیة البستها و چندین لباس عافیه و دفع بلیات
که پوشانیدی مرا و اعین احداث طمستها و چندین
چشمهای نوایب و مصایب دهر منطمس ساختی که اثری

ازان

ازان نماند وغواشی کربات کشفتها و چندین محن و غم
که ما احاطه کرده بود همچو احاطه پوششها که تو انرا دور
کردی از ما وکم من ظن حسن حققت وعدم جبرت
وصرعة بفتح صاد و در نسخه شهید بکسر انعشت و شکست
حولت و چندین حسن ظن بدرگاه تو کردم که آنرا بدل
بتحقیق کردی و بفعل آوردی بمحض فضل خود و چندین
شکست و ناداری را درست کردی و چندین افتادن
را بر داشتی و بلند کردی و مفعول انعش مصروع
است پس تعلق او بصرعة بتقدیر انعشتها مجاز است
واگر مقدر انعشت منها باشد پس تجوز نیست و چندین
خواری که گردانیدی و تبدیل آن بعزت کردی کل ذلک
خبر محذوف یعنی کاین یا انعمت و تطولت به پس
انعاما و تطولا منک بر تقدیر اول تمیز باشد و بر
تقدیر ثانی مفعول مطلق یعنی همه آنها که مذکور شد هست

ازروی انعام واحسان وتفضل تو همه اینها را انعام کرد
بما انعام کردنی ازدرگاه تو وفی جمیعه متعلق بمحذوف
بمعنی انعمکتا نعما که مفعول مطلق انعمکت مقدر است
وقائم است مقام او ومنی علی معاصیک یعنی در جمیع
آنچه مذکور شد من فرورفته بودم در گناهان تو
وتعدیه بعلی بتضمین استیلا است لم تمنعک اساءتی
عن اتمام احسانک مانع نشد گناهکاری من از تمام
کردن تو احسان ترا بر من ولا حجزنی براءة ودر نسخه
شهید بدل ذلک عن ارتکاب مساخطک واز اتمام
احسان تو نزد من اساءت من مانع نشد مرا از ارتکا
گناهانی که باعث خشم تست لا تسأل یعنی طلب علم عما
تفعل واز تو پرسیده نشود چرا آنچه تو بکنی یعنی
کسی را نمی رسد که بگوید چرا کردی ولقد سئلت یعنی
نکردی فاعطیت واز تو طلب کرده شد حاجات پس

تو دادی ولم تسأل فابتدأت وطلب کرده نشد
حاجتی پس تو طلب دادی آنچه بایست واستمیح فضلک
فما اکدیت وطلب عطیه فضل تو نموده شد پس تو قطع
خیر خود نکردی وبفضل خود عطیه نمودی ابیت یا
مولای الا احسانا وامتنانا وتطولا وانعاما ابا کردی
ای صاحب من همه چیز را مگر احسان وممنون ساختن
بعطیه وفضل وانعام یعنی از عدم احسان ابا وامتناع
نمودی وابیت الا تقحما لحرماتک وتعدیا لحدودک
وغفلة عن وعیدک وابا کردم همه چیز را مگر در آمد
در آنچه حرام کرده اقتحام آن او مگر تجاوز کردن از آن
حدودی که منع کرده تجاوز کردن را از حدودی که منع
کرده تجاوز آن او مگر غفلت را از وعیدی که بر فعل
گناهان کرده تجاوز آن او مگر غفلت را از وعیدی که
بر فعل گناهان کرده یعنی هیچ کار خوبی که مرضی تو باشد

از من نشد فلک الحمد یا الهی من مقتدر لا یغلب پس
مر تراست ستایش ای خدای من آنچنان خدائی که
نهایت قدرت دارد و مغلوب کسی نشود و ذی
اناة بوزن قناة لا یعجل و صاحب فوق و ناتی و حلم که
شتاب نکند هذا مقام من اعترف بسبوغ النعم این
جائی که من ایستاده ام جای ایستادن کسی است که معترفست
بکثرت و تمامی نعم الهی یعنی من آنکسم که اعتراف کرده باشد
و قابلها بالتقصیر و در مقابل سبوغ نعم تقصیر نموده
و شهد علی نفسه بالتضییع و گواه داده بر خود بضایع
کردن نصیب و عمر اللهم فانی اتقرب الیک بالمحمدیة
الرفیعة والعلویة البیضاء خدایا هرگاه من مستحق
رعایت نیستم پس من تقرب بدرگاه تو مینمایم بوسیله
رتبه محمد صلی الله علیه و آله که بسیار بلند است
و برتبه علی علیه که روشن و واضح است و اتوجه

الیک بهما و توجه میکنم بسوی تو بوسیله این دو مرتبه
عظیم ان یعیذنی من شر بحذف من که قیاسی است
از این که نگاه داری و محافظت من بکنی و در پناه خود
بداری از شر کذا و کذا این دو کلمه داخل دعا نیست
و کنایة است از آن دشمن یا بلیه که بجهة آن دعا میکند
پس بجای کذا و کذا نام همان دشمن یا آن بلیه باید برد
بعبارتی که ملایم عربیت باشد بآن شروع در تتمه
دعا نمود فان در نسخه شهید و آن ذلک لا یضیق
علیک فی وجدک بوزن قفل بدرستی که محافظت من
از بلیه و تحصیل مطلب من تنگ نیست بر تو و در سعة
استغناء تو گنجایش اضعاف این هست و بر تو همه
آسان است و لا یتکاءدک فی قدرتک و شاق و مشکل
نیست بر تو در عموم قدرت تو و انت علی کل شیء
قدیر و تو بر همه چیز قادری فهب لی یا الهی من رحمتک

ودوام توفیقك ما اتخذه سلما اعرج به الی رضوانك

پس ببخش بمن ای خدای من از رحمت تو دائم بودن

توفیق تو آنچه من آنرا نردبانی سازم که بوسیلهٔ آن بر

بالا روم بسوی مرتبهٔ رضامندی تو که اکبر مراتبست

بمقتضای کریمه ورضوان من الله اکبر وآمن به من عقابك

وبوسیلهٔ آن رحمت در امن باشم از عقاب تو یا ارحم

الراحمین ای رحیم ترین رحمت کنندها **دعا در باب**

خوف الهی اللهم انك خلقتنی سویا وربیتنی صغیرا و

رزقتنی مکفیا خدایا بدرستی که تو خلق کردی مرا مستوی

الخلقه وپروردی مرا در حالی که کودك بودم وروزی

دادی آن قدری که بسنده بود اللهم انی وجدت فیما

انزلت من کتابك وبشرت به عبادك خدایا بدرستی که

من یافته ام در کتابی که نازل کرده وبشارت داده بآن

بندهای خودرا ان قلت مفعول وجدت است

اینکه

یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم

اینکه گفته یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا

من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ودر بعضی

نسخ انه هو الغفور الرحیم نیز هست که تتمه آیة است ای

بندهای من که بر نفس خود تعدی کرده آید با فزان

معاصی ناامید مشوید از رحمة الهی بدرستی که الله تعالی

می بخشد همه گناهانرا وقد تقدم منی ما قد علمت وما

انت اعلم به منی وبتحقیق بهتر صادر شده از من چیزی

که تو بتحقیق آنرا میدانی وچیزی که تو بآن از من داناتری

فیا سوأتا استغاثتا استا از بدی افعال خود مما احصاه

علی کتابك پس خدایا بدرستی که استغاثه بدرگاه تو

میکنم از رسوائی وبدحالی من بسبب آنچه شمرده و

جمع کرده بر من کتاب تو یعنی کاتبان اعمال در صحیفهٔ

اعمال من ثبت کرده اند فلولا المواقف التی اؤمل عفوك

الذی شمل بکرمیم ودر نسخه بغیر کل شیء پس اگر نمی بود

جاهائی که ایستادن وتکیه بران کردن که باعتماد آن
پای نلغزد آنچنان جاهائی که امیدواری با آنهاست
وآنجاها بسیاری عفو تست آنچنان عفوی که شامل
همه چیز است لا لقیتُ بیدی جواب لولا است و با
بمعنی علی است یعنی هر اینه بر دست می افتادم یعنی کار
من از دست می رفت وهر کاه پای بلغزد و نتوان ایستاد
اینکس بروی می افتد وتکیه بر دست میکند از جهة
کفته الفیت بیدی ومراد آنست که کفته شد ولو انی
احدًا استطاع الهرب بعنی فرس من ربه لکنت انا احق
در نسخ برفع است پس انا مبتدا و احق خبرش وجمله
خبر کنت است بالهرب منك واکر کسی قدرت کریختن
از پروردکار خودی می داشت هر اینه من سزاوارتر
بودم از همه بکریختن از تو چرا که خود را در درکاه تو
مقصرتر از همه میدانم لیکن کسی قدرت کریختن ندارد

پس من

پس من چکونه بکریزم وانت لا یخفی علیك خافیة
فی الارض ولا فی السماء الا اتیت بها و بر تو مخفی نیست
هیچ پوشیده در زمین و آسمان مکر آنکه آوردی تو آن را
تو او را پس کسی از تو چکونه تواند کریخت وکفی بك
جازیًا و بسندهٔ تو در حالی که جزا دهندهٔ یعنی در جزا
دادن محتاج کسی نیستی و در نسخهٔ شهید خازنًا بجای
مجازیا وبودن صاحب خزینه عطا و سزا وکفی بك حسیبًا
وبسندهٔ تو که در حالتی که حساب کننده اللهم انك طالبی
ان انا هربت خدایا بدرستی که اکر من بکریزم تو طلب
کننده منی و مدرکی و یابندهٔ منی ان انا فررت اکر من
بکریزم واین فقره تاکید سابق است فها انا ذا بین
یدیك خاضع ذلیل راغم پس اینك من در پیش درکاه تو
خضوع کننده و خوار و بینی بر زمین مالنده ام از تعذیب
فانی لذاك اهل اکر عذاب من بکنی بر حق است چرا که من

لا ئو آن عذابم وهو یا رب منك عدل و آن عذاب
کردن من ای پروردکار من از تو محض عدالت است
وان تعف عنی فقدیما شملنی عفوك والبستنی عافیتك
واکر عفو کنی کناه مرا پس از تو عجب نیست چو اکر قبل از
هم شامل من شده عفو و پوشانده مرا لباس عافیه تو
از من دفع بلیا کردهٔ فاسالك ودر نسخه شهید و
اسالك اللهمّ بالمخزون من اسمائك وبما وراته الحجب
من بهائك پس مي طلبم از تو ای خدای من بوسیلهٔ
نامهای تو که در خزینهٔ تست ومعلوم ما نیست
وبعظمت وحسن تو که حجب نغرانیده آنرا از نظر ما
پوشیده اند واین جمله اسالك بتقدیر نفی است و
اینچنین بسیار است مثل انشدك الا کنا ومثل
فنوث عقیلکر فاسالك بمحمد وآله لما قضیتها ای بمعنی
الا قضیتها وتقدیر نفی بقرینه الا رحمت هذه النفس

الجزوعة کویا کفته که نمی طلبم از تو هیچ چیز مکر آنکه
رحمت کنی برین نفس جزع کننده یا کلام محمول است
بر ظاهر ومثبت است ومعنی اینست از تو سوال
همیشه وسوال من منقطع نمیشود مکر وقتی که رحمت
کنی وهذه الرمّة الهلوعة وبرین استخوانهای پوشیده
بسیار جزع کننده التی لا تستطیع حرّ شمسك فکیف
تستطیع حرّ نارك آنچنان رمه که قادر نیست بر تحمل
حرارت آفتاب تو پس چکونه قادر باشد بر تحمل
حرارت آتش تو والتی لا تستطیع صوت رعدك
فکیف تستطیع غضبك ودر نسخه صوت غضبك
واین ظاهر نیست وآنچنان نفسی که قادر نیست بر
شنیدن شدت آواز رعد پس تو چکونه قادر باشد
بر شدت غضب تو فارحمنی اللهمّ فانی امرء حقیر
وخطری یسیر پس رحم بکن بر من ای خدای من

چرا که من مرد حقیرم و شأن من در درگاه تو بسیار
کم است یا آنکه کار سازی من بسیار آسان است
تا آنکه کار سازی من بسیار آسان است بر تو و لیس
عذابی مما یزید فی ملکک مثقال ذرة و نیست عذاب
من از آن بابت که در ملک تو بسبب آن زیادتی
شود بقدر یک ذره و لو ان عذابی مما یزید فی ملکک
لسألتک الصبر علیه و احببت ان یکون ذلک لک و اگر
عذاب من باعث زیادتی در ملک تو بود هر آئینه
از تو طلب کردم که مرا صبر بر عذاب بده تا ملک تو بیفزا
و دوست میداشتم آن عذاب را که سبب زیادتی ملک
تو شود لکن بتخفیف و در نسخه شهید بتشدید
سلطانک برفع و در نسخه شهید بنصب اللهم
واعظم و ملکک برفع یا نصب ادوم من ان تزید
فیه طاعة المطیعین او تنقص منه معصیة المذنبین

یکی

لیکن پادشاهی تو خدایا عظیم تر و دائم تر از آنست که
طاعت موجب زیادتی آن شود و معصیت موجب
نقصان گردد زیرا که بر غیر شاهی چه افزوده شود فا
یا ارحم الراحمین پس رحمت بکن بر من ای رحیم
ترین رحم کنندها و تجاوز عنی یا ذو الجلال و الاکرام
و بگذار از تقصیرات من ای صاحب عظمت و کرم
کردن و تب علی انک انت التواب الرحیم و توبه را قبو
کن بدرستی که تو بسیار توبه قبول کننده و رحم کننده
دعا در زاری و فروتنی الهی احمدک و انت للحمد اهل
جمله معترضه است علی تعلقست باحمد احسن
صنیعک الی ای خدای من ستایش تو میکنم بر
فعل جمیل تو بمن و تو سزاوار ستایشی و سبوغ
نعمائک علی و جزیل عطایاک عندی و بر کثرت و
نعمتهای تو بر من و بسیاری عطیات تو نزد من و

ما فضلتنی عاید محذوفست یعنی به چنانچه در بعضی
نسخ هست من رحمتك واسبغت بتقدیر اسبغته
علی من نعمتك وسپاس تو میکنم بر آنچه مرا بآن فضل
داده بر دیگران از رحمت تو و بر آنچه تمام کرده
آنرا بر من از نعمت تو فقد اصطنعته عندی ما یعجز
عنه شکری پس بتحقیق نیکوئی کرده بمن آن قدر که
شکر کردن من عاجز است از اداء حق آن و عجز شکر
من کنایه است از عجز من در شکر ولولا احسانك
الی وسبوغ نعمائك علی ما بلغت احراز حظی ولا
اصلاح نفسی واگر نمی بود احسان من بسوی من
و تمامیت نعم تو بر من نمی رسیدیم بجمع کردن نصیب
من از خوبی و نه باصلاح کردن نفس از بدیها و
لکنك ابتدأتنی بالاحسان ورزقتنی فی اموری کلها
الکفایة ولیکن ابتدا کردی در حق من باحسان و در

جمیع

جمیع امور ان قدر من داری که بسنده بود و صرف
عنی جهد البلاء و دفع کردی از من جهد البلاء او
حالتی است که کسی موت را بر آن ترجیح دهد و آرزو
موت کند و بعضی گفته اند که آن قلة مال و کثرة عیال
ومنعت منی محذور القضاء و منع کردی از من قضائی
که از وی ترسند یعنی چیزی که از وی ترسم بر من حکم
نکردی بآن الهی فکم من بلاء جاهد قد صرفت عنی خدایا
پس چندین بلائی که موجب شدت در معیشت بود
بتحقیق دفع کردی از من و کم من نعمة سابغة اقررت
بها عینی و چندین از نعمتهای تام که چشم مرا بآن سرد
کردی و این کنایت است از روشنی چشم و خوشحالی دل
بآن و کم من صنیعة کریمة صفة موکده است لك
عندی و چندین فعل نیك جلیل مرتبه است نزد
من که در حق من آن نیکی تمام کرده انت الذی اجبت

عند الاضطرار دعوتی تو آنکه نزد اضطرار من دعا
مرا مستجاب ساختی واقلت عند العثار بکسر عین
جمیع نسخه است واز ضابطه قاموس معلوم میشود که
بفتح عین باشد زلتی زله لغزش پای است که سبب افتاد
باشد و کنایه است از گناه و در شمس العلوم است که اقال
العثرة عفی عنه یعنی عفو کردی لغزش مرا نزد افتادن
من از مرتبه صلحا واخذت لی من الاعداء بظلامتی
ظلامة بضم چیزیست که ظالم بتعدی گرفته باشد پس
ظاهر اینست که با زائده باشد برای تقویة عمل بسبب فصل
تمام و گرفتی برای من از اعداء آنچه بقهر از من گرفته
بودند یعنی داد من دادی و بفریاد رسیدی و غور رسی
نمودی الهی ما وجدتک بخیلا حین سالتک ولا منقبضا
از باب انفعال و در نسخه شهید از باب تفعل حین اردتک
خدایا نیافتم ترا بخیل وقتی که از من تو طلبیدم چیزی و نیا[فتم]

ترا گرفته

ترا گرفته و مقبوض وقتی که قصد تو کردم بل وجدتک
لدعائی سامعا بلکه یافتم ترا شنونده دعا و مراد از
شنیدن دعا قبول دعا است ولمطالبی معطیا و ده[نده]
مطالب من ووجدت نعماک بضم نون وقصر و در نسخه
نعمائک بفتح و مد وآنکه در نسخه بفتح وقصر است
در کتب لغت پیدا نشد علی سابغة فی کل شان من شانی
اسم جنس است وکل زمان من زمانی ویافتم نعمتها
ترا بر من تمام در هر کاری که از جنس کار من بود و در
هر زمانی که از جمله اجزاء زمان وجود من بود فانت
عندی محمود وصنیعک لدی مبرور پس تو نزد من
ستایش کرده شده و کار تو نزد من نیک است
تحمدک نفسی ولسانی وعقلی سپاس تو میکند نفس
وزبان وعقل من پس مراد بحمد شکر است وابهم
قرینه است والاحمد مخصوص است بزبان حمدا یبلغ الوفا

آنچنان حمدی که برسد بمرتبهٔ کاملهٔ وافیهٔ بحق حمد
وحقیقة الشکر وبرسد بمرتبه که حقیقت شکر است
وایهم قرینه است بر حمل حمد بر شکر حمداً یکون مبلغ
رضاك عنی آنچنان حمدی که باشد محل رسیدن رضاء
تو از من یعنی بمرتبه رسد که تو بآن حمد از من راضی
شوی فنجنی من سخطك بوزن نفعل ودر نسخه بنون
فرس پس نجات بده مرا از خشم وغضب تو یا کهفی حین
تعیین المذاهب ای پناه من وقتی مانده کنند مرا رهها
کنز هر راهی که روم بمطلب نرسم ومانده شوم از تعب
یعنی در وقت درماندگی تو دستگیری ویا مقیلی اسم
فاعلست از اقاله و یاء متکلم نه فاعلست نه مفعول
بلکه اضافه بادنی ملابسه است یا مفعول پس عثرتی
بدل اشتمالست ومنع ابدال ظاهر از غیر ضمیر غایب
مخصوص ببدل کلست ودر نسخه مقیل لی یاء متکلم

واین

واین اظهر است ومراد بعثرت گناه است یعنی ای
بخشنده گناه من فلولا ستر عورتی لکنت من
المفضوحین مراد بعورت اینجا گناه است ومراد بستر
بخشیدن یعنی اگر نبخشیدن تو گناه مرا نباشد آ
باشم روز قیامت از جمله فضیحت شدها علی رؤس
ویا مؤیدی بالنصر فلولا نصرك ایای لکنت من المغلوبین
وای قوت دهنده بمن بمدد کردن پس اگر مدد تو
مرا بر اعدا نمی بود هر آینه می بودم مغلوب اعدا ویا
من وضعت له الملوك نیر المذلة نیر چوبی است
که بر گردن گاوان وآن عرابه نهند بالوازم آنچه
علی اعناقها ودر نسخه شهدین اعناقهم فهم من
سطواته خایفون وای آنکسی که برای اطاعت او گذاشته
اند ملوك آن چوب مذلت را بر گردنهای خود
پس ایشان از حملهای آنکس نرسانند یعنی از سطوات

الهی خایفند و یا اهل التقوی ای آنکسی که سزاوار آنست
که از وی بترسند و یا من له الاسماء الحسنی و ای آنکسی که
مر او راست نامهای نیک و در عرف اسماء حسنی نود و
نه نام را گویند اسالک ان تعفو عنی و تغفر لی از
تو میطلبم اینکه عفو کنی از من و بخشی مرا فلست بریا
فاعتذر پس نیستم بی گناه تا عذر خواهی کنم در قاموس است
تعذر و اعتذر احتج لنفسه مثلا زید در واقع گناه
نکرده باشد و عمرو او را مقصر داند پس چون زید
حجت بیاورد برای پاکی خود این اعتذار باشد و اما
اگر در واقع مقصر باشد چه حجت بیارد و چه عذر
گوید و آنکه گویند عذر تقصیرات ما چندانکه تقصیرات
ما آنجا عذر بمعنی عرفی است یا مجازی یعنی بخشیدن
و لا بذی قوة فانتصر و صاحب قوت نیستم تا انتقام
کشم و غالب آیم پس من گناه کار عاجزم و لا مقر بفتح فا

و کسر فا هر دو مرویست لی فاقر و مرا گریزگاهی نیست
تا بگریزم و استقیلک عثراتی و از تو طلب میکنم عفو
کردن تقصیرات من و انتصل الیک من ذنوبی که تو
نتصل الیه من الجنایة ای خرج منها و تبرع عنها و بری آیم
از گناهان و تبری میکنم از آنها یعنی توبه میکنم بسوی
تو التی اوبقتنی و احاطت بی فاهلکتنی از آن گناهان
گناهانی که هلاک کردند مرا و احاطه من کردند پس هلاک
کردند و احاطه من کردند پس هلاک کردند و این تاکید
ما سبق است منها فررت الیک یا رب تائبا حال است
از فاعل فررت فتب علی از آن گناهان گریختم ای پروردگار
من در حالتی که تائبم پس قبول توبه من بکن یا توفیق
ثبات را بده متعوذا فاعذنی و در نسخه شهید و لعذ
و در حالتی که پناه بدرگاه تو آوردم پس مرا در پناه خود
بدار مستجیرا فلا و در نسخه شهید و لا تخذلنی و در

حالتی که طلب جوار در تو کنده ام و از تو نیز بیهاری
خواهم پس مرا از بیهاری به و در در خود بگیر و خوار مکن
شایکلا فلا و در نسخه شهید ولا تحرمنی و سوال کنده ام
پس مرا محروم مکن معتصما فلا تسلمنی و خجل مرنه ام
بدرگاه تو پس مرا بدشمنان سپار داعیا فلا و در نسخه
شهید ولا تردنی خائفا دعا کنده ام پس مرا بر مکردان
خائب که ترسیم بمطلب دعوتک یا رب مسکینا مستکینا
مشفقا خائفا وجلا فقیرا مضطرا الیک بغمین التجا
دعا کردم بدرگاه تو ای پروردگار من در حالتی که مسکینم
و خوارم و ترسنده ام و فقیرم و مضطرم و ملتجی ام بدرگاه
تو خائف و رجل عطف تفسیری مشفق است اشکو الیک
یا الهی ضعف نفسی عن المسارعة فیما وعدته اولیائک و
المجانبة عما حذرته اعدائک شکایت میکنم پیش تو ای
خدای من از ضعیف و ناتوانی من از شتاب کردن در

تحصیل ثوابی که وعده کرده بدوستان خود و از اجتناب
از تحصیل عقابی که ترسانده دشمنان خود را از آن
و کثرت عطف است بر ضعف همومی و وسوسة
نفسی و در نسخه شهید عن المنازعة و شکایت میکنم
از بسیاری اندیشها و غمها و از وسوسه کردن
نفس من در فکر او الهی و لم تفضحنی بسریرتی و لم
تهلکنی بجریرتی خدایا فضیحت نکردی مرا در میان
خلق بتشهیر اعمالی مرتکب شدم بر پنهانی خلق و هلاک
نکردی مرا بسبب گناه من ادعوک فتجیبنی و ان کنت
بطیئا حین تدعونی میخوانم ترا پس تو جواب میدهی
و اگر چه من درنگ کنده ام در جواب وقتی که مرا بخوانی
یعنی آنچه میطلبم میدهی و من آنچه میفرمائی در آن
کاهلم و اسالک کل ما شئت من حوائجی و حیث ما
کنت و میطلبم از تو میطلبم هرچه میخواهم از حاجتها

وضروریات خود و در هر جای که باشم وضعت عندک
سری فلا ادعو سواک ولا ارجو غیرک کذاشتم نزد تو
سر خود را پس نمیطلبم از غیر تو وامید وار نیستم از غیر
تو لبیک لبیک تسمع من شکا الیک دربند کی تو ایستاده ام
ایستادنی بعد ایستادنی میشنوی فریاد کسی که فرد شکایت
بدرگاه تو کند وتلقی من توکل علیک ومی رسی بکسیکه
توکل بر تو کند یعنی کارسازی او میکنی ودر نسخه شهید
وتکفی واین اظهر است وتخلص من اعتصم بک وتفرج
عمن لاذ بک وخلاص میکنی از بلا کسی را چنگ بدرگاه
تو زند ودور میکنی غم از کسی که پناه بتو برد الهی فلا
تحرمنی خیر الاخرة والاولی لقلة شکری خدایا چون
من شکر کم میکنم باین سبب مرا محروم مکن از خیر آخرت
ودنیا واغفر لی ما تعلم من ذنوبی وبخش من آنچه
میدانی از گناهان من ان تعذب فانا الظالم المفرط المضیع

الاثم المقصر

الاثم المقصر المضجع از باب تفعیل ودر نسخه شهید از باب
افعال المغفل از باب افعال ودر نسخه شهید از باب تفعیل
حظ نفسی اگر تعذیب من کنی بحق است چرا که من ظالم
وتفریط کننده وضایع کار گناهکار وتقصیر کننده و
بخواب رفته وسهو کننده وترک کننده نصیب خودم
وان تغفر فانت ارحم الراحمین واگر بخشی تو ای کریم
تو رحیم ترین رحم کنندگانی دعای الحاح بدرگاه الهی
یا الله الذی لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السماء
ای خدای که مخفی نیست بر او چیزی در زمین وآسمان
وکیف یخفی علیک یا الهی ما انت خلقته وکیف لا تحصی
ما انت صنعته وچگونه مخفی ماند بر تو ای خدای من چیزیکه
تو آنرا خلق کرده وچگونه احاطه نکند علم تو بآنچه تو
ساخته او کیف یغیب عنک ما انت تدبره باچگونه
از تو غایب شود چیزیکه تو تدبیر آن میکنی او کیف یستطیع

ان یهرب منک من لا یجوع الا برزقک او کیف یجوز منک
من لا مذهب له فی غیر ملکک یا چگونه تواند از تو گریخت
کسی که نتواند زیست مگر بروزی که تو بدهی یا چگونه نجات
یابد از تو کسی که جای رفتن ندارد غیر ملک تو چه هر جا
رود همه ملک تست سبحانک اخشی خلقک لک اعلمهم بک
منزه می دانم ترا از جمیع نقایص ترسنده ترین خلق تو
از تو دانا ترین آنها اند بتو بمقتضای کریمه انما یخشی الله
من عباده العلماء واخضعهم لک اعملهم بطاعتک
و متواضع ترین خلق مر ترا کسی است که بیشتر عمل بطاعت
تو کند واهونهم علیک من انت ترزقه وهو یعبد غیرک
وخوار ترین خلق نزد تو کسی است که تو روزی دهی
و او بندگی بغیر تو کند سبحانک لا ینقص سلطانک من
اشرک بک وکذب رسلک بضم سین و بسکون هر دو
مرویست منزه تو که نکند پادشاهی ترا کسی که با تو غیر ترا

شریک نیست داند و پیغمبران ترا دروغ گوی داند
ولیس یستطیع من کره قضاءک ان یرد امرک و کسی که
مکروه داند حکم ترا قادر نیست بر این که رد حکم تو
کند ولا یمتنع منک من کذب بقدرتک و کسی که تکذیب
بقدرت تو نماید خود را باز داشت از تو چه همه
عالم مقهور قدرت تست پس که تواند کف نفس خود
از تو کردن ولا یفوتک بمعنی لا یذهب عنک من عبد
غیرک و نرود از تصرف تو کسی که عبادت غیر تو کند
چه بالاخره بعذاب تو مبتلا گردد ولا یعمر مجهول از
تفعیل عمر ابقاه فی الدنیا من کره لقاءک و باقی گذاشته
نشود در دنیا کسی که ملاقات ترا بموت مکروه دارد
سبحانک ما اعظم شانک واقهر سلطانک واشد
قوتک وانفذ امرک منزه می دانم ترا چه عظیم است
تو و چه غالب است پادشاهی تو و چه قوی است قوت تو

وجدنا فذات حكم تو سبحانك ما قضيت على جميع
خلقك الموت من وحدك ومن كفر بك مرزم حکم کرده
بمردن بر جميع خلق تو چه کسی که ترا یکی داشت وجه
کسی که بتو کافر شد كل ذائق الموت باضافه ودر نسخه
شهید بذات تنوین ذائق ونصب الموت وكل صائر اليك
همه چشنده موت اند وهمه کردنده اند بسوی تو تباركت
ای تقدست وتنزهت یعنی در مرتبه کامله طهارة
وتنزه وتعاليت وبلند مرتبه لا اله الا انت وحدك
حال تو که آن است لا شريك لك نيست معبود بحق مکر
تو در حالی که منفردی بمعبودية وشریکی نیست ترا امنت
بك وصدقت رسلك وقبلت كتابك وكفرت بكل
معبود غيرك وبريت ممن عبد سواك ایمان بتو آوردم
وتصدیق پیغمبران تو کردم وانکار نمودم هر معبودی
را که غیر تست وبیزار شدم از کسی که عبادت غیر تو کند

اللهم انی اصبح واسمی مستقلا لعملی معترفا بذنبی و در
نسخه بذنوبی مقرا بخطایای خدایا بدرستی که صبح می کنم
وشام میکنم در حالی که سبک انم عمل ودر حالی که معترفم
بگناه خود واقرار میکنم بگناهان خود پس تاکیدها
ستو باشد انا باسرافی ودر اصل نسخه ابن ادریس وی
کنار نسخه شهید لفظ على نفسی هست لیکن در نسخ
دیگر نیست ذليل من خوار شدم بسبب تبذیر و
تفریق بر نفس خود که نفس خود را ایراك کردم وضایع کردم
على اهلكنى عملی مرا هلاك كرد هوای اردانی اینچنین
است در نسخه شیخ زین الدین ودر نسخه دیگر اردانی
بوده واصلاح نموده ارادانی کرده اند یعنی خواهش
دل من مرا هلاك كرد یا در چاه انداخت وآنهم کنایت
از هلاکت است وشهواتی حرمتنی وشهوتهای من
محروم ساخت من از نعیم اخروی فاسالك يا مولای

سؤال ودر نسخه سؤال ودر نسخه سؤال من أمن بك
ووحدك وايقن بقدرتك وعرف فضلك وصدق
برسلك وخاف عذابك وطمع فى رحمتك اللهم انى
اسالك سؤال من نفسه لاهية لطول امله يس من آن
سيطلبم اى صاحب من هيچو طلب كردن كسى كه نفس او
بازى كند وغافل باشد بسبب كثرة آرزوى او وبدنه
غافل لسكون عروقه وبدن او غافل باشد از ورود
بليات بسبب ساكن بودن رگهاى او يعنى بسبب اعتدال
حركة شرائين واين كناية است از رفاهيت حال وعدم
اضطراب دل كه سبب شدة حركت شريانات است وقلبه
مفتون بكثرة النعم عليه ودل او واقع است در فتنه
يعنى در حيرت يا عجب بسبب بسيارى نعمتها كه بروى رسيدند
وفكره قليل لما هو صائر اليه وفكر او
براى چيزيكه او كرده اندك است بسوى او كم است يعنى فكر

عاقبت كم دارد سؤال عطفست بر سؤال سابق بحذف
حرف عطف من غلب عليه الامل وفتنة الهوى وهيچون
سؤال كردن كسى كه غالب است بر او آرزو وحيران كرده
او را خواهش نفس واستمكن منه الدنيا وتمكن و فا
در شده است بر او دنيا وجاى گرفته در دل او ولظلة
الاجل اظلنى الشىء دنا منى حتى القى على ظله ونزديك
شده با او اجل كه گويا بر او سايه انداخته سؤال من استكثر
ذنوبه واعترف بخطيئته هيچو سؤال كسى كه بسيار دانند
گناهان خود را ومعترف باشد بتقصير خود سؤال من
لا رب له غيرك ولا ولى له دونك هيچو سؤال كسى كه
پرورده كار غير تو نداند ونداشته باشد ومتولى كار او
غير تو نباشد ولا منقذ له منك ودر نسخه من عقابك
وخلاص كننده نباشد او را از تو ولا ملجاء مصدر
ميمى است له منك الا اليك والتجا نباشد او را از تو مگر

بسوء تو الهی اسالک بحقک الواجب علی جمیع خلقک
خدایا از تو میطلبم از تو بوسیلهٔ حق تو که واجب است
بر جمیع مخلوقات تو و باسمک العظیم الذی امرت
رسولک ان یسبحک به و بوسیلهٔ نام بزرگ تو که
فرموده رسول تو که تسبیح و تنزیه تو کند بآن نام و
بجلال وجهک الکریم الذی لا یبلی ولا یتغیر ولا یحول
ولا یفنی و ببزرگی که ذات کریم تو کهنه نشود و متغیر
نگردد و از حالی بحالی نرود و نیست نگردد ان تصلی
مفعول اسالک است علی محمد و آل محمد و ان تغنینی
عن کل شیء بعبادتک از تو میطلبم اینکه رحمت کنی
بر محمد و آلش و غنی سازی مرا از همه چیز بعبادت تو
که غیر عبادت تو بچیزی مشغول نشوم و ان تسلی عن
باب تفعیل است و افعال نفسی عن الدنیا بمخافتک و
کروا سوخته کنی و تسلیه نفس من بکنی از دنیا بسبب

خون

خوف تو یعنی خوف خود در دل من القا کنی تا از دنیا وا
سوزد و ان تثنینی و در نسخهٔ شهید تثنینی از ماده
ثنا بالکثیر من کرامتک برحمتک و اینکه فوائد بسیا[ر]
دهی مرا از کرم تو برحمت تو میگوییم و از تو میترسیم و
بتو استغاثه میکنیم و از تو امید واریم و الیک الجاء
و بک اثق و ایاک استعین و بک اومن و علیک
اتوکل و علی جودک و کرمک اتکل و بسوی تو التجا می
بریم و بتو اعتماد میکنیم و از تو طلب مدد مینماییم و
ایمان می آریم و بر تو توکل میکنیم و بر جود و کرم تو
اعتماد کرده کار خود بتو میگذاریم و توکل بر جود ا[و] میکنیم
دعاء در تذلل بدرگاه الهی رب افحمتنی ذنوبی و انقطعت
مقالتی فلا حجة و در نسخه و لا عذر لی ای پروردگا[ر]
من ساکت ساخته مرا گناهان من که از شرم آنها جای
تکلم نمانده و سخن گفتن من گناهانی که از شرم منقطع

شده پس هیچ حجتی نیست مرا فانا الاسیر ببلیتی این
ومابعدش میل بجانب معنی است مثل انا الذی یمشی
امو حیدره ولا بایست کفت ببلیته وبعمله وهکذا
المرتهن بصیغه مفعول بعملی ودر نسخه شهید بعملی
المتردد فی خطیئتی المتحیر عن قصدی یعنی منم که فتاده
ببلاء خود ودر کرو کردار خود سرکردان درکاه
خود حیران از راه مستقیم خود که افتاده ومانده
روی نتوانم کرد المنقطع بی بصیغه مفعول در قاموس
است انقطع به مجهولا عجز عن سفره که بسبب نفاد
زاد یا هلاک دابه یا حدوث امری سفر نتواند کرد پس
سفر منقطع است بکسر ومسافر منقطع بفتح عین ومنم
عاجز از سفر خود که بحسن عاقبت نتوانم رسید قد
اوقفت نفسی موقف الاذلاء المذنبین بتحقیق ایستاده
کردم خود را در جای ایستادن جمعی که خوار بوده

موقف الاشقیاء المتحیرین ایجنین است در نسخ وظاهر
اصلش المتحیرین است چنانچه در نسخه شهید است
هم بتخفیف افتاده علیک المتحفین بوعدک در
جای ایستادن جمعی که شقی اند وجرات میکنند
بر تو که خلاف حکم تو میکنند ووعدهٔ ثواب که فرموده
آنها سهل وسبک میگیرند ودر نسخه بوعیدک بجای
ای متصوب بازیاب ما اضمر عامله جراءة اجرا وت
علیک وای تغریر غرر بنفسه عرضها الهلکه غررت
بنفسی منزه تو خدایا این چه جرات است که من در
درکاه تو کرده ام واین چه انداختن نفس خود است
در هلاک که من میکنم مولای ارحم کبوتی لحر
وجهی لحر وجر آنچه از روی ظاهر است ولام بمعنی
علی است ودر لة بکسر یا در اکثر نسخ ومعنی واضح ندارد
ودر یک نسخه بفتح تا است که عطف بکبوتی باشد وا

ظاهر است فدعای مولای من رحم کن بر من افتادن
من بر بر روی و بر لغزیدن پای من و عد بحلمك على
جهلی و باحسانك على اساءتی عاید بمعنی عطف و
مهربانی و ترحم است و اگر عد از ین مادهٔ مشتق
باشد معنی چنین شود که مهربانی بکن بسبب حلم و برد
باری تو بر جهل من یعنی ببخش بسبب جهل من چراکه
جاهل عاجز است و عاجز مرحوم است و اگر مشتق آن
عود باشد معنی چنین شود که بازگرد و مرتبه دیگر حلم
کن در مقابل جهل من و باحسانك على اساءتی و مهربانی
بکن بجهة آنکه گناه کارم چه مقتضای فضل آنست که
گناه کار را ببخشد و با او احسان کند یا بر کثرت احسان
بکن در مقابل گناه من قد اتاك المقر بذنبی المعترف بخطیئتی
پس من اقرار کننده ام بگناه من و اعتراف کننده ام بتقصیر
و خطاء خود و هذه یدی و در نسخه فهذه رقبتی

وناصیتی

وناصیتی و اینست دست من و پیشانی من در مقام
خضوع اینچنین گویند چه گناهکار را دست به بندد
و موی پیشانی او گرفته بکشند استکین بالقود من
نفسی خوارم و تن در داده ام بقصاص کردن از نفس
من یعنی هرچه خواهی بکن ارحم شیبتی و نفاد
ایامی و اقتراب اجلی و ضعفی و مسکنتی و قلة حیلتی
رحم بکن بر پیری من و بر تمام شدن ایام زندگی من
و بر نزدیک شدن اجل من و بر ضعف و مسکنتی
من مولای وارحمنی اذا انقطع من الدنیا اثری و محی
از باب افتعال اصلش امتحی است چنانچه در نسخه شهید
است من المخلوقین ذکری وکنت من المنسیین بکن
قد نسی صاحب من رحم کن بر من وقتی که منقطع شود
از دنیا اثر من یعنی بمیرم و محو شود از میان مخلوقات
ذکر من و باشم در میان فراموش شدگان همچو کسی که

بتحقیق فراموش شده باشد مولای وارحمنی عند تغیر
صورتی وحالی اذا بلی جسمی وتفرقت اعضائی و
تقطعت اوصالی ای صاحب من رحم کن بر من نزد
تغیر یافتن صورت من در قبر وتبدیل حال من
وقتی که بوسیده شود جسم من وجدا شوند اعضاء من
وپاره پاره شوند مفاصل ومجمع استخوانهای
من یا غفلتی ودر نسخه ما اغفلنی عما یراد بی خدایا
استغاثه میکنم بتو از دست غفلت من از آنچه اراده
کرده شود بمن مولای وارحمنی فی حشری ونشری
ای صاحب من رحم بکن بر من در وقت جمع کردن
با خلائق تو در محشر قیامت در وقت زنده کردن من
برای حشر واجعل فی ذلک الیوم مع اولیائک موقفی
وفی احبائك مصدری وبگردان در ان روز محشر
با دوستان تو ایستادن مرا در میان محبان تو

وگشتن

بر گشتن مرا از حساب که همراه دوستان به بهشت
رهم وفی جوارك بکسر جیم ودر نسخه بفتح واین نسب
است بقولش مسکنی یا رب العالمین بگیر مرا در ذمه
وعهد وپیمان تو یا بگردان در همسایگی تو در
محل سکونت مرا ای پروردگار اقسام عالم

دعا نفع در طلب هموم

یا فارج الهم وکاشف الغم ای دافع ومزیل غم یا
رحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما زیادتی لفظ دلالت
میکند بر زیادتی معنی ورحمت مجاز است از انعام پس
مراد اینست که ای دهنده نعم جلیله دنیا وآخرة
وجمیع اقسام نعم از تو هست ویحتمل که این عبارت
اشارت باشد بچهار ترکیب یکی یا رحمن الدنیا و
رحیم الدنیا یعنی دهنده نعم جلیله وغیر جلیله دنیوی
دوم یا رحمن الآخرة ورحیم الاخرة یعنی دهنده نعم

جلیله وغیر جلیله اخروی سیوم یا رحمن الدنیا ورحیم
الآخرة واگر معنی چنین گوییم که دهنده نعم جلیله
دنیا وغیر جلیله آخرة جز الست نمی ماند پس معنی اینست
که نعمت دهنده بمؤمن وکافر در دنیا بی فرق وبمؤمن
فقط در آخرة ببخش وجنة چهارم یا رحیم الدنیا و
رحمن الآخرة وچون ادنی نعمت اخروی اجل است از اعظم
نعم اخروی دنیوی پس معنی چنین باشد که دهنده
نعم دنیوی که جلیل نیستند نسبت با اخروی ونعم
اخروی که همه جلیلند صل علی محمد وآل محمد وافرج همی
واکشف غمی رحمت بکن بر محمد وآل محمد ودفع هم
وغم من بکن بدانکه هم المی است که از توقع مکروه یا شک
قبل از وقوع وغم بعد وقوع مکروه هست یا واحد
یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا
احد یگانه کرده اند افراد او را ونه اجزاء ای آنکه مردم باو

رجوع

رجوع آرند بمهمات وای آنکه نه فرزند دارد ونه پدر
وهیچکس کفو ومثل او نیست اعصمنی همزه وصل است
پس تنوین احد را کسر باید داد وطهرنی وپاک کن مرا
از گناهان واذهب از باب فتح بلیتی وبیرون دور کن
بلاء مرا ودر نسخه شهید اذهب از باب افعال است
ومعنی یکی است چرا که در قاموس گفته ذهب به ازاله
کاذهبه واذهب به تا اینجا دعا است بعد ازین قول
راوی است واقراء آیة الکرسی والمعوذتین وقل هو الله
احد وقل وبخوان وآیة الکرسی والمعوذتین وقل
اعوذ برب الفلق تا آخر وقل اعوذ برب الناس تا آخر
وقل هو الله احد تا آخر وبگو وبعد ازین شروع در تتمه
دعا است ومقول قول است اللهم انی اسالک سوال
من اشتدت فاقته وضعفت قوته وکثرت ذنوبه
خدایا بدرستی که من از تو میطلبم وسوال میکنم از تو همچو

طلبیدن کسی که محکم شده باشد فقر و احتیاج او یعنی
بمرتبه کمال رسیده و ضعیف شده باشد قوت او و بسیار
شده باشد گناهان او وسؤال من لم تجد لفاقته مغیثا
و در نسخه مغنیا از غنی ولا لضعفه مقویا ولا لذنبه
غافرا غیرک یا ذا الجلال والاکرام هیچ سؤال کردن کسی
که نیاید برای احتیاج خود فریاد رسی و نه برای ضعف خود
قوت دهنده و نه از برای گناه خود بخشنده غیر تو ای
صاحب عظمت و کرم کردن بدانکه مستغیث و تقویت
داده شد از تخصص است نه فاقه و ضعف پس تعلق مجازی
است و یحتمل که لام سببیه بتقدیر معینا له و مقویا له
و تعلق بمغفرت و ذنب ظاهر است اسألک عملا تحب
به من عمل به و یقینا تنفع به من استیقن به و در نسخه
شهید ینفع من استیقن به در قاموس است یقن الامر
کفرح و ایقنه و تیقنه و استیقنه و استیقن به علمه

وتحققه

وتحققه حق الیقین فی نفاذ امرک و از تو میطلبم عملی را
که دوست داری بسبب آن عمل کسی را که از عمل کرده باشد
و میطلبم دانستن احکام ترا بتحقیق و یقینی را که نفع برسانی
تو بسبب از یقین کسی را که دانسته باشد آن احکام را
آنچنان که حق دانستن است از اجزاء امر تو اللهم صل
علی محمد وآل محمد واقبض علی الصدق نفسی خدایا رحمت
بکن بر محمد وآل محمد و بگیر بر نفس ایمان مرا یعنی بر آن
بدار یا اقبض روح من بکن با ایمان و تصدیق و اقطع
من الدنیا حاجتی و قطع احتیاج من از دنیا بکن و اجعل
فیما عندک رغبتی شوقا الی لقائک و بگردان رغبت مرا
در آنچه نزد تست از عمل صالح و رضای تو بجهة اشتیاق
بلقاء تو وهب لی صدق التوکل علیک و ببخش مرا توکل
صادق بر تو که مشوب بغرض دیگر نباشد و اسألک
من خیر کتاب قد خلا واعوذ بک من شر کتاب قد خلا

وازتو میطلبم ثواب اعمال نیک که کرام کاتبین درجریده
اعمال من قبل ازین نوشته اند وپناه می برم بتو از بدیهای
من که در کتاب اعمال من قبل ازین نوشته اند اسالک
خوف العابدین لک وعبادة الخاشعین لک وازتو
میطلبم آنچنان خوفی که عابدان از تو دارند وآنچنان
عبادتی که میکنند وخشوع کنندگان ترا ویقین المتوکلین
علیک وتوکل المؤمنین علیک ودر نسخه بک وے
طلبم مثل یقین توکل کنندگان بر تو ومثل توکل مومنان
بر تو اللهم اجعل رغبتی فی مسئلتی مثل رغبة اولیائک
فی مسائلهم ودر نسخه شیخ زین الدین منک خدایا
بگردان رغبت مرا در سوال وطلب کردن من از تو
مثل رغبت دوستان تو در سوال کردنهای ایشان از تو
ورهبتی مثل رهبة اولیائک ودر نسخه شیخ زین
الدین منک وبگردان خوف مرا از تو مثل خوف دوستان

تو

تو از تو واستعملنی فی مرضاتک عملا لا اترک معه
شیئا من دینک مخافة احد من خلقک وبکار دار مرا
در اموری که مرضی تو اند بعملی که ترک بکنم بآن عمل هیچ
چیزی را از امور دینیه تو بواسطه ترس کسی از مخلوقات
تو اللهم هذه حاجتی فاعظم فیها رغبتی واظهر فیها
عذری ولقنی فیها حجتی وعافنی فیها جسدی خدایا
آنچه مذکور شد مطالب وحاجت من است وتانیث
هذه باعتبار مذکورات است پس عظیم ساز در تحصیل
آن رغبت دل مرا وظاهر کن بر خلق روز قیامت
عذر تقصیر مرا وتلقین کن بمن در تحصیل حاجات
حجت مرا که بتعلیم وتلقین تو وجه تقصیر گفته
خلاص شوم وعافیت ده از بلیات در تحصیل حاجات
بدن مرا اللهم من اصبح له ثقة او رجاء غیرک [illegible]
ورجایی وثوق به وصی برجی منه است بطریق زید عدل

وجزاء من محذو فست یعنی فلیصبح لا عبرة لی بر فقد
فاء تعلیل است اصبحت وانت ثقتی و رجائی مجاز است
بطریق سابق فی الامور کلها خدایا هر که صبح کند در
حالی که اعتماد و امید او بغیر تو باشد که چنین باشد مرا
یاری کاری نیست چرا که من تحقیق صبح کرده ام در
حالی که اعتماد و امید او بغیر تو باشد لی من بذلک یا
تست در همه کارها فاقض لی بخیرها عاقبة پس حکم
بکن برای من بهر کدام از آن امور که عاقبت آن امور که
برای من خوب باشد و توفیق همان امر بمن بده و نجنی
من مضلات الفتن اضافة صفة بموصوف است نجات
بده مرا از فتنهای که موجب گمراهی من باشد برحمتک
یا ارحم الراحمین برحمة وانعام و فضل تو ای رحیم تر
رحم کنندگان وصلی الله علی سیدنا محمد رسول الله
المصطفی وعلی آله الطاهرین و رحمت کند حق تعالی بر سید

ما محمد

ما محمد صلی

ما محمد صلی الله علیه و سلم که رسول خداست آنچنان
رسولی که برگزیدهٔ الهی است از تمام عالم و بر آل او که پاک
اند بمقتضای آیة تطهیر و آنکه ملا جلال در حاشیه
قدیمهٔ تجرید گفته که فصل کند بعلی بمقتضای حدیث
من فصل بینی وبین آلی بعلی لم ینل شفاعتی اصلا ندارد
بحدیث منقول است ۝ الهی بفضل خود بر این عاصی که
مترجم این ادعیه کریمه است و بحق صاحب این ادعیه
و آباء کرام و اولاد اطهار او بخشای و عرفان و رضوان
نصیب کن آمین یا رب العالمین وصلی الله علی خیر
خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین برحمتک
یا ارحم الراحمین ۝ با تمام رسید تالیف این ترجمه
روز جمعه بیست و چهارم ربیع الثانی سنه
هزار و بیست و نه در دار السرور برهان
پور و من الله تعالی التوفیق ۝

